



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

چاپ سوم

امیر المؤمنین

(آئینہ مؤمن)

گردآوری و تالیف:

محمد حسین ظہیری اصفہانی

با اضافات و ویرایش جدید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرآة المؤمن : آينه مؤمن

نويسنده:

محمد حسين فقيهي

ناشر چاپي:

گلبهار

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۲	مرآة المؤمن : آینه مؤمن
۲۲	مشخصات کتاب
۲۳	اشاره
۲۷	فهرست
۴۶	مقدمه
۵۰	زندگی پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) در یک نگاه
۵۰	اشاره
۵۱	معجزه و تعریف آن
۵۱	فرق بین معجزه و کارهای خارق العاده بشری
۵۲	اعجاز دلیل نبوت و امامت
۵۲	معجزات آن حصرت
۵۲	معجزه اول: گواهی درخت بر رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و جانشینی حضرت علی (علیه السلام)
۵۴	معجزه دوم: زنده شدن دو کودک
۵۵	معجزه سوم: محفوظ ماندن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از آسیب دشمنان
۵۶	رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)
۵۷	سلام بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)
۵۷	ذکر مصیبت
۶۱	سخنان روایت شده از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم)
۶۱	حدیث ۱- درجات ایمان
۶۱	حدیث ۲- عمل بدون دانش
۶۱	حدیث ۳- نشانه های نادانی
۶۲	حدیث ۴- صرفه جوئی در عمر
۶۲	حدیث ۵- دل بستگی به دنیا

- حدیث ۶- سفارش های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابوذر (رحمه الله علیه) : ۶۲
- حدیث ۷- نشانه های سعادت مندی: ۶۳
- حدیث ۸- راه های بهره مندی انسان بعد از مرگ ۶۳
- حدیث ۹- حفظ دین با ازدواج ۶۳
- حدیث ۱۰- واسطه گری برای ازدواج: ۶۴
- حدیث ۱۱- اظهار دوستی به همسر ۶۵
- حدیث ۱۲- کیفر همسر آزاری ۶۵
- حدیث ۱۳- حق مرد بر همسرش ۶۵
- حدیث ۱۴- شرط تصرف زن در مال همسر ۶۶
- حدیث ۱۵- احترام به مسجد و آداب آن ۶۶
- حدیث ۱۶- فضیلت اذان ۶۷
- حدیث ۱۷- موسیقی حرام ۶۷
- زندگی حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در یک نگاه ۶۸
- اشاره ۶۸
- معجزات آن حضرت ۶۹
- معجزه اول: بیرون آوردن شتر از داخل سنگ ۶۹
- معجزه دوم: اطاعت شیر درنده از امام علی (علیه السلام) ۷۰
- شهادت ۷۱
- سلام بر حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ۷۲
- ذکر مصیبت ۷۲
- چند سخن روایت شده از حضرت علی (علیه السلام) ۷۶
- حدیث ۱۸- عبادت بدون دانش ۷۶
- حدیث ۱۹- نقش رهبر و پیشوا ۷۶
- حدیث ۲۰- چهار اندرز ۷۶
- حدیث ۲۱- ناسازگاری دروغ با ایمان ۷۷
- حدیث ۲۲- نقش عقل در کنترل نفس ۷۷

- حدیث ۲۳- کنترل زبان ۷۷
- حدیث ۲۴- نتایج دنیوی اطاعت از خدا ۷۸
- حدیث ۲۵- ارزشمندترین عمل ۷۸
- حدیث ۲۶- شش کار و شش فائده ۷۹
- حدیث ۲۷- سفارش های خداوند متعال به حضرت موسی (علیه السلام) ۸۰
- حدیث ۲۸- سرچشمه فتنه ها ۸۱
- حدیث ۲۹- همسایگان مسجد ۸۱
- زندگی حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) در یک نگاه ۸۲
- اشاره ۸۲
- معجزات آن حضرت ۸۳
- معجزه اول: حوریه های بهشتی در محضر فاطمه زهرا (سلام الله علیها) ۸۳
- معجزه دوم: پذیرایی حضرت زهرا (علیها السلام) از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با غذای بهشتی ۸۵
- سلام بر حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) ۹۰
- ذکر مصیبت ۹۰
- چند سخن روایت شده از حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) ۹۴
- حدیث ۳۰- فایده اخلاص ۹۴
- حدیث ۳۱- نقش امام در هدایت جامعه ۹۴
- حدیث ۳۲- ویژگی های شیعه واقعی ۹۴
- حدیث ۳۳- شرط نجات از دوزخ ۹۵
- فضائل و مقام حضرت زهرا (سلام الله علیها) ۹۵
- حدیث ۳۴- تقسیم کار بین حضرت علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) ۹۵
- حدیث ۳۵- اهمیت حق همسایه ۹۶
- حدیث ۳۶- احترام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت زهرا (سلام الله علیها) ۹۶
- حدیث ۳۷- مقام و عظمت حضرت زهرا (سلام الله علیها) ۹۷
- حدیث ۳۸- الگو در همسرداری ۹۷
- حدیث ۳۹- اهمیت حجاب در نظر حضرت زهرا (سلام الله علیها) ۹۸

۹۹	زندگی حضرت فاطمه معصومه دختر موسی بن جعفر (علیهم السلام) در یک نگاه
۹۹	اشاره
۱۰۰	ورود به شهر قم
۱۰۰	کیفر بی حرمتی به زائر حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها)
۱۰۱	عنایت حضرت معصومه (سلام الله علیها) به علما و طلاب حوزه علمیه قم
۱۰۳	سلام بر حضرت فاطمه معصومه
۱۰۵	فضائل و مقام حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها)
۱۰۵	اشاره
۱۰۶	مقام و جلالت امامزادگان
۱۰۶	زیارت خاص برای امامزادگان
۱۰۷	فضیلت زیارت حضرت معصومه
۱۰۷	اشاره
۱۰۷	زیارت و نماز به نیابت از دیگران
۱۰۹	کیفیت زیارت و نماز به نیابت معصومین
۱۱۰	کیفیت زیارت و نماز به نیابت دیگران
۱۱۱	زندگی حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) در یک نگاه
۱۱۱	اشاره
۱۱۱	معجزات آن حضرت
۱۱۱	معجزه اول: کیفر بی ادبی به امام حسن مجتبی (علیه السلام)
۱۱۲	معجزه دوم: پیشگویی امام از مرد دارو فروش
۱۱۳	معجزه سوم: مجتسم شدن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حضور جابر بن عبدالله
۱۱۵	سلام بر حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام)
۱۱۵	ذکر مصیبت
۱۱۹	چند سخن روایت شده از امام حسن مجتبی (علیه السلام)
۱۱۹	حدیث ۴۰- راه تشخیص حق از باطل
۱۱۹	حدیث ۴۱- نتیجه بندگی خداوند متعال

- حدیث ۴۲- مردم داری - ۱۱۹
- حدیث ۴۳- قدردانی از نعمت ها - ۱۲۰
- حدیث ۴۴- عمل به قرآن اصل است - ۱۲۰
- حدیث ۴۵- پنج موعظه - ۱۲۰
- حدیث ۴۶- توشه سفر آخرت - ۱۲۱
- حدیث ۴۷- - ۱۲۲
- زندگی حضرت امام حسین (علیه السلام) در یک نگاه - ۱۲۳
- اشاره - ۱۲۳
- معجزات آن حضرت - ۱۲۵
- معجزه اول: تیراندازی ماموران الهی به ماموران دشمن - ۱۲۵
- معجزه دوم: باز شدن درب حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای عزاداران در شب عاشورا - ۱۲۶
- معجزه سوم: حاضر شدن میوه بهشتی برای امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) - ۱۲۷
- سلام بر حضرت امام حسین (علیه السلام) - ۱۲۹
- ذکر مصیبت - ۱۲۹
- مصیبت جانگداز وداع امام حسین (علیه السلام) - ۱۳۰
- عزاداری و زیارت - ۱۳۲
- چند سخن روایت شده از حضرت امام حسین (علیه السلام) - ۱۳۶
- حدیث ۴۸- جانبازی در راه حق و مبارزه با باطل - ۱۳۶
- حدیث ۴۹- دینداران واقعی - ۱۳۶
- حدیث ۵۰- شرط سعادت‌مندی در دنیا و آخرت - ۱۳۶
- حدیث ۵۱- راه ایمنی از عذاب - ۱۳۷
- حدیث ۵۲- برآوردن حاجت مردم - ۱۳۷
- حدیث ۵۳- دو چیز ارزشمند - ۱۳۸
- حدیث ۵۴- دوست و دشمن واقعی - ۱۳۸
- حدیث ۵۵- هدف از نهضت و قیام امام حسین (علیه السلام) - ۱۳۸
- حدیث ۵۶- سخن گفتن در غیاب دیگران - ۱۳۹

- حدیث ۵۷- راه رسیدن به هدف ۱۳۹
- زندگی حضرت امام علی بن الحسین (علیهما السلام) در یک نگاه ۱۴۰
- اشاره ۱۴۰
- معجزات ۱۴۱
- معجزه اول: سرنوشت راهزن ۱۴۱
- معجزه دوم: بی نیاز شدن فقیر ۱۴۲
- سلام بر حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) ۱۴۴
- ذکر مصیبت ۱۴۵
- چند سخن روایت شده از حضرت علی بن الحسین (علیهما السلام) ۱۴۹
- حدیث ۵۸- ۱۴۹
- حدیث ۵۹- تمام خوبی انسان ۱۴۹
- حدیث ۶۰- سه درس زندگی ۱۴۹
- حدیث ۶۱- اهمیت اداء امانت ۱۵۰
- حدیث ۶۲- سخت ترین ساعات ۱۵۰
- حدیث ۶۳- پند و اندرز ۱۵۱
- حدیث ۶۴- سه ویژگی ارزشمند ۱۵۱
- حدیث ۶۵- هشت طلبکار ۱۵۲
- حدیث ۶۶- نشانه های مؤمن ۱۵۳
- حدیث ۶۷- بدبختی گناه کار ۱۵۳
- حدیث ۶۸- نشانه دین کامل و معرفت ۱۵۴
- زندگی حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) در یک نگاه ۱۵۵
- اشاره ۱۵۵
- معجزات ۱۵۶
- معجزه اول: علم امام نسبت به گناه دیگران ۱۵۶
- معجزه دوم: بیرون آوردن انواع غذاها و آشامیدنی ها از دل خشت معمولی ۱۵۷
- معجزه سوم: زنده کردن مرده و بیرون آوردن آن از قبر در حال غذاب ۱۵۸

- ۱۵۹ سلام بر حضرت امام محمدباقر (علیه السلام)
- ۱۶۰ ذکر مصیبت
- ۱۶۳ چند سخن روایت شده از حضرت امام محمدباقر (علیه السلام)
- ۱۶۳ حدیث ۶۹- پایه های اسلام
- ۱۶۳ حدیث ۷۰- کیفر ترک نهی از منکر
- ۱۶۴ حدیث ۷۱- عبادت بدون پذیرش امام بر حق پذیرفته نیست
- ۱۶۴ حدیث ۷۲- شرط کمال انسان
- ۱۶۵ حدیث ۷۳- آثار امر به معروف و نهی از منکر
- ۱۶۵ حدیث ۷۴- خطر عابد نادان و دانشمند بی تقوا
- ۱۶۵ حدیث ۷۵- مقام عالم سودرسان
- ۱۶۶ حدیث ۷۶- کیفر رد کردن حاجت برادر دینی
- ۱۶۶ حدیث ۷۷- نتیجه بخل در انفاق برای خدای متعال
- ۱۶۷ حدیث ۷۸- مذمت رها کردن دنیا و آخرت
- ۱۶۷ حدیث ۷۹- چند صفت ممتاز و چند نتیجه
- ۱۶۷ حدیث ۸۰- بهترین واسطه برای زن نزد خداوند
- ۱۶۸ حدیث ۸۱- نیکی به پدر و مادر
- ۱۶۹ زندگی حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) در یک نگاه
- ۱۶۹ اشاره
- ۱۷۰ معجزات
- ۱۷۰ معجزه اول: ظاهر کردن شهرهای بهشتی و حوض کوثر
- ۱۷۲ معجزه دوم: زنده کردن چهار پرنده
- ۱۷۳ سلام بر حضرت امام صادق (علیه السلام)
- ۱۷۳ ذکر مصیبت
- ۱۷۹ چند سخن روایت شده از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام)
- ۱۷۹ حدیث ۸۲- تعریف خوش اخلاقی
- ۱۷۹ حدیث ۸۳- کیفر آبرو بردن

- حدیث ۸۴- پاداش حفظ احادیث اهل بیت (علیهم السلام) ۱۷۹
- حدیث ۸۵- دعاهائی که مستجاب نمی شوند ۱۸۰
- حدیث ۸۶- حق مؤمن بر برادر مؤمن ۱۸۱
- حدیث ۸۷- پاداش اجابت خواهش برادر دینی ۱۸۱
- حدیث ۸۸- کیفر بی اعتنائی و کوچک شمردن نماز ۱۸۲
- حدیث ۸۹- تشبیه به بیگانه ۱۸۲
- حدیث ۹۰- تبلیغ با عمل ۱۸۲
- حدیث ۹۱- حضور در مجلس گناه ۱۸۳
- حدیث ۹۲- بهترین برادر ۱۸۳
- حدیث ۹۳- نسبت ناروا ۱۸۳
- حدیث ۹۴- ازدواج و افزایش روزی ۱۸۴
- حدیث ۹۵- نظم در صفوف نماز جماعت ۱۸۴
- حدیث ۹۶- ادای حق مؤمن ۱۸۵
- حدیث ۹۷- نکوهش عطر زدن زنان در برابر نامحرم ۱۸۵
- حدیث ۹۸- موسیقی حرام ۱۸۶
- حدیث ۹۹- کیفر غیبت کننده ۱۸۶
- زندگی حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) در یک نگاه ۱۸۷
- اشاره ۱۸۷
- معجزات ۱۸۸
- معجزه اول: نابود شدن جادوگر ۱۸۸
- معجزه دوم: آگاهی از نیت دیگران ۱۸۹
- سلام بر حضرت امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) ۱۹۱
- ذکر مصیبت ۱۹۱
- چند سخن روایت شده از حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) ۱۹۴
- حدیث ۱۰۰- سعادت در پرتو عقل کامل ۱۹۴
- حدیث ۱۰۱- وفای به عهد در برابر کودکان ۱۹۴

- حدیث ۱۰۲- بهترین وسیله نزدیک شدن به خدا ۱۹۵
- حدیث ۱۰۳- ماهیت دنیا ۱۹۵
- حدیث ۱۰۴- زندگی خوب ۱۹۶
- حدیث ۱۰۵- راهنمای آشکار و پنهان ۱۹۶
- حدیث ۱۰۶- ارزش گذشت و اصلاح ۱۹۶
- حدیث ۱۰۷- رسیدگی به خانواده ۱۹۷
- زندگی حضرت امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) در یک نگاه ۱۹۸
- اشاره ۱۹۸
- معجزات ۱۹۹
- معجزه اول: خبر دادن امام از بخشش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در خواب ۱۹۹
- معجزه دوم: پاسخ دادن قبل از سؤال کردن ۲۰۰
- معجزه سوم: رسوا شدن مدعی سیادت و ارتباط با اهل بیت (علیهم السلام) ۲۰۱
- سلام بر حضرت علی بن موسی الرضا (علیهم السلام) ۲۰۲
- ذکر مصیبت ۲۰۲
- چند سخن روایت شده از حضرت علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) ۲۰۷
- حدیث ۱۰۸- پایه های ایمان ۲۰۷
- حدیث ۱۰۹- نقش امامت در جامعه ۲۰۷
- حدیث ۱۱۰- عاقبت اندیشی ۲۰۸
- حدیث ۱۱۱- مسخره بودن هفت چیز بدون هفت چیز دیگر ۲۰۸
- حدیث ۱۱۲- شرط پایداری نعمت ۲۰۹
- حدیث ۱۱۳- توجه به عاقبت کار انسان ۲۱۰
- حدیث ۱۱۴- فوائد زیارت امام هشتم (علیه السلام) ۲۱۰
- حدیث ۱۱۵- صفات مؤمن واقعی ۲۱۱
- حدیث ۱۱۶- ارزش کار و تلاش برای زندگی ۲۱۲
- حدیث ۱۱۷- آمرزش خواستن از گناه ۲۱۲
- حدیث ۱۱۸- فوائد اذان ۲۱۲

- زندگی حضرت امام محمد بن علی الجواد (علیهما السلام) در یک نگاه ----- ۲۱۳
- اشاره ----- ۲۱۳
- معجزات ----- ۲۱۵
- معجزه اول: کارگر نشدن شمشیر بر پیکر آن حضرت ----- ۲۱۵
- معجزه دوم: آزاد شدن از زندان ----- ۲۱۷
- سلام و درود بر امام محمدتقی (علیه السلام) ----- ۲۲۰
- ذکر مصیبت ----- ۲۲۰
- چند سخن روایت شده از حضرت امام محمد تقی (علیه السلام) ----- ۲۲۴
- حدیث ۱۱۹- گشاده رویی ----- ۲۲۴
- حدیث ۱۲۰- نگوئید ستم بر بندگان خدا ----- ۲۲۴
- حدیث ۱۲۱- ارزش زبان ----- ۲۲۴
- حدیث ۱۲۲- رضایت به کار دیگران ----- ۲۲۴
- حدیث ۱۲۳- شش صفت ارزنده ----- ۲۲۵
- حدیث ۱۲۴- دریغ کردن از انتقاد سازنده ----- ۲۲۵
- حدیث ۱۲۵- سه نیاز مؤمن ----- ۲۲۶
- حدیث ۱۲۶- اهمیت دوستی و دشمنی برای خدا ----- ۲۲۶
- حدیث ۱۲۷- دوری از رفیق بد ----- ۲۲۷
- حدیث ۱۲۸- سرآغاز نامه عمل انسان ----- ۲۲۷
- زندگی حضرت علی بن محمد هادی ابوالحسن ثالث (علیهما السلام) در یک نگاه ----- ۲۲۸
- اشاره ----- ۲۲۸
- معجزات ----- ۲۲۹
- معجزه اول: اجابت دعای امام در حق مرد اصفهانی ----- ۲۲۹
- معجزه دوم: زنی که ادعا کرده بود زینب دختر حضرت فاطمه فرزند پیامبر است. ----- ۲۳۰
- سلام و درود بر امام هادی (علیه السلام) ----- ۲۳۲
- ذکر مصیبت ----- ۲۳۲
- چند سخن روایت شده از حضرت امام علی النقی (علیه السلام) ----- ۲۳۶

- حدیث ۱۲۹- نتیجه تقوا و فرمانبرداری از خداوند در دنیا - - - - - ۲۳۶
- حدیث ۱۳۰- فرق بین ایمان و اسلام - - - - - ۲۳۶
- حدیث ۱۳۱- مکان های دعا - - - - - ۲۳۷
- حدیث ۱۳۲- نقش دنیا و آخرت برای انسان - - - - - ۲۳۷
- حدیث ۱۳۳- بازار دنیا - - - - - ۲۳۸
- حدیث ۱۳۴- کیفی نارضایتی پدر و مادر - - - - - ۲۳۸
- حدیث ۱۳۵- نتیجه حلم و نادانی در این دنیا - - - - - ۲۳۸
- حدیث ۱۳۶- راه عزت و بی نیازی - - - - - ۲۳۹
- حدیث ۱۳۷- بی نیازی انسان - - - - - ۲۳۹
- زندگی حضرت حسن بن علی العسکری (علیهما السلام) در یک نگاه - - - - - ۲۴۰
- اشاره - - - - - ۲۴۰
- معجزات - - - - - ۲۴۱
- معجزه اول: علم امام به افکار دیگران - - - - - ۲۴۱
- معجزه دوم: قلم دست ایشان مشغول نوشتن شد. - - - - - ۲۴۲
- معجزه سوم: نجات مردم از گمراهی و نقشه دشمن - - - - - ۲۴۲
- سلام و درود بر امام عسکری (علیه السلام) - - - - - ۲۴۴
- ذکر مصیبت - - - - - ۲۴۴
- سخنان روایت شده از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) - - - - - ۲۴۷
- حدیث ۱۳۸- بهترین برادر برای انسان - - - - - ۲۴۷
- حدیث ۱۳۹- هر چیزی اندازه ای دارد - - - - - ۲۴۷
- حدیث ۱۴۰- انسان در این دنیا - - - - - ۲۴۷
- حدیث ۱۴۱- اثر گناه آشکار - - - - - ۲۴۸
- حدیث ۱۴۲- دو صفت ارزشمند - - - - - ۲۴۸
- حدیث ۱۴۳- روش نصیحت کردن - - - - - ۲۴۸
- حدیث ۱۴۴- عزت و خواری - - - - - ۲۴۹
- حدیث ۱۴۵- همراهی نعمت و بلا - - - - - ۲۴۹

- ۲۵۰ حدیث ۱۴۶- ارزش اندیشه کردن
- ۲۵۰ حدیث ۱۴۷- ترک وظیفه به خاطر زندگی و روزی
- ۲۵۰ حدیث ۱۴۸- زینت اهل بیت
- ۲۵۱ حدیث ۱۴۹- چهار موعظه
- ۲۵۱ حدیث ۱۵۰- زیارت اربعین و علامات مؤمن
- ۲۵۳ زندگی حضرت ولی عصر صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در یک نگاه
- ۲۵۳ اشاره
- ۲۵۵ معجزات
- ۲۵۵ معجزه اول: نصب حجرالاسود توسط امام
- ۲۵۷ معجزه دوم: عنایت و لطف حضرت مهدی در حق علامه بحرالعلوم
- ۲۵۹ معجزه سوم: شفای زخم شمشیر
- ۲۶۰ غیبت صغری
- ۲۶۱ غیبت کبری
- ۲۶۱ ظهور و قیام امام
- ۲۶۲ سلام و درود بر امام عصر حضرت مهدی (علیه السلام)
- ۲۶۲ مصائب و توسل به امام مهدی (علیه السلام)
- ۲۶۷ چگونه مسجد جمکران تاسیس شده است؟
- ۲۶۹ اعمال مسجد و ثواب آن
- ۲۷۱ سخنان روایت شده از حضرت ولی عصر صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
- ۲۷۱ حدیث ۱۵۱- جانشینان امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
- ۲۷۱ حدیث ۱۵۲- فلسفه غیبت امام زمان
- ۲۷۲ حدیث ۱۵۳- شیطان مخالف جدی نماز
- ۲۷۲ حدیث ۱۵۴- الگوی امام زمان
- ۲۷۲ حدیث ۱۵۵- رابطه علما با مردم در عصر غیبت
- ۲۷۳ حدیث ۱۵۶- علت طولانی شدن غیبت
- ۲۷۳ حدیث ۱۵۷- علم امام به مردم

- حدیث ۱۵۸- امام وسیله امان ۲۷۴
- حدیث ۱۵۹- توجه امام به شیعیان ۲۷۴
- حدیث ۱۶۰- بهره مندی از امام در عصر غیبت ۲۷۴
- مقتل حضرت سیدالشهداء امام حسین و اهل بیت و یارانش (علیهم السلام) ۲۷۶
- اشاره ۲۷۶
- بخش اول: شهادت یاران امام حسین (علیه السلام) ۲۷۸
- مصیبت حضرت مسلم بن عقیل ۲۷۸
- بی وفایی مردم کوفه در حق حضرت مسلم ۲۷۹
- دستگیری حضرت مسلم ۲۷۹
- با نیرنگ حضرت مسلم را اسیر کردند ۲۸۰
- وصیت های حضرت مسلم ۲۸۰
- شهادت حضرت مسلم ۲۸۱
- زبان حال حضرت مسلم ۲۸۲
- ذکر مصیبت طفلان مسلم ۲۸۳
- ذکر مصیبت حرّ بن یزید ریاحی ۲۸۷
- توبه و ناله حرّ نزد بانوان حرم ۲۸۸
- شهادت حضرت حرّ ۲۸۹
- مدفن حرّ ۲۹۰
- زبان حال حضرت حرّ ۲۹۰
- ملاقات امام حسین (علیه السلام) با لشکر حرّ بن یزید ریاحی ۲۹۱
- نماز جماعت به امامت سید الشهداء (علیه السلام) ۲۹۲
- سخنان امام پس از نماز ۲۹۲
- ورود امام حسین (علیه السلام) به کربلا در دوم محرم ۲۹۳
- وقایع روز تاسوعا ۲۹۶
- اشاره ۲۹۶
- حمله دشمن به خیمه های امام حسین (علیه السلام) ۲۹۷

- ۲۹۸ امان نامه برای حضرت عباس و برادرانش
- ۳۰۰ وقایع شب عاشورا
- ۳۰۰ سخنان امام حسین (علیه السلام) در جمع یاورانش
- ۳۰۵ وقایع روز عاشورا
- ۳۰۵ مصیبت یاران امام حسین (علیه السلام)
- ۳۰۵ اشاره
- ۳۰۵ مصیبت حضرت حبیب بن مظاهر
- ۳۰۷ شهادت حضرت حبیب
- ۳۰۷ مصیبت غلام عاشق (جون)
- ۳۱۰ مصیبت شهدای اهل بیت (علیهم السلام)
- ۳۱۰ مصیبت حضرت علی اکبر (علیه السلام)
- ۳۱۲ زبان حال امام
- ۳۱۲ مصیبت حضرت قاسم
- ۳۱۴ شرح حال و زخمی شدن حسن مثنیٰ
- ۳۱۵ مصیبت عبد الله (اصغر)
- ۳۱۷ مصیبت طفلان حضرت زینب
- ۳۱۸ مصیبت حضرت عباس (علیه السلام)
- ۳۱۸ احوالات آن حضرت
- ۳۱۸ شجاعت حضرت عباس (علیه السلام)
- ۳۱۹ مقام حضرت عباس
- ۳۲۰ مظلومیت حضرت عباس
- ۳۲۱ چگونه اسب سوار روی زمین قرار می گیرد
- ۳۲۱ چرا مصیبت حضرت عباس را نمی خوانی؟
- ۳۲۲ چرا به زیارت فرزندم عباس نمی روی؟
- ۳۲۲ شهادت حضرت عباس (علیه السلام)
- ۳۲۴ حضرت عباس (علیه السلام) برادر را به کمک خواست

- ۳۲۵ نقل دیگری در آمدن امام حسین بر بالین برادر
- ۳۲۷ مصیبت حضرت علی اصغر (علیه السلام)
- ۳۲۷ اشاره
- ۳۲۹ سکینه به استقبال علی اصغر آمد
- ۳۳۱ مصیبت امام حسین (علیه السلام)
- ۳۳۱ وداع با امام سجاد (علیه السلام)
- ۳۳۲ وداع امام حسین (علیه السلام) با خواهرش زینب و بانوان حرم
- ۳۳۴ صحنه جنگ و شهادت امام حسین (علیه السلام)
- ۳۳۵ اصابت سنگ و تیر سه شعبه
- ۳۳۶ شهادت امام حسین (علیه السلام)
- ۳۳۶ نماز امام حسین در ظهر عاشورا
- ۳۳۹ بخش دوم: مصائب جانسوز بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام)
- ۳۳۹ خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) توسط ذوالجناح
- ۳۴۱ سرانجام ذوالجناح
- ۳۴۱ وقایع پس از عاشورا
- ۳۴۱ غارت اموال
- ۳۴۲ مظلومیت فاطمه صغری
- ۳۴۳ آتش زدن خیمه ها
- ۳۴۴ حضرت زینب (سلام الله علیها) هنگام آتش زدن خیمه امام سجاد (علیه السلام)
- ۳۴۵ مصیبت شام غریبان
- ۳۴۵ اشاره
- ۳۴۶ آمدن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در قتلگاه امام حسین (علیه السلام)
- ۳۴۷ حضرت زینب (سلام الله علیها) در قتلگاه برادر
- ۳۴۹ سکینه در قتلگاه پدر
- ۳۵۱ امام سجاد (علیه السلام) کنار بدنهای پاره پاره شهدا
- ۳۵۲ چگونگی دفن شهداء کربلا

- ۳۵۲ اشاره
- ۳۵۴ دفن پیکر حضرت عباس (علیه السلام) توسط امام سجاد (علیه السلام)
- ۳۵۶ اسیری اهل بیت (علیهم السلام) در کوفه
- ۳۵۶ اشاره
- ۳۵۶ اسیری ام کلثوم (سلام الله علیها)
- ۳۵۸ اسیری حضرت زینب (سلام الله علیها) در کوفه
- ۳۶۱ حضرت زینب (سلام الله علیها) در مجلس ابن زیاد
- ۳۶۳ سخنان حضرت زینب (سلام الله علیها)
- ۳۶۶ امام سجاد (علیه السلام) در مجلس ابن زیاد
- ۳۶۹ حرکت اهل بیت (علیهم السلام) از کوفه تا شام با حالت اسارت
- ۳۷۰ گفتگوی زربیر خزاعی با امام سجاد (علیه السلام)
- ۳۷۲ سر مقدس امام حسین (علیه السلام) در دیر راهب
- ۳۷۵ ورود اهل بیت (علیهم السلام) به شام
- ۳۷۵ اهل بیت (علیهم السلام) در مجلس یزید
- ۳۷۷ امام سجاد (علیه السلام) در مجلس یزید
- ۳۷۸ سکینه در مجلس یزید
- ۳۷۹ اعتراض سفیر روم در مجلس یزید
- ۳۸۱ بیان هفت مصیبت در شام از زبان امام سجاد (علیه السلام)
- ۳۸۲ مرثیه سرائی منسوب به امام سجاد (علیه السلام)
- ۳۸۲ خطبه حضرت سجاد (علیه السلام) در شام
- ۳۹۰ اظهار پشیمانی یزید از کرده خود
- ۳۹۱ خواب حضرت سکینه در شام
- ۳۹۲ ملاقات جانسوز هند (همسر یزید) با اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)
- ۳۹۵ مصیبت حضرت رقیه (سلام الله علیها)
- ۳۹۸ وقایع اربعین
- ۳۹۸ زیارت اهل بیت (علیهم السلام) و جابر از قبور شهدا

- ۳۹۸ شرح حال جابر و عطیه
- ۳۹۹ عطیه کوفی
- ۴۰۰ زیارت جابر و عطیه از مرقد امام حسین (علیه السلام)
- ۴۰۱ ورود اهل بیت (علیهم السلام) به کربلا و دیدار با جابر
- ۴۰۳ رهسپار شدن اهل بیت (علیهم السلام) به طرف مدینه
- ۴۰۴ خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) توسط بشیر
- ۴۰۵ اجتماع مردم کنار خیمه امام سجاد و سخنان ایشان
- ۴۰۶ اهل بیت (علیهم السلام) وارد مدینه شدند
- ۴۰۷ درد و دل اهل بیت (علیهم السلام) با قبر مادرشان حضرت زهرا (سلام الله علیها)
- ۴۰۸ مصیبت حضرت ام البنین (سلام الله علیها)
- ۴۱۰ فهرست موضوعی روایات
- ۴۲۵ فهرست منابع
- ۴۴۰ درباره مرکز

مرآة المؤمن : آينه مؤمن

مشخصات کتاب

سرشناسه: فقیهی اصفهانی، محمد حسین، 1330-

عنوان و نام پدیدآور: مرآة المؤمن (آينه مؤمن)، گردآوری و تألیف: محمد حسین فقیهی اصفهانی

وضعیت ویراست: ویراست 3

مشخصات نشر: اصفهان: گلبهار، 1396.

مشخصات ظاهری: 397ص.

شابک: 3-87-5691-964-978

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: ویراست قبلی 1396.

یادداشت: نمایه.

موضوع: چهارده معصوم—احادیث

موضوع: Fourteen Innocents of Shiite -- Hadiths

موضوع: احادیث شیعه—قرن 14

موضوع: Hadith (Shiites) -- Texts -- 20th century

موضوع: چهارده معصوم-- سرگذشتنامه

موضوع: Fourteen Innocents of Shiite --- Biography

رده بندی کنگره: 1396 م4 7ف/136/9 BP

رده بندی دیویی: 212/297

شماره کتابشناسی ملی: 4834529

عنوان: مرآة المؤمن (آينه مؤمن)

نویسنده: محمدحسین فقیهی اصفهانی

تنظیم کننده و صفحه آرا: اکرم شادانی فر

ناشر همکار: انتشارات سلام سپاهان

عبدالرسول ملک احمدی 09133039589

تلفن مؤلف: 09133046985

سال و نوبت چاپ: 1401/سوم

تعداد صفحه: 396ص/وزیری

شمارگان: 500

بهاء: 110.000 تومان

حق چاپ با رعایت امانت در محتویات آزاد است.

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

مرآة المؤمن

(آينه مؤمن)

چاپ سوم

گردآوری و تألیف: محمد حسین فقیهی اصفهانی

با اضافات و ویرایش جدید

ص: 3

زندگی پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) در یک نگاه 19

معجزه و تعریف آن 20

فرق بین معجزه و کارهای خارق العاده بشری 20

اعجاز دلیل نبوت و امامت 21

معجزه اول: گواهی درخت بر رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و جانشینی حضرت علی (علیه السلام) 21

معجزه دوم: زنده شدن دو کودک 23

معجزه سوم: محفوظ ماندن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از آسیب دشمنان 24

ذکر مصیبت: 26

سخنان روایت شده از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) 30

زندگی حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در یک نگاه 37

معجزه اول: بیرون آوردن شتر از داخل سنگ 38

معجزه دوم: اطاعت شیر درنده از امام علی (علیه السلام) 39

ذکر مصیبت 41

چند سخن روایت شده از حضرت علی (علیه السلام) 45

زندگی حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) در یک نگاه 51

معجزه اول: حوریه های بهشتی در محضر فاطمه زهرا (سلام الله علیها) 52

معجزه دوم: پذیرایی حضرت زهرا (علیها السلام) از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با غذای بهشتی 54

ذکر مصیبت 59

چند سخن روایت شده از حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) 63

ص: 5

فضائل و مقام حضرت زهرا (سلام الله علیها) 64

زندگی حضرت فاطمه معصومه دختر موسی بن جعفر (علیهم السلام) در یک نگاه 68

کیفر بی حرمتی به زائر حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) 69

عنایت حضرت معصومه (سلام الله علیها) به علما و طلاب حوزه علمیه قم 70

فضائل و مقام حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) 74

مقام و جلالت امامزادگان 75

زیارت خاص برای امامزادگان 75

فضیلت زیارت حضرت معصومه 76

زیارت و نماز به نیابت از دیگران 76

کیفیت زیارت و نماز به نیابت معصومین 78

کیفیت زیارت و نماز به نیابت دیگران 79

زندگی حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) در یک نگاه 80

معجزه اول: کیفر بیادبی به امام حسن مجتبی (علیه السلام) 80

معجزه دوم: پیشگویی امام از مرد دارو فروش 81

معجزه سوم: مجسم شدن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حضور جابر بن عبدالله 82

ذکر مصیبت 84

چند سخن روایت شده از امام حسن مجتبی (علیه السلام) 88

زندگی حضرت امام حسین (علیه السلام) در یک نگاه 92

معجزه اول: تیراندازی ماموران الهی به ماموران دشمن 94

معجزه دوم: باز شدن درب حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای عزاداران در شب عاشورا 95

معجزه سوم: حاضر شدن میوه بهشتی برای امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) 96

ذکر مصیبت 98

عزاداری و زیارت 101

چند سخن روایت شده از حضرت امام حسین (علیه السلام) 105

زندگی حضرت امام علی بن الحسین (علیهما السلام) در یک نگاه 109

معجزه اول: سرنوشت راهزن 110

معجزه دوم: بی نیاز شدن فقیر 111

ذکر مصیبت 114

چند سخن روایت شده از حضرت علی بن الحسین (علیهما السلام) 118

زندگی حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) در یک نگاه 124

معجزه اول: علم امام نسبت به گناه دیگران 125

معجزه دوم: بیرون آوردن انواع غذاها و آشامیدنی ها از دل خشت معمولی 126

معجزه سوم: زنده کردن مرده و بیرون آوردن آن از قبر در حال غذاب 127

ذکر مصیبت 129

چند سخن روایت شده از حضرت امام محمدباقر (علیه السلام) 132

زندگی حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) در یک نگاه 138

معجزه اول: ظاهر کردن شهرهای بهشتی و حوض کوثر 139

معجزه دوم: زنده کردن چهار پرنده 141

ذکر مصیبت 142

چند سخن روایت شده از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) 148

زندگی حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) در یک نگاه 156

معجزه اول: نابود شدن جادوگر 157

معجزه دوم: آگاهی از نیت دیگران 158

ذکر مصیبت 160

چند سخن روایت شده از حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) 163

زندگی حضرت امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) در یک نگاه 167

معجزه اول: خبر دادن امام از بخشش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در خواب 168

معجزه دوم: پاسخ دادن قبل از سؤال کردن 169

معجزه سوم: رسوا شدن مدعی سیادت و ارتباط با اهل بیت (علیهم السلام) 170

ذکر مصیبت 171

چند سخن روایت شده از حضرت علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) 176

زندگی حضرت امام محمد بن علی الجواد (علیهما السلام) در یک نگاه 182

معجزه اول: کارگر نشدن شمشیر بر پیکر آن حضرت 184

معجزه دوم: آزاد شدن از زندان 186

ذکر مصیبت 189

چند سخن روایت شده از حضرت امام محمد تقی (علیه السلام) 193

زندگی حضرت علی بن محمد هادی ابوالحسن ثالث (علیهما السلام) در یک نگاه 197

معجزه اول: اجابت دعای امام در حق مرد اصفهانی 198

معجزه دوم: زنی که ادعا کرده بود زینب دختر حضرت فاطمه فرزند پیامبر است. 199

ذکر مصیبت 201

چند سخن روایت شده از حضرت امام علی النقی (علیه السلام) 205

زندگی حضرت حسن بن علی العسکری (علیهما السلام) در یک نگاه 209

معجزه اول: علم امام به افکار دیگران 210

معجزه دوم: قلم دست ایشان مشغول نوشتن شد. 211

معجزه سوم: نجات مردم از گمراهی و نقشه دشمن 211

ذکر مصیبت 213

سخنان روایت شده از حضرت امام حسن عسگری (علیه السلام) 216

زندگی حضرت ولی عصر صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در یک نگاه 222

معجزه اول: نصب حجرالاسود توسط امام 224

معجزه دوم: عنایت و لطف حضرت مهدی در حق علامه بحرالعلوم 226

معجزه سوم: شفای زخم شمشیر 228

مصائب و توسل به امام مهدی (علیه السلام) 231

چگونه مسجد جمکران تاسیس شده است؟ 236

سخنان روایت شده از حضرت ولی عصر صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) 240

مقتل حضرت سیدالشهداء امام حسین و اهل بیت و یارانش (علیهم السلام)

بخش اول: شهادت یاران امام حسین (علیهم السلام)

مصیبت حضرت مسلم بن عقیل 247

بی وفایی مردم کوفه در حق حضرت مسلم 248

دستگیری حضرت مسلم 248

با نیرنگ حضرت مسلم را اسیر کردند 249

وصیت های حضرت مسلم 249

شهادت حضرت مسلم 250

زبان حال حضرت مسلم 251

ذکر مصیبت طفلان مسلم 252

ذکر مصیبت حرّ بن یزید ریاحی 256

توبه و ناله حرّ نزد بانوان حرم 257

شهادت حضرت حرّ 258

مدفن حرّ 259

زبان حال حضرت حرّ 259

ملاقات امام حسین (علیه السلام) با لشکر حرّ بن یزید ریاحی 260

نماز جماعت به امامت سید الشهدا (علیه السلام) 261

سخنان امام پس از نماز 261

ورود امام حسین (علیه السلام) به کربلا در دوم محرم 262

وقایع روز تاسوعا 265

حمله دشمن به خیمه های امام حسین (علیه السلام) 266

امان نامه برای حضرت عباس و برادرانش 267

وقایع شب عاشورا 269

سخنان امام حسین (علیه السلام) در جمع یاورانش 269

وقایع روز عاشورا 274

مصیبت یاران امام حسین (علیه السلام) 274

مصیبت حضرت حبیب بن مظاهر 274

شهادت حضرت حبیب 276

مصیبت غلام عاشق (جون) 276

مصیبت شهدای اهل بیت (علیهم السلام) 279

مصیبت حضرت علی اکبر (علیه السلام) 279

زبان حال امام 281

مصیبت حضرت قاسم 281

شرح حال و زخمی شدن حسن مثنی 283

مصیبت عبد الله (اصغر) 284

مصیبت طفلان حضرت زینب 286

مصیبت حضرت عباس (علیه السلام) 287

احوال آن حضرت 287

شجاعت حضرت عباس (علیه السلام) 287

مقام حضرت عباس 288

مظلومیت حضرت عباس 289

چگونه اسب سوار روی زمین قرار می گیرد 290

چرا مصیبت حضرت عباس را نمی خوانی؟ 290

چرا به زیارت فرزندم عباس نمی روی؟ 291

شهادت حضرت عباس (علیه السلام) 291

حضرت عباس (علیه السلام) برادر را به کمک خواست 293

نقل دیگری در آمدن امام حسین بر بالین برادر 294

مصیبت حضرت علی اصغر (علیه السلام) 296

سکینه به استقبال علی اصغر آمد 298

مصیبت امام حسین (علیه السلام) 300

وداع با امام سجاد (علیه السلام) 300

وداع امام حسین (علیه السلام) با خواهرش زینب و بانوان حرم 301

صحنه جنگ و شهادت امام حسین (علیه السلام) 303

اصابت سنگ و تیر سه شعبه 304

شهادت امام حسین (علیه السلام) 305

نماز امام حسین در ظهر عاشورا 305

بخش دوم: مصائب جانسوز بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام)

خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) توسط ذوالجناح 308

سرانجام ذوالجناح 310

وقایع پس از عاشورا 310

غارت اموال 310

مظلومیت فاطمه صغری 311

آتش زدن خیمه ها 312

حضرت زینب (سلام الله علیها) هنگام آتش زدن خیمه امام سجاد (علیه السلام) 313

مصیبت شام غریبان 314

آمدن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در قتلگاه امام حسین (علیه السلام) 315

حضرت زینب (سلام الله علیها) در قتلگاه برادر 316

سکینه در قتلگاه پدر 318

امام سجاد (علیه السلام) کنار بدنهای پاره پاره شهدا 320

چگونگی دفن شهداء کربلا 321

دفن پیکر حضرت عباس (علیه السلام) توسط امام سجاد (علیه السلام) 323

اسیری اهل بیت (علیهم السلام) در کوفه 325

اسیری ام کلثوم (سلام الله علیها) 325

- اسیری حضرت زینب (سلام الله علیها) در کوفه 327
- حضرت زینب (سلام الله علیها) در مجلس ابن زیاد 329
- سخنان حضرت زینب (سلام الله علیها) 331
- امام سجاد (علیه السلام) در مجلس ابن زیاد 334
- حرکت اهل بیت (علیهم السلام) از کوفه تا شام با حالت اسارت 337
- گفتگوی زُریر خزاعی با امام سجاد (علیه السلام) 338
- سر مقدس امام حسین (علیه السلام) در دیر راهب 340
- ورود اهل بیت (علیهم السلام) به شام 343
- اهل بیت (علیهم السلام) در مجلس یزید 343
- امام سجاد (علیه السلام) در مجلس یزید 345
- سکینه در مجلس یزید 346
- اعتراض سفیر روم در مجلس یزید 347
- بیان هفت مصیبت در شام از زبان امام سجاد (علیه السلام) 349
- مرثیه سرائی منسوب به امام سجاد (علیه السلام) 350
- خطبه حضرت سجاد (علیه السلام) در شام 350
- اظهار پشیمانی یزید از کرده خود 358
- خواب حضرت سکینه در شام 359
- ملاقات جانسوز هند (همسر یزید) با اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) 360
- مصیبت حضرت رقیه (سلام الله علیها) 363
- وقایع اربعین 366
- زیارت اهل بیت (علیهم السلام) و جابر از قبور شهدا 366

شرح حال جابر و عطیہ 366

عطیہ کوفی 367

زیارت جابر و عطیہ از مرقد امام حسین (علیه السلام) 368

ورود اهل بیت (علیہم السلام) به کربلا و دیدار با جابر 369

رهسپار شدن اهل بیت (علیہم السلام) به طرف مدینہ 371

خبر شہادت امام حسین (علیه السلام) توسط بشیر 372

اجتماع مردم کنار خیمہ امام سجاد و سخنان ایشان 373

اهل بیت (علیہم السلام) وارد مدینہ شدند 374

درد و دل اهل بیت (علیہم السلام) با قبر مادرشان حضرت زہرا (سلام اللہ علیہا) 375

مصیبت حضرت ام البنین (سلام اللہ علیہا) 376

فہرست موضوعی روایات 378

فہرست منابع 386

سئوالات مسابقہ کتاب مرآة المؤمن 391

ص: 14

رُويَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ» (1).

(در روایت دیگری به جای هَلَك، غَرَق آمده است) از فرستاده خداوند متعال روایت شده است: به درستی که مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است که هرکس سوار بر آن شد، نجات پیدا کرد و هرکس از آن تخلف کرد (سوار نشد) هلاک شد و در روایت دیگر آمده هرکس از آن تخلف کرد غرق شد.

از این روایت و روایات فراوان دیگری استفاده می شود که راه سعادت و هدایت مسلمانان، پیروی از دستورها و فرمایش های نبی اکرم و اهل بیت ایشان است و معلوم است مقدمه پیروی، آشنا شدن با سخنان و راهنمایی های ایشان است؛ چرا که بدون شناخت و معرفت پیروی و حرکت میسر نیست.

رُويَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي وَعَهْدَ إِلَيَّ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» (2).

ص: 15

-
- 1- مستدرک، حاکم نیشابوری، ج 2، ص 343- جامع احادیث الشیعه، ج 1، ص 28. مرحوم آیت اله العظمی بروجردی در کتاب ذکر شده فرموده است که متجاوز از صد نفر از بزرگان علماء عامه در کتاب های خود این حدیث را روایت کرده اند.
 - 2- جامع احادیث الشیعه، ج 1، ص 32- کمال الدین، ص 279.

از فرستاده خداوند متعال (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده است: «ای مردم، من دو چیز گران قیمت را در میان شما می گذارم؛ یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت من، پس به این دو چیز چنگ زنید تا هرگز گمراه نشوید. خداوند لطیف خبیر به من خبر داد و با من عهد کرد که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند». از این روایت استفاده می شود که نقش اهل بیت پیامبر و راهنمایی ها و سخنان ایشان همانند راهنمایی های قرآن کریم است؛ بلکه این دو لازم و ملزوم یکدیگرند؛ یعنی قرآن کریم جدای از اهل بیت برای مسلمانان شناخته شده نیست و اهل بیت (علیهم السلام) باید تفسیر و رموز قرآن کریم را برای همه روشن سازند.

با بیان این دو روایت به عنوان نمونه از میان روایات فراوان در می یابیم که راه سعادت و نجات مسلمانان، آشنائی با پیامبر خاتم و اهل بیت گرامی ایشان و بهره گرفتن از درس های آموزنده آنان است و به عنوان یک وظیفه، هر فرد مسلمان و خصوصاً پیروان و دوستان اهل بیت (علیهم السلام) باید آشنائی خود را با ایشان چه در بُعد سیره و زندگی آنان، چه در بُعد سخنان حکمت آمیزشان افزایش دهند و در این راستا به سعادت دو جهان نائل شوند.

کسی که مدعی است دوست و پیرو اهل بیت است حداقل باید چنان آمادگی داشته باشد که اگر از او خواستند یک جمله پندآموز از یکی از اهل بیت بیان کند، مثلاً یک حدیث از امام جواد (علیه السلام) بیان کند این آمادگی را داشته باشد.

امید است کتاب حاضر که مجموعه ای است از روایات منتخب و کاربردی از چهارده معصوم و خلاصه ای از شرح زندگی آنان به اضافه بخشی از بیان مصائب و مظلومیت همراه با سلام ویژه به آنها و اشعار، با کیفیتی که استفاده از آن در هر زمان و مکان به راحتی ممکن باشد، به عنوان قدمی کوچک در این راستا به حساب آید و مورد توجه و قبول

آنان مخصوصاً امام حاضر و صاحب اختیار ما حضرت بقية الله (عجل الله تعالى فرجه الشريف) قرار گیرد.

از همه صاحب نظران و اهل علم، خصوصاً ائمه جماعات و خطباء گرامی که وظیفه ارشاد و هدایت مردم را به عهده دارند تقاضا مندم این جانب را از دعای خیر فراموش نکرده و از ارشادات خود بهره مند نمایند.

مقدمه چاپ سوم

عن جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام): جَعَلَهُمُ اللَّهُ حَيَاةً لِلْأَنَامِ، وَمَصَابِيحَ لِلظُّلَامِ، وَمَفَاتِيحَ لِلْكَلَامِ، وَدَعَائِمَ لِلْإِسْلَامِ در روایتی از امام جعفر صادق (علیه السلام) درباره ویژگی های امامان معصوم (علیهم السلام) نقل شده که فرموده اند: خداوند آنان را وسیله زنده نگه داشتن مردم، چراغ برای تاریکی های زندگی آنان، کلید های سخن و پایه هایی برای اسلام قرار داده است. از جمله موضوعاتی که در احادیث تأکید شده و مورد توجه قرار گرفته نقش اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) در روشنگری جامعه و زندگی سعادت‌مندان آنان و پایه های اساسی برای دین اسلام و در یک جمله خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت مردم است. و لذا توصیه شده مردم همواره اهل بیت پیامبر را راهنما و الگوی خود قرار دهند. چرا که سخن آنان در ردیف کلام الهی و چراغ هدایت است.

کتاب حاضر که در بر دارنده روایات نورانی اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) و سیره آنان در زندگی است. به عنوان یک دستور العمل برای برنامه خوشبختی در زندگی دنیوی و اخروی به علاقمندان تقدیم می شود و امید که مورد استفاده قرار گیرد. از آنجا که برخی از علما و خطبای گرامی بعد از مطالعه چاپ قبلی پیشنهاد دادند با هدف تکمیل کتاب، مقتل سیدالشهداء و یاران با وفای ایشان به آن اضافه گردد، تا یک مجموعه کامل برای خطبا و

ص: 17

اهل علم باشد لذا تصمیم بر آن شد در چاپ حاضر از منابع معتبر، مقتل خلاصه و مفیدی تهیه شود و در اختیار خوانندگان عزیز قرار گیرد. به آن امید که مورد لطف و قبول اهل بیت عصمت و طهارت به ویژه امام عصر صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، حضرت بقية الله الاعظم واقع شود.

در پایان از همه عزیزانی که در تصحیح این کتاب یاری و همکاری نمودند، به ویژه حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمدرضا فقیهی «زیده توفیقاته» مراتب قدردانی خود را تقدیم می نمایم، همچنین شایسته است از همسر فداکارم حاجیه خانم طیبه ابراهیمی که در مسیر پژوهش و نگارش کتاب حاضر نهایت همراهی را داشتند تشکر کنم.

محمد حسین فقیهی اصفهانی

ص: 18

اشاره

- نام: محمد- احمد.
- کنیه: ابوالقاسم.
- لقب: سید المرسلین.
- پدر بزرگوارش: عبدالله که قبل از تولد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفت.
- مادر پارسایش: آمنه که شش سال پس از ولادت پیامبر از دنیا رفت.
- دایه مهربانش: حلیمه سعدیه.
- ولادت: در سال عام الفیل (سال حمله سپاه ابرهه با فیل های جنگی به مکه) 53 سال قبل از هجرت و مطابق با سال 570 میلاد مسیح در سحرگاه جمعه 17 ربیع الاول در مکه معظمه.
- همزمان با ولادتش حوادث و عجایب مهمی اتفاق افتاد.
- 1- کاخ با عظمت انوشیروان لرزید و چهارده کنگره آن فرو ریخت.
- 2- شعله های آتشکده فارس که هزار سال بود زبانه می کشید، به یک باره خاموش شد.
- 3- دریاچه ساوه به یک باره خشک شد. (1)
- مدت عمر: 63 سال که 53 سال در مکه معظمه و 10 سال در مدینه طیبه زندگی کرد.
- بعثت: در چهل سالگی در غار حرا در مکه به پیامبری مبعوث شد. با نزول اولین سوره به وی، یعنی سوره علق آیات یکم تا پنجم.
- هجرت: حضرتش 53 ساله بود که به مدینه هجرت کرد.

ص: 19

● مدت نبوت: 23 سال که سیزده سال در مکه و 10 سال در مدینه بود.

● ازدواج: در سن 25 سالگی با خدیجه دختر خویلد ازدواج کرد. حضرت خدیجه قبلاً دوبار شوهر کرده بود. یک بار با «أبو هاله» و برای بار دوم با «عتیق مخزومی» که هر دو از دنیا رفتند و در چهل سالگی با پیامبر ازدواج کرد (1) و در 65 سالگی در سال دهم بعثت هجرت از دنیا رفت و در مکه در قبرستان ابوطالب دفن شد.

● فرزندان حضرت محمد: شش فرزند از حضرت خدیجه؛ دو پسر به نام های قاسم و طاهر و چهار دختر به نام های رقیه، زینب، ام کلثوم و فاطمه (علیهما السلام) و یک پسر از ماریه قبطیه به نام ابراهیم داشتند که از هیچ کدام از فرزندان پیامبر به جز فاطمه زهرا (علیهما السلام) نسلی باقی نماند. (2)

معجزه و تعریف آن

معجزه عبارت از کار خارق العاده ای است که به طور کلی از توانائی نوع بشر خارج باشد و هیچ کس حتی نوابغ جهان نتوانند به اتکای نیروی انسانی همانند آن را بیاورند و در پیامبر بایستی همراه با دعوی پیامبری باشد؛ یعنی معجزه را به عنوان سند زنده برای صحت دعوی پیامبری خود انجام دهد و نیز همراه با تحدی یعنی معارض خواستن و این که مدعی شود هیچ انسانی قدرت و توانائی انجام کار او را ندارد، باشد.

فرق بین معجزه و کارهای خارق العاده بشری

آن است که اگر چه یک عمل خارق العاده و عجیب از قدرت نوع بشر خارج است، لکن ممکن است نابعه ای پیدا شود که آن عمل خارق العاده را انجام دهد؛ اما معجزه کاریست که

ص: 20

1- بحار الانوار، ج 16، ص 12.

2- بحار الانوار، ج 22، ص 151.

در انحصار پیامبر و امام بوده و هیچکس حتی نوابغ عالم توانایی انجام دادن آن را ندارد. مثلاً ممکن است یک دانشمند نابغه با اطلاعات علمی خود یک درخت خرمایی که بایستی در مدت هفت سال خرما دهد را در مدت یک سال به ثمر برساند؛ ولی همین عمل را ممکن است نابغه دیگری هم انجام دهد؛ اما هیچ نابغه ای توانایی ندارد یک هسته خرما را در زمین فرو برد و در همان دقیقه تبدیل به یک درخت سرسبز با خرمای تازه گردد.

اعجاز دلیل نبوت و امامت

زیراکسی که مدعی است از طرف خداوند به رسالت برانگیخته شده یا به عنوان امام واجب الطاعة و جانشین پیامبر از طرف خداوند تعیین شده، در واقع می گوید ارتباط خاصی با مبدأ هستی دارد و از قدرت بی نهایت خداوند که قدرت بر هرکار غیر محالی را دارد، مدد می گیرد و هر کار خارق العاده را که اراده کند، انجام می دهد.

دادن چنین قدرتی به چنین کسی تفسیری غیر از این ندارد که خداوند گفته او را تصدیق کرده و او را به عنوان پیامبر و امام قبول دارد و اگر او دروغگو باشد، معنی ندارد که خداوند چنین قدرتی به او عطا کند.

معجزات آن حصرت

معجزه اول: گواهی درخت بر رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و جانشینی حضرت علی (علیه السلام)

از بحار الانوار علامه مجلسی (رحمة الله علیه) نقل شده که پزشکی به نام حارث بن کلدۀ ثقفی خدمت پیامبر اکرم رسید (و با بی حیایی) گفت: ای محمد، آمده ام تا تورا مداوا کنم و از دیوانگی نجاتت دهم؛ چرا که من تعداد زیادی از دیوانه هارا مداوا و شفا داده ام.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: گفتار و رفتار تو از دیوانگی است.

حارث گفت: چه کار دیوانگی انجام داده ام.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مرا به دیوانگی نسبت می دهی بدون آن که مرا امتحان کرده باشی و بدانی در گفتارم راست می گویم یا دروغ. حارث گفت: همین که ادعای پیامبری می کنی که قدرت بر آن را نداری، دلیل دیوانگی تو است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: این که می گویی توان بر پیامبری ندارم بدون آن که دلیلی برای پیامبری من بخواهی و من نتوانم آن دلیل را ارائه کنم، خود دلیل بر دیوانگی تو است.

حارث گفت: راست می گویی من اول تو را آزمایش می کنم، اگر تو پیامبری این درخت را دعوت کن بیاید نزد تو (و اشاره کرد به درخت کهنی که در آنجا بود) اگر درخت حرکت کرد و آمد نزد تو می دانم که پیامبری و به آن گواهی می دهم و الا همان دیوانه ای که برای من گفته اند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست خود را به طرف آن درخت اشاره کرد و فرمود: حرکت کن به طرف من که ناگهان درخت با تمام ریشه ها و پایه حرکت کرد به صورتی که مانند رودخانه ای زمین را شکافت و آمد تا نزدیک پیامبر و ایستاد و با زبان فصیح گفت: دستور شما را انجام دادم، ای پیامبر.

فرمود تو را خواستم تا شهادت دهی به پیامبری من بعد از آن که شهادت دهی به یگانگی خدا، سپس بعد از شهادت به رسالت من شهادت دهی به امامت علی (علیه السلام) و این که او مورد اعتماد و پشتیبان و بازو و وسیله فخر و عزت من است و اگر علی نبود خداوند چیزی از مخلوقاتش را نمی آفرید.

در این هنگام درخت گفت:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ يَا مُحَمَّدُ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا، وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ، وَسِرَاجًا مُنِيرًا، وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا ابْنَ عَمِّكَ هُوَ أَخُوكَ فِي دِينِكَ، وَأَوْفَرُ خَلْقِ اللَّهِ مِنَ الدِّينِ حَظًّا،

وَأَجْزَلُهُمْ مِنَ الْإِسْلَامِ نَصِيْبًا، وَأَنَّهُ سَدُّ نَدْكٍ وَظَهْرُكَ، قَامِعٌ أَعْدَائِكَ، نَاصِرٌ أَوْلِيَاءِكَ، بَابُ عُلُومِكَ فِي أُمَّتِكَ، وَأَشَدُّ هَدًى أَنْ أَوْلِيَاءَكَ الَّذِينَ يُؤَالُونَهُ وَ يُعَادُونَ أَعْدَاءَهُ حَسْبُ الْجَنَّةِ، وَأَنَّ أَعْدَاءَهُ الَّذِينَ يُؤَالُونَ أَعْدَاءَهُ وَيُعَادُونَ أَوْلِيَاءَهُ حَسْبُ النَّارِ» (1).

شهادت می دهم که غیر خدای یگانه خدایی وجود ندارد. او تنها است و شریکی ندارد، و شهادت می دهم که ای محمد که تو بنده و فرستاده خدا هستی. تو را خدا به حق بشارت دهنده و ترساننده و دعوت کننده به سوی خود و همانند چراغ روشن قرار داده، و شهادت می دهم که علی پسر عموی تو، برادر دینی تو است.

او کامل ترین دین را در میان مخلوقات خدا و بهره فراوانی از اسلام را دارا است. او مورد اعتماد تو و پشتیبان تو و نابود کننده دشمنان تو و یاور دوستان تو، دروازه علوم تو در میان امت تو است و شهادت می دهم که دوستان تو آنان که با علی دوست هستند و با دشمنان او دشمن وارد بهشت خواهند شد و دشمنان علی و آنان که با دشمنان علی دوست و با دوستان او دشمن هستند وارد آتش جهنم خواهند شد. در این هنگام پیامبر نگاه کردند به حارث و به این مضمون فرمودند: آیا دیوانه این چنین نشانه ها (و معجزاتی) دارد.

حارث گفت: نه به خدا قسم. ای پیامبر خدا، من شهادت می دهم که تو واقعاً فرستاده خداوند جهانیان و بزرگ همه آفریده شدگان هستی و حارث مسلمان شد و اسلام خوبی پیدا کرد.

معجزه دوم: زنده شدن دو کودک

روایت شده یکی از انصار در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بز ماده ای داشت که او را ذبح کرد و به خانواده اش سفارش کرد آن را طبخ و بریان کند تا پیامبر برای افطار به خانه ایشان بیاید و به طرف مسجد روانه شد و از ایشان دعوت کرد. وی دارای دو پسر کوچک بود که کشتن

ص: 23

گوسفند را تماشا کرده بودند. یکی از آنها به برادرش گفت: بیا تا من هم تو را ذبح کنم و کارد را برداشت و برادرش را سر برید. مادرش تا این منظره را دید فریاد زد. برادر قاتل از ترس فرار کرد و او هم از بالا به پایین افتاد و از دنیا رفت. مادر که خواست از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پذیرایی کند جسد بچه هارا مخفی نمود و خود را آماده پذیرایی از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کرد.

پس از ورود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به خانه انصاری، جبرئیل بر آن حضرت نازل گشت و عرض کرد: به انصاری بفرمائید دو پسر کوچک خود را حاضر کند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به انصاری فرمودند: بچه هارا حاضر کن. پدر بچه هانزد مادرشان آمد و دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ابلاغ کرد. مادر در جواب گفت: فعلاً بچه ها حاضر ندارند و امکان حاضر کردن آنها نیست.

پدر بچه هانزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خدا آمد و سخن مادر را بازگو کرد. پیامبر خدا قبول نکردند و فرمودند: حتما باید بچه ها حاضر شوند. در مرتبه دوم که پدر بچه هانزد مادرشان آمد و دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را بیان کرد، مادر جریان کشته شدن بچه هارا به پدرشان خبر داد. وی که با جسد بچه هاروبرو شده بود با همان حالت، بچه هارا نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد.

پیامبر خدا دست به دعا بلند کرد و از خداوند خواست که دو مرتبه بچه هابه حالت اول برگشته و زنده شوند. خداوند خواسته پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به اجابت رساند و با معجزه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بچه هازنده شدند و سال هایی زندگی کردند. (1)

معجزه سوم: محفوظ ماندن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از آسیب دشمنان

روایت است که جمعی از بنی مخزوم از جمله ابوجهل و ولید بن مغیره تصمیم گرفتند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را بکشند. ولید برای انجام نیت پلیدش در حالی که ایشان مشغول نماز بود آمد به طرف آن حضرت. وقتی رسید به مکانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مشغول نماز بود، شنید ایشان

ص: 24

مشغول قرائت نماز است؛ ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را نمی دید. لذا برگشت و به دوستان خود موضوع را گفت. در این هنگام ابوجهل به اتفاق ولید و بعضی دیگر حرکت کردند به طرف ایشان وقتی رسیدند تنها صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را می شنیدند. به طرف صدای حضرت حرکت کردند به نظرشان رسید که صدا از پشت سر آنها است. هر چه به طرف صدا می رفتند باز به نظرشان می رسید که صدا از پشت سر آنها است تا بالاخره ناامید شدند و نتوانستند دسترسی به آن حضرت پیدا کنند و برگشتند و این جریان در آیه شریفه قرآن اشاره شده است آنجا که می فرماید: **وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ** (1) و (راه سعادت) را از جلو و عقب بر آنها بسته ایم و مقابل آنها پرده کشیده ایم که (راه حق را) نمی بینند. (2)

رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

در سال یازده هجری در روز دوشنبه 28 صفر اتفاق افتاد و در روزهای آخر عمر مبارکش فقط امیرالمومنین علی (علیه السلام) ملازم آن حضرت بود و در هنگام رحلت به حضرت علی (علیه السلام) فرمود: سر من را به دامن بگیر که حضرت علی (علیه السلام) سر آن بزرگوار را به دامن گرفته و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مدتی بیهوش شد و سپس رحلت فرمود حضرت علی (علیه السلام)، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را غسل و کفن کرد و بر ایشان نماز خوانده و در همان اتاقی که از دنیا رفته بود، دفن کرد (3) و این همان محلی است در مدینه که فعلاً زائران به زیارت مرقدشان می روند.

ص: 25

1- یس، آیه 9.

2- اعلام الوری بأعلام الهدی، ص 30 و بحار الانوار، ج 18، ص 72، به نقل الفضائل و المعاجز.

3- بحار الانوار، ج 22، ص 529.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ أُصِيبْنَا بِكَ يَا حَبِيبَ قُلُوبِنَا فَمَا أَعْظَمَ الْمُصِيبَةَ بِكَ حَيْثُ انْقَطَعَ عَنَّا الْوَحْيُ وَ حَيْثُ فَقَدْنَاكَ فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. (1)

سلام و درود بر تو ای فرستاده خداوند متعال، سلام بر تو ای دوست خدای متعال، ما مصیبت زده شده ایم (در فراق تو)، ای دوست دل های ما، چقدر بزرگ است مصیبت از ناحیه آنکه وحی الهی از ما قطع شد و ما تو را از دست دادیم (پس می گوئیم) إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ما از خدائیم و به سوی او باز می گردیم.

ذکر مصیبت

از ابن عباس روایت شده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در هنگام بیماری، ساعات آخر عمر مبارکش لحظه ای بیهوش شد که ناگهان درب خانه کوبیده شد. حضرت فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: کیستی. گفت: مرد غریبی هستم، برای سؤالی از پیامبر آمده ام اگر اجازه دهید به محضرش برسم.

فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: اکنون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیمار هستند و اجازه ملاقات ندارند. آن شخص غریب، برگشت و پس از لحظه ای باز آمد و در را کوبید و گفت: مرد غریبی هستم. آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اجازه ورود می دهند؟ در این هنگام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) متوجه شدند و فرمودند: فاطمه جان آیا می دانی این شخص کیست؟ این کسی است که جمعیت هارا پراکنده و لذات را درهم می شکنند. این فرشته مرگ (عزرائیل) است. به خدا سوگند قبل از من از کسی اجازه نگرفته و

ص: 26

بعد از من هم از هیچ کس اجازه ورود نمی گیرد. فقط به خاطر مقام ارجمند من در پیشگاه خداوند از من اجازه گرفت، به او اجازه ورود دهید. حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به او اجازه ورد داد. حضرت عزرائیل مانند نسیم ملایمی وارد خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شد و گفت: السَّلَامُ عَلٰی أَهْلِ بَيْتِ رَسُوْلِ اللّٰهِ، سلام بر خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خدا. (1)

وداع حسن و حسین با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

مرحوم شیخ صدوق از ابن عباس روایت کرده که در ساعات آخر عمر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، حسن و حسین (علیهما السلام) گریه کنان و صیحه زنان وارد بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شدند و خود را بر رسول گرامی افکندند. حضرت علی (علیه السلام) خواست آنها را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جدا کند که ایشان متوجه شد و فرمود: «ای علی بگذار من آنها را ببویم و آنها هم مرا ببینند من از دیدار آنها توشه بگیرم و آنها هم از دیدار من توشه بگیرند. آگاه باش که این دو فرزند بعد از من دچار ستم ها خواهند شد و مظلومانه شهید می شوند.» سپس سه بار فرمود: «خدا لعنت کند کسانی را که در حق این دو ظلم می کنند.» و دست به طرف حضرت علی (علیه السلام) برده و ایشان را زیر روپوشی که داشت قرارداد و دهان مبارک بر دهان او نهاده و مدت طولانی با او راز گفت تا آن که روح از بدن شریفش پرواز کرد. آنگاه امام علی از زیر روپوش خارج شد و فرمود: «عَظَّمَ اللّٰهُ أُجُورَكُمْ فِی نَبِیِّكُمْ؛ خداوند (متعال در عزای) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به شما اجر عظیم عنایت فرماید» و به حاضرین فرمود خداوند متعال او را نزد خود برد. بلافاصله که حضرت علی (علیه السلام) این خبر را داد صدای ضجه و گریه از خانه بلند شد. (2)

منسوب به حضرت زهرا (علیها السلام) است که در عزای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنان گریه می کرد که گویا در

ص: 27

1- بحار الانوار، ج 22، ص 528.

2- بحار الانوار، ج 22، ص 510.

و دیوار از گریه او اشک ریختند و چنین مرثیه می خواند.

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا *** صُبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامِ صِرْنَ لَيَالِيَا

آنچنان بار غم بر جانم ریخته که اگر بر روزهای روشن می ریخت آن روزها مانند شب تاری می شدند. (1)

بجانم ریخته چندان غم و درد و مصیبت ها *** که گر بر روزها ریزند گردد تیره چون شب ها

باورم نیست که بابا ز چه خاموش شدی *** ترکمان کردی و با خاک هم آغوش شدی

خانه را نوری اگر بود ز رخسار تو بود *** ای چراغ دل ما از چه تو خاموش شدی

جای خالی تو را با چه نگاهی نگرم *** ای همای دل و جانم تو چرا دور شدی

ای آسمان خون گریه کن، امشب که زهرا *** با چشم خود بیند غم داغ پدر را

امشب پیمبر را وداع آخرین است *** وقت فراق اهل بیت طاهرین است

ص: 28

پیداست مرگ از روی چون آئینه او *** سبطین بنشستند، روی سینه او

امشب حسن را بوید و بوسد پیمبر *** با فاطمه راز نهران گوید، پیمبر

شد بعد فقدان رسول الله رحمت *** سیلی زدن بر فاطمه، اجر رسالت

پایان عمر رحمة للعالمین شد *** آغاز غم های امیرالمومنین شد

● سبب رحلت و شهادت: طبق نقل بعضی از مورخان، خوردن گوشت بزغاله زهرآلود که توسط زن یهودی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خورانیده شد و در اثر آن حضرت بیمار و پس از مدتی از دنیا رفتند بوده است.

● پادشاه زمان شهادت: هرقل پادشاه روم بوده است.

ص: 29

حدیث 1- درجات ایمان

رُويَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَازٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ. (1)

از فرستاده خداوند متعال (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده است: (برای ایمان چند مرتبه است) 1- شناخت قلبی؛ 2- گفتن با زبان؛ 3- انجام دادن با اعضاء بدن.

حدیث 2- عمل بدون دانش

رُويَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم): مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ. (2)

از فرستاده خداوند متعال (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده است: کسی که بدون دانش کاری را انجام دهد، فساد عملش بیشتر از صلاح آن است. (ضررش بیشتر از نفعش است).

حدیث 3- نشانه های نادانی

در سفارش پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت علی (علیه السلام) آمده است: «يَا عَلِيُّ، وَ لِأَحْمَقِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: التَّهَؤُنُ فِي فَرَائِضِ اللَّهِ، وَالِاسْتِهْزَاءُ بِعِبَادِ اللَّهِ، وَ كَثْرَةُ الْكَلَامِ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ.» (3)

یا علی برای شخص نادان سه نشانه است:

1- کوتاهی کردن در واجبات خدا؛

2- مسخره کردن بندگان خدا؛

ص: 30

1- خصال، ص 178.

2- محاسن برقی، ج 1، ص 198 و کافی، ج 1، ص 44.

3- المواعظ العددیه، ص 67.

حدیث 4- صرفه جوئی در عمر

رُويَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): كُنْ عَلَى عُمْرِكَ أَشْحَ مِنْكَ عَلَى دِرْهَمِكَ وَدِينَارِكَ. (1)

از فرستاده خداوند متعال (صلى الله عليه وآله وسلم) روایت شده است: نسبت به عمرت صرفه جوتر باش تا نسبت به درهم و دینارت (یعنی اموات)

حدیث 5- دل بستگی به دنیا

رُويَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْيَا تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِثَلَاثِ خِصَالٍ هَمٌّ لَا يَفْنَى وَأَمَلٌ لَا يُدْرِكُ وَرَجَاءٌ لَا يُنَالُ. (2)

از فرستاده خداوند متعال (صلى الله عليه وآله وسلم) روایت شده است: کسی که دل بستگی به دنیا پیدا کند، به سه صفت مبتلا می شود: غصه تمام نشدنی و آرزویی که هیچ وقت به آن نمی رسد و امیدی که به ثمر نمی رسد.

حدیث 6- سفارش های پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) به ابوذر (رحمة الله عليه) :

عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ: أَوْصَانِي رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) بِسَبْعٍ: أَوْصَانِي أَنْ أَنْظُرَ إِلَى مَنْ هُوَ دُونِي وَلَا أَنْظُرَ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقِي، وَأَوْصَانِي بِحُبِّ الْمَسَاكِينِ وَالِدُّنُوِّ مِنْهُمْ، وَأَوْصَانِي أَنْ أَقُولَ الْحَقَّ وَإِنْ كَانَ مُرًّا، وَأَوْصَانِي أَنْ أَصِلَ رَجَمِي وَإِنْ أَدْبَرْتُ، وَأَوْصَانِي أَنْ لَا أَخَافَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَأَنِّي، وَأَوْصَانِي أَنْ أَسْتَكْتَبِرَ مِنْ قَوْلٍ: «وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» فَإِنَّهَا مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ. (3)

ص: 31

1- مکارم الاخلاق، ص 460، و بحار الانوار، ج 74، ص 76.

2- المواعظ العديده، ص 61.

3- خصال، ص 345 و بحار الانوار، ج 66، ص 388.

از ابوذر غفاری (رحمة الله عليه) روایت شده که فرستاده خداوند متعال به من در خصوص هفت چیز سفارش کرد: سفارش فرمود به من که به افراد پایشن تر از خود (از نظر مالی) نگاه کنم نه به افراد بالاتر از خودم، همچنین سفارش فرمود که با مستمندان دوستی کنم و با آنها نزدیک باشم، و نیز سفارش فرمود که سخن حق بگویم اگر چه (به صورت ظاهر) تلخ باشد، و باز سفارش فرمود صلۀ رحم کنم (با خویشان متصل و مربوط باشم) اگر چه آنها به من پشت کنند، و هم چنین سفارش فرمود که در راه رضایت خداوند متعال از سرزنش دیگران نترسم، و نیز سفارش فرمود که زیاد بگویم «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» به درستی که این ذکر از گنج های بهشت است.

حدیث 7- نشانه های سعادت‌مندی:

رُويَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ وَبَصَّرَهُ عُيُوبَهَا وَمَنْ أُوتِيَهُنَّ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (1) از فرستاده خداوند متعال روایت شده است: هر وقت خداوند متعال در حق بنده ای، خوبی بخواهد، (سه چیز به او عنایت می کند) او را به دنیا بی رغبت می کند و فهم در دین به او می دهد و به عیب هایش بینا می کند و هر کس این سه چیز به او داده شود، به درستی خوبی و (سعادت) دنیا و آخرت به او داده شده است.

حدیث 8- راه های بهره مندی انسان بعد از مرگ

رُويَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ صَدَقَةٍ تَجْرِي لَهُ، أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ. (2)

از فرستاده خداوند متعال روایت شده است: وقتی انسان از دنیا می رود پرونده عمل او بسته می شود مگر در سه مورد: 1- دانشی که از او استفاده می شود (از انسان باقی باشد)؛ 2- چیزی که سودش به دیگران می رسد، (از انسان باقی بماند)؛ 3- فرزند شایسته ای که برایش دعا کند.

حدیث 9- حفظ دین با ازدواج

رُويَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْبَاقِي (3).

ص: 32

1- المواعظ العددية، ص 61 و اعلام الدين، ص 135.

2- روضة الواعظين، ص 11 و بحار الانوار، ج 2، ص 23.

3- أمالي الشيخ، ص 518 و بحار الانوار، ج 100، ص 219.

از فرستاده خداوند متعال (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده است: کسی که ازدواج کند، بتحقیق نصف دین خود را حفظ کرده، پس باید با رعایت تقوی، نصف دیگر دین خود را هم حفظ کند.

حدیث 10- واسطه گری برای ازدواج:

رُويَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم): مَنْ عَمِلَ فِي تَزْوِيجِ بَيْنِ مُؤْمِنَيْنِ حَتَّى يَجْمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا زَوْجَهُ اللَّهُ أَلْفَ أَمْرَةٍ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ... وَكَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ خَطَايَا أَوْ بِكُلِّ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا فِي ذَلِكَ عَمَلٌ سَنَةٍ... (1)

از فرستاده خداوند متعال روایت شده است: کسی که بکوشد برای فراهم نمودن زمینه ازدواج در میان دو مؤمن تا آن که خداوند متعال وسیله آن را فراهم کرده و زن و مرد کنار هم بیایند، خداوند متعال در بهشت هزار هزار حورالعین به تزویج این واسطه در آورده و برای هر قدمی که در این راه بر می دارد یا هر سخنی که می گوید، ثواب عمل یک سال به او می دهد.

ص: 33

1- ثواب الاعمال، ص 288 و بحار الانوار، ج 8، ص 192.

حدیث 11- اظهار دوستی به همسر

رُويَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): قَوْلُ الرَّجُلِ لِلْمَرْأَةِ إِنِّي أَحْبَبْتُكَ لَا يَذْهَبُ مِنْ قَلْبِهَا أَبَدًا. (1)

از فرستاده خداوند متعال روایت شده است: مردی که به همسرش بگوید تو را دوست دارم (این اظهار دوستی) از قلب همسرش بیرون نخواهد رفت.

حدیث 12- کيفر همسرآزاري

رُويَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): مَنْ كَانَ لَهُ امْرَأَةٌ تُؤْذِيهِ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ صَلَاتَهَا، وَلَا حَسَنَةً مِنْ عَمَلِهَا حَتَّى تُعِينَهُ وَتَرْضِيَهُ، وَإِنْ صَامَتِ الدَّهْرَ وَقَامَتِ الرَّقَابَ وَأَنْفَقَتِ الْأَمْوَالَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَكَانَتْ أَوَّلَ مَنْ تَرَدُّ النَّارَ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَعَلَى الرَّجُلِ مِثْلُ ذَلِكَ الْوِزْرِ وَالْعَذَابِ إِذَا كَانَ لَهَا مُؤْذِيًا ظَالِمًا. (2)

از فرستاده خداوند متعال روایت شده است: زنی که شوهر خود را اذیت کند، خداوند متعال نماز و اعمال خوب او را قبول نخواهد کرد تا وقتی که شوهر را کمک و راضی کند، اگر چه در تمام روزگار روزه باشد و به عبادت بایستد و غلامان را در راه خدای متعال آزاد کند. سپس پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود همین کيفر و عذاب برای مردی که زنش را اذیت و ستم نماید خواهد بود.

حدیث 13- حق مرد بر همسرش

روایت شده است که زنی از پیغمبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) درباره حق شوهر بر زن سؤال کرد:

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): وَ لَا تَمْنَعُهُ نَفْسَهَا وَإِنْ كَانَتْ عَلَى ظَهْرٍ قَتَبٍ. (3)

فرستاده خداوند متعال در جواب فرمود: حق شوهر بر همسرش این است که زن نباید

ص: 34

1- الكافي، ج 5، ص 569.

2- وسائل الشيعه، ج 20، ص 163.

3- الكافي ج 5 ص 507، من لا يحضره الفقيه، 3، ص 438.

مرد را از خودش وا کند، اگرچه سوار بر شتر باشد، کنایه از آن که هر وقت مرد تقاضای کام گرفتن از همسرش را داشت، زن نباید مخالفت کند. (البته اگر زن عذر شرعی یا عقلی نداشته باشد).

حدیث 14- شرط تصرف زن در مال همسر

رُویَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): وَلَا تُعْطِي شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِهِ فَإِنْ فَعَلَتْ فَعَلَيْهَا الْوِزْرُ وَلَهُ الْأَجْرُ. (1)

از فرستاده خداوند متعال روایت شده است: زن نباید چیزی از مال شوهر را (ولو در راه خدای متعال باشد) به کسی بدهد مگر با اجازه شوهرش و اگر بدون اجازه شوهر چنین کند، زن گناهکار شده و اجر و پاداش از آن شوهرش خواهد بود.

حدیث 15- احترام به مسجد و آداب آن

رُویَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): جَنَّبُوا مَسَاجِدَكُمْ مَجَانِينَكُمْ وَصِيَّانَكُمْ، وَرَفَعَ أَصْوَاتَكُمْ إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى، وَبَيْعِكُمْ وَشِرَاءِكُمْ وَسِدِّ لِحَاكُمُ، وَجَمْرُوهَا فِي كُلِّ سَبْعَةِ أَيَّامٍ، وَضَعُوا الْمَطَاهِرَ عَلَى أَبْوَابِهَا. (2) از فرستاده خداوند متعال (صلى الله عليه وآله وسلم) روایت شده است: مساجد خود را از دیوانگان و کودکان دور نگاه دارید و صداهایتان را به جز ذکر خدا (در آن) بلند نکنید و از خرید و فروش و سلاح (در آن نیز) دوری کنید و مسجد را در هفت روز یک بار خوشبو کنید و وسایل نظافت و پاکی را درب مساجد بگذارید.

ص: 35

1- الکافی، ج 5، ص 508، وسائل الشیعه، ج 20، ص 159.

2- بحار الأنوار ج 80 ص 349.

حدیث 16- فضیلت اذان

رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): ثَلَاثٌ لَوْ تَعَلَّمَهُ أُمَّتِي مَا لَهَا فِيهَا لَصَدَّ رَبُّوَا عَلَيْهَا بِالسَّهَامِ: الْأَذَانُ، وَالْعُدُؤُ إِلَى الْجُمُعَةِ، وَالصَّفُّ الْأَوَّلُ. (1)

از فرستاده خداوند متعال روایت شده است: سه چیز است که اگر امت من فضیلت آنها را می دانستند (برای انجام دادن آنها) با انداختن تیر قرعه می زدند. 1- اذان گفتن، 2- رفتن به نماز جمعه، 3- قرار گرفتن در صف اول نماز جماعت.

حدیث 17- موسیقی حرام

رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): مَنْ اسْتَمَعَ إِلَى اللَّهْوِ يُذَابُ فِي أُذُنِهِ الْآنُكَ. (2)

از فرستاده خداوند متعال روایت شده است: هرکس به موسیقی حرام گوش کند (در قیامت) در گوش او سُرَب (داغ) می ریزند.

ص: 36

1- بحار الانوار، ج 89، ص 197.

2- مستدرک الوسائل ج 13 ص 222، الآنك: الرصاص الأبيض، وقيل: الأسود، وقيل: الخالص. (لسان العرب ج 10 ص 394)

• نام: علی (علیه السلام)

• کنیه: ابوالحسن

• لقب: امیرالمؤمنین

• پدر بزرگوارش: ابوطالب، عموی فداکار پیامبر اکرم.

• مادر پارسایش: فاطمه بنت اسد، بانویی که نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بسیار مهربان بود و به آن حضرت خدمت می کرد و آن گرامی را بر فرزندان خود مقدم می داشت.

• ولادت: در سال سی ام عام الفیل، 10 سال قبل از بعثت، روز جمعه 13 رجب. راوی می گوید: «جمعی رو به روی خانه خدا نشسته بودیم که فاطمه دختر اسد آمد کنار خانه خدا و گفت: خداوندا... تو را به حق ابراهیم بانی این خانه و به حق این کودک که با خویش و در شکم دارم سوگند می دهم که زایش را بر من آسان کن. در این هنگام با تعجب همه دیدیم که دیوار خانه خدا از هم شکافت در کنار مستجار (مقابل درب خانه خدا در پشت کعبه را مستجار می گویند) و آن بانو به درون خانه خدا وارد شد و دیوار دوباره به هم چسبید. با عجله خواستیم درب خانه را باز کنیم، اما باز نشد. چهار روز بعد، آن بانو مجدداً از دیوار خانه بیرون آمد با کودکی که در آغوش داشت و به او می بالید و گفت: پیامی از غیب شنیدم که نامش را علی بگذار». (1)

• پرورش: او در دامان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و در خانه ایشان پرورش یافت و اول کسی بود که به ایشان و دینش ایمان آورد و با او نماز خواند.

ص: 37

● مدت امامت: سی سال، از سال 11 هجری تا 40 هجری بود؛ ولی خلافت ظاهریش حدود 5 سال از 36 تا 40 هجری بود. (1)

● شروع امامت: در 33 سالگی بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به امامت رسیدند.

معجزات آن حضرت

معجزه اول: بیرون آوردن شتر از داخل سنگ

روایت است که گروهی از مسیحیان بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شدند و عرض کردند: ما حاضریم با خانواده و طایفه خود بر شما وارد شده و مسلمان شویم، به شرط آن که شما یکصد شتر ماده سیاه از دل سنگ همراه با نوزادش بیرون آورید (نظیر معجزه حضرت صالح پیامبر) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هم پذیرفتند و آنها برگشتند به شهر خودشان؛ ولی وقتی با خانواده خود آمدند به مدینه متوجه شدند پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفته است.

گفتند: ما در کتب دینی خود خوانده ایم که هر پیامبری که از دنیا برود یک وصی و جانشین دارد. جانشین محمد کیست؟ آنها را به سوی ابابکر راهنمایی کردند. به او گفتند: ما از حضرت محمد طلبی داریم. پاسخ داد آن طلب چیست؟ گفتند: صد شتر سیاه رنگ همراه با بچه های خود. جواب داد: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اموالی از خود باقی نگذارده که برای این کار کافی باشد. مسیحیان با زبان خودشان به یکدیگر گفتند: معلوم می شود این جانشین بر حق نیست. سلمان فارسی حاضر بود و سخن آنها را متوجه شد. به مسیحیان گفت: من شما را به جانشین محمد راهنمایی می کنم. در این هنگام حضرت علی (علیه السلام) وارد مسجد شد و مردم اطراف ایشان را گرفتند. مسیحیان هم نزد حضرت رفتند و طلب خود از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

ص: 38

را، خواستند. حضرت علی (علیه السلام) فرمود: اگر خواسته شما برآورده شود، مسلمان می شوید؟ گفتند: بلی.

حضرت وعده کرد فردا خواسته آنها را انجام دهد. روز بعد مسیحیان و حضرت علی (علیه السلام) و جمعی از منافقین برای مسخره کردن جمع شدند. حضرت علی (علیه السلام) دو رکعت نماز خواند و دعایی آهسته خواند. سپس با چوب دستی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به سنگی که آنجا بود زد.

ناگهان صدای ناله شتری را که در حال زایمان بود شنیدند و سنگ شکافته شد و سر شتری که افسار داشت پیدا شد. حضرت علی (علیه السلام) به فرزندش حسن فرمود: افسار را بگیر. در این هنگام حاضران دیدند صد شتر سیاه رنگ همراه با بچه های خود از سنگ خارج شدند.

مسیحیان با دیدن این معجزه همگی مسلمان شدند و گفتند حضرت صالح پیامبر یک شتر داشت که به سبب (نافرمانی) قومش در خصوص آن همگی هلاک شدند؛ یا امیرالمومنین دعا کن که دوباره شتران همراه بچه هایشان داخل سنگ فرو روند مبادا با نافرمانی از دستورات حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها هم هلاک شوند. حضرت علی (علیه السلام) دعا کرد و همه شتران همان گونه که از سنگ خارج شده بودند داخل آن گشته و ناپدید شدند. (1)

معجزه دوم: اطاعت شیر درنده از امام علی (علیه السلام)

از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده که مولا امیرالمومنین علی (علیه السلام) به مردی به نام جویریہ پسر مسهر فرمودند: وقتی از وطن خود خارج می شوی (او قصد مسافرت داشت) در بین راه شیر درنده ای با تو برخورد خواهد کرد (حضرت با علم امامت این خبر را دادند). عرض کرد: در این صورت من چه کنم؟ حضرت فرمودند: از جانب من به او سلام برسان و بگو علی

ص: 39

به من امان داده است.

جویریة حرکت کرد در بین راه همان طور که حیوانش سوار بود شیری را دید که قصد او کرده و به طرف او آمد. به شیر گفت: امیرالمومنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) به تو سلام رسانده و فرموده من از ناحیه تو در امان هستم. جویریة می گوید به مجرد گفتن این سخن شیر سر خود را به زیر انداخت و برگشت و پنج بار آهسته چیزی گفت و از جلو چشم من ناپدید شد. من به راه خود ادامه دادم. وقتی از سفر برگشتم به خدمت حضرت امیر رسیدم. پس از سلام جریان را گفتم. امام فرمود: تو به شیر چه گفتی و او چه گفت؟ عرض کرد: من آنچه شما فرمودید به او گفتم. او از من جدا شد و رفت؛ اما شیر چه گفت (من متوجه نشدم) خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و جانشین او بهتر می دانند.

حضرت فرمود: شیر، از تو روی گرداند و پنج بار آهسته صدایی کرد. عرض کردم قسم به خدا همین است که می فرماید. امام فرمود او به تو گفت: سلام مرا به جانشین حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) برسان و پنج بار با اشاره، دست خود را حرکت داد. (1)

شهادت

در سال چهارم هجری با نقشه خوارج در مکه تصمیم گرفتند حضرت علی (علیه السلام) و معاویه و عمروعاص را به ترتیب در کوفه و شام و مصر همزمان در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان به قتل برسانند و پسر ملجم مأمور قتل آن حضرت شد. ابن ملجم به کوفه آمد و به خانه قَظَّامه زنی از خوارج که بسیار زیبا و دلربا بود رفت. ابن ملجم دل به او باخت و از او خواستگاری کرد. قَظَّامه گفت مهریه من سه هزار درهم پول و یک بنده و قتل علی بن ابی

ص: 40

طالب است. قَظَامَه به خاطر هلاکت پدر و برادرش در جنگ نهروان به دست حضرت علی (علیه السلام)، از آن حضرت کینه داشت و بدین ترتیب تصمیم قبلی ابن ملجم قوی شد و در صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان دست به این جنایت زد و در محراب عبادت شمشیر زهر آگین خود را در نماز به فرق مولا وارد کرد و آن حضرت دو روز بعد در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان به شهادت رسید. (1) و امام مرگ معاویه به نقل محدث قمی در منتهی الامال به سبب آنکه قاتل نتوانست او را بکشد و به ران او ضربت زد، کشته نشد و عمر و عاص هم به سبب آن که صبح نوزدهم در اثر بیماری به مسجد نیامد به قتل نرسید

سلام بر حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ أَنْتَ أَوَّلُ مَظْلُومٍ وَ أَوَّلُ مَنْ غُصِبَ حَقُّهُ صَبْرَتْ وَ احْتَسَبَتْ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ. (2)

سلام بر تو ای ولی خدای متعال، تو اول مظلوم بودی و تو اول کسی بودی که حقش غضب شد؛ اما صبر و تحمل نمودی تا به شهادت رسیدی.

ذکر مصیبت

در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان قبل از اذان صبح، حضرت علی (علیه السلام) وارد مسجد کوفه شد. بعد از خواندن دو رکعت نماز برای گفتن اذان به بالای بام رفت و با صدای رسا اذان گفت به طوری که صدایش به گوش ساکنان کوفه رسید. سپس از بام پایین آمد و در محل عبادتش مشغول نافله نماز صبح شد؛ اما وقتی که آن امام همام خواست سر از سجده

ص: 41

1- ارشاد مفید، ج 1، ص 9، روضه الواعظین، ج 1 ص 132.

2- الکافی، ج 4، ص 569، کامل الزیارات، ص 95.

رکعت اول بردارد، ابن ملجم ملعون آنچنان شمشیر زهرآلود خود را بر فرق مقدسش فرود آورد که فرق سر مبارکش تا نزدیک پیشانی شکافت.

امام در این هنگام فرمود: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ. با نام خدا و برای خدا و با (اعتقاد) به دین رسول خدا، قسم به خدای کعبه که رستگار شدم. سپس مقداری از خاک محراب را برداشت و روی زخم سرش پاشید و این آیه را خواند: { مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى }؛ ما شما را از خاک آفریدیم و در آن باز می گردانیم و از آن بار دیگر شما را خارج می کنیم. در این هنگام جبرئیل بین زمین و آسمان فریاد زد: «تَهْدَمَتْ وَ اللَّهُ أَزْكَانُ الْهُدَى ... قُتِلَ ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى قُتِلَ عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى قَتَلَهُ أَشَقَى الْأَشْقِيَاءِ» (1)، قسم به خدا استوانه های هدایت ویران شد. پسر عموی مصطفی کشته شد. علی مرتضی کشته شد. او را شقی ترین اشقیاء کشت.

شد مسجد کوفه قتلگاه حیدر *** در میان محراب شد به خون شناور

محشری به پا کردی فرق شه دوتا کردی

یا کریم و یارب

ناگهان گشودی چشم نازنینت *** یک نظر نمودی بر رخ حسینت

گفتی که شدم راحت از جفای این امت

یا کریم و یارب

ص: 42

کربلا شوی زار بی کفن بمانی *** تو ذبیح عطشانی بی غسل و کفن مانی

یا کریم و یارب

یارب به علی مرا به خود وامگذار *** بخشا گنهم، به روز عقبا مگذار

چون عشق علی و آل او در دل ماست *** در روز جزا، مرا تو تنها مگذار

مسجد ز خون نشسته، مولا زپا فتاده *** زینب دو دست خود را، بر روی سر نهاده

ای یاور یتیمان، علی علی جان

حسن کند نظاره، محراب لاله گون را *** زینب کند تماشا، رخسارِ غرق خون را

ای یاور یتیمان، علی علی جان

از سوزه آه طفلان، رنگ فضا گرفته *** هر کودک یتیمی، تنها عزا گرفته

ای یاور یتیمان، علی علی جان

در جسم و جان طفلان، جانی دگر نمانده *** در سفره یتیمان، نانی دگر نمانده

ای یاور یتیمان، علی علی جان

● مدت عمر: 63 سال عمر شریفش بود همانند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم). (1)

● مرقد مطهرش: در نجف اشرف است.

● همسرانش: اولین همسرش فاطمه زهرا (سلام الله علیها) بوده که به مدت 10 سال با هم زندگی کردند و پس از شهادت حضرت زهرا بنا به وصیت بی بی با آمامه، خواهرزاده حضرت زهرا ازدواج کرد و بعدها با چند بانوی دیگر که معروف ترین آنها ام البنین مادر حضرت عباس بود. (2)

● فرزندان: چهار فرزند از حضرت زهرا به نام های حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و فرزند پنجم محسن بود که سقط شد و طبق نقلی مجموعاً 12 پسر و 16 دختر از همسران خود داشتند. (3)

ص: 44

1- اعلام الوری، ج 1، ص 476.

2- کشف الغمّه، ج 2، ص 69.

3- اعلام الوری، ج 1، ص 295.

حدیث 18- عبادت بدون دانش

رُوی عن علی (علیه السلام) الْمُتَعَبِّدُ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَحِمَارَةِ الطَّاحُونَةِ تَدُورُ وَلَا تَبْرُحُ مِنْ مَكَانِهَا. (1)

از حضرت علی (علیه السلام) روایت شده است: «کسی که بدون دانش بندگی کند (عمل بدون علم) مانند چهارپای آسیاب است که دور می زند (راه می رود به گرد آسیاب) ولی از مکانش دور نمی شود»؛ (یعنی همان گونه که دور زدن سنگ آسیاب حیوان را به جلو نمی برد، عبادت بدون دانش برای انسان مایه پیشرفت و تکامل نیست).

حدیث 19- نقش رهبر و پیشوا

رُوی عن علی (علیه السلام): النَّاسُ بِأَمْرَانِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبَائِهِمْ. (2)

از حضرت علی (علیه السلام) روایت شده است: «مردم به زمامدارانشان شبیه ترند تا به پدرانشان»؛ یعنی رفتار و گفتار زمامدار جامعه بیشتر در مردم اثرگذار است تا رفتار و گفتار پدر در فرزند.

حدیث 20- چهار اندرز

روایت است که از حضرت علی (علیه السلام) درباره (حقیقت) و دانش واقعی سؤال شد؛

رُوی عن علی (علیه السلام): أَرْبَعُ كَلِمَاتٍ؛ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ بِقَدْرِ حَاجَتِكَ إِلَيْهِ وَأَنْ تَعْصِيَهُ بِقَدْرِ صَبْرِكَ عَلَى النَّارِ وَأَنْ تَعْمَلَ لِدُنْيَاكَ بِقَدْرِ عُمْرِكَ فِيهَا وَأَنْ تَعْمَلَ لِآخِرَتِكَ بِقَدْرِ بَقَائِكَ فِيهَا. (3)

ص: 45

1- عیون الحکم و المواعظ، ص 63، اصول کافی.

2- تحف العقول، ص 208، بحار الانوار ج 75، ص 46.

3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 37.

در جواب سؤال، حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «چهار کلمه است: 1- بندگی کنی خدای متعال را به اندازه حاجت خودت به او؛ 2- به اندازه ای که تحمل آتش (جهنم) را داری نافرمانی خدای متعال را نکنی؛ 3- به اندازه عمری (مهلتی) که داری برای دنیا کار کنی؛ 4- برای آخرت به اندازه بودنت در آن عالم عمل کنی».

حدیث 21- ناسازگاری دروغ با ایمان

رُوی عن علی (علیه السلام): لا یجدُ عبدٌ طعمَ الإیمانِ حتّٰی یتَرَکَ الکِذْبَ هَزْلَهُ وَجِدَّهُ. (1) از حضرت علی (علیه السلام) روایت شده است: بنده مزه ایمان را نمی چشد مگر وقتی که دروغ را ترک کند چه به شوخی باشد یا به جد. (یعنی انسان مزه ایمان را نمی چشد چه رسد به این که مؤمن باشد، اگر دروغ بگوید حتی اگر دروغ شوخی باشد).

حدیث 22- نقش عقل در کنترل نفس

رُوی عن علی (علیه السلام): العاقلُ مَنْ یَمْلِکُ نَفْسَهُ إِذَا غَضِبَ ، وَإِذَا رَغِبَ ، وَإِذَا رَهَبَ. (2) از حضرت علی (علیه السلام) روایت شده است: عاقل کسی است که بتواند نفس خود را کنترل کند، وقتی که غضب کرده یا خوشحال شده یا ترسیده است. (در این سه حالت انسان باید خود را کنترل کند؛ زیرا که در این حالات انسان در معرض طغیان و خلاف است).

حدیث 23- کنترل زبان

رُوی عن علی (علیه السلام): لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ. (3)

از حضرت علی (علیه السلام) روایت شده است: زبان شخص عاقل پشت دل اوست و دل

ص: 46

1- اصول کافی، ج 2، ص 340.

2- عیون الحکم و المواعظ ص 62، مستدرک وسائل الشیعه، ج 12، ص 12.

3- نهج البلاغه کلمات قصار، شماره 40.

شخص نادان پشت زبان اوست (کنایه از آن که عاقل اول فکر و توجه می کند و بعد صحبت می کند برخلاف شخص نادان که نسنجیده سخن می گوید).

حدیث 24- نتایج دنیوی اطاعت از خدا

رُويَ عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام): مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ، أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ؛ وَ مَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ، أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَا؛ وَ مَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ، كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ. (1) از حضرت علی (علیه السلام) روایت شده است: هرکس رعایت کند آنچه را که بین او و خداست (از وظائف) برآورده می کند خدای متعال آنچه را که بین او و مردم است (از نیازها) و کسی که اصلاح کند کار آخرت خود را، خداوند متعال اصلاح می کند کار دنیای او را و هرکس پند دهنده خود باشد، خداوند متعال او را حفظ خواهد نمود. (توضیح: کسی که به وظائف الهی و امر آخرت خود اهمیت می دهد، خداوند متعال هم کارهای دنیوی و نیازهای او را بر طرف می سازد و کسی که خودش را موعظه می کند و حسابگر خود است، خداوند متعال او را از لغزش ها حفظ می کند).

حدیث 25- ارزشمندترین عمل

رُويَ عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام): وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِدَّةُ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنْفَثَةً فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ. (2)

از حضرت علی (علیه السلام) روایت شده است: تمام کارهای خوب حتی جهاد در راه خدای متعال (از نظر فضیلت) در مقابل امر به معروف و نهی از منکر نیست، مگر مانند ذره آبی که با دمیدن در دهان جمع می شود در دریای پهناور (توضیح این که تمام کارهای خوب و حتی

ص: 47

1- نهج البلاغه کلمات قصار، شماره 89.

2- نهج البلاغه کلمات قصار، شماره 374.

جهاد در راه خدای متعال در مقابل امر به معروف و نهی از منکر مانند ذره آب دهان است و امر به معروف و نهی از منکر مانند دریای پهناور است؛ چرا که تمام کارهای ارزشی وقتی در جامعه پایدار خواهد بود که امر به معروف و نهی از منکر اجرا شود. در واقع کلید همه ارزش ها این دو فریضه است).

حدیث 26- شش کار و شش فائده

رُويَ عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَقَالَ: عَلَّمَنِي عَمَلًا يُجِبُّنِي اللَّهَ عَلَيْهِ، وَيُجِبُّنِي الْمَخْلُوقُونَ، وَيُثْرِي اللَّهَ مَالِي، وَيُصِدِّحُ بَدَنِي، وَيُطِيلُ عُمْرِي، وَيَحْشُرُنِي مَعَكَ، قَالَ: «هَذِهِ سِتُّ خِصَالٍ تَحْتَاجُ إِلَى سِتِّ خِصَالٍ: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُحِبَّكَ اللَّهُ فَخَفَّهُ وَاتَّقِهِ، وَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُحِبَّكَ الْمَخْلُوقُونَ فَأَحْسِنْ إِلَيْهِمْ وَأَرْفُضْ مَا فِي أَيْدِيهِمْ، وَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُثْرِيَ اللَّهُ مَالَكَ فَزَكَّهُ، وَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُصِدِّحَ اللَّهُ بَدَنَكَ فَأَكْثِرْ مِنَ الصَّدَقَةِ، وَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُطِيلَ اللَّهُ عُمُرَكَ فَصِلْ ذَوِي أَرْحَامِكَ، وَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ يَحْشُرَكَ اللَّهُ مَعِيَ فَأَطِلِ السُّجُودَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ. (1)

از حضرت علی (علیه السلام) روایت شده است: مردی آمد خدمت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) و گفت: به من کاری بیاموزید (که به واسطه عمل به آن) خدای متعال مرا دوست بدارد، مردم هم مرا دوست بدارند، ثروتم را خداوند متعال فراوان کند، بدنم سالم شود، عمرم طولانی گردد و (در قیامت) با شما محشور شوم. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: این شش ویژگی است که نیاز به شش صفت دارد. اگر می خواهی خداوند متعال تو را دوست داشته باشد، پس از او بترس (و به خاطر او) خود را حفظ کن، اگر می خواهی مردم تو را دوست بدارند، به آنها خوبی کن (و

ص: 48

طمعت را از) آنچه در دست آنهاست بردار، اگر می خواهی خداوند متعال مالت را فراوان کند، زکات آن را بده، اگر می خواهی بدنت سالم شود صدقه زیاد بده، اگر می خواهی خداوند متعال عمرت را زیاد کند، پس صله رحم کن و اگر می خواهی (در قیامت) با من محشور شوی در پیشگاه خداوند یگانه و مقتدر سجده را طولانی کن.

حدیث 27- سفارش های خداوند متعال به حضرت موسی (علیه السلام)

رُوي عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) : قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِمُوسَى (عليه السلام) : يَا مُوسَى احْفَظْ وَصِيَّتِي لَكَ بِأَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: أَوْلَاهُنَّ مَا دُمْتَ لَا تَرَى دُنُوبَكَ تُغْفَرُ فَلَا تَشَّغَلْ بِعُيُوبِ غَيْرِكَ، وَالثَّانِيَةُ مَا دُمْتَ لَا تَرَى كُنُوزِي قَدْ نَفِدَتْ فَلَا تَعْتَمَّ بِسَبِّ رِزْقِكَ، وَالثَّلَاثَةُ مَا دُمْتَ لَا تَرَى زَوَالَ مُلْكِي فَلَا تَرْجُحْ أَحَدًا غَيْرِي، وَالرَّابِعَةُ مَا دُمْتَ لَا تَرَى الشَّيْطَانَ مَيَّنًا فَلَا تَأْمَنْ مَكْرَهُ (1).

از حضرت علی (علیه السلام) روایت شده است: خداوند تبارک و تعالی به حضرت موسی (علیه السلام) فرمود: چهار سفارش را از من نگهدار: اول آنها تا وقتی نبینی گناهان تو را بخشیده ام به عیب جوئی از دیگران پردازد؛ دوم تا زمانی که نبینی گنج های (در اختیار) من به اتمام رسیده، غصه روزی خود را مخور؛ سوم تا وقتی که نبینی ملک و قدرت من از بین رفته به دیگری غیر از من امیدوار مباش؛ چهارم تا زمانی که نبینی شیطان از بین رفته از مکر و حيله او در امان مباش (توضیح: چون معمولا کسی مطمئن نیست آمرزیده شده، پس نباید انسان هیچ وقت به عیب جوئی دیگران پردازد و چون هیچ وقت ثروت و مکنّت خداوند متعال از بین رفتنی نیست، پس انسان نباید به طرف قدرت دیگران برود و از خداوند متعال جدا گردد

ص: 49

و چون شیطان همیشه به عنوان دشمن بزرگ انسان به دنبال مکر و فریب او است، پس هیچ گاه نباید خود را از مکر او در امان بیند.

حدیث 28- سرچشمه فتنه ها

رُویَ عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام): «إِيَّاكُمْ وَ الْجُهَّالَ مِنَ الْمُتَعَبِّدِينَ، وَ الْفُجَّارَ مِنَ الْعُلَمَاءِ، فَإِنَّهُمْ فِتْنَةٌ كُلُّ مَفْتُونٍ. (1)

از حضرت علی (علیه السلام) روایت شده است: دوری کنید از عبادت کننده نادان و دانشمند بدعمل که اینان اساس هر فتنه و آشوب هستند.

حدیث 29- همسایگان مسجد

رُویَ عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام): لا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ عَذْرٌ أَوْ بِهِ عِلَّةٌ، فَقِيلَ: وَمَنْ جَارُ الْمَسْجِدِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: مَنْ سَمِعَ النِّدَاءَ. (2)

ز حضرت علی (علیه السلام) روایت شده است: نماز همسایه مسجد، فقط در مسجد قبول است، مگر آن که عذر (شرعی) داشته یا بیمار باشد. عرض کردند یا امیرالمومنین (علیه السلام) همسایه مسجد کیست؟ فرمود: کسی که صدای (اذان) را بشنود.

ص: 50

1- قرب الاسناد، ص 70، بحار الانوار، ج 1، ص 207.

2- بحار الانوار، ج 80، ص 279.

زندگی حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) در یک نگاه

اشاره

• نام: فاطمه (سلام الله علیها)

• کنیه: ام الائمه

• لقب: زهرا

• پدر بزرگوارش: رسول اکرم حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم)

• مادر: خدیجه کبری، اولین همسر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اولین زنی که به او ایمان آورد.

ولادت: در آستانه طلوع فجر روز جمعه، بیستم جمادی الثانی سال پنجم بعثت. (1) مورخان نوشته اند وقتی که اراده حق تعالی به خلقت حضرت زهرا تعلق گرفت، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مامور شد تا چهل روز به ریاضت و عبادت خدای متعال مشغول شود، لذا خانه را ترک کرد و در غار حرا مشغول عبادت شد و حضرت خدیجه در خانه از مردم گوشه گرفته و به عبادت مشغول بود.

پس از چهل روز دستور آمد به ریاضت خود خاتمه داده و به خانه برگردد. در این حالت از طرف خداوند متعال غذای آسمانی و بهشتی برای آن حضرت آوردند و حضرت از آن غذا تناول نمود، سپس نور حضرت زهرا به خدیجه کبری منتقل شد و آغاز تکوین حضرتش شروع شد. (2)

• مدت عمر: 18 سال.

• ازدواج: در سال دوم هجری در حدود 9 سالگی با امام علی که در این هنگام حدود

ص: 51

1- بحار الانوار، ج 43، ص 9.

2- بحار الانوار، ج 43، ص 10.

25 سال داشت، ازدواج کرد و از او پنج فرزند به نام های حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و محسن (سقط شده) متولد شدند. (1) از ویژگی های این ازدواج این است که سران قبائل و ثروتمندان به خواستگاری حضرت زهرا آمدند، ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ کدام را نپذیرفت. ولی وقتی حضرت علی (علیه السلام) آمد پذیرفت و فرمود پیش از آمدن او فرشته الهی به من خبر داد که خدای متعال فرمان داده است فاطمه را با علی تزویج نمایم. آنگاه به حضرت علی (علیه السلام) فرمود: برای تدارک ازدواج چه داری؟ علی (علیه السلام) عرض کرد: فقط یک زره و یک شمشیر و یک شتر (که حضرتش با آن آبکشی باغداری می کردند) و چیز دیگری ندارم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از او خواستند که زره را بفروشد و با پول آن که حدود پانصد درهم بود، اثاث و جهیزه ساده ای برای حضرت زهرا تهیه کرده و اطعام نماید. (2)

معجزات آن حضرت

معجزه اول: حوریه های بهشتی در محضر فاطمه زهرا (سلام الله علیها)

روایت است که ده روز بعد از شهادت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در ملاقاتی که سلمان فارسی با حضرت علی (علیه السلام) داشت، حضرت به او فرمودند: به نزد حضرت فاطمه (علیها السلام) برو ایشان به تو لطفی دارند. می خواهند از تحفه بهشتی که برایشان آمده به تو هم عطا کنند.

سلمان اطاعت کرد و بر حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) وارد شد. حضرت فرمود: بنشین و درباره آنچه به تو می گویم توجه کن، من دیروز در همین مکان نشسته بودم در حالی که در خانه بسته بود و من درباره این که وحی از خانه ما قطع شده و ملائکه بر ما وارد نمی شوند فکر می کردم که ناگهان دیدم درب منزل، خود به خود باز شد و سه دختر بر من وارد شدند که نظیر آنها از نظر

ص: 52

1- بحار الانوار، ج 43، ص 92.

2- کشف الغمّه، ج 1، ص 376، بحار الانوار، ج 43، ص 138.

زیبایی و تازگی چهره و خوش بویی ندیده بودم. وقتی چشمم به ایشان افتاد بدون این که ایشان را بشناسم به ایشان گفتم: پدرم به فدای شما باد شما از اهل مکه هستید یا مدینه. جواب گفتند: ما از اهل مکه و مدینه و اهل زمین نیستیم، بلکه از حوریه های بهشت هستیم که خدای مهربان ما را برای زیارت شما فرستاده است ما مشتاق زیارت شما هستیم. من به یکی از آنها گفتم: نام تو چیست؟ گفت: مَقْدُودَةُ، من برای مقداد بن اسود، صحابی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آفریده شده ام. به دومی گفتم: نام تو چیست؟ گفت من ذَرَّةٌ هستم و برای ابوذر، صحابی دیگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آفریده شده ام. به سومی گفتم: نام تو چیست؟ گفت: نامم سَلْمی است و برای سلمان آفریده شده ام. فاطمه اطهر (علیها السلام) فرمود: سپس آن حوریه هامقداری رطب (بهشتی) که از برف سفیدتر و از مشک خوش بوتر بود به من دادند. سپس آن حضرت مقداری از آن رطب هارا نزد سلمان آورده و فرمود امشب با آن افطار کن و فردا هسته آنرا نزد من بیاور. سلمان می گوید آن را گرفتم و به هرکس از اصحاب پیامبر خدا عبور می کردم به من می گفتند مشک و عنبر همراه داری. می گفتم: آری. در وقت افطار که با آن افطار کردم، هسته در آن نیافتم. روز بعد که به خدمت حضرت زهرا رسیدم، عرض کردم: با آن رطبی که به من دادید افطار کردم، ولی هسته در آن ندیدم. فرمود: سلمان آن رطب هرگز دارای هسته نخواهد بود؛ زیرا درخت این رطب را خداوند متعال به خاطر دعایی که پدرم به من تعلیم داده و صبح و شام آن را می خوانم در بهشت غرس کرده است. سلمان گفت: این دعا را به من تعلیم فرمایید. حضرت دعا را به او تعلیم داده و فرمود: اگر دوست داری تا در دنیا هستی بیماری تب به تو آزار نرساند به خواندن این دعا مواظبت کن.

بِسْمِ اللَّهِ التَّوْرِ، بِسْمِ اللَّهِ نُورِ التَّوْرِ، بِسْمِ اللَّهِ نُورٌ عَلَى نُورٍ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ مَدْبَرُ الْأُمُورِ، بِاسْمِ اللَّهِ خَالِقِ النُّورِ مِنَ النُّورِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ النُّورَ،

وَأَنْزَلَ النُّورَ عَلَى الطُّورِ فِي كِتَابٍ مَسْطُورٍ، بِقَدَرٍ مَقْدُورٍ عَلَى نَبِيِّ مَحْبُورٍ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ بِالْعِزِّ مَذْكُورٌ، وَبِالْفَخْرِ مَشْهُورٌ، وَعَلَى السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ مَشْكُورٌ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ. (1)

سلمان می گوید: به خدا قسم من این دعا را به بیش از هزار نفر از اهل مدینه و مکه که دچار تب شده بودند، تعلیم دادم و با لطف خداوند متعال شفا یافتند.

معجزه دوم: پذیرایی حضرت زهرا (علیها السلام) از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با غذای بهشتی

از ابن عباس روایت شده که عربی از قبیله بنی سلیم، سوسماری را گرفت و در لباس خود جای داد و آمد خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و صدا زد: یا محمد یا محمد و (بابی ادبی) گفت: تو همان جادوگر و دروغگویی هستی که آسمان و زمین دروغگوتر از تو ندیده اند. تو گمان داری که در این آسمان خدایی داری و او تو را بر هر سیاه و سفیدی و لات و عَزَّى برانگیخته است. اگر قبیله من، مرا عجل و بی صبر نمی گفتند با این شمشیرم به تو ضربتی وارد می کردم و تو را هلاک می کردم. عمر بن خطاب می خواست به او حمله کند، ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: بنشین، مقام شخص بردبار نزدیک به مقام پیغمبران است. سپس متوجه آن عرب شد و فرمود: عرب هاین چنین در مجالس به ما حمله می کنند و سخن خشن و تند می گویند. ای اعرابی قسم به آن خدایی که مرا به پیامبری فرستاده است، هرکس به من آسیبی برساند در دنیا، فردای قیامت در آتش می سوزد. اهل آسمان هفتم مرا احمد صادق می نامند.

ای اعرابی اسلام بیاور تا از آتش در امان و در سود و زیان ما شریک و برادر دینی ما باشی. اعرابی غضب کرد و گفت: به حق بت لات و عَزَّى قسم تا این سوسمار به تو ایمان

ص: 54

نیاورد من ایمان نخواهم آورد و سوسماری را که در لباسش داشت، رها کرد روی زمین. سوسمار پا به فرار نهاد. پیامبر خدا او را صدا زد و فرمود: نزد من بیا سوسمار. نزد آن حضرت آمد و به صورت ایشان نگریست. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: من کیستم؟ ناگهان دیدند آن سوسمار با زبان فصیح گفت: تو محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف هستی. فرمود: تو چه کسی را می پرستی؟ گفت: آن خدایی که دانه را می شکافد و انسان را می آفریند و حضرت ابراهیم را خلیل خود و تو را حبیب خود قرار داد. سپس چند شعر به زبان عربی خواند که در این اشعار اشاره کرد به راستگویی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و وسیله هدایت و برکت بودن آن حضرت در میان مردم جاهل و بی خرد. (1)

اعرابی بسیار تعجب کرد که چگونه یک حیوان وحشی بیابانی که خودش او را صید کرده است، این چنین درباره حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) سخن می گوید. رو کرد به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و عرض کرد: دست خود را به من بده تا با تو بیعت کنم و شهادت می دهم بر خدای یکتای تو و این که محمد رسول الله او است و نیکو مسلمان شد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به اصحاب فرمود: به این اعرابی مقداری قرآن بیاموزید. چون اعرابی قرآن را آموخت به او فرمودند: از مال دنیا چیزی داری. گفت: قسم به خدایی که تو را به پیامبری فرستاد در میان چهار هزار نفر از جمعیت قبیله ام من از همه فقیرترم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به یاران خود فرمود: چه کسی یک شتر به این اعرابی می دهد تا من ضامن شوم خداوند یک شتر بهشتی به او بدهد. سعد بن عباده عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو، من یک ناقه سرخ دارم به او می دهم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اوصاف ناقه بهشتی را برای سعد توضیح داد که می تواند پرواز کند و او را به بهشت برساند.

سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چه کسی حاضر است تاج یعنی عمامه به اعرابی بدهد تا من

ص: 55

1- طالب اشعار می تواند به مدرک روایت مراجعه کند.

ضامن شوم خداوند تاج تقوا به او بدهد. حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) عمامه خود را به اعرابی دادند. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چه کسی حاضر است به این اعرابی زاد و توشه سفر بدهد تا من ضامن شوم خداوند زاد و توشه تقوی به او بدهد. یعنی در ساعت آخر عمر شهادت به لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله بدهد که اگر این شهادتین را بگوید به ملاقات من می آید و اگر نگوید نمی تواند مرا ملاقات کند و من هم به ملاقت او نمی روم. سلمان حرکت کرد و برای تهیه زاد و توشه به خانه های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مراجعه کرد؛ ولی چیزی نیافت. هنگام بازگشت متوجه خانه حضرت زهرا (سلام الله علیها) گردید و گفت: اگر خیری باشد در این خانه است. پس از کوبیدن در خانه و معرفی خودش جریان اعرابی و سوسمار را برای حضرت زهرا (سلام الله علیها) توضیح داد. حضرت فرمود: ای سلمان، قسم به خدایی که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به پیامبری فرستاد، مدت سه روز است که ما غذا نخورده ایم و حسن و حسین مثل دو جوجه به خواب رفته اند؛ ولی در عین حال خیری که در این خانه بیاید من آن را رد نخواهم کرد. این پیراهن مرا بگیرد و نزد شمعون یهودی (امانت بگذار) و بگو در مقابل آن مقدار یک صاع خرما و مقداری جو قرض بده تا بعداً بخواست خداوند به تو پرداخت خواهد کرد. شمعون پیراهن را گرفت و چنان از زهد حضرت فاطمه تحت تاثیر قرار گرفت که پیراهن را زیر و رو می کرد و اشک می ریخت و گفت: ای سلمان، این همان زهد و تقوای واقعی است که در تورات حضرت موسی به ما خبر داده است. من مسلمان می شوم و شهادت به یگانگی خداوند و این که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و رسول خداست داد، و اسلام نیکویی پیدا کرد. یهودی تازه مسلمان شده مقداری خرما و مقداری جو تحویل سلمان داد و سلمان آنها را تحویل حضرت زهرا داد و حضرت جوها را با دست خود آسیاب کرد و نان پخت و فرمود: نزد حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ببرد.

سلمان گفت: یا فاطمه (سلام الله علیها)، یک گرده از این نان هارا برای حَسَنین بردار تا آرام بگیرند. حضرت زهرا (سلام الله علیها) فرمود: ای سلمان ما چیزی را که در راه خدا دادیم از آن نمی خوریم. سلمان نان ها را نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد. ایشان فرمودند: این نان هارا از کجا آوردی؟ عرض کرد: از خانه حضرت زهرا (سلام الله علیها). پیامبر رهسپار خانه دخترشان شدند. چشمشان به حضرت زهرا (سلام الله علیها) افتاد که از گرسنگی چهره شان زرد شده و چشم هابه حدقه فرو رفته بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علت را سؤال کرد. فاطمه عرض کرد: سه روز است که ما غذا نخورده ایم. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حَسَنین را روی زانوهای نشاند و فاطمه زهرا را مقابل خود. در این هنگام حضرت علی (علیه السلام) هم بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به طرف آسمان متوجه شد و عرض کرد: ای خدا و ای مولای من، اینان اهل بیت من هستند. پلیدی را از ایشان دور کن و ایشان را پاکیزه کن، پاکیزگی خاص. حضرت فاطمه زهرا در جای عبادت خود ایستاد و دو رکعت نماز به جا آورد و دست هارا به طرف آسمان بلند کرد و عرض کرد: ای خداوند و آقای من این پیامبر تو محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) پسر عموی پیامبر تو و اینان حسن و حسین (علیهم السلام) دو فرزند پیامبر تو هستند، خدای من بر ما نازل بفرما غذایی از آسمان همان گونه که بر بنی اسرائیل فرو فرستادی، لکن آنان از آن غذا خوردند و ناسپاسی کردند؛ اما خدایا، بر ما نازل بفرما ما (به تو) ایمان داریم. راوی روایت، ابن عباس می گوید هنوز دعای آن حضرت تمام نشده بود که ظرفی از غذا (که بوی مشک از آن بلند بود، حاضر گردید و حضرت فاطمه (سلام الله علیها) آن ظرف را خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت علی (علیه السلام) و حَسَنین آورد. چون حضرت علی (علیه السلام) آن را مشاهده کرد به حضرت فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: این ظرف از کجا است (چون چیزی نزد ایشان نبود).

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت علی (علیه السلام) فرمود: از غذا بخور و نمی خواهد سؤال کنی از کجا

است. ستایش می کنم خدایی را که به من فرزندی عنایت کرد که همانند مریم دختر عمران (که قرآن می فرماید) هر وقت زکریا وارد محراب عبادت مریم می شد، نزد او رزقی (و غذایی) می یافت. وقتی سؤال می کرد این غذا از کجاست، در جواب می گفت از طرف خداوند است. به درستی که خداوند هر که را بخواهد روزی فراوان می دهد. سپس همگی از آن غذا خوردند و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند به طرف آن عرب و او را سوار بر مرکب نموده و او به طرف قبیله خود حرکت کرد. زمانی که رسید به قبیله خود، بنی سلیم که آن روز چهار هزار نفر بودند، در میان آنها با صدای بلند گفت: بگویید: لا اله الا الله محمد رسول الله.

وقتی قبیله او چنین شنیدند با شمشیر کشیده به طرف او رفتند و به او گفتند: تو به طرف دین محمد جادوگر دروغگو رفتی. او در جواب گفت: نه او جادوگر و دروغگو نیست. خدای او بهترین خداوند و او بهترین پیامبر است و جریان کار خود را بیان کرد و این که سوسمار چگونه شهادت به رسالت او داد و در مدح او شعر گفت. سپس گفت: ای گروه بنی سلیم، مسلمان شوید تا از آتش سالم بمانید و چهار هزار نفر گروه بنی سلیم با تبلیغات او مسلمان شده و از یاوران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گردیدند. (1)

● شهادت: در سال یازدهم هجری، روز 13 جمادی الاول و یا سوم جمادی الثانی. در وصیت نامه حضرت زهرا آمده: ای علی من فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم که خداوند متعال مرا همسر تو کرده تا در دنیا و آخرت از آن تو باشم. تو از دیگران به من شایسته تری «حِطُّنِي وَغَسِّ لُنِي وَكَفِّنِي بِاللَّيْلِ، وَصَلِّ عَلَيَّ، وَادْفِنِي بِاللَّيْلِ، وَلَا تُعَلِّمِ أَحَدًا» مرا شبانه حنوط کن و غسل بده و کفن کن و شبانه بر من نماز بخوان و مرا به خاک بسپار و به هیچ کس خبر نده. (2)

ص: 58

1- بحار الانوار، ج 43، ص 69، منقبت 61 حضرت زهرا با تلخیص روایت.

2- بحار الانوار، ج 43، ص 214.

السَّلَامُ عَلَى السَّيِّدَةِ الْجَلِيلَةِ الْجَمِيلَةِ ذَاتِ الْأَحْزَانِ الطَّوِيلَةِ... الْمَغْصُوبَةِ حَقَّهَا الْمَمْنُوعَةِ إِزْثَهَا الْمَكْسُورَةَ ضِدَّ لُغْمِهَا الْمَظْلُومِ بَعْلُهَا الْمُقْتُولِ
وَلَدُهَا فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ. (1)

سلام بر بانوی بزرگ دارای جلال و جمال، بانویی که غم و اندوه طولانی و فراوان داشت، بانویی که حق او را غصب کردند، او را از ارث محروم کردند، پهلوی او را شکستند، در حق شوهرش ستم روا داشتند، فرزند او را کشتند، یعنی حضرت فاطمه (سلام الله علیها) دختر فرستاده خدای تعالی.

ذکر مصیبت

هنگامی که حضرت علی (علیه السلام) طبق وصیت حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) در تاریکی شب بدن آن مخدره را غسل دادند و کفن نمودند و خواستند بندهای کفن را ببندند صدا زدند: ای ام کلثوم، ای زینب، ای سکینه، ای فضه، ای حسن، ای حسین «هَلُمُّوا تَرَوُّدُوا مِنْ أُمَّكُمْ، فَهَذَا الْفِرَاقُ وَاللِّقَاءُ فِي الْجَنَّةِ» بیائید (در آخرین دیدار) از مادرتان توشه بگیرید که دیدار به قیامت در بهشت خواهد افتاد، حَسَنَيْنِ پیش آمدند و با آه و ناله فریاد می زدند: ای مادر، وقتی به حضور جدّمان رسیدید سلام ما را به او برسان و به او بگو: بعد از تو در دنیا یتیم ماندیم...

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: *إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ أَنَّهَا قَدْ حَنَّتْ وَ أَنْتَ وَ مَدَّتْ يَدَيْهَا وَ صَدَّ مَتْنَهُمَا إِلَى صَدْرِهَا مَلِيًّا؛* خدا را گواه می گیرم که حضرت فاطمه ناله جانگاز

ص: 59

کشید و دست های خود را کشید و فرزندانش را مدتی به سینه چسباند. ناگاه شنیدم هاتقی در آسمان صدا زد: يَا أَبَا الْحَسَنِ اِرْفَعُهُمَا عَنْهَا فَلَقَدْ أَبْكَيَا وَاللَّهِ مَلَائِكَةَ السَّمَاءِ؛ ای ابالحسن، حسن و حسین را از روی سینه مادرشان بلند کن سوگند به خدا از این حالت، ملائکه آسمان به گریه آمدند. آنگاه حضرت علی (علیه السلام) آنها را از سینه مادر جدا کرد. (1)

ای خوش آنروزی که ما در خانه مادر داشتیم *** دیده از دیدار رخسارش منور داشتیم

هر کسی جسم عزیزش روز بردارد ولی *** ما که جسم مادر خود را به شب برداشتیم

کاش آن روزی که مردم مادر ما را زدند *** ما یکی را در میان کوچه، یاور داشتیم

کاش آن روزی که فهمیدیم بی مادر شدیم *** جای آغوشش به خاک تیره بستر داشتیم

این در و دیوار می گزید به حال ما که ما *** مادری بشکسته پهلو، پشت این در داشتیم

سلام ما به رحمت و به جود تو *** سلام ما به صورت کبود تو

سلام ما به چهره خجسته ات *** سلام ما به پهلوئی شکسته ات

سلام ما به طفل ناامید تو *** سلام ما به محسن شهید تو

ص: 60

سلام ما به صحنه مدینه ات *** سلام ما به سوز زخم سینه ات

سلام ما به قلب پر زداغ تو *** سلام ما به قبر بی چراغ تو

سلام ما به آه و ناله شبت *** سلام ما به ناله های زینبت

از نخست زندگی هرگز نمی شد باورم *** که شود این خانه، روزی قتلگاه همسر

روز تنهایی که حتی یک نفر یارم نبود *** دیدم آنجا پشت در افتاده تنها یاورم

او مرا می خواند و من آن روز دستم بسته بود *** کاش می آمد به لب آن لحظه جان از پیکرم

زبان حال امام زمان (عج) در مصیبت مادر

فراموشم نمی گردد، از آن ساعت که افتادی *** تن رنجور، در بین در و دیوار، ای مادر

عزیزم محسنت کشتند از در پهلویت خستند *** شد آن کودک شهید، از ضربت مسمار، ای مادر

به جای آب تا غسلت دهند از زیر پیراهن *** روان بود اشک چشم حیدر کَرّار، ای مادر

چه گنجی در دل خاک سیه، پنهان شدی زهرا *** چرا قبر تو پنهان است از انظار، ای مادر

برون از آستین خویش دست انتقام آرم *** کنم خون خواهی از قوم ستم کردار، ای مادر

● مرقد مطهرش: چون بنا بر وصیت آن مخدره بدن مطهرش شبانه و مخفیانه دفن شد، بنا بر نظر مورخان در یکی از این سه موضع دفن شده: 1- بین منبر و قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که این محل را در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روضه می نامند؛ 2- در خانه خود آن بانو و نزدیک قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)؛ 3- در قبرستان بقیع.

● سبب شهادت: در اثر صدمات وارده در هجومی که به خانه ایشان کردند برای بردن حضرت علی (علیه السلام) برای بیعت با خلیفه وقت و دفاع آن مجلله از مقام امامت و ولایت، مریض و بستری شدند و در نهایت پس از چند روز شهید شدند.

ص: 62

حدیث 30- فایده اخلاص

رُوی عن فاطمة (سلام الله علیها): مَنْ أَصَدَّ عَدَا إِلَى اللَّهِ خَالِصَ عِبَادَتِهِ، أَهْبَطَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ أَفْضَلَ مَصْلَحَتِهِ. (1) از حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) روایت شده است: هرکس به سوی خداوند متعال عبادت خالص خود را بفرستد، خداوند هم بهترین مصلحت را به سوی او فرود آورد.

حدیث 31- نقش امام در هدایت جامعه

رُوی عن فاطمة (سلام الله علیها): مَثَلُ الْأِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ، إِذْ تُؤْتَى وَلَا تَأْتِي. (2)

از حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) روایت شده است که: «فرستاده خدای متعال فرمودند: مثل امام مثل کعبه است که مردم باید به طرف او بیایند (طواف کنند) نه آن که کعبه به طرف مردم بیاید».

حدیث 32- ویژگی های شیعه واقعی

خانمی در مدینه به خدمت حضرت زهرا (سلام الله علیها) آمد و عرض کرد شوهرم می گوید من جزء شیعیان شما محسوب می شوم یا خیر؟ در روایت نقل شده که حضرت زهرا (سلام الله علیها) فرمودند به او بگو: إِنْ كُنْتَ تَعْمَلُ بِمَا أَمَرْنَاكَ وَتَنْتَهِي عَمَّا زَجَرْنَاكَ عَنْهُ فَأَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا وَالْأَفْلا. (3)

اگر به آنچه که ما خانواده به تو دستور داده ایم، عمل کنی و از آنچه که تو را از آن نهی کرده ایم، خودداری کنی، تو از شیعیان ما هستی و الا شیعه نیستی.

ص: 63

1- عدة الداعی، ص 218، بحار الانوار، ج 67، ص 250.

2- كفاية الاثر، ص 199، بحار الانوار، ج 36، ص 353

3- تفسير الامام، ص 308، بحار الانوار، ج 65، ص 155.

آن مرد پس از شنیدن جواب حضرت زهرا (سلام الله علیها) که در حدیث قبل گفته شد، به خاطر ضعف های عملی که داشت، بسیار پریشان شد و فکر کرد همیشه در آتش جهنم خواهد سوخت. همسرش ناراحتی او را به حضرت زهرا منتقل کرد. حضرت فرمودند: نه این چنین نیست به او بگو: **شِدَّ يَعْتَنَّا مِنْ خِيَارِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَكُلُّ مُحِبِّينَا وَمُؤَالِي أَوْلِيَانِنَا وَمُعَادِي أَعْدَائِنَا وَالْمُسْلِمِ بَقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ لَنَا، لَيْسُوا مِنْ شِيعَتِنَا إِذَا خَالَفُوا أَوْامِرَنَا وَنَوَاهِينَا فِي سَائِرِ الْمُؤَبَقَاتِ، وَهُمْ مَعَ ذَلِكَ فِي الْجَنَّةِ، وَلَكِنْ بَعْدَ مَا يُطَهَّرُونَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ بِالْبَلَايَا وَالرَّزَايَا، أَوْ فِي عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ بِأَنْوَاعِ شِدَائِدِهَا، أَوْ فِي الطَّبَقِ الْأَعْلَى مِنْ جَهَنَّمَ بَعْدَ بَهَا إِلَى أَنْ نَسَّ تَتَقَدَّهُمْ بِحُبِّنَا مِنْهَا، وَنَقْلَهُمْ إِلَى حَضْرَتِنَا. (1)** شیعیان ما از بهترین های اهل بهشتند، لکن هر دوست ما و دوستدار دوست ما و دشمن دشمنان ما هم اهل بهشتند و کسی که با دل و زبان تسلیم ما خانواده است، لکن با اوامر و نواهی ما مخالفت کند از شیعیان ما نیست، لکن این گروه پس از پاک شدن از گناهانشان از راه تحمل سختی و مشکل (در دنیا) یا در صحنه های قیامت با سختی هائی که دارد یا در طبقات بالای جهنم تحمل عذاب کنند تا این که به برکت دوستی با ما آنها را از جهنم نجات داده و به پیش خودمان منتقل کنیم.

فضائل و مقام حضرت زهرا (سلام الله علیها)

حدیث 34- تقسیم کار بین حضرت علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام)

رَوَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ أَبِيهِ (عليه السلام) قَالَ: تَقَاضَى عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ (عليهما السلام) إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فِي الْخِدْمَةِ، فَقَضَى عَلِيٌّ فَاطِمَةَ بِخِدْمَةِ مَا دُونَ الْبَابِ،

ص: 64

1- تفسیر الامام، ص 308، بحار الانوار، ج 65، ص 155.

وَقَضَىٰ عَلِيٌّ عَلَيَّ بِمَا خَلَفَهُ، قَالَ: فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: فَلَا يَعْلَمُ مَا دَاخَلَنِي مِنَ السُّرُورِ إِلَّا اللَّهُ بِأَكْفَائِي رَسُولُ اللَّهِ تَحْمُلَ رِقَابِ الرَّجَالِ. (1)

روایت شده از امام صادق و ایشان از پدرشان که حضرت علی (علیه السلام) و فاطمه (علیهما السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تقاضا نمودند که مسئولیت کارهای زندگی آنها را برنامه ریزی کنند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) کارهای داخل منزل را به عهده حضرت فاطمه (سلام الله علیها) و کارهای بیرونی منزل را به عهده حضرت علی (علیه السلام) قرار داد. در این هنگام حضرت فاطمه فرمود به غیر از خدای متعال کسی نمی داند چقدر من خوشحال شدم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا از تحمل مردان معاف کرد (معامله و آنچه که به گردن مردان است).

حدیث 35- اهمیت حق همسایه

از حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) روایت است: «مادرم فاطمه (سلام الله علیها) را دیدم در شب جمعه که در محراب (عبادت) خود ایستاده و مرتب مشغول رکوع و سجود بود تا صبح روشن شد و می شنیدم که آن بانو برای مؤمنین و مؤمنات دعا می کرد و نام آنها را می برد و برای خودش دعا نمی کرد. گفتم: ای مادر چرا همان گونه که برای دیگران دعا می کنی، برای خودت دعا نمی کنی؟». «فَقَالَتْ يَا بُنَيَّ الْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ». (2) حضرت فرمود: «ای فرزندانم، اول همسایه سپس (اهل) خانه».

حدیث 36- احترام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت زهرا (سلام الله علیها)

روایت است که عایشه می گوید:

«إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ كَانَتْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ قَامَ لَهَا مِنْ

ص: 65

1- قرب الاسناد، ص 52، بحار الانوار، ج 43، باب 4، ص 81.

2- علل الشرائع، ج 1، ص 182، بحار الانوار، ج 43، ص 81.

مَجْلِسِهِ وَقَبْلَ رَأْسِهَا وَأَجْلَسَهَا مَجْلِسَهُ» (1).

«به درستی که هر وقت حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بر پیغمبر داخل می شد، آن حضرت از جای خود بلند می شد و سر آن بانورا می بوسید و او را جای خود می نشاند».

حدیث 37- مقام و عظمت حضرت زهرا (سلام الله علیها)

رُويَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ: إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا.. (2)

از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت است: خداوند متعال به خشم می آید با خشم حضرت فاطمه (سلام الله علیها) و خشنود می شود با خشنودی او.

حدیث 38- الگو در همسر داری

در روایت آمده است: روزی حضرت علی (علیه السلام) از فاطمه زهرا (سلام الله علیها) سؤال نمودند: آیا غذایی در خانه هست تا رفع گرسنگی نمایم. بی بی عرض کردند: به خدائی که پدرم را به نبوت و شما را به امامت برگزید، سوگند که دو روز است در منزل غذای کافی نبوده، غذای اندکی که بوده به شما و فرزندانم دادم و خود استفاده نکردم. امام با تأسف فرمودند: فاطمه جان چرا به من اطلاع ندادی تا به دنبال تهیه غذا بروم.

قَالَتْ فَاطِمَةُ (سلام الله علیها): يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنَ الْإِلَهِيِّ أَنْ أُكَلِّفَ نَفْسَكَ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ. (3) حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به امام گفتند: «به درستی که من شرم می کنم از خدایم که تو را تکلیف کنم به چیزی که در اختیار شما نیست».

ص: 66

1- اعلام الوری، ج 1، ص 296، بحار الأنوار ج 43 ص 40.

2- معانی الاخبار، ص 303، أمالی المفید، ص 95، بحار الأنوار، ج 43، ص 19.

3- تأویل الآیات، ج 1، ص 108، بحار الأنوار، ج 43، ص 59.

حدیث 39- اهمیت حجاب در نظر حضرت زهرا (سلام الله علیها)

از حضرت علی (علیه السلام) روایت است: «شخص نابینائی اجازه گرفت بر حضرت زهرا (سلام الله علیها) وارد شود. ناگهان دیدم آن حضرت خود را پوشاند. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت زهرا (سلام الله علیها) فرمود: چه شد که خود را پوشاندی از آن مرد و حال آن که او تو را نمی بیند (نابیناست)».

فَقَالَتْ إِنَّ لَمْ يَكُنْ يَرَانِي فَأَتَيْتِي أَرَاهُ وَهُوَ يَشُمُّ الرِّيحَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): أَشْهَدُ أَنَّكَ بَصُغَةٌ مِنِّي. (1)

حضرت زهرا (سلام الله علیها) فرمود: اگر آن مرد (نابینا) مرا نمی بیند، من او را می بینم و آن مرد می تواند بوی مرا استشمام کند، پس پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «شهادت می دهم تو پاره تن منی».

ص: 67

1- النوادر للراوندى، ص 14 ، بحار الأنوار ج 43 ص 91.

زندگی حضرت فاطمه معصومه دختر موسی بن جعفر (علیهم السلام) در یک نگاه

اشاره

• نام: فاطمه، برای امام کاظم (علیه السلام) چهار دختر به نام فاطمه ذکر کرده اند: فاطمه کبری، فاطمه صغری، فاطمه وسطی، فاطمه آخری که فاطمه کبری همان فاطمه معصومه مدفون در قم است. فاطمه صغری مشهور به «بی بی هیبت» که مدفون در مدخل جنوبی شهر باکو در آذربایجان است. فاطمه آخری مشهور به «خواهر امام» در رشت مدفون است. فاطمه وسطی مشهور به «سّی فاطمه» در اصفهان در امامزاده ای به این لقب است. (1)

• لقب: مشهورترین لقب آن حضرت معصومه (سلام الله علیها) است که بعضی این لقب را دال بر عصمت آن بانو دانسته اند. (2)

• پدر حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) امام هفتم.

• مادر: نجمه خاتون مادر گرامی امام رضا (علیه السلام)

• ولادت: براساس تحقیقات صاحب کتاب کریمه اهل بیت در اول ماه ذیقعدة الحرام سال 173 در مدینه منوره واقع شده است. (3)

• مدت عمر: براساس تحقیقات ذکر شده 28 سال بوده است.

• هجرت: در سال 201 هجری یک سال پس از اقامت برادرشان حضرت رضا در خراسان به اتفاق پنج تن از برادرانشان به نام های فضل، جعفر، هادی، قاسم و زید و تعدادی از برادرزادگان و غلامان و کنیزان از مدینه به طرف مرو در خراسان حرکت کردند.

ص: 68

1- بحار الانوار، ج 48، ص 286 - 317، سّی فاطمه مخفّف سیدتی فاطمه واقع در خیابان کاشانی کوچه شماره 9 است.

2- انوار المشعشعین، 1-211.

3- . مفاتیح نوین آیت الله مکارم به نقل از فروغی از کوثر، ص 32.

زمانی که کاروان ایشان به شهر ساوه رسید جمعی از دشمنان اهل بیت که آنجا ساکن بودند با کمک ماموران دولتی که از عباسیان بودند به ایشان حمله بردند و جنگ خونینی به وقوع پیوست و همه برادران و برادرزادگان شهید شدند. حضرت معصومه با مشاهده اجساد غرق به خون عزیزان خود که تا 22 نفر ذکر شده است، سخت متاثر و ناراحت شد و بیمار گردید و بنابر نقل دیگری آن حضرت را مسموم کردند و چون طاقت ادامه راه را نداشتند فرمودند: از اینجا تا قم چند فرسخ راه است. جواب دادند ده فرسخ. فرمود: مرا به شهر قم ببرید؛ زیرا از پدرم شنیدم که می فرمود قم مرکز شیعیان ما اهل بیت است.

ورود به شهر قم

در روز 23 ربیع الاول سال 201 هجری، حضرت معصومه (سلام الله علیها) با استقبال پرشور مردم قم به این سرزمین مبارک وارد شد و موسی بن خزرج افتخار میزبانی آن بانو را به مدت هفده روز پذیرفت و هم اکنون محل اقامت ایشان به صورت مدرسه علمیه به نام سئیه درآمده و محراب عبادت ایشان به نام بیت التور محل زیارت ارادتمندان است. (1)

کیفر بی حرمتی به زائر حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها)

در زمان سلطنت رضا خان پهلوی در میان ستم هاو خیانت های وی دو جنایت چشمگیر است. یکی مبارزه با عزاداری برای امام حسین (علیه السلام) و دیگری برداشتن حجاب و چادر از سر زنان. روزی رئیس پلیس قم که فردی بسیار پست و خشن بود و با زور چادر را از سر زنان بر می داشت، وارد حرم حضرت معصومه و در میان زنان که برای زیارت رفته بودند، شد و خواست حجاب زن مؤمنه ای را بردارد. زن شروع به گریه و زاری کرد و از مردم کمک

ص: 69

می خواست؛ ولی مردم از ترس جرأت نمی کردند به کمک او بروند. در این هنگام مرحوم آیه الله مرعشی نجفی که در حرم بودند متوجه موضوع می شوند و چون بی حیائی رئیس پلیس را مشاهده می کنند، غیرتشان به جوش آمده و سیلی محکمی به صورت او می زنند. رئیس پلیس که انتظار این کار را نداشت، ایشان را تهدید به قتل می کند. روز بعد قبل از آن که هیچ حرکتی از او صادر شود برای کاری وارد بازار قم می شود که ناگهان قسمتی از سقف بازار فرو ریخته و همان دم هلاک می شود. (1)

عنایت حضرت معصومه (سلام الله علیها) به علما و طلاب حوزه علمیه قم

آیه الله العظمی سید صدرالدین صدر که بعد از آیه الله العظمی حائری، مؤسس حوزه علمیه قم، ریاست حوزه را به عهده داشته و در هر ماه سه تومان شهریه به طلاب می دادند، در یک ماه پولی برای شهریه طلاب نرسید؛ لذا قرض کردند و شهریه را پرداخت کردند. ماه دوم هم پول نرسید باز ناچار قرض کردند و شهریه پرداخت شد. ماه سوم هم پول نرسید، ولی دیگر جرأت نکردند قرض کنند. طلبه ها آمدند در خانه ایشان، به آنها گفته شد پولی نرسیده و موجود نیست. طلاب که راه چاره نداشتند پریشان شدند و از پریشانی آنها آقای صدر هم پریشان شدند. در نهایت آقا فرمودند: فعلا بروید تا فردا فکری می کنم. گفتند از ناراحتی شب خواب نرفتم. آمدم در حرم تا صبح، نماز صبح را که خواندم، حرم بسیار خلوت بود. آمدم کنار ضریح با حالت عصبانیت و ناراحتی عرض کردم عمه جان این چه رسمی است که بایستی عده ای طلاب در حالت فقر و غربت و گرسنگی و با تنگدستی در چند قدمی شما بسر ببرند. اگر شما نمی توانید، به برادرتان حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) یا به جدّ

ص: 70

1- شهاب شریعت، ص 286، به نقل کرامات حضرت معصومه.

امیرالمومنین متوسل شوید و اگر خودتان می توانید انجام دهید. خداحافظ.

این را گفتم و با حالت عصبانیت از حرم خارج شدم و هر لحظه منظره روز قبل که با طلاب روبرو بودم به نظرم می رسید، پریشان می شدم. خواستم مقداری قرآن بخوانم تا آرام بگیرم، نتوانستم. ناگهان درب اتاق را زدند و خادم منزل وارد شد و گفت: آقا یک نفر چمدان به دست آمده خدمت شما برسد و می گوید مسافر است و نمی تواند وقت دیگری به خدمت برسد. آقا اجازه دادند. مردی با ادب چمدان به دست وارد شد. پس از سلام و احترام و عذرخواهی از این که بد وقت آمده گفت: ساعتی قبل با اتومبیل از گردنه می گذشتم با خود گفتم به عمرها اعتباری نیست. شاید نتوانم سالم به مقصد برسم و خوبست از فرصت استفاده کنم. فعلا که در قم هستم بدهکاری های خودم را به امام زمان پرداخت کنم که بعد از خودم پیش خداوند جوابی ندارم (ظاهراً این فکر همان وقتی به ذهن او آمده که آیه الله صدر در حرم شکایت می کردند. سپس حساب مال خود را نزد آقا کرد. مبلغ زیادی بدهکار شد در چمدان را باز کرد و پول زیادی که بدهکار شده بود را تحویل آقا داد که علاوه بر پرداخت قرض هایی که شده بود تا یکسال شهریه طلاب هم تامین گردید. آیه الله صدر بعد از این جریان به زیارت حضرت معصومه مشرف شده و ضمن تشکر عرض می کند: عمه جان، به حمدالله خوب می توانی. (1)

● وفات: حضرت معصومه در تاریخ دهم ربیع الثانی 201 هجری قبل از آن که به دیدار برادر بزرگوارشان حضرت امام رضا (علیه السلام) برسد، در شهر مقدس قم دار فانی را وداع کرده و مردم قم با تجلیل فراوان پیکر پاکش را تشییع کرده و برای دفن کردن در جای فعلی حرم که به موسی بن خزرج تعلق داشت آوردند و در این که چه کسی لایق است برای دفن

ص: 71

وارد قبر شود گفتگو داشتند. تصمیم گرفتند این کار را بر عهده پیرمرد پرهیزکاری به نام (قادر) قرار دهند؛ ولی قبل از رسیدن وی ناگهان دیدند دو تن اسب سوار با نقاب از طرف بیابان پیدا شدند و با سرعت نزدیک آمدند یکی وارد قبر شد و دیگری جسد پاک را به دست او داد تا در دل خاک بسپارد و پس از خاکسپاری آن دو نفر بدون آن که با کسی سخن بگویند سوار بر اسب شده و از محل دور شدند. (1)

شاید این دو نفر دو حجت خداوند، امام رضا و امام جواد بودند که برای دفن این بانوی گرامی حاضر شدند. در اینجا مناسب است یادآوری شود نمی دانیم در صورتی که برای دفن این بانوی بزرگوار سواران غیبی حاضر می شوند تا با رعایت احترام پیکرشان دفن شود چه مصلحت بود که در کربلا بدن حجت خدا حضرت سیدالشهداء تا چند روز روی خاک عریان بماند.

سلام بر حضرت فاطمه معصومه

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ وَلِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُخْتَ وَلِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. (2)

از مدینه به قصد خِطّه طوس *** رهروی خسته پا است معصومه

تا زیارت کند برادر خویش *** فکر و ذکرش دعا است معصومه

روز و شب عاشقی بیابانگرد *** خواهری با وفا است معصومه

ص: 72

1- بحار الانوار، ج 48، ص 290.

2- زیارت نامه آن بزرگوار در مفاتیح الجنان.

یا مگر او است زینب دگری *** کز برادر جدا است معصومه
از وطن دور و از برادر دور *** حسرتش غم فزا است معصومه
گرچه نشکسته سینه و پهلویش *** در دلش داغ ها است معصومه
داغ زهرا و داغ اجدادش *** وارث کربلا است معصومه
هر حسینیه بیت او است (حسان) *** چون که صاحب عزا است معصومه

ای اختر آسمان هفتم *** رعنا گل گلستان هفتم
هم دختر هفتم از امامان *** هم خواهر هشتمین ایشان
همه عمه حضرت جوادی *** همچون تو کجا است پاکزادی
معصومه رضا نهاد نامت *** می خواست نشان دهد مقامت
سودای زیارت برادر *** یک باره ترا فتاد در سر
عازم چو شدی زبهر دیدار *** گشتی به میان راه بیمار

ص: 73

ماندی تو و حسرت برادر *** روح تو کشیده پر ز پیکر

رخساره ماه او ندیدی *** از گلشن وصل گل نچیدی

ایکاش به دشت کربلا هم *** آن خواهر غرقه بلا هم

رخسار برادرش نمی دید *** بر نیزه کین سرش نمی دید

آن پیکر چاک چاک او را *** ایکاش نکرده بد تماشا

ایکاش ندیده بود زینب *** در بزم یزید چوب و آن لب

فضائل و مقام حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها)

اشاره

از امام صادق (علیه السلام) روایت است که فرمود:

تَقْبِضُ فِيهَا امْرَأَةٌ مِنْ وُلْدِي اسْمُهَا فَاطِمَةٌ بِنْتُ مُوسَى وَ تَدْخُلُ بِشَفَاعَتِهَا شِيعَتِي الْجَنَّةَ بِأَجْمَعِهِمْ . (1)

بانویی از نسل من که نامش فاطمه دختر موسی است در (شهر قم) از دنیا می رود که با شفاعت او همه شیعیان ما وارد بهشت می شوند.

در زیارت وارده از معصوم در حق ایشان می خوانیم: فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَأناً مِنَ الشَّانِ (ای فاطمه معصومه) قطعاً برای تو نزد خداوند متعال مقام خاص (ورفیع) است.

ص: 74

از امام صادق (علیه السلام) روایت است که فرمود: **إِنَّ لِلَّهِ حَرَمًا وَهُوَ مَكَّةُ وَلِرَسُولِهِ حَرَمًا وَهُوَ الْمَدِينَةُ وَالْأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَرَمًا وَهُوَ الْكُوفَةُ وَ لَنَا حَرَمًا وَهُوَ قُمْ وَ سَتُدْفَنُ فِيهِ امْرَأَةٌ مِنْ وُلْدِي تُسَمَّى فَاطِمَةَ مَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ. (1)**

برای خداوند حرمی است و آن مکه است و برای پیامبرش حرمی است و آن مدینه است و برای حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) حرمی است و آن کوفه (نجف) است و برای ما خانواده نیز حرمی است و آن قم است و به زودی بانویی از فرزندان من که نامش فاطمه است در آنجا دفن می شود. هرکس او را زیارت کند بهشت بر او واجب می شود.

مقام و جلالت امامزادگان

قابل توجه، آن که در میان هزاران امامزاده در سرتاسر عالم از نظر مقام و عظمت دو چیز قابل توجه است. یکی فضیلت و کمالات و مقام معنوی امامزاده و دوم صحت نسب و صحت مرقد و محل دفن امامزاده که در صورت ثابت بودن این دو چیز زیارت و توسل به آن امامزاده بایستی مورد توجه ویژه قرار گیرد. مرحوم محدث قمی در مفاتیح الجنان فرموده است: این بسیار اندک است.

زیارت خاص برای امامزادگان

برای اکثر قریب به اتفاق امامزادگان زیارت خاص و مأثور از طرف معصومین وجود ندارد. فقط زیارتنامه ای برای عموم امامزادگان از قول سیدین طاوس نقل شده است. (2) مگر چند امامزاده انگشت شمار مانند حضرت ابالفضل (علیه السلام) حضرت علی اکبر (علیه السلام) و حضرت معصومه و برای حضرت عبدالعظیم دو زیارت نقل شده، لکن مرحوم محدث قمی در مقام

ص: 75

1- بحار الانوار، ج 57، ص 216.

2- بحار الانوار، ج 99، ص 272، السَّلامَ عَلَیْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الزَّكِيُّ.

بیان زیارت حضرت عبدالعظیم گفته است: علماء برای ایشان زیارتی نقل نکرده اند مگر فخرالمحققین آقا جمال الدین که گفته زیارت ایشان به این نحو مناسب است. سپس زیارت را بیان کرده، لکن برای حضرت معصومه، علامه مجلسی (رحمة الله علیه) در بحار الانوار زیارتی به نقل از امام رضا (علیه السلام) نقل کرده (1) که در مفاتیح الجنان هم ذکر شده و این اهمیت شأن حضرت معصومه را ثابت می کند.

فضیلت زیارت حضرت معصومه

اشاره

شیخ صدوق با سند صحیح از امام رضا (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: مَنْ زَارَهَا فَلَهُ الْجَنَّةُ (2)؛ هرکس او را (فاطمه معصومه) زیارت کند، بهشت از آن او است.

ابن قولویه با سند صحیح از امام جواد (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: مَنْ زَارَ قَبْرَ عَمَّتِي بِقَمِّ فَلَهُ الْجَنَّةُ (3)؛ هرکس عمه مرا در قم زیارت کند، بهشت برای او است.

ابن قولویه با سند صحیح از امام جواد (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: از امام رضا (علیه السلام) روایت است که فرمود: مَنْ زَارَ الْمَعْصُومَةَ بِقَمِّ كَمَنْ زَارَنِي (4)؛ هرکس حضرت معصومه را در قم زیارت کند مانند آن است که مرا زیارت کرده باشد.

زیارت و نماز به نیابت از دیگران

انسان می تواند به نیابت از دیگران زیارت نماید، چه برای زنده هاباشد یا برای اموات، حتی برای معصومین (علیهم السلام) نیز فضیلت دارد و علاوه بر آن که منوب عنه (کسی که زائر برای او

ص: 76

1- بحار الانوار، ج 99، ص 266.

2- وسائل الشیعه، ج 14، ص 576.

3- کامل الزیارات، ص 324، وسائل الشیعه، ج 14، ص 576.

4- ناسخ التواریخ، ج 3، ص 68..

زیارت می کند) ثواب و پاداش می برد، خود زائر هم از ثواب بهره مند می شود و روایات متعددی بر این کار دلالت دارد.

1- داود صرمی در حدیث معتبری می گوید: خدمت امام حسن عسکری (علیه السلام) عرض کردم: من به زیارت پدر بزرگوارت رفتم و ثوابش را به شما هدیه کردم. (این زیارت به نیابت از معصوم، یعنی امام یازدهم است) فرمود: برای تو از جانب خدا اجر و ثواب عظیم و از جانب ما حمد و ثنا است. (1)

2- ابراهیم حضر می گوید: در مدینه با امام موسی کاظم (علیه السلام) که میان منبر و قبر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودند، ملاقات کردم. خدمتش عرض کردم: وقتی از وطن عازم سفر حج می شدم بعضی مراسم سفرش کرده بودند که هفت دور طواف و دو رکعت نماز به نیابت آنها به جا آورم، ولی فراموش کردم. وقتی برگردم نمی دانم به آنها چه بگویم. فرمود: هنگامی که به مکه مشرف شدی اگر پس از به جا آوردن مناسک حج، هفت دور طواف می کردی و دو رکعت نماز می خواندی و می گفتی: خدایا من این طواف و دو رکعت نماز را از طرف پدر و مادر همسر، فرزندان، دوستان و همه همشهریانم به جا آورده ام، چنانچه پس از برگشت به هرکدام از آنها می گفتی من به نیابت شما طواف به جا آورده ام و دو رکعت نماز خواندم، در گفتارت صادق بودی. همچنین در مدینه پس از انجام کارهای خود اگر دو رکعت نماز بخوانی سپس بالای سر رسول گرامی بایستی و بگویی: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ مِنْ أَبِي وَأُمِّي وَرَوْحَتِي وَوَلَدِي وَحَامَتِي وَمِنْ جَمِيعِ أَهْلِ بَلَدِي حُرِّهِمْ وَعَبْدِهِمْ أَيُّضًا وَمِنْهُمْ. (2)

سلام بر تو ای نبی خدا از جانب پدر و مادر و همسر و فرزندان و خویشانم و از جانب تمام

ص: 77

1- بحار الانوار، ج 99، ص 256، حدیث 3.

2- بحار الانوار، ج 99، ص 255، حدیث 1.

همشهریانم، آزاد باشند یا برده، سفید باشند یا سیاه. پس از بازگشت به هر کدام از اهل شهرت بگویی که من به نیابت تو به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سلام دادم و دو رکعت نماز خواندم راست گفته ای.

3 - در روایات بسیاری آمده است که از معصومین (علیهم السلام) سؤال شده اگر کسی دو رکعت نماز بخواند، یا یک روز روزه بگیرد، یا حج و عمره ای به جا آورد و یا رسول گرامی یا یکی از ائمه (علیهم السلام) را زیارت کند و ثواب آن را به پدر و مادر یا برادر دینی خود هدیه کند، آیا برای خود او نیز ثوابی هست؟ در پاسخ فرموده اند: ثواب آن عمل به منوب عنه (کسی که برای او زیارت کرده) می رسد بدون آن که چیزی از ثواب خودش هم کاسته شود. (1)

کیفیت زیارت و نماز به نیابت معصومین

اگر بخواهیم به نیابت یکی از معصومین خصوصاً امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) زیارت و نماز بخوانیم، مثلاً در حرم مقدس امام حسین (علیه السلام) بخواهیم به نیابت از امام رضا (علیه السلام) زیارت و نماز بخوانیم می توانیم به نیابت از امام هشتم یک زیارت مثل زیارت امین الله و دو رکعت نماز هدیه روح امام حسین (علیه السلام) بخوانیم و ثواب آن را هدیه کنیم به روح مقدس امام رضا و اگر بخواهیم با سلام و زیارت کوتاه نیابت کنیم، می گوئیم: *الْصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَنِ مَوْلَايَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا (علیه السلام)؛* درود و سلام بر تو ای مولای من حسین فرزند علی از طرف مولایم علی بن موسی الرضا (علیه السلام) سپس دو رکعت نماز هدیه می کنیم به روح مقدس امام حسین (علیه السلام) و ثواب نماز و زیارت را هدیه می کنیم به روح مقدس امام رضا (علیه السلام) همچنین در زیارت سایر معصومین اول سلام می کنیم به معصومی که در حرم او هستیم، به دنبال آن اسم معصومی که برای او نائب شده ایم را می بریم، مثلاً در حرم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اگر بخواهیم به نیابت از امام رضا (علیه السلام) سلام بدهیم می گوئیم: *الْصَّلَاةُ وَ*

ص: 78

السَّلَامُ عَلَيْكَ نَبِيَّ اللَّهِ عَنِ مَوْلَايَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا (عليه السلام)؛ درود و سلام بر تو ای نبی خدا از طرف مولایم علی بن موسی الرضا (علیه السلام).

کیفیت زیارت و نماز به نیابت دیگران

اگر بخواهیم به نیابت از دیگران، مانند پدر و مادر و همسر و فرزندان و بستگان و برادران دینی، علماء بزرگ مثل امام خمینی (رحمة الله علیه)، شهدای در راه اسلام و هر که را بخواهیم، زنده باشند یا از دنیا رفته باشند، زیارت کنیم، می توانیم به نیابت آنها همان طور که قبلاً ذکر شد یک زیارت مثل زیارت امین الله و دو رکعت نماز هدیه روح معصوم بخوانیم و ثواب آن را برای آنها هدیه کنیم و می توانیم همه آنها را با هم نیت کنیم به هر تعداد که باشند و یک زیارت و نماز برای همه بخوانیم یا برای هر کدام جداگانه زیارت و نماز بخوانیم و اگر بخواهیم با زیارت کوتاه به نیابت از آنها زیارت کنیم مثلاً در حرم امام حسین (علیه السلام) می گوئیم: **الْصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَنِ أَبِي وَأُمِّي وَزَوْجَتِي وَوَلَدِي وَأَقْرَبَائِي وَأَصْدِقَائِي وَإِخْوَانِي وَلِمَنْ وَجَبَ حَقُّهُ عَلَيَّ حَيْثُمْ وَمَيْتِهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. (1)**

درود و سلام بر تو ای حسین فرزند علی از طرف پدرم و مادرم و همسر و فرزندانم و خویشانم و دوستانم و برادران دینی و هر کس به گردن من حق دارد، زنده باشند یا فوت شده و رحمت خدا و برکات او بر تو باد. سپس دو رکعت نماز با نیت قربت می خوانیم و آن را هدیه به امام می کنیم و ثواب زیارت و نماز را برای کسانی که نیت کرده ایم، قرار می دهیم و به همین ترتیب در حرم های معصومین دیگر نیز می توانیم زیارت و نماز به نیابت دیگران بخوانیم با کیفیتی که در نیابت از معصومین گفته شد. با امید آن که این حقیر (مؤلف) را نیز از زیارت و دعا فراموش نفرمایید.

ص: 79

1- کافی، ج 4، ص 316؛ تهذیب، ج 6، ص 109؛ مزار مفید، ص 213؛ بحار الانوار، ج 99، ص 255.

زندگی حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) در یک نگاه

اشاره

نام مبارکش: حسن (علیه السلام)

کنیه: ابو محمد

لقب: مجتبی

پدر: امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

مادر: فاطمه زهرا (سلام الله علیها)

ولادت: شب پانزدهم ماه مبارک رمضان سال سوم هجری قمری در مدینه منوره (1). بعد از ولادت ایشان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برای تبریک به خانه حضرت علی (علیه السلام) آمد و نام او را از طرف خداوند متعال حسن نهاد. (2)

مدت امامت: ده سال از سال 40 تا 50 هجری قمری.

مدت عمر: 47 سال (3) که هفت سال با جدّ بزرگوارش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و سی سال با پدر گرامیش حضرت علی (علیه السلام) زندگی نمود و ده سال مدت امامت ایشان بعد از پدر بود.

شروع امامت: در سن 37 سالگی به مقام امامت رسیدند.

معجزات آن حضرت

معجزه اول: کيفر بی ادبی به امام حسن مجتبی (علیه السلام)

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که مردی شامی خدمت امام مجتبی (علیه السلام) عرض کرد:

ص: 80

1- ارشاد مفید، ج 2، ص 5.

2- بحار الانوار، ج 43، ص 238.

3- بحار الانوار، ج 44، ص 134.

چگونه شما این چنین گرفتار معاویه هستید (اشاره به این که اگر شما امام و قدرتمند هستید، چرا اینگونه اسیر و گرفتارید). امام به این مضمون فرمود: اگر بخواهم از خداوند درخواست می کنم عراق را به صورت شام و شام را به صورت عراق در خواهد آورد و زن را مرد و مرد را زن خواهد کرد (اشاره به قدرت بی نظیر خود که از قدرت الهی سرچشمه می گیرد). مرد شامی با تعجب گفت: مگر ممکن است کسی چنین کند. امام به آن مرد خطاب کرد و فرمود: ای خانم، از میان مردان بیرون برو. خجالت نمی کشی بین مردان نشسته ای. مرد شامی به خود نگریست که به صورت زن در آمده. امام فرمود: خانم تو هم در خانه به صورت مرد در آمده و با تو همبستر خواهد شد و تو از او حامله می شوی و فرزند خنثایی به دنیا می آوری.

گفته امام عملی شد و این زن و مرد از وضع به وجود آمده در میان مردم بسیار ناراحت بودند. به خدمت امام رسیدند و عذرخواهی و به دست امام توبه کردند. امام مجدداً دعا فرمود و از خداوند خواست که آنها را به صورت اول برگرداند و دعای حضرت مستجاب و آنها به صورت اول خود برگشتند. (1)

معجزه دوم: پیشگویی امام از مرد دارو فروش

از امام صادق (علیه السلام) و او از پدران خود روایت کرده است امام حسن مجتبی (علیه السلام) پیاده از مکه به مدینه سفر نمودند. در بین راه به علت پیاده روی پاهای ایشان ورم کرد. به امام عرض کردند مقداری سوار شوید تا ورم پاهای شما از بین برود. امام نپذیرفتند و فرمودند: در منزلی که در پیش است شخص سیاه چهره ای به استقبال ما خواهد آمد و همراه او روغنی است که برای ورم پا مفید است. از او بدون معطلی خریداری کنید. بعضی از همراهان گفتند

ص: 81

1- بحار الانوار، ج 43، ص 327. ذیل معجزه ششم امام مجتبی با تلخیص و نقل به معنی روایت.

در پیش روی ما منزلی که چنین دارویی به فروش برسد، نیست. حضرت فرمودند: بلی وجود دارد. پس از آن که چند فرسخ راه طی کردند، ناگهان آن مرد سیاه چهره پیدا شد. امام فرمود: روغن را به قیمتی که می گوید از او خریداری کنید.

چون از آن مرد مطالبه روغن کردند. گفت: برای چه کسی این روغن را می خواهید؟ گفتند: برای حسن بن علی بن ابی طالب. مرد سیاه چهره گفت: مرا پیش او ببرید. او را خدمت امام آوردند. به امام عرض کرد: من دوست و ارادتمند شمایم و در مقابل روغن پولی از شما نمی خواهم، لکن دعا کنید که خداوند به من فرزند پسر سالمی روزی کند که شما خانواده را دوست داشته باشد. وقتی که من از کنار همسرم آمدم او درد زایمان داشت. امام فرمود: برو به منزلت خداوند متعال به تو فرزند پسر سالمی عطا کرده. فوراً مرد به خانه برگشت و دید همان گونه که امام فرموده بودند فرزند پسر سالمی پیدا کرده. فوراً برگشت خدمت امام و از ایشان تشکر کرد. (1)

معجزه سوم: مجسم شدن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حضور جابر بن عبدالله

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: پس از آن که یاران و اصحاب امام مجتبی پیمان شکنی کرده و آن حضرت به خاطر تنهایی مجبور شدند با معاویه صلح کنند، این روش برای بعضی از یاران آن حضرت گران تمام شد و زبان به انتقاد باز کردند. جابر می گوید: من هم یکی از آنها بودم. امام به من فرمودند: جابر ملائمت مکن، گفتار رسول الله را بپذیر که فرمود: «إِنَّ إِبْنِي هَذَا سَيِّدٌ، وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَصْصَلُحُ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»؛ «به راستی که این فرزندم آقا و سرور است. خداوند متعال به وسیله او در میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح و آشتی برقرار می کند.»

ص: 82

جابر می گوید: باز هم این سخن مرا آرام نکرد و با خود گفتم شاید این جریان مربوط به آینده است نه صلح با معاویه؛ زیرا این صلح باعث ذلت و کوچکی مؤمنان شده است. وقتی این فکر به ذهنم خطور کرد و دچار تردید شدم امام حسن (علیه السلام) دست روی سینه ی من گذارد و فرمود: در سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تردید کردی و چنین و چنان گفتی، آیا می خواهی هم اکنون پیامبر خدا را مشاهده کنی و این سخن را از خود آن حضرت بشنوی؟ من از این سخن تعجب کردم؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفته بودند، ولی ناگهان صدای غرشی شنیدم و زمین شکافته شد و رسول خدا و علی مرتضی و جعفر و حمزه ظاهر شدند من از ترس به گوشه ای خزیدم. امام حسن به رسول خدا عرض کرد این جابر است که در مورد آنچه خودتان هم می دانید مرا ملامت می کند. پیامبر خدا رو به من کرد و فرمود: «يَا جَابِرُ، إِنَّكَ لَا تَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى تَكُونَ لِأَيْمَتِكَ مُسَلِّمًا، وَلَا تَكُونُ عَلَيْهِمْ بِرَأْيِكَ مُعْتَرِضًا، سَلِّمْ لِأَبْنِي الْحَسَنِ مَا فَعَلَ، فَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِ، إِنَّهُ دَفَعَ عَنِ حَيَاةِ الْمُسْلِمِينَ الْأَصْطِلَامَ بِمَا فَعَلَ، وَ مَا كَانَ مَا فَعَلَهُ إِلَّا عَنِ أَمْرِ اللَّهِ، وَ أَمْرِي»؛ «ای جابر تو هرگز مؤمن نخواهی بود تا این که تسلیم پیشوایان گردی و با رای خود به آنها اعتراض نکن. بر آنچه فرزندم حسن انجام داد، تسلیم باش. حق با او است؛ زیرا او با این کارش از هم پاشیدگی و اختلاف را از بین مسلمانان برطرف نمود و آنچه او انجام داد، دستور خدا و من است». جابر می گوید گفتم: ای رسول خدا پذیرفتم. سپس دیدم آن بزرگواران به طرف آسمان پرواز نمودند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پیشاپیش آنان بودند. (1)

● شهادت: آن بزرگوار بنا بر قول مشهور در روز 28 صفر سال 50 هجری به دستور معاویه و به وسیله جُعدیه همسر نالایق ایشان به شهادت رسیدند. (2) جُعدیه دختر اشعث به

ص: 83

1- الثاقب فی المناقب، ج 1، ص 306، به نقل کتاب قطره ای از دریای فضائل اهل بیت، ج 2، ص 470.

2- روضه الواعظین، ص 167، دلائل الامامة، ص 160.

وسيله معاويه تطميع شد و به او قول داد که اگر حسن (عليه السلام) را زهر بدهی تو را به همسری فرزندم یزید در می آورم و صد هزار درهم و سمّ بسیار قوی به نام سمّ آبکی برای او فرستاد. جُعه قبول کرد. امام مجتبی (عليه السلام) روزه بودند هنگام افطار آن سمّ را در ظرف شیر ریخت و آن ظرف را نزد امام گذارد. امام آن را آشامید و همان دم احساس مسمومیت کرد و جُعه را نفرین کرد و فرمود: مرا کشتی، خدا تو را بکشد. سوگند به خدا به آرزویت نمی رسی و خداوند تو را رسوا خواهد کرد. همین طور هم شد، طبق نقل ارشاد مفید، ج 2، ص 15، جعه نزد معاویه آمد و گفت: طبق وعده مرا همسر یزید کن. معاویه گفت: دور شو، زنی که شایسته و قابلیت همسری حسن بن علی را نداشته، برای پسر هم شایسته نیست. امام حسن (عليه السلام) پس از دو روز از مسمومیت به شهادت رسید. (1)

سلام بر حضرت امام حسن مجتبی (عليه السلام)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّهِيدُ الصِّدِّيقُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

(2)

سلام بر تو ای فرزند فرستاده پروردگار جهانیان، سلام بر تو ای شهید راستین، سلام بر تو ای ابامحمد حسن بن علی و رحمت و برکات خداوند متعال.

ذکر مصیبت

ابن عباس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده که آن حضرت فرمود: چون فرزندم حسن را به زهر شهید کنند، ملائکه آسمان های هفت گانه بر او گریه کنند؛ بلکه همه چیز حتی مرغان هوا و ماهیان دریا بر او بگریند و هرکس برای او بگیرد، دیده گانش کور نشود، روزی

ص: 84

1- بحار الانوار، ج 44، ص 147، سوگنامه آل محمد، ص 58.

2- بخشی از زیارت آن حضرت به نقل مفاتیح الجنان.

که دیده هاکور شود و هرکه در مصیبت او اندوهناک شود، روزی که دل ها اندوهناک است اندوهی نخواهد داشت و هرکس در بقیع او را زیارت کند، قدم او بر صراط ثابت باشد، روزی که قدم هابر آن می لرزد. (1)

جناده روایت کرده در بیماری امام که با آن بیماری از دنیا رفت به خدمتش رسیدم. دیدم ظشتی در مقابل امام است و پاره های جگر امام در آن است. گفتم ای مولا، چرا معالجه نمی فرمائی، فرمود: مرگ را به چه چیز می توان معالجه کرد (فهمیدم امام را شهید کرده اند) گفتم: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.** (2)

از تاب رفت و طشت طلب کرد و ناله کرد *** و آن ظشت را ز خون جگر باغ و لاله کرد

خونی که خورده بود همه عمر از گلو بریخت *** دل را تهی ز خون دل چند ساله کرد

در روایت است که برادرشان امام حسین (علیه السلام) به بالین برادر امام مجتبی (علیه السلام) آمدند. چون وضع حال برادر را مشاهده کردند گریستند. امام حسن (علیه السلام) فرمود: برادرم چرا گریه می کنی؟ امام حسین (علیه السلام) فرمود: چگونه گریه نکنم و حال آن که تو را مسموم می بینم. مرا بی برادر کردند.

امام حسن (علیه السلام) فرمود: برادر گر چه مرا با زهر مسموم نمودند، ولی آنچه می خواهم (از آب و غذا و دارو) در اختیار من است و برادران و خواهران و بستگانم در کنار من هستند؛ «وَلَكِنْ لَا يَوْمَ كَيْوَمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، يَزْدَلِفُ إِلَيْكَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ

ص: 85

1- امالی الصدوق، ص 176، الفضائل الابن شاذان، ص 10، بحار الانوار، ج 44، ص 148.

2- بحار الانوار، ج 44، ص 138.

مِنْ أُمَّةٍ جَدَّدْنَا مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَيَنْتَحِلُونَ دِينَ الْإِسْلَامِ، فَيَجْتَمِعُونَ عَلَى قَتْلِكَ وَسَمِّكَ دَمِكَ وَأَنْتَهَاكَ حُرْمَتِكَ وَسَبِّي
ذَرَارِيكَ وَنِسَانِكَ، ... وَ يَبْكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشُ فِي الْفُلُواتِ وَالْحَيَاتَانُ فِي الْبِحَارِ». (1)

لكن هیچ روزی مانند روز تو نیست ای اباعبدالله، سی هزار نفر از مردمی که ادعا دارند از امت جد ما (رسول الله) و مسلمان هستند تورا محاصره می کنند. تورا می کشند و خون تورا می ریزند و زن و بچه تورا اسیر می کنند و اموالت را غارت می کنند. (آنقدر مصیبت تو جانسوز است) که همه چیز بر تو می گریند حتی حیوانات وحشی در بیابان و ماهیان در دریا.

هرگز کسی دچار محن، چون حسن نشد *** و ر شد، دچا آن همه رنج و محن نشد

یوسف اگر چه از پدر پیر دور ماند *** لیکن غریب و بی همه کس در وطن نشد

جز غم نصیب آن دل والا گهر نبود *** جز زهر، بهر لب آن شکرشکن نشد

از دوست آنچه دید، ز دشمن روا نبود *** جز صبر، دردهای دلش را دوا نبود

هرگز دلی زغم، چو دل مجتبی نسوخت *** و ر سوخت ز اجنبی، دگر از آشنا نسوخت

ص: 86

خونابه غم از جگر، اندر پیاله ریخت *** یا غنچه دل از دهن شاخه لاله ریخت

آن سروری که صاحب بیت الحرام بود *** بیت الحرام، بهر چه بر وی حرام بود (1)

من غریب وطنم *** گل زهرا حسنم

من که چون لاله زغم، دل خونم *** از توای زهر جفا ممنونم

کردی آخر به خدا *** درد من را تو دوا

من غریب وطنم *** گل زهرا حسنم

● مرقد مطهرش: در مدینه و در قبرستان بقیع واقع شده است.

● فرزندان: ایشان دارای 8 پسر و 7 دختر بودند که بعضی از پسران مثل حضرت قاسم و عبدالله در کربلا در خدمت عمو، امام حسین (علیه السلام) به فیض شهادت رسیدند و فاطمه دختر آن حضرت همسر امام زین العابدین (علیه السلام) و مادر امام باقر بود. (2)

ص: 87

1- دیوان آیت الله اصفهانی.

2- بحار الانوار، ج 44، ص 163 -- 168، زندگینامه چهارده معصوم، ص 157.

حدیث 40- راه تشخیص حق از باطل

رُویَ عَنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) : «بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ أَرْبَعُ أَصَابِعَ فَمَا رَأَيْتَهُ بِعَيْنِكَ فَهُوَ الْحَقُّ وَقَدْ تَسْمَعُ بِأُذُنِكَ بَاطِلًا كَثِيرًا» . (1)

از حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) روایت شده است: میان حق و باطل چهار انگشت است؛ آنچه را با چشم خود دیدی حق است اما چه بسا می شنوی حرف های باطل زیادی را (یعنی شایعه هاز یاد است که انسان نباید ترتیب اثر بدهد).

حدیث 41- نتیجه بندگی خداوند متعال

رُویَ عَنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) : مَنْ عَبَدَ اللَّهَ، عَبَدَ اللَّهُ لَهُ كُلَّ شَيْءٍ. (2)

از حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) روایت شده است: هرکس خدای متعال را بندگی کند، خداوند متعال همه چیز را بنده او گرداند (یعنی همه چیز، به فرمان او می شود).

حدیث 42- مردم داری

رُویَ عَنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) : «صَاحِبِ النَّاسِ بِمِثْلِ مَا تُحِبُّ أَنْ يُصَاحِبُوكَ بِهِ» . (3)

از حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) روایت شده است: به هر کیفیت دوست داری مردم با تو رفتار کنند تو هم با مردم رفتار کن.

ص: 88

1- الخصال، ص 441، روضه الواعظین، ص 46، بحار الأنوار ج 72 ص 196.

2- تفسیر الامام، ص 327، بحار الأنوار، ج 68، ص 184.

3- بحار الأنوار، ج 75، ص 112.

حدیث 43- قدردانی از نعمت ها

رُوی عن حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) : « تَجْهَلُ النِّعَمُ مَا أَقَامَتْ، فَإِذَا وَلَّتْ عُرِفَتْ ». (1)

از حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) روایت شده است: تا وقتی که نعمت ها برای انسان پایدار است، قدرش مجهول است؛ ولی وقتی نعمت ها از انسان رو گرداند، قدرش شناخته می شود.

حدیث 44- عمل به قرآن اصل است

رُوی عن حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) : « مَا بَقِيَ فِي الدُّنْيَا بِقِيَّةٍ غَيْرِ هَذَا الْقُرْآنِ فَاتَّخِذُوهُ إِمَامًا يَدُلُّكُمْ عَلَى هُدَاكُمْ، وَإِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالْقُرْآنِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَإِنْ لَمْ يَحْفَظْهُ، وَأَبْعَدَهُمْ مِنْهُ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِهِ وَإِنْ كَانَ يَقْرَأُ ». (2)

از حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) روایت شده است: در دنیا چیزی باقی نمانده غیر از این قرآن، پس او را پیشوای خود قرار دهید تا شما را بر هدایت دلالت نماید و سزاوارترین (نزدیک ترین) مردم به قرآن کسی است که عمل به آن کند، اگرچه او را حفظ نکرده باشد و دورترین مردم از قرآن کسی است که عمل به آن نکند، اگرچه او را بخواند.

حدیث 45- پنج موعظه

رُوی عن حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) : إِنَّهُ جَاءَهُ رَجُلٌ وَقَالَ: أَنَا رَجُلٌ عَاصٍ، وَلَا أَصْبِرُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ فَعِظْنِي بِمَوْعِظَةٍ، فَقَالَ: (عليه السلام) افْعَلْ خَمْسَةَ أَشْيَاءَ وَادْنُبْ مَا شِئْتَ: فَأَوَّلُ ذَلِكَ: لَا تَأْكُلْ رِزْقَ اللَّهِ وَادْنُبْ مَا شِئْتَ، وَالثَّانِي: أَخْرِجْ مِنْ وَلَايَةِ اللَّهِ

ص: 89

1- بحار الانوار، ج 75، ص 115، اعلام الدین، ص 297.

2- ارشاد القلوب للدیلمی، ج 1، ص 79.

وَأَذِنَبَ مَا شِئْتُمْ، وَالثَّالِثُ: أُطْلِبُ مَوْضِعًا لَا يَرَاكَ اللَّهُ وَأَذِنَبَ مَا شِئْتُمْ، وَالرَّابِعُ: إِذَا جَاءَ مَلَكُ الْمَوْتِ لِيُقْبِضَ رُوحَكَ فَادْفَعْهُ عَنْ نَفْسِكَ وَأَذِنَبَ مَا شِئْتُمْ، وَالْخَامِسُ: إِذَا أَدْخَلَكَ النَّارَ فَلَا تَدْخُلْ فِي النَّارِ وَأَذِنَبَ مَا شِئْتُمْ. (1) از حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) روایت شده است: مردی آمد خدمت ایشان و عرض کرد: من مرد معصیت کاری هستم و نمی توانم در مقابل گناه صبر کنم (خودم را کنترل کنم)، پس من را موعظه و راهنمایی بفرمائید. حضرت فرمود: پنج کار انجام بده، سپس هرچه خواستی نافرمانی کن؛ اول: روزی خدا را نخور و هرچه خواستی گناه کن، دوم: از حکومت و کشور خداوند بیرون برو و هرچه خواستی گناه کن، سوم: جائی را پیدا کن که خدا تو را نبیند و هرچه خواستی گناه کن، چهارم: زمانی که ملک الموت می آید برای قبض روح، او را از خودت دور کن و هرچه خواستی گناه کن، و پنجم: وقتی مامور آتش خواست تو را وارد آتش کند وارد نشو و هرچه خواستی گناه کن (کنایه از آن که توجه داشته باش انسان موجود ضعیف و بی اختیاری است، پس چگونه در مقابل خداوند قدرتمند، نافرمانی می کند).

حدیث 46- توشه سفر آخرت

رَوَى عَنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) : أَنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ: «اسْتَعِدَّ لِسَفَرِكَ، وَحَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ». (2)

از حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) روایت شده است: که به بعضی از اصحاب خود فرمود: خود را مهیا کن برای سفر آخرت و قبل از رسیدن مرگ، زاد و توشه خود را به دست آور.

ص: 90

1- مواظب العدديه، الباب الخامس، الفصل السادس، بحار الانوار، ج 75، ص 126، به نقل از امام حسین (علیه السلام) نقل شده است.

2- كفاية الاثر، ص 227، بحار الانوار، ج 44، ص 139.

در ادامه روایت قبل آمده: «وَأَعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا، وَأَعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا، وَإِذَا أَرَدْتَ عِزًّا بِلَا عَشِيرَةٍ وَهَيْبَةً بِلَا سُلْطَانٍ فَاخْرُجْ مِنْ ذَلِكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (1)

برای دنیا آنچه‌ان عمل کن که گویا همیشه در آن زندگی خواهی کرد و برای آخرت آنچه‌ان عمل کن که گویا فردا می‌میری و اگر می‌خواهی بدون کمک فامیل عزیز باشی و بدون پست و مقام هیبت و شکوه داشته باشی، از خواری نافرمانی خداوند متعال بیرون شو و به عزت اطاعت از خداوند متعال بپیوند.

ص: 91

• نام مبارکش: حسین (علیه السلام)

• کنیه: ابوعبدالله

• لقب: سیدالشهدا

• پدر: امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

• مادر: فاطمه زهرا (سلام الله علیها)

• ولادت: بنا بر قول مشهور، روز سوم ماه شعبان سال چهارم هجری قمری در مدینه منوره و دومین فرزند حضرت علی (علیه السلام) و فاطمه (علیه السلام) بوده است. (1) پس از ولادت ایشان، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به خانه مولا آمدند و فرمودند تا کودک را بیاورند. کودک را در پارچه سفیدی پیچیده و به دست آن حضرت دادند. آن بزرگوار به گوش راست اذان و به گوش چپ اقامه گفتند. امین وحی الهی، جبرئیل نازل شد و گفت: سلام خداوند بر تو باد! ای رسول خدا، این نوزاد را به نام پسر کوچک هارون یعنی شبیر که به عربی حسین است نام بگذار؛ زیرا که علی (علیه السلام) برای تو مانند هارون برای موسی بن عمران است جز آن که تو خاتم پیامبران هستی. (2)

• دوران امامت: از سال 50 هجری قمری بعد از شهادت امام حسن (علیه السلام) تا سال 61 که به شهادت نائل شد، به مدت 11 سال امام بودند. شش سال از عمر شریفش در خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و سی سال در خدمت پدرش امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و ده سال در دوران امامت برادرش امام حسن (علیه السلام) و یازده سال مدت امامت خودش جمعاً 57 سال عمر

ص: 92

1- المزار للمشهدی، ص 397 بحار الانوار، ج 44، ص 210.

2- بحار الأنوار ج 43 ص 238 ، زندگینامه چهارده معصوم، ص 195.

● شروع امامت: در 46 سالگی به امامت رسیدند.

● امتیازات خاص: در میان اهل بیت، حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) از فضائل خاص برخوردار است.

اول: نسل نه نفر از ائمه از صلب او است.

دوم: بقاء اسلام به برکت قیام و فداکاری آن حضرت انجام گرفت. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ. (1)

سوم: طبق فرموده پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): در دل های مردم حرارت و عشقی از امام حسین (علیه السلام) شعله ور است که خاموش شدنی نیست.

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام) قَالَ: نَظَرَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله و سلم) إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) وَ هُوَ مُقْبِلٌ فَأَجْلَسَهُ فِي حِجْرِهِ وَقَالَ: «إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا». (2)

چهارم: طبق روایات معتبر در تربت آن حضرت شفا، و نیز استجابت دعا زیر قبه آن بزرگوار است. (3)

پنجم: آن بزرگوار، عشق و فداکاری و گذشت از همه چیز را در راه نصرت دین خدا عملاً نشان داد. (4)

ص: 93

1- کامل الزیارات ص 52 حدیث 11.

2- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ج 10 ص 318 حدیث 13.

3- وسائل الشیعة ج 14 ص 452 حدیث 16، مناقب آل ابی طالب (علیه السلام) ج 4 ص 82، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ج 10 ص 335 حدیث 15.

4- شرح بیشتر در کتاب زندگانی چهارده معصوم، ص 73، از آیه الله مظاهری.

معجزات آن حضرت

معجزه اول: تیراندازی ماموران الهی به ماموران دشمن

علامه مجلسی (رحمة الله علیه) نقل می کند از فضل بن محمد که او می گوید: من به عیادت همسایه ام به نام ابراهیم رفتم، در حالی که بیماری سختی داشت. حال او را پرسیدم. چون طبیب نزد او بود جوابی نداد تا آن که طبیب از نزد او خارج شد. به من گفت: به خدا سوگند به تو خبر می دهم از کاری که از آن توبه کرده ام و آن این است که متوکل عباسی به من ماموریت داد که بروم کربلا و قبر امام حسین (علیه السلام) را بشکافم و آب بر آن جاری کنم و آثار آن را از بین ببرم و به جای قبر کشت و کار کنم؛ پس من شبانه به اتفاق گروهی از کارگران با بیل و کلنگ وارد کربلا شدیم و به غلامان و کارگران دستور دادم که ماموریت را انجام دهند. در اثر خستگی زیاد خواب بر من غلبه کرد.

ناگهان دیدم صدای داد و فریاد بلند است. غلامان مرا صدا زدند. ترس و وحشت مرا فرا گرفته بود. سؤال کردم چه خبر شده، گفتند: کار عجیب و خارق العاده ای پدید آمده. در کنار قبر امام حسین (علیه السلام) جمع زیادی دیده می شوند که به طرف ما تیراندازی می کنند و آن شب نور مهتاب همه جا را روشن کرده بود. به آنها گفتم شما هم به طرف آنان تیرازی کنید. به طرف آنها تیراندازی کردیم، ولی به طور معجزه آسا عوض آن که تیرها به آنان برسد، تیرها بر می گشت و به تیراندازها اصابت می کرد و آنها را هلاک می نمود. من از این جریان وحشت زده و ترسان و لرزان شده و تب بدنم را فرا گرفت. از کنار قبر خارج شدم، فکر می کردم که متوکل به سبب انجام ندادن این ماموریت مرا خواهد کشت. اما خبر رسید که دیشب متوکل وفات کرده. لکن بیماری شدیدی بر من غلبه کرد که دیگر به زندگانی امید

ندارم و طولی نکشید که از دنیا رفت. (1)

و طبق نظر دیگر علامه مجلسی (رحمة الله عليه) وقتی متوکل عباسی ماموران را فرستاد برای خراب کردن قبر امام، و آب بستن و زراعت کردن جای قبر آن حضرت، ماموران دیدند گویا قبر مقدس از زمین بالا رفته و در بین هوا و زمین قرار گرفته؛ لذا مامور مربوطه (با پی بردن به معجزه الهی) این آیه را قرائت کرد: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ «می خواهند با دهانشان نور خدا را خاموش کنند، ولی خداوند نمی گذارد و نور خود را تمام و کامل می کند، اگر چه کافران دوست ندارند.»

(مامور متوکل می گوید): هفده بار من جای قبر را کشت کاری کردم، ولی باز به حالت قبلی بر می گشت که از این معجزه دگرگون شده و به خدای متعال ایمان آوردم، لیکن وقتی متوکل از این جریان با خبر شد (عوض آن که او هم منقلب شود) دستور می دهد مامور را بکشند. (2)

معجزه دوم: باز شدن درب حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای عزاداران در شب عاشورا

شهید محراب آیه الله سید عبدالحسین دستغیب (رحمة الله عليه) نقل فرموده زمانی که در مجاورت مرقد امیرالمؤمنین حضرت علی (علیه السلام) در سال 1358 بودم از طرف حکومت عراق از هر گونه عزاداری، قمه زدن، سینه زدن و کلاً بیرون آمدن دسته های عزاداری اکیداً جلوگیری می شد. شب عاشورا برای آن که به کلی از عزاداری جلوگیری شود و بر اوضاع مسلط باشند از اول شب درهای حرم را بستند و درهای صحن را هم یکی پس از دیگری می بستند. آخرین دری را که می بستند درب قبله بود؛ در حالی که یک لنگه آن را بسته بودند و

ص: 95

1- بحارالانوار، ج 45، ص 396 جریان چهارم از ستم خلفاء بر قبر امام حسین (علیه السلام).

2- بحارالانوار، ج 45، ص 401 جریان یازدهم از ستم خلفاء بر قبر امام حسین (علیه السلام).

می خواستند لنگه دیگر را ببندند، یک دسته سینه زن هجوم آورد و وارد صحن شد، به طرف حرم رفتند، دیدند درب های حرم بسته است. در همان ایوان حرم مشغول عزاداری شدند. ناگهان عده ای از ماموران دولتی رسیدند. فرمانده آنها چکمه به پا میان عزاداران آمد و شروع به زدن بعضی و دستگیری آنها کرد. بعضی عزاداران که این منظره را دیدند به طرف او حمله کردند و او را بلند کرده در میان صحن انداختند و او را مجروح و ناتوان کردند چون احتمال می دادند قوای دولتی به کمک او بیایند و آنها را اذیت کنند با دل شکسته به طرف حرم پناه برده و سینه زنان می گفتند: «یا علی فُکَّ الباب» یا علی درب را باز کن ما عزاداران فرزندان حسینیم. در همین حالی که مشغول سینه زدن و عزاداری بودند ناگهان دیدند درب های حرم و صحن و میله های آهنین همه باز شد و عزاداران وارد حرم شدند. خبر به گوش ساکنین شهر نجف رسید. همه به طرف حرم روانه گشته و مشغول عزاداری می شوند. ماموران دولتی پنهان می شوند و موضوع را به مرکز گزارش می کنند. جواب می آید با این وضع کاری به آنها نداشته باشند و در این سال عاشورا عزاداری مفصلی در نجف و کربلا می شود و این معجزه را شعراء در اشعارشان بیان می دارند و به وسیله لوحی به دیوار حرم می چسبانند. (1)

معجزه سوم: حاضر شدن میوه بهشتی برای امام حسن و امام حسین (علیهما السلام)

روایت شده که روزی جبرئیل به صورت انسانی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (دحیه کلبی) در آمد و به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید. در این هنگام حَسَنین که کودک بودند وارد شدند. چشمشان که به آن صحابی افتاد نزد او آمده و از او هدیه خواستند (شاید این صحابی به

ص: 96

افراد هدیه می داد) او که در واقع جبرئیل بود دست به طرف آسمان بلند کرد و سیب و به و اناری پایین آورد و به آنها داد. اینان که از این هدیه شاد شده بودند، هدیه خود را نزد جدشان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آورده، حضرت از ایشان گرفت و بوئید و به آنها باز گرداند و فرمود اینها را به نزد پدر و مادر خویش ببرید. آنها چنین کردند و به نزد پدر و مادر ماندند تا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و همگی از آن میوه ها خوردند و هرچه تناول می کردند چیزی از آن میوه ها کم نمی گشت و به صورت اول باز می گردید و این میوه هابه حال خود باقی بود، حتی بعد از فوت پیامبر اکرم، لکن زمانی که حضرت زهرا از دنیا رفتند انار ناپدید شد. بعد از شهادت حضرت علی (علیه السلام) به ناپدید گشت و تنها سیب باقی بود و بعد از شهادت امام حسن (علیه السلام) همچنان سیب نزد امام حسین (علیه السلام) باقی بود و از حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) روایت شده که وقتی پدرم در صحرای کربلا گرفتار دشمنان و زیر فشار آنها قرار گرفت و آب بر روی آن حضرت بسته بودند. هرگاه تشنگی بر آن بزرگوار فشار وارد می کرد، آن سیب را می بوئید و مقداری تشنگی ایشان آرام می یافت. نزدیک شهادت که عطش بر آن حضرت غالب شده بود دندان به آن سیب فرو بردند و پس از شهادت آن سیب ناپدید گشت و هر چند جست و جو کردند آن را نیافتند. از امام چهارم نقل است که فرمودند: هرگاه من به زیارت مرقد مطهر پدرم میروم، بوی سیب از مرقد مطهرش استشمام می کنم و هر کدام از شیعیان مخلص ما در وقت سحر به زیارت پدر بزرگوارم بروند، بوی سیب از مرقد منورش استشمام می کنند. (1)

تاریخ شهادت: 10 محرم سال 61 هجری قمری.

ص: 97

1- بحار الأنوار ج 43 ص 289 -- 290 ، منتهی الامال، فضایل و مناقب امام حسین (علیه السلام) ، فصل دوم.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. (1)

سلام بر تو ای اباعبدالله، سلام بر تو ای فرزند پیامبر خدای متعال، سلام بر حسین (علیه السلام) و بر علی بن حسین (علیهم السلام) و بر فرزندان و بر اصحاب حسین و رحمت و برکات خداوند متعال بر آنها باد.

ذکر مصیبت

پس از آنکه همه یاران و بستگان امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند و او تنها ماند، آن حضرت عازم میدان نبرد شد و مانند شیر بیشه شجاعت، به جنگ با دشمن پرداخت و با این شعر رجز می خواند:

الْمَوْتُ أَوْلَىٰ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ *** وَالْعَارُ أَوْلَىٰ مِنْ دُخُولِ النَّارِ

مرگ بهتر از پذیرفتن و زیر بار ننگ رفتن است، و پذیرفتن ننگ و شکست بهتر از ورود در آتش جهنم است. لشکر دشمن که طبق نقلی سی هزار نفر بودند، در مقابل حضرت مانند ملخ پراکنده و فرار می کردند. فَيَنْهَزُمُونَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ.

امام بعد از هر حمله ای، به محل جایگاه خود که انتخاب کرده بود، برمی گشت و می گفت: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. (2)

ص: 98

1- بخشی از زیارت آن حضرت به نقل از مفاتیح الجنان و آداب حرمین.

2- بحار الانوار، ج 45، ص 50، با این جمله امام هم ذکر و یاد خدا می کرد و با شنیدن اهلیتیش تسلی خاطر بود برای آنها که امام هنوز زنده است.

عمر سعد فریاد برآورد: ای لشگر، آیا می دانید با چه کسی جنگ می کنید؟ او فرزند گُشنده عرب، یعنی علی بن ابیطالب (علیه السلام) است. از هر سو او را محاصره کنید و همه لشگر به او حمله ببرید. در این هنگام چهار هزار تیرانداز امام را هدف تیرهای خود قرار دادند. (1) حَتَّى صَارَ كَالْقُنْفُذِ، آنقدر تیر به بدن مبارکش رسید که همانند خارپشت شده بود.

امام در بین جنگیدن به کناری آمدند تا لحظه ای استراحت کنند که ناگاه سنگی از طرف دشمن آمد و به پیشانی مبارکش اصابت کرد و خون جاری شد. امام دامن خود را بالا زد تا خون پیشانی را پاک نماید که ناگهان تیر سه شعبه زهرآلودی بر سینه آن حضرت اصابت کرد. امام فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم). سپس امام دست بردند و از پشت آن تیر را بیرون آوردند که خون مانند ناودان جاری شد. (2) ضعف بر بدن امام مسلط شده، اما کسی جرئت نمی کرد آخرین ضربه را بر امام وارد کند. تا آن که امام روی زمین قرار گرفتند عمر سعد فریاد زد: به سوی حسین بروید و او را راحت کنید. شمر به سوی امام رفت و با خنجری که در دست داشت سر نازنین آن امام مظلوم را از بدن جدا کرد. (3)

مصیبت جانگداز وداع امام حسین (علیه السلام)

صاحب معالی السبطين نقل کرده است: یکی از علماء پارسا به نام میرزا یحی ابهری گفته به زیارت مرقد امام حسین (علیه السلام) در شب عید قربان رفتم. بعد از زیارت و استراحت در منزل در عالم رویا شنیدم کسی می گوید: ملا محمد باقر مجلسی در صحن شریف درس

ص: 99

1- بحار الانوار، ج 45، ص 50.

2- بحار الانوار، ج 45، ص 53.

3- بحار الانوار، ج 45، ص 55.

می گوید و آدرس آن را به من نشان دادند. در عالم رؤیا به آنجا رفتم، دیدم مسجد بزرگ‌گیت و حدود پانصد نفر از علماء پای درس علامه هستند. وی پس از اتمام درس در بالای منبر مقداری موعظه کرد و خواست مصیبت بخواند که ناگهان شخصی وارد مجلس شد و گفت حضرت صدیقه طاهره می فرمایند مصائبی را که در برگیرنده وداع فرزند شهیدم است بخوان. جمعیت بسیار حاضر بودند، علامه همان مصیبت را خواند و حاضران گریه زیاد می کردند که من در تمام عمرم مجلسی به این با شکوهی ندیده بودم. (1)

اما مصیبت وداع:

بعد از آن که 72 نفر از یاران امام و 18 نفر از بستگانش همه مانند گل پرپر شده به شهادت رسیدند، امام تصمیم گرفتند خود به میدان نبرد بروند، لذا به طرف خانواده خود آمدند و صدا زدند: *يَا سَكِينَةُ يَا فَاطِمَةَ يَا زَيْنَبُ يَا امَّ كُلْثُومٍ عَلَيَكُنَّ مِنِّي السَّلَامُ*؛ ای سکینه، ای فاطمه، ای زینب، ای ام کلثوم، آخرین سلام من بر شما باد (خداحافظ) بانوان با شنیدن صدای آن حضرت ضجه کنان فریاد می زدند: *الْوَدَاعُ الْوَدَاعُ، الْفِرَاقُ الْفِرَاقُ*، اکنون وقت خداحافظی و جدائست، دور شمع وجود آقا را گرفتند.

سکینه مظلومه پیش پدر آمد و گفت: *يَا أَبَتَاةَ اسْتَسَلَمْتُ لِلْمَوْتِ فَالِي مَنْ أَتَكَلُّ*؛ ای پدر آیا آماده مرگ و شهادت شده ای. بعد از توبه چه کسی پناه ببرم. امام فرمود: نور چشمم، چگونه آماده مرگ نشود کسی که هیچ یار و یابوری ندارد و آن حضرت، سکینه را دلداری دادند. سکینه گفت: ما را به حرم جدّمان (مدینه) برگردان. امام مثلی زدند و فرمودند: *لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لَعَفَا وَ نَامَ*؛ اگر پرنده قطا را می گذاردند، آرام می گرفت و استراحت می کرد. سکینه گریه کرد. امام او را به سینه چسبانده و نوازش نموده و اشک چشم او را پاک کردند و

ص: 100

ضمن اشعاری به این مضمون فرمودند: بعد از من سکینه جان، گریه های فراوان داری، تا من زنده ام دل مرا با اشک های چشمت مسوزان. (1)

عزاداری و زیارت

در روایات و مستندات دینی، اجر و پاداش فراوانی برای عزاداری اهل بیت ذکر شده است. در روایت منقول از امام صادق (علیه السلام) آمده هر که یاد ما کند یا نزد او از ما یاد شود و (برای مظلومیت ما) گریه کند حتی به مقدار بال مگس، ثوابش بر خدای عزّوجلّ است، و او برایش به چیزی غیر از بهشت راضی نمی شود. (2) و در ثواب زیارت امام حسین (علیه السلام) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ (علیه السلام) عَارِفًا بِحَقِّهِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَوَابَ أَلْفِ حَجَّةٍ مَقْبُولَةٍ، وَأَلْفِ عُمْرَةٍ مَقْبُولَةٍ، وَغَفَرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ. (3)

کسی که به زیارت امام حسین (علیه السلام) برود و معرفت در حق آن حضرت داشته باشد، خدای متعال برای او ثواب هزار حج قبول شده و هزار عمره قبول شده می نویسد و گناهان گذشته و آینده او را می بخشد. رمز این همه پاداش این است که زیارت و جلسات عزاداری همانا زنده کردن ولایت و هدف مقدس اهل بیت خصوصاً هدف عالی حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)، یعنی احیاء دین و عشق و فداکاری در راه اسلام و زنده نگاه داشتن زحمات پیامبر اسلام است.

آنکس که بود عاشق راه خدا حسین *** کز یک اشاره کرد سر و جان فدای دوست

ص: 101

1- بحار الانوار، ج 45، ص 47.

2- ثواب الاعمال، ص 84، بحار الانوار، ج 44، ص 288.

3- امالی الشيخ الطوسی، ص 215 المجلس الثامن، بحار الانوار، ج 97، ص 257.

گفتند اهل بیت که بعد از تو چون کنیم *** گفتا هر آنچه میل کند اقتضای دوست

آمد میان معرکه بر نیزه تکیه کرد *** وآنکه زبان گشود، به حمد و ثنای دوست

زخم سنان به روی سنان آمد و بگفت *** قربان درد دوست، فدای دوی دوست

پس خون ز جبهه اش به محاسن فرو چکید *** گفتا خوش است، رنگ به رنگ حنای دوست

باران تیر ریخت چو ابر کمان بر او *** گفتا رسید، رحمت بی منتهای دوست

آمد فرود تیر چو بر فرق انورش *** گفتا رسید، تاج مرصع نمای دوست

الحق نماز آن بدر نیاز کرد *** کز خون وضو گرفت و به مقتل نماز کرد

یک سجده کرد و داد سر اندر رضای دوست *** اهل نماز را در دو جهان سرفراز کرد

عشق از شه شهید بیاموز کآنچه داشت *** با جان و دل به درگه جانان نثار کرد

گه در تنور و گه بسنان شد سرش عجب *** در راه عشق، طیّ نشیب و فراز کرد

پیوست با حسین و برید از یزید، حرّ *** باید چنین، بدل، به حقیقت مجاز کرد

چرا از هم‌رهان دوش ای سر خونین جدا بودی *** چرا پر خاک و پر خاکستری دیشب کجا بودی

که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر *** مگر درد تو را، این گونه دارویی دوا بودی

به مهمانی چرا در خانه بیگانگان رفتی *** بر دیدی از چه با ما، روزی آخر آشنا بودی

گرفتار جنای شمر ما بودیم دیشب را *** تو در دست که ای سر تا سحرگه مبتلا بودی

● مرقد شریف: کربلا.

● عامل شهادت: دستور یزد به عنوان خلیفه زمان و اقدامات ابن زیاد به عنوان حاکم از طرف او و شهادت به دست شمر بن ذی الجوشن
علیم اللعنة والعذاب.

● فرزندان: بنا بر نقل شیخ مفید 4 پسر و 2 دختر بوده اند و جمعاً شش نفر. فرزندان پسر عبارتند از: علی بن الحسین الاکبر (امام زین العابدین (علیه السلام)، علی بن الحسین الاصغر (علی اکبر)، جعفر بن الحسین که در زمان حیات پدر از دنیا رفت؛ عبدالله (علی اصغر) و بنا بر نقلی حضرت علی اکبر بزرگ تر از امام سجاد (علیه السلام) بوده اند و لذا ایشان به نام علی اکبر و امام سجاد (علیه السلام) به نام علی اوسط و جناب عبدالله به نام علی اصغر معروف هستند. دو دختر به نام های سکینه و فاطمه بوده اند. (1)

این که حضرت امام حسین (علیه السلام) دو دختر به نام های سکینه و فاطمه داشته اند به نظر اکثر مورخین از جمله شیخ مفید (رحمة الله علیه) و اربلی در کشف الغمه بوده که بیان شد و قول دوم

ص: 103

آن است که حضرت سه دختر به نام های سکینه، فاطمه و زینب داشته اند که ابن شهر آشوب و محمد بن جریر طبری ذکر کرده اند. (1)

قول سوم که از علامه شیخ محمد طاهر سماوی نقل شده برای آن حضرت چهار دختر به نام های سکینه، فاطمه، زینب و رقیه ذکر کرده اند. (2) ولی علامه حایری مازندرانی نام های چهار دختر امام را سکینه، فاطمه صغری، فاطمه کبری و رقیه ذکر کرده است. (3)

مرحوم میرزا هاشم خراسانی می گوید نهمین دختر امام حسین (علیه السلام) کودکی بوده که در خرابه شام از دنیا رفته و شاید اسم شریفش رقیه (سلام الله علیها) باشد. (4) (رقیه از ماده رقی به معنی ترقی و بالا رفتن است).

صدرالدین محمد قزوینی می نویسد: در میان اطفال حاضر در خرابه شام دختر کوچکی از امام حسین (علیه السلام) به نام فاطمه وجود داشته است. وی اضافه می کند از آنجا که امام حسین (علیه السلام) مادرشان حضرت زهرا را بسیار دوست می داشتند نام تعدادی از دخترانشان را فاطمه گذاشته اند. همچنان که به خاطر علاقه بسیار به پدرشان حضرت علی (علیه السلام) نام تعدادی از پسرانشان را علی گذاشتند: علی اکبر، علی اوسط (زین العابدین) و علی اصغر (عبدالله). لذا برخی از مورخین نوشته اند که نام دختر خردسال امام حسین (علیه السلام) که در خرابه شام حضور داشته فاطمه بوده و همین مسئله برخی را درباره نام حضرت رقیه دچار تردید کرده است (5) و احتمال دارد نام این خردسال فاطمه معروف به رقیه باشد.

ص: 104

-
- 1- مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 77.
 - 2- فاطمه بنت الحسین، ص 29.
 - 3- معالی السبطين، ج 2، ص 214.
 - 4- منتخب التواریخ، ص 299.
 - 5- خورشید خرابه شام، ص 24.

حدیث 48- جانبازی در راه حق و مبارزه با باطل

رَوَى عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام): أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا. (1)

از حضرت امام حسین (علیه السلام) روایت شده است: آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی گردد. من (با این شرایط) مرگ (و شهادت) را سعادت و زندگی با ستمگران را ننگ می دانم.

حدیث 49- دینداران واقعی

رَوَى عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام): «النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينِ لَعِقُّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ، فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ». (2) از حضرت امام حسین (علیه السلام) روایت شده است: مردم بنده دنیا هستند و دین مثل لعابی در دهان آنها است (یعنی دین سر زبان آنها است و دین دار واقعی نیستند) تا وقتی دور محور دین می گردند که زندگی آنها رو به راه باشد و هر زمان که با بلاء امتحان شوند دین داران کمیاب می شوند.

حدیث 50- شرط سعادت‌مندی در دنیا و آخرت

روایات شده که شخصی خدمت امام حسین (علیه السلام) نوشت مرا راهنمایی کنید از آنچه که باعث سعادت و خوبی در دنیا و آخرت است. حضرت در جواب نوشتند: «بِسْمِ اللَّهِ

ص: 105

1- تحف العقول، ص 245، بحار الانوار، ج 75، ص 116.

2- تحف العقول، ص 245، بحار الانوار، ج 44، ص 383.

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَنْ طَلَبَ رِضَا اللَّهِ بِسَخَطِ النَّاسِ كَفَاهُ اللَّهُ أُمُورَ النَّاسِ، وَ مَنْ طَلَبَ رِضَا النَّاسِ بِسَخَطِ اللَّهِ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ،
وَالسَّلَامُ» (1)

بسم الله الرحمن الرحيم. پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر و آل او (علیهم السلام)، همانا کسی که خشنودی خدای متعال را اگر چه خشم مردم در آن باشد بطلبد، خداوند متعال برای او کفایت می کند و کسی که خشنودی مردم را اگر چه خداوند متعال به خشم بیاید بطلبد، خداوند او را به مردم واگذار می کند.

حدیث 51- راه ایمنی از عذاب

رُؤِيَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام): «لَا يَأْمَنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَنْ خَافَ اللَّهَ فِي الدُّنْيَا». (2) از حضرت امام حسین (علیه السلام) روایت شده است: فردای قیامت در امان نیست (از عذاب) مگر کسی که در دنیا از خدای متعال بترسد.

حدیث 52- برآوردن حاجت مردم

رُؤِيَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام): «إِنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، فَلَا تَمَلُّوا النَّعْمَ». (3)

از حضرت امام حسین (علیه السلام) روایت شده است: درخواست های مردم از شما نعمت خداوند است برای شما، پس از نعمت های خداوند متعال (یعنی از برآوردن حاجات آنها) خسته نشوید.

ص: 106

1- بحارالانوار، ج 68، ص 208.

2- مناقب آل أبي طالب (علیه السلام) ج 4 ص 69، بحارالانوار، ج 44، ص 192

3- كشف الغمّة، ج 2، ص 239، بحار الأنوار ج 71 ص 318.

حدیث 53- دو چیز ارزشمند

رُويَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام): فِي جَوَابِ السَّائِلِ مَا الْفَضْلُ؟ قَالَ: مَلِكُ اللِّسَانِ وَبَدَلُ الإِحْسَانِ، قِيلَ: فَمَا التَّقْصُّ؟ قَالَ: التَّكَلُّفُ لِمَا لَا يَغْنِيكَ. (1)

از امام حسین (علیه السلام) روایت شده در پاسخ کسی که از فضیلت و ارزش برای انسان سؤال نمود. فرمودند: (ارزش برای انسان دو چیز است) 1- مالک زبان خود باشد؛ (یعنی سخنی که مورد رضایت خداوند متعال نیست، نگوید) 2- احسان و نیکوئی کردن (به بندگان خدای متعال). سپس از آن حضرت سؤال شد نقص چیست؟ فرمودند: نقصان آن است که آن چه را به مددت نمی آید را بر خود تکلیف کنی.

حدیث 54- دوست و دشمن واقعی

رُويَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام): مَنْ أَحَبَّكَ نَهَاكَ وَمَنْ أَبْغَضَكَ أَغْرَاكَ. (2)

از حضرت امام حسین (علیه السلام) روایت شده است: کسی که تو را (از کارهای نادرست) نهی کند، دوست تو است و کسی که (با ستایش بی جا) تو را مغرور کند دشمن تو است.

حدیث 55- هدف از نهضت و قیام امام حسین (علیه السلام)

رُويَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام): اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعَلَّمْتَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِمَّا تَنَافَسَ فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَسَّاسَ مِنْ فَضُولِ الحُطَامِ وَلَكِنْ لِنُرِي المَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَنُظْهِرَ الإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَيَأْمَنَ المَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَيُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَسُنَنِكَ وَأَحْكَامِكَ. (3)

ص: 107

1- مستدرک وسائل الشیعه، ج9، ص24.

2- بحارالانوار، ج75، ص91، از امام علی (علیه السلام) نقل شده و در گفتار دلنشین چهارده معصوم، ص112، از محمدی اشتهاردی از امام حسین (علیه السلام) نقل شده است.

3- تحف العقول، ص329، بحارالانوار، ج97، ص80.

از حضرت امام حسین (علیه السلام) روایت شده است: خدایا تو آگاهی که آنچه (از نهضت و مبارزه با مفسد) به دست ما صورت گرفته، نه به خاطر طمع به پادشاهی و مقام بوده و نه به خاطر تحصیل ثروت، بلکه برای نشان دادن علامت (پرچم و شعار) دین تو و اصلاح در شهرها و برای آن که ستمدیدگان از بندگان در امنیت و آسایش قرار گیرند و دستورهایی واجب و مستحب و احکام تو اجرا شود.

حدیث 56- سخن گفتن در غیاب دیگران

رُوی عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) : «وَلَا تَقُولَنَّ فِي أَخِيكَ الْمُؤْمِنِ إِذَا تَوَارَىٰ عَنْكَ إِلَّا مَا تُحِبُّ أَنْ يَقُولَ فِيكَ إِذَا تَوَارَىٰتَ عَنْهُ». (1)

از حضرت امام حسین (علیه السلام) روایت شده است: حتماً در غیاب برادر دینیت سخنی جز آن سخنی را که دوست داری در غیاب خودت گفته شود، مگو.

حدیث 57- راه رسیدن به هدف

رُوی عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) : مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ، كَانَ أَفْوَتَ لِمَا يَرْجُو، وَأَسْرَعَ لِمَا يَحْذَرُ. (2)

از حضرت امام حسین (علیه السلام) روایت شده است: هر که از راه با گناه بخواهد به کاری برسد، به آنچه که می خواهد نمی رسد و زودتر دچار چیزی که از او می ترسد می شود.

ص: 108

1- بحار الانوار، ج 75، ص 127 حدیث 10.

2- تحف العقول، ص 248، بحار الأنوار ج 75 ص 120 حدیث 2.

• نام: علی (علیه السلام).

• کنیه: ابو محمد.

• لقب: زین العابدین، درباره لقب زین العابدین روایت است که شبی در محراب عبادت ایستاده بود، شیطان به صورت مار عظیمی در مقابل ایشان پدیدار شد تا آن حضرت را از حالت عبادت باز دارد. امام توجه نکردند، پس آمد و انگشت ابهام ایشان را گزید. پس از نماز امام که متوجه شدند او شیطان است او را سب نمودند و فرمودند: دور شو ای ملعون و باز متوجه عبادت شدند. در این هنگام هاتقی صدا زد: أَنْتَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ.

انت زین العابدین در حق تو گردید نازل

این لقب خاص تو باشد چون تو زین العابدینی

پس حضرت با این لقب در میان مردم مشهور شدند. (1)

• پدر: امام حسین (علیه السلام)

• مادر: شهربانو دختر یزدگرد، پادشاه ایران که با عنایت الهی به طور خارق العاده خدمت امام حسین رسید و سعادت داشت که مادر نه نفر از ائمه و به ام الائمه معروف گردد.

• همسر: فاطمه ام عبدالله مادر امام محمد باقر و دختر امام حسن مجتبی (علیه السلام).

• ولادت: درباره تولد ایشان چند قول است؛ نیمه جمادی الاولی سال 36 هجری یا پنجم سال 38 هجری یا 5 شعبان. مرحوم محدث قمی اصحّ اقوال را نیمه جمادی الاولی می داند. (2)

ص: 109

1- كشف الغمة في معرفة الأئمة ج 2 ص 74 ، بحار الانوار، ج 46، ص 5.

2- منتهی الامال فصل اول از تاریخ امام سجّاد (علیه السلام) ، سوگنامه آل محمد، ص 72.

● محل ولادت: مدینه منوره.

● دوران امامت: سی و پنج سال بعد از پدرشان امام حسین (علیه السلام) عهده دار منصب امامت بودند، از سال 61 تا سال 95 هجری.

● شروع امامت: در 22 سالگی به امامت رسیدند.

● عمر شریف: 57 سال (1) که بنابراین باید تولدشان طبق قول 38 هجری باشد.

● سن ایشان در قیام عاشورا: در واقعه کربلا 22 ساله بودند.

معجزات

معجزه اول: سرنوشت راهزن

از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت است که حضرت علی بن الحسین (علیهما السلام) برای سفر حج حرکت کردند. در بیابان بین مدینه و مکه برخورد می کنند به شخص راهزنی. شخص راهزن خطاب کرد به امام و گفت: پیاده شو می خواهم تو را بکشم و اموالت را ببرم. امام فرمودند: حاضرم هرچه دارم با رضایت با تو قسمت کنم. گفت: نه (می خواهم تو را بکشم و اموالت را ببرم). امام فرمود: به اندازه ای که در سفر به مقصد برسم از اموال برای من بگذار (و بقیه از آن تو). گفت: نه (می خواهم تو را بکشم و اموالت را ببرم). امام فرمود: فَأَيْنَ رَبِّكَ قَالَ نَأْتِمُّ: پس خدای تو کجا است (یعنی آیا از خدا نمی ترسی و خدا را حاضر نمی دانی) در جواب گفت: خدای من خواب است (غفلت از حضور و آگاهی خداوند از اعمال و کردار انسان، سرچشمه همه گناهان است. راهزن با این سخن از عنایت و لطف خداوند خارج گردید) ناگهان دید دو شیر حاضر شدند، یکی سر او را گرفت و دیگری پای او را و کشیدند تا

ص: 110

1- منتهی الامال، فصل ششم از تاریخ حضرت سجاد (علیه السلام).

به درک رفت. امام فرمود: گمان کردی خداود تو در خواب است؛ یعنی این است سزای کسی که از خداوند و کيفر او غافل است. (1)

معجزه دوم: بی نیاز شدن فقیر

راوی به نام زهری می گوید: من خدمت حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) بودم که مردی از اصحابش خدمت ایشان رسید و عرض کرد من مقروض هستم و نمی توانم قرض خود را اداء کنم و از طرفی عیال مندم و نمی توانم نیازهای آنان را برطرف سازم. امام با شنیدن این خبر گریه شدیدی کردند. راوی عرض کرد چرا گریه می کنید. امام فرمود که چه غصه ای از این بالاتر که انسان ببیند برادر مؤمن خود پریشان و نیازمند است و نتواند خواهش او را برآورده کند (یعنی انسان مسلمان نبایستی پریشانی و نیازمندی برادر دینی خود را ببیند و بی تفاوت باشد). بعضی از مخالفین و منافقین که این سخن را شنیدند شروع به بدگوئی و مذمت امام کردند و گفتند اینان گاهی ادعا می کنند زمین و آسمان در اختیار آنها است و بر هر کاری قادرند و خداوند حاجت آنها را برآورده می کند و گاهی در مقابل بعضی از اصحاب خود که نیازمند و خواهشی دارند اظهار عجز کرده و گریه می کنند (توجه، امامان قدرتشان متصل به قدرت خداوند است و بر هر چیزی قادرند؛ اما بایستی مصلحت بر انجام آن کار وجود داشته باشد، همان طور که خداوند هم براساس مصلحت قدرت نمائی می کند، نه براساس خواسته های ما).

شخص نیازمند وقتی از گفته منافقین مطلع شد به خدمت امام رسید و عرض کرد از منافقین چنین و چنان شنیدم که تحملش برای من سخت است و درد خود را فراموش کردم. امام فرمودند: خداوند اجازه فرمود که گشایش در کار تو پیدا شود (یعنی الان شرایط

ص: 111

1- بحار الأنوار ج 46 ص 41، منتهی الامال، احوالات حضرت سجاد (علیه السلام)، معجزه ششم.

فرق کرد و خداوند مصلحتی در گشایش کار تو می داند). به خدمتکار خود فرمود: غذای افطار و سحر من را (که دو قرص نان جو خشک شده بود) بیاور و به این مرد نیازمند بده و فرمود بگیر این دو قرص نان را که به واسطه آنها خداوند در کار تو گشایش فراهم می کند و فعلاً چیز دیگری نزد ما نیست. مرد نان های خشک را گرفت و در فکر بود چگونه می تواند با این نان هاشمکل خود را حل کند. شیطان هم وسوسه می کرد که چگونه می خواهی با این نان هاشمکل خود را برطرف کنی. وارد بازار شد و در فکر بود چگونه با ایندو قرص نان مشکل خود را برطرف کند. بر خورد کرد به ماهی فروشی که یک عدد ماهی از ماهیانش که چندان ارزشی هم نداشت و به فروش نرفته بود، روی دستش مانده بود. به او گفت حضری این ماهی را به یک قرص این نان هاشمکل کنی. ماهی فروش قبول کرد. مرد نیازمند یک قرص نان را داد و ماهی را گرفت، سپس بر خورد کرد به نمک فروشی که مقداری نمک غیر مرغوب داشت. قرص نان دیگر را برای معامله با آن نمک هاداد و نمک را گرفت. آمد در منزل تا ماهی را با نمک طبخ کند. همین که شکم ماهی را شکافت دید داخل شکم ماهی دو عدد لؤلؤ قیمتی وجود دارد. در این اثنا صدای دربر بلند شد. آمد پشت درب دید ماهی و نمک فروش هستند که نان هارا آورده اند و می گویند آنقدر این نان ها خشک و سخت بود که ما نتوانستیم از آنها استفاده کنیم. معلوم می شود تو انسان بسیار نیازمندی هستی. ما نان هارا به تو بر میگردانیم و ماهی و نمک را هم به تو بخشیدیم. پس از آن که نان هارا گرفت طولی نکشید از طرف امام چهارم پیام رسان آمد و گفت امام فرمودند: در کار تو گشایش پیدا شد. نان هارا به ما برگردان که این غذا مخصوص ما است و غیر از ما دیگری نمی تواند استفاده کند. مرد نیازمند نان هارا تحویل داد و لؤلؤها که قیمتی بود را فروخت و با پول آنها قرض خود را ادا کرد و ثروت خوبی پیدا کرد. منافقین که جریان را فهمیدند گفتند: چقدر متفاوت

است کار این خانواده؛ در ابتدا قادر نبودند نیاز آن مرد را برطرف سازند و در آخر کار، او را از ثروتمندان قرار دادند.

چون این سخن را امام شنید فرمودند: به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم این گونه سخن می گفتند: مردی که مدعیست شب معراج در یک شب آثار پیامبران و عجایب بیت المقدس را مشاهده کرد، پس چگونه است که وقتی می خواهد از مکه به مدینه هجرت کند، دوازده روز طول می کشد؛ چون اینان نسبت به کارهای خداوند و اولیاء او معرفت ندارند. (1)

● شهادت: در یکی از این سه روز بیان شده: دوازدهم یا هیجدهم یا بیست و پنج محرم سال نود و پنج هجری و بعضی روز 25 را مشهور دانسته اند (2) و در روایت آمده که حضرتش در نزدیک شهادت مکرر می فرمود: «اللَّهُمَّ اِزْحَمْنِي فَإِنَّكَ كَرِيمٌ، اللَّهُمَّ اِزْحَمْنِي فَإِنَّكَ رَحِيمٌ»، فَلَمْ يَزَلْ يُرَدِّدُهَا حَتَّى تُوَفِّيَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. (3)

● عامل شهادت: طبق نظر مرحوم ابن بابویه و جمعی از علما، خلیفه وقت ولید بن عبدالملک آن حضرت را مسموم و شهید کرد و بعضی گفتند برادر او هشام بن عبدالملک عامل شهادت بوده است. (4)

سلام بر حضرت امام زین العابدین (علیه السلام)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْعَابِدِينَ وَ سَلَامَةَ الْوَصِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْبَكَّائِينَ لِسَلَامٍ عَلَيْكَ يَا زَيْنَ الْعَابِدِينَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. (5)

ص: 113

1- بحار الأنوار، ج 46 ص 20 - 22 باب معجزات امام سجاد (علیه السلام)، حدیث 1.

2- منتهی الامال فصل شهادت ایشان، سوگنامه آل محمد، ص 72.

3- بحار الأنوار ج 78 ص 241.

4- به نقل از منتهی الامال فصل شهادت ایشان.

5- بخشی از زیارت آن حضرت به نقل از مفاتیح الجنان و آداب حرمین.

سلام بر تو ای بزرگِ عبادت گذاران از نسل امامان، سلام بر تو ای آقای گریه کنندگان، سلام و رحمت و برکات خدای متعال بر تو ای زینتِ عبادت گذاران.

ذکر مصیبت

مظلومیت و مصائب امام سجاد از جنبه های گوناگون بوده است؛ از یک طرف در ماجرای کربلا داغ عزیزان و بستگان و اصحاب را دیده است با چشم خود اجساد طیبه شهداء خصوصاً پدر مظلومش را مشاهده کرد، در سفر اسارت با رنج های فراوان روبه رو بوده است. بعد از مراجعت به مدینه هم در طول 40 سال در حالی که روزها را به روزه داری و شب هارا به عبادت خدای متعال سپری می کردند به یاد مصائب کربلا می گریستند، به هنگام افطار هم وقتی برای حضرتش آب و غذا می آوردند می فرمود: امام حسین (علیه السلام) را گرسنه و تشنه کشتند، در روایت منقول از امام صادق (علیه السلام) آمده: «إِنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ (علیه السلام) بَكَى عَلَى أَبِيهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً صَائِمًا نَهَارَهُ قَائِمًا لَيْلَهُ، فَإِذَا كَانَ وَقْتُ افطَارِهِ أَتَاهُ غُلَامُهُ بِطَعَامِهِ وَشَرَّابِهِ فَيَقُولُ: قُتِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) جَائِعًا، قُتِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَطْشَانًا». (1)

وقتی یکی از غلامان حضرت به ایشان می گوید: آیا وقت پایان حزن و گریه شما فرا نرسیده است. امام می فرماید: حضرت یعقوب دوازده پسر داشت یکی از آنها، یوسف از نظرش غائب شد آنقدر گریه کرد که (قرآن می فرماید): وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ؛ دو چشم او (از گریه) سفید شد و او در حال خشم و ناراحتی شدید بود، اما من که در کنار خودم دیدم پدرم و جماعتی از بستگانم را سر بریدند، چگونه گریه نکنم؟ (2)

ص: 114

1- وسائل الشیعة ج 25 ص 278 حدیث 1.

2- سوگنامه آل محمد ص 73.

یعقوب در فراق پسر روز و شب گریست *** تا دیدگانش از غم یوسف سفید شد

من چون کنم که آنچه مرا بود سرپرست *** یک روز جمله از نظرم ناپدید شد

سقا ندیده کس به جهان تشنه جان دهد *** عباس تشنه، در لب دریا شهید شد

اکبر زباب خویش، تقاضای آب کرد *** افسوس و آه، از پدرش ناامید شد

در روز یازدهم محرم که اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) و امام سجاد (علیه السلام) را در حالت اسارت به طرف کوفه حرکت دادند، در حالی که غل جامعه (یعنی غلی که گردن و دست و پا را باهم می بندد) به گردن او نهادند و پاهای مبارکش در زیر شکم شتر بهم بسته بود که مبادا در اثر بیماری به زمین بیافتد و آن حضرت را مانند اسیران غیر مسلمان حرکت می دادند. زمانی که امام را از طرف قتلگاه و محل شهادت و اجساد طاهره پدر و بستگان عبور دادند، چشم امام به پدر و برادران و عموها و بستگان که در خاک و خون غلطانند افتاد، فرمود: بسیار بر من سخت آمد و به طوری سینه من تنگ شد که گویا می خواست روح از بدنم مفارقت کند. عمه ام زینب که مرا با این حال دید گفت: «مَا لِي أَرَاكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ يَا بَقِيَّةَ جَدِّي وَأَبِي وَإِخْوَتِي؟ فَقُلْتُ: وَكَيْفَ لَا أَجْزَعُ وَأَهْلَعُ؟ وَقَدْ أَرَى سَيِّدِي وَإِخْوَتِي وَعُمُومَتِي وَوُلْدَ عَمِّي وَأَهْلِي مُصْرَعِينَ بِدِمَائِهِمْ، مُرْمَلِينَ بِالْعَرَاءِ، مُسَلَّيْنَ لَا يُكْفَنُونَ وَلَا يُوَارُونَ، وَلَا يُعْرَجُ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ، وَلَا يُقْرَبُهُمْ بَشَرٌ»

ص: 115

تورا چه شده، ای یادگار جدّ و پدر و برادرانم! می بینم که می خواهی جانت را تسلیم کنی؟

امام به عمه پاسخ داد: چگونه بی تابمی نکند در حالی که می بینم پدر و برادران و عموها و عموزادگان و بستگان من بر زمین افتاده و در خونشان در این بیابان غلتیده اند، لباسهایشان به غارت رفته، نه کفنی دارند و نه کسی آنان را دفن نموده، و به آن هاتوجهی ندارند گویا آنان از قبیله ی دیلم و خزر (و غیر مسلمان) هستند!

نور ذات کردگاری حجت پروردگاری *** مشتق از نور محمّد، رحمت للعالمینی

مانند قرآن از محمّد، از علی نهج البلاغه *** از تو جاویدان صحیفه چون که تو حصن حصینی

انت زین العابدین در شان تو گردید نازل *** این لقب خاص تو باشد چون تو زین العابدینی

میوه بستان زهرا، حضرت ام الائمه *** ششمین از چهارده معصوم امام چهارمینی

زوج دخت مجتبی، آن بانوی باعزّ و عصمت *** تکیه گاه حضرت باقر، امام المتقینی

سید سجادی و بیمار دشت نینوائی *** سرپرست کودکان آل خیرالمرسلینی

ص: 116

بیمار و غل جامعه و ناچه عریان *** در کوچه و بازار چنین زار که دیده

جز ماه رخ زاده زهرا به سر نی *** انگشت نما بر سر بازار که دیده

خون می چکد از محمل و جمعی به نظاره *** یک زینب و این محنت بسیار که دیده

جز عارض پر رنگ یتیمان حجازی *** نیلی رخی از سیلی اشرار که دیده

گه کوفه و گه شام و گهی دیر نصاری *** آل نبی و خانه خمّار که دیده

طشت زر و لعل لب و چوب ستم خصم *** سائیدن یاقوت گهربار که دیده

● محل دفن: قبرستان بقیع در مدینه طیبه که از بقاع متبرکه است و مرحوم محدث قمی از جنات الخلود نقل کرده که هر کس در این قبرستان دفن شده باشد، بی حساب وارد بهشت می شود؛ و در حدیث معتبر وارد شده که **الْحَجُّونُ وَ الْبَقِيعُ يَأْخُذَانِ بِأَطْرَافِهِمَا وَ يَنْشُرَانِ فِي الْجَنَّةِ (1)**

در قیامت اطراف قبرستان حجّون در مکه مکرمه و قبرستان بقیع در مدینه را می گیرند و در بهشت می ریزند (البته باید مدفون در این قبرستان ها عقیده و ایمان صحیح داشته باشد).

● فرزندان: طبق نقل شیخ مفید پانزده نفر بوده اند. 11 پسر و 4 دختر. (2)

ص: 117

1- . منتهی الامال، فصل ششم

2- . منتهی الامال، فصل هفتم.

حدیث 58-

رَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام): إِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ مَتَجِرَةً فِي بِلَادِهِ، وَيَكُونَ خُلَطَاؤُهُ صَالِحِينَ، وَيَكُونَ لَهُ وُلْدٌ يَسْتَعِينُ بِهِمْ. (1)

از حضرت زین العابدین (علیه السلام) روایت شده است: (از نشانه های) سعادت مرد آن است که محل تجارت و کسب و کار او در شهرهای خودش باشد و دوستان شایسته و پسندیده داشته باشد و فرزندان داشته باشد که بتواند از آنها کمک بگیرد.

حدیث 59- تمام خوبی انسان

رَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام): الْخَيْرُ كُلُّهُ صِيَانَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ. (2)

از حضرت زین العابدین (علیه السلام) روایت شده است: تمام خوبی و سعادت انسان در این است که خودش را حفظ کند (یعنی مواظب اعمال و گفتار خود باشد و در درجه نخست خودش را اصلاح کند).

حدیث 60- سه درس زندگی

رَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام): إِيَّاكَ وَالْإِبْتِهَاجَ بِالذَّنْبِ، فَإِنَّ الْإِبْتِهَاجَ بِهِ أَعْظَمُ مِنْ رُكُوبِهِ، وَالشَّرْفُ فِي التَّوَاضُّعِ، وَالْغِنَى فِي الْقَنَاعَةِ. (3)

از حضرت زین العابدین (علیه السلام) روایت شده است: مبادا هیچ وقت از گناه کردن خشنود باشی؛ چرا که راضی بودن به گناه مسئولیتش بالاتر از انجام دادن آن است، و بزرگی انسان

ص: 118

1- الخصال، ص 159، وسائل الشیعه، ج 17، ص 243.

2- بحار الانوار، ج 75، ص 136.

3- بحار الانوار، ج 75، ص 159 و 161.

حدیث 61- اهمیت اداء امانت

رُوی عن عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليهما السلام): عَلَيْكُمْ بِإِدَاءِ الْأَمَانَةِ فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ أَنَّ قَاتِلَ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) اِئْتَمَنَنِي عَلَى السَّيْفِ الَّذِي قَتَلَهُ بِهِ لِأَدَيْتُهُ إِلَيْهِ. (1)

ابو حمزة ثمالی می گوید از امام سجّاد (علیه السلام) شنیدم که به شیعیان خود اینگونه می فرمود: بر شما باد به اداء امانت، قسم به خدائی که حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله) را به حقّ به پیامبری فرستاد، اگر قاتل حسین بن علیّ (علیهما السلام) شمشیری که با آن امام را کشته است به امانت پیش من بگذارد هر آینه آن را به او رد می کنم.

حدیث 62- سخت ترین ساعات

رُوی عن عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليهما السلام): اِنَّهُ لَسَاعَاتِ ابْنِ آدَمَ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: السَّاعَةُ الَّتِي يُعَايَنُ فِيهَا مَلَكُ الْمَوْتِ، وَالسَّاعَةُ الَّتِي يَقُومُ فِيهَا مِنْ قَبْرِهِ، وَالسَّاعَةُ الَّتِي يَقُومُ فِيهَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَاِمَّا إِلَى الْجَنَّةِ؛ وَاِمَّا إِلَى النَّارِ. (2)

از حضرت زین العابدین (علیه السلام) روایت شده است: سخت ترین ساعات برای فرزند آدم سه ساعت است: 1- ساعتی که با ملک الموت ملاقات دارد؛ 2- ساعتی که از قبر (روز قیامت) بر می خیزد؛ 3- ساعتی که در پیشگاه خداوند بزرگ می ایستد برای حساب رسی که یا به بهشت خواهد رفت یا به جهنم.

ص: 119

1- وسائل الشیعة ج 19 ص 75 حدیث 13.

2- بحار الانوار، ج 75، ص 148.

رَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليهما السلام): الْعَقْلُ دَلِيلُ الْخَيْرِ، وَالْهَوَى مَرْكَبُ الْمَعَاصِي، وَالْفَقْهُ وَعَاءُ الْعَمَلِ، وَالْدُّنْيَا سُوقُ الْآخِرَةِ، وَالنَّفْسُ تَاجِرَةٌ، وَاللَّيْلُ وَالنَّهَارُ رَأْسُ الْمَالِ، وَالْمَكْسَبُ الْجَنَّةُ، وَالْحُسْرَانُ النَّارُ، هَذَا وَاللَّهِ التَّجَارَةُ الَّتِي لَا تَبُورُ وَالْبِضَاعَةُ الَّتِي لَا تَخْسَرُ. (1)

از حضرت زین العابدین (علیه السلام) روایت شده است: عقل راهنمای خوبی ها است و خواهش های نفس مرکب نافرمانی ها است و آموختن علم فقه ظرف عمل است و دنیا بازار آخرت است و انسان تاجر آن است و شب و روز سرمایه است و فایده این کسب بهشت است و زیان آن آتش است. قسم به خدای متعال این است آن تجارتی که در آن هلاکت نیست و سرمایه ای که در آن ضرر نیست؛ (یعنی توجه به این نکات باعث می شود که انسان در دنیا در سرمایه عمر دچار ضرر و خسارت نشود).

حدیث 64- سه ویژگی ارزشمند

رَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليهما السلام): ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ كَانَ فِي كَنْفِ اللَّهِ، وَأَظْلَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ، وَأَمَنَّهُ مِنْ فِرَاحِ الْيَوْمِ الْكَبِيرِ: مَنْ أُعْطِيَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ مَا هُوَ سَائِلُهُمْ لِنَفْسِهِ، وَرَجُلٌ لَمْ يَقْدِمْ يَدًا وَرَجُلًا حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ قَدِمَهَا أَوْ فِي مَعْصِيَتِهِ، وَرَجُلٌ لَمْ يَعِبْ أَخَاهُ بَعِيبٍ حَتَّى يَتْرُكَ ذَلِكَ الْعَيْبَ مِنْ نَفْسِهِ. (2)

از حضرت زین العابدین (علیه السلام) روایت شده است: سه ویژگی که اگر در مومنی باشد، در

ص: 120

1- ارشاد القلوب دیلمی ج 1 ص 59، اعلام الدین، ص 96.

2- تحف العقول ص 282، بحار الانوار، ج 75، ص 141.

حمایت خدای متعال است و در قیامت خداوند بزرگ او را در سایهٔ عرشش قرار خواهد داد و از وحشت آن روز در امان است: 1- کسی که هرچه از مردم برای خودش می خواهد، برای مردم هم همان را بخواهد؛ 2- کسی که قدمی به جلو نگذارد و دستی دراز نکند تا وقتی که بداند این کار در مسیر طاعت خداوند است یا نافرمانی او (یعنی اول بسنجد اگر کارش مورد رضایت خداوند است جلو برود و الا نه)؛ 3- تا عیبی را از خودش رفع نکند به عیب جوئی آن عیب در دیگران نپردازد.

حدیث 65- هشت طلبکار

رَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليهما السلام) : كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَصْبَحْتُ مَطْلُوبًا بِثَمَانٍ: اللَّهُ تَعَالَى يَطْلُبُنِي بِالْفَرَائِضِ، وَ النَّبِيُّ بِالسُّنَّةِ، وَ الْعِيَالُ بِالْقَوْتِ، وَ النَّفْسُ بِالشَّهْوَةِ، وَ الشَّيْطَانُ بِاتِّبَاعِهِ، وَ الْحَافِظَانِ بِصِدْقِ الْعَمَلِ، وَ مَلَكُ الْمَوْتِ بِالرُّوحِ، وَ الْقَبْرِ بِالْجَسَدِ، فَأَنَا بَيْنَ هَذِهِ الْخِصَالِ مَطْلُوبٌ. (1)

شخصی به امام سجاد (علیه السلام) عرض کرد: چگونه صبح کرده ای پسر پیامبر؟ (در چه حال هستید؟) حضرت فرمود: صبح کردم در حالی که هشت طلبکار دارم: 1- خداوند متعال واجبات را از من می خواهد؛ 2- پیامبر سنت خود را از من می طلبد؛ 3- خانواده روزی خود را می خواهند؛ 4- هوای نفس از من شهوت رانی می خواهد؛ 5- شیطان نافرمانی می طلبد؛

6- دو فرشته الهی صداقت در عمل می طلبند؛ 7- فرشته مرگ روح مرا می خواهد؛ 8- خانه قبر بدن مرا می خواهد و من در این میان، بدهکار این چیزها هستم.

ص: 121

حدیث 66- نشانه های مؤمن

طاووس یمانی می گوید: شنیدم از امام چهارم علی بن الحسین (علیهما السلام) که می فرمود: نشانه های مؤمن پنج چیز است. عرض کردم: کدام است آنها ای پسر پیامبر؟

قال (علیه السلام): الْوَرَعُ فِي الْخَلْوَةِ، وَ الصَّدَقَةُ فِي الْقِلَّةِ، وَ الصَّبْرُ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ، وَ الْجَلْمُ عِنْدَ الْغَضَبِ، وَ الصَّدْقُ عِنْدَ الْخَوْفِ. (1)

فرمود: 1- پرهیز (از گناهان) در تنهایی؛ 2- صدقه دادن (در راه خدای متعال) در هنگام تنگدستی؛ 3- شکیبائی وقت مصیبت؛ 4- بردباری در وقت خشم؛ 5- راستگویی در وقت ترس.

حدیث 67- بدبختی گناه کار

رَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليهما السلام): يَا سَوَاتَاهُ لِمَنْ غَلَبَتْ إِحْدَاثُهُ عَشْرَاتَهُ . (2)

از حضرت زین العابدین (علیه السلام) روایت شده است: بدبخت آن کسی است که یکی های او بر ده تاهای او زیادتر شود (حضرت اشاره می فرماید به آیه شریفه: { مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا } (3) آن کسی که کار خوب انجام دهد، خداوند متعال ده برابر به او اجر می دهد و آن کسی که گناه کند یک جزا به او داده می شود و بدبخت کسی است که یک گناهان او بیشتر باشد از ده تاهای جزای اعمال نیک او؛ یعنی گناهان او بیشتر از ده عدد است، اما یک کار خوب دارد.

ص: 122

1- خصال صدوق ج 1 ص 269.

2- تحت العقول، ص 281.

3- الانعام: 160.

رُوي عن علي بن الحسين (عليهما السلام): إِنَّ الْمَعْرِفَةَ بِكَمَالِ دِينِ الْمُسْلِمِ تَزَكُّهُ الْكَلَامَ فِيمَا لَا يَعْنِيهِ، وَقِلَّةُ الْمِرَاءِ، وَحِلْمُهُ، وَصَبْرُهُ، وَحُسْنُ خُلُقِهِ. (1)

از حضرت زین العابدین (علیه السلام) روایت شده است: معرفت و شناخت دین کامل مسلمان (در پنج چیز است): 1- رها کردن سخن (بیهوده) که فائده برای او ندارد؛ 2- جدال و ستیز (در مباحثه برای غلبه بر طرف خود) را به حداقل برساند؛ 3- (در زندگی و امورات) بردبار باشد؛ 4- شکایا و صابر باشد؛ 5- دارای اخلاق خوش و نیکو باشد.

ص: 123

● نام: محمد

● کنیه: ابوجعفر

● لقب: باقر، طبق روایت این لقب را پیامبر به امام دادند. آنجائی که به جابر بن عبدالله فرمودند: امید است که تو در دنیا بمانی تا ملاقات کنی فرزندی از من که از اولاد حسین (علیه السلام) خواهد بود نام او محمد است **يَبْقُرُ عِلْمَ الدِّينِ بَقْرًا**؛ یعنی می شکافد (روشن می سازد) علم دین را شکافتنی. هرگاه او را ملاقت کردی، سلام مرا به او برسان. (1)

● پدر: علی (علیه السلام)

● مادر: فاطمه معروف به ام عبدالله دختر امام حسن مجتبی (علیه السلام) یعنی جد پدری ایشان، امام حسین (علیه السلام) و جد مادری امام حسن (علیه السلام) است، پس از طرف پدر و مادر هر دو به امام معصوم متصل می شود که این امتیاز ایشان است؛ لذا درباره این امام گفته اند: **عَلَوِيٌّ بَيْنَ عَلَوِيَّيْنِ وَ هَاشِمِيٌّ بَيْنَ هَاشِمِيَّيْنِ**؛ یعنی این امام علوی و هاشمی است از طرف پدر و مادر که آنها هم علوی و هاشمی هستند. از امام باقر درباره مادرشان نقل است که فرمودند: روزی مادرم زیر دیوار نشسته بود که ناگهان صدای دیوار بلند شد و از جا کنده شد و نزدیک بود بر زمین بیافتد. مادرم با دست اشاره به دیوار کرد و فرمود: نباید فرو بریزی قسم به حق مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) که حق تعالی رخصت نمی دهد تو را در افتادن. پس آن دیوار معلق بین زمین و هوا باقی ماند تا مادرم از آنجا رد شد و امام زین العابدین صد اشرفی برای او صدقه داد. (2)

ص: 124

1- بحار الأنوار ج 46 ص 222 حدیث 6، منتهی الامال، فصل اول، احوالات امام باقر.

2- بحار الأنوار ج 46 ص 366، منتهی الامال، فصل اول، احوالات امام باقر (علیه السلام).

● ولادت: روز اول رجب سال پنجاه و هفت در مدینه طیبه.

● همسر: مادر امام صادق (علیه السلام) ام فروه (فاطمه) بوده است. (1)

● حضور ایشان در قیام کربلا: امام باقر (علیه السلام) در سه سالگی یا چهار سالگی به همراه پدر و ظاهراً مادرشان در کربلا حاضر بودند و به عنوان اسیر کوچک، سختی های اسارت را تحمل کردند. (2)

● عمر شریف: پنجاه و هفت سال بوده است.

● دوران امامت: تقریباً نوزده سال از سال 95 تا 114 هجری بوده است. (3)

● شروع امامت: در 38 سالگی به امامت رسیدند.

معجزات

معجزه اول: علم امام نسبت به گناه دیگران

روایت شده که یکی از اصحاب آن حضرت در کوفه استاد خانمی بود و او را تعلیم می داد. زمانی در بین تدریس خود شوخی جزئی با او کرد. سپس خدمت امام باقر (علیه السلام) برای کاری مشرف شد. امام (که از مسائل پنهانی مطلع است و طبق روایت در زمان ما هم، پرونده اعمال، به خدمت امام عصر می رسد و امام از رفتار و کردار ما با خبر است) با تندی به او می فرماید: هرکس در خلوت مرتکب گناهی بشود، خداوند متعال به او اعتنائی نخواهد کرد (یعنی از لطف و توجه خداوند به او محروم می شود) به آن زن (اشاره به زنی که به او درس می داد) چه گفتی؟ این شخص که متوجه می شود امام از شوخی پنهانی او مطلع است،

ص: 125

1- بحار الأنوار ج 46 ص 355.

2- منتهی الامال، فصل اول، احوالات امام باقر (علیه السلام)، سوگنامه آل محمد، ص 77.

3- زندگانی چهارده معصوم، ص 95.

می گوید من در مقابل از شرمندگی صورت خود را پوشانده و توبه کردم. امام فرمودند: دیگر مرتکب این کار زشت نشو. (1) از این روایت استفاده می شود خلوت کردن و شوخی با نامحرم اگرچه تماس بدنی مثل دست دادن و گرفتن هم وجود نداشته باشد، گناه است.

معجزه دوم: بیرون آوردن انواع غذاها و آشامیدنی ها از دل خشت معمولی

در کتاب مدینه المعاجز نقل شده که شخصی به نام قیس بن ربیع، مهمان امام محمدباقر (علیه السلام) شد؛ اما برای پذیرائی چیزی وجود نداشت و وقت نماز عشاء رسید. قیس می گوید: من نماز عشاء را با امام خواندم. پس از نماز امام برای پذیرائی و شام دست به طرف خشتی که آن نزدیک بود بردند و از آن سفره ای بیرون آوردند. سپس غذاهای مختلف گرم و سرد بر آن سفره گسترده شد و امام به من فرمودند: هذا ما أعدّ الله لِّلاولياء؛ این غذائیست که خداوند برای دوستان خود آماده کرده است. پس مهمان به اتفاق امام از آن غذا خوردند و اضافه غذا به آن خشت برگشت. این مهمان می گوید: من دچار شک شدم که قضیه چیست و می خواستم تحقیق بیشتری بکنم تا این که امام برای کاری بیرون رفتند. در این فرصت من خشت را بررسی کردم دیدم به غیر از یک خشت معمولی چیز دیگری نیست (از اینجا معلوم می شود که این صحابی همانطور که امام بعداً اشاره فرمودند به یقین و معرفت کاملی در خصوص امام نرسیده بود) سپس امام حاضر شدند و باز از آن خشت قدح و کوزه های مملو از آب بیرون آوردند و از آن خوردیم و سیراب شدیم. سپس آنها را به محل قبلی خود برگرداندند. امام که از ضمیر و شک من با خبر بودند، فرمودند: مثل تو نسبت به من مثل یهود است با حضرت مسیح (علیه السلام) که گاهی در کارهای حضرت مسیح به او شک داشتند. سپس امام با

ص: 126

1- بحار الانوار، ج 46 ص 258 معجزه پنجاه نهم از معجزات امام باقر (علیه السلام) .

اعجاز دیگر به آن خشت دستور دادند که سخن بگوید و او سخنانی گفت. (1)

معجزه سوم: زنده کردن مرده و بیرون آوردن آن از قبر در حال غذاب

راوی به نام عتیبه می گوید: در خدمت امام باقر (علیه السلام) بودم که مردی بر حضرت وارد شد. عرض کرد من از اهل شام هستم که شما خانواده را دوست می دارم و از دشمنانتان بیزارم، ولی پدرم از دوستاناران بنی امیه بود و ثروت زیادی داشت و غیر از من فرزندی نداشت. وقتی از دنیا رفت چیزی از اموال او را پیدا نکردم و یقین دارم که او اموالش را از من مخفی کرده است (چون من در عقیده با او مخالف بودم). امام باقر فرمودند: آیا دوست داری که او را ببینی و از او سؤال کنی که اموالش را کجا گذارده است؟ عرض کردم: آری به خدا قسم من مرد فقیری هستم و احتیاج به پول دارم. امام (علیه السلام) نامه ای نوشتند و مهر کردند و فرمودند: این نامه را امشب بگیر و برو در وسط قبرستان بقیع و صدا بزن: یا درجان یا درجان! در این هنگام مردی به طرف تو می آید، نامه را به او بده و بگو من فرستاده محمد بن علی بن الحسین (علیهم السلام) هستم. در این هنگام پدرت به سوی تو می آید. از او سؤال خود را پرس.

راوی حدیث ابوعتیبه می گوید: فردا آمدم به طرف حضرت امام باقر، دیدم همان مرد شامی درب خانه ایستاده و اجازه ورود می خواهد. اجازه گرفتیم و وارد شدیم. مرد شامی گفت خدا می داند علم را در چه خانواده ای قرار دهد. من دیشب طبق دستور عمل کردم ناگهان مردی بر من وارد شد و گفت از جای خود حرکت نکن تا کسی را که می خواهی بیاورم. سپس مرد سیاه چهره ای را آورد و گفت این پدر تو است. گفتم این که پدر من نیست. در جواب گفت: آری پدر تو است که در اثر آتش و عذاب الهی چهره او تغییر کرده است. به او گفتم:

ص: 127

1- مدینه معجزات الأئمة الإثني عشر ج 5 ص 8 ، منتهی الآمال معجزه ششم از معجزات امام باقر (علیه السلام) .

تو پدر من هستی؟ در جواب گفت: آری. گفتیم: چه چیز صورت و قیافه تو را این چنین کرده؟ گفت: فرزندم من دوستدار بنی امیه و آنها را بر خانواده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ترجیح میدادم و عذاب من به خاطر این است، ولی تو خانواده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را دوست می داشتی؛ لذا من با تو دشمن بودم و اموال را از تو مخفی کردم و امروز من از عقیده و کارم پشیمانم. برو در باغ من زیر درخت زیتون و آنجا را حفر کن صد هزار درهم پیدا می کنی. پنجاه هزار درهم آن را به امام محمد بن علی بپرداز و بقیه از آن تو باشد. سپس مرد شامی گفت: من می روم تا اموال را بیاورم. راوی حدیث می گوید: فردا خدمت امام رسیدم و از جریان سؤال کردم. امام فرمود: پنجاه هزار درهم نزد من آورد که به مصارفی رساندم. (1)

● تاریخ شهادت: روز دوشنبه 7 ذیحجه سال 114 هجری در مدینه طیبه و در قبرستان بقیع دفن شدند.

● عامل شهادت: با طرح و نقشه مخفی هشام بن عبدالملک امام را مسموم کرد. (2)

سلام بر حضرت امام محمد باقر (علیه السلام)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَاقِرَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَ سِدِّالَةَ الْوَصِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْحَبْلُ الْمَتِينِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. (3)

سلام بر تو ای شکافنده علم پیامبران از نسل امامان، سلام بر تو ای ریسمان (واسطه) استوار، سلام بر تو ای محمد فرزند علی، ای امام پاکیزه و رحمت خدا و برکات او.

ص: 128

1- بحار الانوار، ح 46 ص 245 معجزه سی سوم از باب معجزات امام باقر (علیه السلام).

2- منتهی الآمال فصل شهادت امام باقر (علیه السلام).

3- بخشی از زیارت دوم آن حضرت به نقل مفاتیح الجنان و آداب حرمین.

1- امام باقر در سن کودکی جزء اسیران اهل بیت امام حسین (علیه السلام) در کربلا بودند (1) که رنج و سختی اسارت را به دست بنی امیه تحمل نموده و در شهرهای مختلف به اسارت رفتند و مصائب از دست دادن برادران و عموها و عموزادگان را تحمل نموده اند.

2- هشام بن عبدالملک دستور داد امام را از مدینه به طرف شام حرکت دهند و قصدش از این عمل، اهانت و آزار رساندن به آن امام بود. وقتی امام به شام رسیدند امام را در اردوگاه غلامان جای داده و تا سه روز امام را معطل نگه داشته و نگذارند به نزد هشام بروند و هشام به ماموران سفارش کرد وقتی محمد بن علی وارد مجلس شد، ابتدا من او را سرزنش می کنم، وقتی ساکت شدم بعداً شما به اتفاق او را سرزنش کنید. امام را وارد مجلس هشام کردند. آن حضرت با اشاره به اهل مجلس به صورت عمومی فرمود: **الْسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَنَشِئْتُ**. هشام از این که امام سلام خاص به او نداد و بدون اجازه او نشست بیشتر ناراحت شد و شروع به سرزنش امام کرد. وقتی او ساکت شد، بنابر توطئه قبلی اهل مجلس شروع به سرزنش کردند. امام ضمن خطابه ای از خود و خانواده اش یاد کرد و فرمود خداوند گفته: **وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ**؛ عاقبت و موفقیت از آن پرهیزکاران است؛ یعنی ما خانواده. هشام دستور داد امام را به زندان ببرند، ولی پس از مدتی زندانیان هم ارادتمند و جذب امام شدند و هشام مجبور شد امام را به مدینه برگرداند. (2)

ای نور خدائی ز جبینت ظاهر *** وی یاد تو پیوسته مرا در خاطر

ص: 129

1- در معالی السبطین، ج 2، ص 23، آمده که آن حضرت در سن چهارسالگی با مادرشان در کربلا بودند.

2- تلخیص از اصول کافی، ج 1، ص 471 حدیث 5، سوگنامه آل محمد، ص 78.

از آتش زهر، آب شد پیکر تو *** جان هابه فدایت ای امام باقر

از کف به رفت صبر و و نماندش دگر قرار *** دین شد تهی ز مخزن اسرار کردگار

از ضعف بر جبین منیرش عرق نشست *** ارکان پنجمین امامت، زهم شکست

گاهی زبان به ذکر حق و گه شدی بهوش *** از دل کشیده آه شرر بار و شد خموش

ای فروزان گهر پاک بقیع *** گل پرپر شده در خاک بقیع

پنجمین حجت و هفتم معصوم *** بایی انت که گشتی مسموم

از عدو ظلم و شرارت دیده *** چون پدر رنج اسارت دیده

کربلا دیده ای و کوفه و شام *** ای شهید از اثر ظلم هشام

خود تو مظلومی و قبر تو خراب *** دیده دهر از این غصه پر آب

کجا روم به که گویم که چرخ دون پرور *** عزیز فاطمه را می کُشد به دست هشام

فلک به زهر جفا کُشت آن امامی را *** که داده جابرش از جانب رسول سلام

ص: 130

چه رنج ها که به طفلی، رسید بر جانش *** گهی به کربلا، که به کوفه، که در شام

چه غصه داشت که فرمود در منانه سال *** کنند گریه بر آن پنجمین امام همام

● مباشر شهادت: بعضی می نویسند ابراهیم بن ولید بن یزید بن عبدالملک پسر برادرزاده هشام بوده و بعضی می گویند زید بن حسن به دستور هشام بوده که زید زین اسب را زهر آلود کرد و با اصرار امام را سوار کرد و زهر در بدن مقدسش اثر گذارد و رانهایش متورم گشت و سه روز در بستر بیماری بودند و شهید شدند. (1)

● خلیفه زمان شهادت: هشام بن عبدالملک پنجمین خلیفه در طول نوزده سال امامت حضرت بود و خلفاء زمان امامتِ امام عبارت بودند از: ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، هشام بن عبدالملک. (2)

● فرزندان: برای ایشان هفت فرزند ذکر کرده اند: پنج پسر و دو دختر که امام صادق و عبدالله از خانم جلیله ام فروه بوده اند و بقیه از زن های دیگر. (3)

ص: 131

1- سوگنامه آل محمد، ص 80، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب.

2- زندگانی چهارده معصوم، ص 96.

3- بحار الأنوار ج 46 ص 365 حدیث 1، منتهی الآمال، فصل 6، احوالات امام.

حدیث 69- پایه های اسلام

رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) : بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الصَّلَاةِ، وَالزَّكَاةِ، وَالْحَجِّ، وَالصَّوْمِ، وَالْوَلَايَةِ، قَالَ زُرَّارَةُ: فَقُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ، لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ. (1)

از امام محمدباقر (علیه السلام) روایت شده است: بنا نهاده شده دین اسلام بر پنج پایه: بر نماز و زکاة و حج و روزه و ولایت (عقیده به امامت بر حق و سرپرستی او). زراره می گوید پرسیدم: کدام یک از این چند چیز بالاتر است؟ امام فرمود: ولایت (از همه بالاتر است)؛ زیرا ولایت کلید بقیه آنها است و سرپرست و امام همانا راهنما برای آنها است.

حدیث 70- کيف ترك نهي از منكر

رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) : أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى شُعَيْبِ النَّبِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنِّي مُعَذِّبٌ مِنْ قَوْمِكَ مَادَّةَ أَلْفٍ، أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِنْ شِرَارِهِمْ، وَسِتِّينَ أَلْفًا مِنْ خِيَارِهِمْ، فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : يَا رَبِّ هَؤُلَاءِ الْأَشْرَارُ، فَمَا بَالُ الْأَخْيَارِ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: دَاهُنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي وَلَمْ يَغْضَبُوا لِيغْضَبِي. (2)

از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده است: خداوند متعال وحی کرد به شعیب پیامبر که من صد هزار نفر از قوم تو را عذاب خواهم کرد؛ چهل هزار نفر آنها از بدکاران هستند و شصت هزار نفر از خوبان آنها. حضرت شعیب عرض کرد پروردگارا: (چهل هزار نفر) از بدان هستند (و مستحق عذابند اما شصت هزار نفر) خوبان چرا عذاب می شوند. خداوند متعال

ص: 132

1- کافی، ج 2، ص 18 حدیث 5، وسائل الشیعه، ج 1، ص 13 حدیث 2.

2- کافی، ج 5، ص 56 حدیث 1.

وحی کرد به او: چون آن خوبان با گنهکاران سازش داشتند و به خاطر خشم من خشمگین نشدند (یعنی در مقابل گناه کاران عکس العمل نشان نمی دهند و نهی از منکر نمی کنند).

حدیث 71- عبادت بدون پذیرش امام بر حق پذیرفته نیست

رُوی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ (عليهما السلام): كُلُّ مَنْ دَانَ اللَّهَ بِعِبَادَةٍ يُجَاهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَلَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ، فَسَدَّ عَيْهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ، وَهُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ، وَاللَّهُ شَانِيٌّ لِأَعْمَالِهِ. (1)

از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده است: هرکس بخواد از راه عبادت خود را به خدای متعال نزدیک کند و در این راه خود را به زحمت بباندازد، لکن امام الهی و بر حق نداشته باشد، کوشش و سعی او پذیرفته نیست و او انسان گمراه و سرگردان است و خداوند متعال بیزار از اعمال اوست.

حدیث 72- شرط کمال انسان

رُوی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ (عليهما السلام): الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ: التَّقِيُّ فِي الدِّينِ، وَالصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ، وَتَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ. (2)

از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده است: تمام کمال انسان (در سه چیز است): 1- فهم و شناخت دین؛ 2- شکیبائی در مقابل حوادث ناگوار؛ 3- اندازه گیری در زندگی (یعنی در خرج کردن و برنامه های دیگر نه زیاده روی کند و نه کوتاهی و بخل).

ص: 133

1- اصول کافی، ج 1، ص 375، وسائل الشیعة ج 1 ص 118 حدیث 1.

2- تحف العقول، ص 292، بحار الأنوار ج 75 ص 172 حدیث 5.

حدیث 73- آثار امر به معروف و نهی از منکر

رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ (عليهما السلام): إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ مِنْهَا جُ الصُّلْحَاءِ، فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ، بِهَا تَقَامُ الْفَرَائِضُ، وَ تَأْمَنُ الْمَدَاهِبُ، وَ تَحِلُّ الْمَكَاسِبُ، وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ، وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ، وَ يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ، وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ. (1)

از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده است: به درستی که امر به معروف و نهی از منکر، راه و روش پیامبران است و طریقه صالحان است. واجب بزرگی است که همه واجبات به واسطه آن برپا می شود و راه هابه وسیله آن امن می شوند و معاملات به واسطه آن حلال می شوند و حقوق به صاحبانش بر می گردد و زمین آباد می شود و از دشمنان انتقام گرفته می شود (و خلاصه) کارها به راه راست و درست می رسد.

حدیث 74- خطر عابد نادان و دانشمند بی تقوا

رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ (عليهما السلام): إِيَّاكُمْ وَالْجُهَّالَ مِنَ الْمُتَعَبِّدِينَ، وَالْفُجَّارَ مِنَ الْعُلَمَاءِ فَإِنَّهُمْ فِتْنَةٌ كُلُّ مُفْتُونٍ. (2)

از امام محمدباقر (علیه السلام) روایت شده است: دوری کنید از عابدان نادان و دانشمندان خلافکار (بی تقوا) زیرا اینان اساس هر فتنه (فریب و ضلالت) هستند.

حدیث 75- مقام عالم سودرسان

رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ (عليهما السلام): عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ. (3)

ص: 134

1- تهذیب احکام، ج 6، ص 181، وسائل الشیعه، ج 16، ص 119 حدیث 6.

2- قرب الاسناد، ص 70، بحار الانوار، ج 1، ص 207 حدیث 3.

3- اصول کافی، ج 1، ص 33 حدیث 8، وسائل الشیعه ج 16 ص 347 حدیث 6، بحار الأنوار ج 2 ص 18 حدیث 45.

از امام محمدباقر (علیه السلام) روایت شده است: دانشمندی که از دانشش نفع برده شود، بهتر است از هفتاد هزار عبادت گذار.

حدیث 76- کيف رد کردن حاجت برادر دینی

رُويَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ (عليه السلام): وَمَا مِنْ عَبْدٍ يَمْتَنِعُ مِنْ مَعُونَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ وَالسَّعْيِ لَهُ فِي حَوَائِجِهِ قُضِيََتْ أَوْ لَمْ تُقْضَ، إِلَّا ابْتِلَاءَ اللَّهِ بِالسَّعْيِ فِي حَاجَةٍ مِنْ يَأْتُمُّ عَلَيْهِ وَلَا يُوجِرُ بِهِ. (1)

از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده است: هر بنده ای که حاضر نباشد به برادر مسلمان خود کمک کند و یا کوشش در برآوردن حاجت او نماید چه آن که بتواند آن حاجت را برآورد یا نه، مبتلا می شود به آن که کوشش کند در برآوردن حاجتی که در برآوردن آن گناه هم می کند و اجری هم ندارد (یعنی اگر انسان حاضر نباشد با اختیار به برادر دینی کمک کند و حاجت او را برآورده و اجر آخرتی کسب کند ولو بعد از تلاش، موفق به نتیجه هم نشده باشد روزگار او را مجبور می کند که کارهایی برای کسانی انجام دهد بدون آن که مزد و اجری هم داشته باشد، بلکه در مقابل کسب گناه هم می کند).

حدیث 77- نتیجه بخل در انفاق برای خدای متعال

رُويَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ (عليهما السلام): وَمَا مِنْ عَبْدٍ يَبْخُلُ بِنَفَقَةٍ يُنْفِقُهَا فِيمَا يُرْضِي اللَّهُ إِلَّا ابْتِلِيَ بِأَنْ يُنْفِقُ أَضْعَافَهَا فِيمَا أَسَدَّ حَطَّ اللَّهُ. (2)

از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده است: هر بنده ای که بخل بورزد از هزینه کردن در راهی که رضایت خدا در آن است، مبتلا می شود به آن که خرج کند چند برابر آن را در راهی

ص: 135

1- بحار الأنوار ج 75 ص 173 ، تحف العقول، ص 293.

2- بحار الأنوار ج 75 ص 173 ، تحف العقول، ص 293.

که خدا را به غضب در می آورد.

حدیث 78- مذمت رها کردن دنیا و آخرت

رُویَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ (عليهما السلام) : لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ، وَلَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ. (1)

از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده است: از ما نیست کسی که دنیای خود را رها کند به خاطر آخرت یا آن که آخرتش را به خاطر دنیایش ترک کند. (یعنی پیرو این خانواده باید هم به امور دنیا و هم به امور آخرت اهمیت دهد و هر دو عالم را در حد وظیفه رعایت کند).

حدیث 79- چند صفت ممتاز و چند نتیجه

رُویَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ (عليهما السلام) : مَنْ صَدَقَ لِسَانُهُ زَكَى عَمَلُهُ، وَ مَنْ حَسَدَتْ نَيْتُهُ زِيدَ فِي رِزْقِهِ، وَ مَنْ حَسَنَ بَرُّهُ بِأَهْلِهِ زِيدَ فِي عُمْرِهِ. (2)

از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده است: کسی که راستگو باشد، کارش هم پاکیزه خواهد بود و کسی که نیتش نیکو است، رزق و روزی او زیاد خواهد شد و کسی که به خانواده اش خوب احسان کند، عمرش طولانی می شود.

حدیث 80- بهترین واسطه برای زن نزد خداوند

رُویَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ (عليهما السلام) : لَا شَفِيعَ لِلْمَرْأَةِ أَنْجَحَ عِنْدَ رَبِّهَا مِنْ رِضَا زَوْجِهَا. (3)

از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده است: هیچ واسطه ای برای زن نزد خداوند بهتر

ص: 136

1- تحف العقول، ص 410، وسائل الشیعة ج 17 ص 76 حدیث 1.

2- بحار الأنوار ج 75 ص 175 حدیث 15، تحف العقول، ص 295.

3- خصال صدوق ج 2 ص 588.

نیست از خشنودی شوهرش از او.

حدیث 81- نیکی به پدر و مادر

از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده است: که مردی آمد خدمت پیغمبر اکرم و عرض کرد: یا رسول الله به چه کسی نیکی کنم؟
قَالَ: أُمَّكَ، قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمَّكَ، قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أَبَاكَ. (1)

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به مادرت نیکی کن. گفت: بعد از آن به چه کسی؟ باز فرمود: به مادرت. گفت: بعد از آن به چه کسی؟ باز فرمود: به مادرت. (در مرتبه چهارم) گفت: بعد از آن به چه کسی؟ فرمود: به پدرت.

ص: 137

1- تفسیر الصافی ج 4 ص 144.

• نام: جعفر (علیه السلام)

• کنیه: ابوعبدالله

• لقب: صادق، در روایت از امام زین العابدین (علیه السلام) آمده که فرمود: حضرت جعفر نامش نزد اهل آسمان صادق است. راوی سؤال کرد: شما خانواده همه صادق هستید؛ پس چرا این امام به این وصف نام گذاری شده است. فرمود: پدرم از پدرش از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرد که ایشان فرمود: زمانی که متولد شود، فرزند من جعفر بن محمد بن علی بن الحسین (علیه السلام) او را صادق نامید؛ زیرا که پنجمین فرزند او (یعنی برادر امام عسکری) جعفر نام خواهد داشت که از روی افتراء و دروغ دعوی امامت خواهد کرد و او جعفر کذاب و افتراء زننده بر خدای متعال است. (1)

• پدر: محمد.

• مادر: ام فروة (فاطمه نام دارد) از امام صادق منقول است که فرمود مادر من از زنانی بود که ایمان آورد و با تقوا بود و احسان و نیکوکاری داشت و خدای متعال دوست دارد نیکوکاران را. (2)

• همسر: مادر امام هفتم حمیده بوده است.

• ولادت: روز دوشنبه 17 ربیع الاول سال 83 هجری که مصادف است با روز ولادت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)

ص: 138

1- بحار الأنوار ج 47 ص 9 حدیث 4، منتهی الآمال، فصل اول، احوالات امام صادق (علیه السلام).

2- کافی ج 1 ص 472 حدیث 1، بحار الأنوار ج 47 ص 7 حدیث 21، منتهی الآمال، فصل اول، احوالات امام صادق (علیه السلام).

● محل ولادت: مدینه طیبہ.

● عمر شریف: 65 سال از سال 83 ہجری تا 148. (1)

● دوران امامت: سی و چہار سال از 114 تا 148 ہجری.

● شروع امامت: در 31 سالگی بہ منصب امامت رسیدند.

معجزات

معجزہ اول: ظاہر کردن شہرہای بہشتی و حوض کوثر

راوی عبداللہ بن سنان می گوید: از امام صادق (علیہ السلام) سؤال کردم از چگونگی حوض کوثر. امام فرمود: وسعت آن از بصری (محلست در شام یا محلی نزدیک بغداد کہ بہ این نام معروف است) تا صنعاء (شہری در یمن کہ بہ این نام معروف است).

سپس فرمود: دوست داری آن را ببینی؟ عرض کردم: فدایت شوم، بلی. امام دست مرا گرفت و بہ بیرون شہر رفت و با پای مبارکش بہ زمین زد. ناگهان آب بسیار زیادیکہ اول و آخرش معلوم نبود اطراف ما پیدا شد و مکان ما مثل جزیرہ شد. ناگهان نہری در کنار آنجا دیدم کہ آبی سفید مانند برف در آن جریان داشت و در کنار آن نہر دیگری از شیر بود و در وسط آن دو، نہر دیگری از شراب بہ رنگ یاقوت در جریان بود و تا بہ حال چنین منظرہ زیبائی یعنی نہر شراب وسط دو نہر سفید کہ با ہم مخلوط نمی گشت، ندیدہ بودم.

بہ امام عرض کردم: این نہرها از کجا است و چگونہ جاری شدہ است؟ فرمود: اینہا نہرہائی است کہ خداوند در قرآن از آنہا بہ عنوان چشمہ ای از آب و چشمہ ای از شیر و

ص: 139

چشمه ای از شراب (پاک) که در حال جریان است، یاد فرموده است. (1) و در کنار این نهرها درختی را مشاهده کردم که حوریه هایی به آن درخت بودند و چنان موی زیبایی داشتند که تا به حال مثل آن را ندیده بودم و در دست آنها ظرفی که به زیبایی آن ندیده بودم و از ظرف های دنیایی نبود، وجود داشت. پس امام به طرف یکی از آنها رفتند و اشاره کردند که از آن آبها به ایشان بدهد.

حوریه به طرف نهر روکرد، در حالی که درخت با او به طرف نهر سرازیر شد و حوریه از آن آب برداشت و به ایشان داد. آشامیدند، سپس برای مرتبه دیگر اشاره فرمود به حوریه و آن حوریه با درختی که بر او بود به طرف نهر سرازیر شد و ظرف را پر کرد و به من داد و آشامیدم. من هرگز آشامیدنی به این لطیفی و لذیذی که بوی مشک می داد، ندیده بودم و عجب آن که وقتی نگاه کردم در داخل ظرف دیدم سه نوع آشامیدنی با رنگ های متفاوت بدون آنکه با هم مخلوط شده باشد، وجود دارد.

به امام عرض کردم: فدایت شوم من تا امروز چنین موضوع عجیبی را ندیده بودم. امام فرمود: این آن چیزی است که خداوند برای شیعیان ما آماده کرده است. مؤمنین وقتی از دنیا می روند روح آنها در کنار این نهرها و باغ قرار گرفته و از این نهرها می آشامند و دشمنان ما وقتی از دنیا می روند، روح آنها به بیابان برهوت می رود و آنجا در عذابند و زقوم می خورند و از حمیم می آشامند. پس پناه ببرید به خداوند از این بیابان (عذاب). (2)

ص: 140

1- در آیه 15 از سوره محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خداوند متعال می فرماید: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى»؛ وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده، چنین است: در آن نهرهایی از آب صاف و خالص، و نهرهایی از شیری که طعم آن دگرگون نگشته، و نهرهایی از شراب [طهور] که مایه ی لذت نوشندگان است، و نهرهایی از عسل مصفاست.

2- عوالم العلوم، علامه بحرانی، ج 20، ص 311، بحار الأنوار ج 47 ص 88 حدیث 93.

راوی یونس بن ظبیان می گوید: با گروهی خدمت امام صادق (علیه السلام) بودم. از امام سؤال کردم راجع به آیه قرآن که خداوند (خطاب به حضرت ابراهیم می فرماید): «فَخَذُ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ»؛ (1) چهار پرنده (از گونه های مختلف را بگیر) آیا این پرندگان از یک جنس بودند یا از جنس های مختلف. امام فرمود: آیا دوست دارید تا همانند حضرت ابراهیم من هم انجام دهم. گفتیم: بلی. امام صدا زدند ای طاووس. ناگهان طاووسی پرواز کرد و به خدمت ایشان آمد. سپس فرمود: ای کلاغ. ناگهان دیدم کلاخی خدمت حضرت آمد. سپس فرمود: ای باز. ناگهان دیدم پرنده باز خدمت امام رسید. سپس فرمودند: ای کبوتر که ناگهان دیدم کبوتری حاضر شد. امام دستور دادند همه آنها را ذبح کنند و بدن آنها را قطعه قطعه کنند و پرها و بدن های آنها را باهم در آمیزند. سپس سر طاووس را گرفتند و او را صدا زدند (ای طاووس) که ناگهان قطعه های گوشت و استخوان و پره های او از بقیه جدا شد و همه به سر او چسبید و طاووس زنده شد و مقابل امام ایستاد. سپس به همین ترتیب کلاغ را صدا زدند و بعد باز را و بعد از آن کبوتر را که همگی به همان صورت بدن و پرهایشان که از هم جدا شده بود به سر آنها چسبید و مقابل امام زنده ایستادند. (2)

ص: 141

1- در آیه 260 سوره بقره حضرت ابراهیم از خداوند متعال درباره زنده شدن مردگان در روز قیامت سؤال می کند که به چه صورت و شرایط انجام می گیرد. و إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولَئِم تُوْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. و (به خاطر بیاور هنگامی را که ابراهیم گفت: پروردگارا، به من بنمایان چگونه مردگان را زنده می کنی. خدا فرمود: مگر ایمان نیاورده ای. گفت: آری (ایمان آورده ام) ولی می خواهم قلبم آرامش پیدا کند. فرمود: چهار پرنده (از گونه های مختلف) را انتخاب کن و آنها را (پس از ذبح کردن) قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز) سپس بر هر کوهی قسمتی از آن را قرار بده بعد آنها را صدا بزن به سرعت به سوی تو می آیند و بدان که خداوند توانا و حکیم است.

2- عوالم العلوم، علامه بحرانی، ج 20، ص 290، بحار الأنوار ج 47 ص 111 حدیث 148.

● تاریخ شهادت: روز 25 شوال سال 148 هجری در مدینه طیبه و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. (1)

سلام بر حضرت امام صادق (علیه السلام)

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الصَّادِقُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَصِيُّ النَّاطِقُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَادِقًا مُصَدِّقًا فِي الْقَوْلِ وَالْفِعْلِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَعْفَرِ بْنَ مُحَمَّدٍ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. (2)

سلام بر تو ای امام راست گو، سلام بر تو ای وصی سخن گو، سلام بر تو ای امامی که در گفتار و کردار راست گو و تصدیق شده ای، سلام و رحمت و برکات خداوند متعال بر تو ای جعفر، فرزند محمد (صلی الله علیه و آله و سلم).

ذکر مصیبت

حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) حدود 12 سال در عصر خلافت منصور دوانیقی امامت خود را سپری کرد. منصور دومین خلیفه عباسی و بسیار خون خوار و قاتل جمع بسیاری از آل علی و سادات بود و دستش تا مرفق به خون مسلمانان و اولیاء خدا آغشته بود و چندین بار تصمیم به قتل امام گرفت و موفق نشد تا سر انجام آن حضرت را مسموم کرد.

یک شب منصور در کاخ سرخ خود (یعنی جایی که هرکس در آنجا جلب می شد، به قتل می رسید) نشست و به محمد بن ربیع مأمور دربار دستور داد شبانه وارد خانه امام صادق شود و امام را در هر حالی که بود، حتی اجازه ندهد که لباس بپوشد جلب و به کاخ بیاورد. ربیع که باطناً دوستدار امام بود، پیش خود گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**؛ هلاک شدم اگر امام

ص: 142

1- سوگنامه آل محمد، ص 82، به نقل از تتمه المنتهی.

2- بخشی از زیارت دوم آن حضرت به نقل مفاتیح الجنان و آداب حرمین.

را شبانه در این کاخ بیاورم. حتماً امام را خواهد کشت و اگر بیاورم خودم و نسل مرا از بین می برد. مردد بود چه کنم، ولی از ترس و این که دنیا را بر آخرت ترجیح دادم، به یکی از فرزندانم گفتم برو واز دیوار خانه بالا برو و امام را در هر حالی که هستند، دستگیر و به کاخ بیاور. او چنین کرد و امام را در حالی که پیراهنی به تن داشتند و مشغول نماز بودند، دستگیر کرد امام خواستند لباس بپوشند، اجازه نداد و ایشان را با سر و پای برهنه در سنّ پیری که حدود شصت و پنج سال داشتند با پای پیاده و خودش سوار بر استر حرکت داد.

چون امام مقداری راه آمدند به نفس نفس افتادند و ضعف بر ایشان غالب شد. دلش رحم آمد و ایشان را بر استر خود سوار کرد. امام تا نزدیک کاخ رسیدند. ربیع مامور بیرون آمد. امام به او فرمودند: می دانم تو به ما علاقه داری، اجازه بده دو رکعت نماز بخوانم. ربیع اجازه داد. امام دو رکعت نماز خواندند و دعا و مناجات کردند و ربیع دست امام را گرفت و وارد بر منصور شد. وقتی منصور چشمش به امام افتاد شروع کرد ناسزا گفتن و نامه هائی را جلو امام انداخت که شما با این نامه هامردم را بر علیه حکومت من تحریک می کنید. امام با توضیحاتی به این مضمون فرمودند: اینها افتراء است و واقعیت ندارد، ولی منصور قبول نمی کرد و عصبانیتش بیشتر می شد. در این هنگام دست برد و شمشیرش را برداشت و یک وجب از غلاف بیرون کرد. ربیع می گوید: من از این منظره به خود لرزیدم و پیش خود گفتم الآن امام را شهید می کند؛ اما دیدم شمشیر را غلاف کرد و شروع به ناسزا گفتن نمود و امام هم نسبت های او را انکار می کردند. در مرتبه دوم شمشیر را بیشتر از غلاف بیرون کرد، ولی قبل از آن که کاری انجام دهد، دوباره شمشیر را غلاف کرد. در مرتبه سوم با حالت عصبانیت تمام شمشیر را از غلاف بیرون کشید، ولی باز عملی انجام نداد و رو کرد به امام و گفت: شما راست می گوئید و به ربیع مامور گفت: عطر مخصوص من را بیاور و امام را معطر

کرد و گفت اسب مرا حاضر کنید و جعفر را سوار کن و ده هزار درهم به ایشان بده و تا درب منزل مشایعت کن.

ربیع پس از انجام ماموریت برگشت پیش منصور و با اظهار تعجب از او پرسید: در برخورد تو با جعفر بن محمد چیز عجیبی دیدم.

ابتداء آن حالت غضب و برهنه کردن شمشیر در مقابل او و سپس آن همه اکرام و احترام از او. موضوع چیست؟ منصور گفت: من رازی را از تو پنهان نمی کنم، ولی کسی نباید از این قضیه باخبر شود والا خودت و فرزندان را می کشم. در مرتبه اول که شمشیر را کشیدم قصد داشتم او را بکشم، ولی وقتی یک وجب شمشیر را از غلاف بیرون کشیدم، دیدم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در مقابل من قرار گرفته، در حالی که دست های خود را باز کرده، آستین های خود را بالا زده و از روی غضب به من نگاه می کرد که من شمشیر را غلاف کردم.

در مرتبه دوم که شمشیر را بیشتر کشیدم، دیدم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با حالت غضب بیشتر به من نزدیک تر شده و چنان بر من حمله کرده بود که اگر من قصد قتل جعفر می کردم، او هم قصد قتل مرا می کرد.

در مرتبه سوم که همه شمشیر را از غلاف کشیدم با خود گفتم اینها تصورات شیطانست و نباید اعتنا کنم و تصمیم گرفتم او را بکشم که دیدم این بار چنان غضب کرده و آستین هارا بالا زده و به من نزدیک شده که اگر آسیبی به او می رساندم، دست پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم به من می رسید و مرا هلاک می کرد؛ لذا از تصمیم خودم صرف نظر کردم و دستور دادم او را اکرام کنید هرچه باشد اینان از فرزندان فاطمه زهرا هستند. (1)

ص: 144

1- بحار الأنوار ج 47 ص 195 حدیث 40، تلخیص منتهی الامال، فصل پنجم، احوالات امام.

منصور دوانیقی دستور می دهد خانه امام واهل خانه را بسوزانند

او به فرماندار مدینه دستور داد خانه جعفر بن محمد امام صادق را آتش بزن او هم به این دستور عمل کرد و خانه حضرت را به آتش کشید و آتش تا راهرو خانه سرایت کرد. امام از داخل خانه بیرون آمدند و با قدرت ولایت در میان آتش ها قدم می زدند و می فرمود: **أَنَا ابْنُ أَعْرَاقِ الثَّرَى أَنَا ابْنُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ؛** منم فرزند اسماعیل، آن کسی که فرزندانش مانند رگ و ریشه در اطراف زمین پخش اند. منم فرزند ابراهیم دوست خدا (که آتش بر او سرد و سلامت شد). (1)

امام الهدی صالح بعد صالح *** دَلِيلُ الْوَرَى صادق بعد صادق

ز منصور مخدول چندان بلا دید *** لَقَدْ كَادَ تَنْهَدُ مِنْهُ الشَّوَاهِقِ

سر اهل ایمان، سر و پای عریان *** بسی رفت، در محفل آن منافق

چنان تلخ شد کامش از جور اعداء *** که شد سم قاتل، بر او شهید فائق (2)

عاقبت منصور دوانیقی به وسیله انگور زهر آلود امام را مسموم کرد و امام بستری شدند و روز به روز حال آن حضرت سخت تر می شد، به صورتی که یکی از اصحاب به حضور ایشان رسید و عرض کرد: چرا اینقدر لاغر شده اید، دیگر چیزی از بدن شما باقی نمانده است و شروع به گریه کرد. امام فرمود: گریه نکن چرا که همه نیکی هابه مؤمن عرضه می شود، اگر اعضای بدنش را

ص: 145

1- اصول کافی، ج 1، ص 473 حدیث 2، بحار الأنوار ج 47 ص 136، سوگنامه آل محمد ص 84.

2- دیوان آیت الله اصفهانی، ص 270.

از هم جدا کنند خیر او است و اگر مالک مشرق و مغرب دنیا شود، باز هم خیر او است (یعنی مؤمن باید راضی به رضای خدا باشد و بداند هر چه برای او مقدر می شود خیر او است). (1) راوی می گوید: پس از شهادت امام برای عرض تسلیت پیش ام حمیده، همسر آن حضرت رفتم که گریه می کرد و من هم گریستم، سپس به من گفت: اگر هنگام شهادت امام بودی چیز عجیبی می دیدی، چرا که در آن هنگام امام چشمان خود را گشود و فرمود: **إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسَدَّ تَخِفًا بِالصَّالَاهِ**؛ شفاعت ما خانواده نمی رسد به کسی که نماز را سبک بشمارد. (2)

فلک خون در دل خیرالبشر کردی *** شرر بر دودمان شیعه اثنی عشر کردی

نه تنها کشتی از کین صادق آل محمد را *** تو یک سر آل طاهرا را، همه خونین جگر کردی

ز داغ حضرت صادق دلم تنها نمی سوزد *** دلی نبود که از این داغ جان فرسا نمی سوزد

به حال حضرتش سوزد دل هر سنگِ سخت اما *** دل منصور دون بر حال آن مولا نمی سوزد

به انگور زهر آلوده آخر کرد مسمومش *** دل گلچین به پرپر کردن گل هانمی سوزد

شهی کز نور علمش عالم علم است نورانی *** چرا بر تربتش شمعی در این شب هانمی سوزد

ص: 146

1- سوگنامه آل محمد، ص 86، به نقل از منتخب التواریخ، ص 465.

2- بحار الأنوار ج 47 ص 2 حدیث 5.

بود قبر رئیس مذهب ما در بقیع ویران *** غمی زین بیش در عالم، دل ما را نمی سوزد

جهانی گرید و نالد مؤید زین عزا لیکن *** ولی همچون دل فرزند او موسی نمی سوزد

● فرزندان: به نقل شیخ مفید (رحمة الله علیه) ایشان دارای ده فرزند بودند که امام موسی کاظم (علیه السلام) و اسحق و محمد از خانم حمیده بوده اند و بقیه از خانم های دیگر. اسمعیل فرزند بزرگ ایشان بود که مورد علاقه شدید امام بود و در زمان حیات پدر در قریه عریض از دنیا رفت و مردم جنازه او را سر دوش حمل و در بقیع دفن نمودند که بعضی فکر می کردند با توجه به ارشد بودن اسمعیل و این که مورد علاقه شدید امام بوده، خلیفه و امام بعد از ایشان است و امام صادق برای آن که برای کسی شبیه نباشد که اسمعیل از دنیا رفته و جانشین او نیست، در مسیر حمل جنازه چند بار دستور داد جنازه را روی زمین بگذارند و صورت او را باز می کرد و بر او نگاه می کرد و به یکی از شیعیان مقداری پول دادند و فرمودند تا از جانب اسمعیل به حج برود و فرمودند: هرگاه حج انجام دهی نُه سهم ثواب از آن تو است (که مباحثی) و یک سهم از آن اسماعیل است. (1)

ص: 147

1- بحار الأنوار ج 47 ص 241 حدیث 2، منتهی الآمال، فصل هفتم، احوالات امام.

حدیث 82- تعریف خوش اخلاقی

رَوَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام): تَلَّتَيْنِ جَنَاحَكَ، وَ تَطَيَّبْتُ كَلَامَكَ، وَ تَلَّقَيْتَنِي بِبَشَرٍ حَسَنٍ. (1)

از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت شده است: (در تعریف انسان خوش اخلاق و خوش اخلاقی) فرموده: اخلاق خوب این است که نرم خو باشی و (خشن و متکبر نباشی)، پاکیزه و مودب سخن گوئی و با گشاده روئی با برادرت ملاقات کنی (یعنی خوش برخورد باشی).

حدیث 83- کيفر آبرو بردن

رَوَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام): مَنْ رَوَى عَلَيَّ مِنْ مُؤْمِنٍ رِوَايَةً يُرِيدُ بِهَا سَدَّيْنَهُ وَ هَدَمَ مَرْوَعَتَهُ لَيْسَقُطَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وِلَايَتِهِ إِلَى وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ. (2)

از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت شده است: کسی که سخنی درباره مؤمنی بگوید برای آنکه آبرو و جوانمردی (و شخصیت) او را از بین ببرد تا این که از چشم مردم بیفتد خداوند متعال او را از سرپرستی خود خارج می کند (یعنی عنایت و لطف خود را از او برمی دارد) و او را تحت سرپرستی شیطان قرار می دهد. اما شیطان هم، چنین شخصی را نمی پذیرد.

حدیث 84- پاداش حفظ احادیث اهل بیت (علیهم السلام)

رَوَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام): مَنْ حَفِظَ مِنْ شِيعَتِنَا أَوْ بَعِينٍ حَدِيثًا بَعَثَهُ اللَّهُ

ص: 148

1- اصول کافی، ج 2، ص 103؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 160 حدیث 3.

2- محاسن برقی، ج 2، ص 103؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 294 حدیث 2.

عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمًا فَعِيهَا وَلَمْ يُعَذَّبْهُ. (1)

از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت شده است: هرکس از شیعیان ما چهل حدیث (از احادیث اهل بیت) را حفظ کند، خداوند متعال در روز قیامت او را دانشمند و فقیه برانگیزد و از عذاب در امان است.

حدیث 85- دعاهائی که مستجاب نمی شوند

رُويَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام): أَرْبَعَةٌ لَا تُسْتَجَابُ لَهُمْ دَعْوَةٌ: رَجُلٌ جَالِسٌ فِي بَيْتِهِ يَقُولُ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي، فَيَقَالَ لَهُ: أَلَمْ أَمْرُكَ بِالطَّلَبِ؟ وَرَجُلٌ كَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ قَدَعَا عَلَيْهَا، فَيَقَالَ لَهُ: أَلَمْ أَجْعَلْ أَمْرَهَا إِلَيْكَ؟ وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأَفْسَدَهُ، فَيَقُولُ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فَيَقَالَ لَهُ: أَلَمْ أَمْرُكَ بِالْإِقْتِصَادِ؟ أَلَمْ أَمْرُكَ بِالْإِصْلَاحِ؟ ثُمَّ قَالَ: {وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا} (2)، وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأَدَّاهُ بغيرِ بَيِّنَةٍ، فَيَقَالَ لَهُ: أَلَمْ أَمْرُكَ بِالشَّهَادَةِ؟ (3)

از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت شده است: چهار گروه هستند که دعایشان مستجاب نمی شود: 1- مردی که در خانه نشسته و می گوید خدایا به من روزی بده که به او گفته می شود آیا به تو امر نکردم که دنبال طلب روزی بروی؟ 2- مردی که به زنش نفرین می کند که به او گفته می شود آیا اختیار (طلاق) را به دست تو قرار ندادم؟ 3- مردی که مال خود را از بین می برد سپس می گوید خدایا مال نصیبم کن، پس به او گفته می شود آیا به تو دستور ندادم که میانه رو باشی و مال را در مسیر درست مصرف کنی؟ سپس حضرت استشهاد کردند به آیه شریفه:

ص: 149

1- وسائل الشیعة ج 27 ص 79 حدیث 6، بحار الانوار، ج 2، ص 153 حدیث 1.

2- الفرقان: 67.

3- کافی ج 2 ص 511 حدیث 2، بحار الانوار ج 68 ص 344 حدیث 1، المواعظ العددیه، ص 136.

مؤمنین کسانی هستند که وقتی خرج می کنند اسراف (زیاده روی) نمی کنند و تنگدستی همه به خرج نمی دهند و بین این دو راه اعتدال را انتخاب می کنند؛ 4- مردی که مال خود را قرض می دهد اما در وقت قرض دادن شاهد نمی گیرد (مدرک نمی گیرد) بعداً گیرنده، گرفتن مال را انکار می کند، پس گفته می شود آیا به تو امر نکردم که وقت قرض دادن شاهد بگیری؟

حدیث 86- حق مؤمن بر برادر مؤمن

رُويَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام) : الْمُؤْمِنُ مِنْ أَخِي الْمُؤْمِنِ، عَيْنُهُ وَدَلِيلُهُ، لَا يَحُونُهُ وَلَا يَطْلِمُهُ، وَلَا يَغُسُّهُ، وَلَا يَعْدُهُ عِدَّةً فَيُخْلِفَهُ. (1)

از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت شده است: مؤمن برادر مؤمن است، مانند چشم او و راهنمای اوست. نسبت به او خیانت و ستم و نیرنگ نمی کند، و هرگاه با او وعده کرد، خلف وعده نمی کند.

حدیث 87- پاداش اجابت خواهش برادر دینی

رُويَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام) : أَلْمَأْشِي فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَالسَّاعِي بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَقَاضِي حَاجَتِهِ كَالْمُتَشِّحِطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَوْمَ بَدْرٍ وَأُحُدٍ. (2)

از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت شده است: کسی که در راه برآورده کردن خواهش برادر دینی حرکت کند، همانند کسی است که بین صفا و مروه حرکت می کند و کسی که حاجت برادر دینی را برآورده کند، اجر کسی را دارد که در جنگ بدر و احد در راه خدا در خون خود غلطیده است.

ص: 150

1- اصول کافی، ج 2، ص 166 حدیث 3، بحار الأنوار ج 71 ص 268 حدیث 7.

2- تحف العقول، ص 303، بحار الأنوار ج 75 ص 281.

رُويَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام): لَا يَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنْ اسْتَحَفَّ بِالصَّلَاةِ. (1)

از امام جعفر صادق (عليه السلام) روایت شده است: به شفاعت ما خانواده نمی رسد کسی که نماز را سبک بشمارد.

حدیث 89- تشبه به بیگانه

رُويَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام): إِنَّهُ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيٍِّّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ: لَا تَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِي، وَلَا تَطْعَمُوا مَطَاعِمَ أَعْدَائِي، وَلَا تَسْلُكُوا مَسَالِكَ أَعْدَائِي، فَتَكُونُوا أَعْدَائِي كَمَا هُمْ أَعْدَائِي. (2)

از امام جعفر صادق (عليه السلام) روایت شده است: خداوند وحی کرد به یکی از پیامبران (درود خدا بر آنان باد) که به مومنین بگو لباس های دشمنان مرا نپوشید، و غذای آنان را نخورید، و شکل و روش آنها را نداشته باشید (که اگر خود را شبیه آنان کنید) شما هم جزء دشمنان من می شوید، همان طور که آنان دشمن من هستند.

حدیث 90- تبلیغ با عمل

رُويَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام): كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِالْخَيْرِ بَعْدَ أَلْسِنَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْإِجْتِهَادَ وَالصِّدْقَ وَالْوَرَعَ. (3)

از امام جعفر صادق (عليه السلام) روایت شده است: مردم را دعوت کنید به کارهای خوب با غیر زبان هایتان (یعنی با عمل مردم را دعوت کنید) تا این که (در عمل) از شما کوشش و راستی

ص: 151

1- فروع کافی، ج 3، ص 270 حدیث 15، بحار الأنوار ج 47 ص 8 حدیث 23.

2- قصص الأنبياء (عليهم السلام) للراوندي ص 279 حدیث 342، وسائل الشيعة ج 4 ص 385 حدیث 8.

3- اصول کافی، ج 2، ص 105 حدیث 10، بحار الأنوار ج 68 ص 7 حدیث 8.

حدیث 91- حضور در مجلس گناه

رُویَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام) : لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَجْلِسَ مَجْلِسًا يُعْصَى اللَّهُ فِيهِ وَلَا يَقْدِرُ عَلَى تَغْيِيرِهِ. (1)

از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت شده است: سزاوار نیست برای مؤمن که بنشیند در مجلسی که در آن مجلس گناه می شود و حال آنکه قدرت بر تغییر دادن (جلوگیری از) آن را ندارد؛ یعنی اگر انسان می تواند گناه را از بین ببرد و جلوگیری کند باید این کار را بکند و اگر نمی تواند حداقل خودش در مجلس گناه شرکت نکند.

حدیث 92- بهترین برادر

رُویَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام) : أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي. (2)

از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت شده است: محبوب ترین برادران نزد من کسی است که عیب های مرا همانند هدیه به من بازگو کند.

حدیث 93- نسبت ناروا

رُویَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام) : إِذَا بَلَغَكَ عَنْ أَخِيكَ شَيْءٌ يَسُوؤُكَ فَلَا تَغْتَمَّ بِهِ، فَإِنَّهُ إِنْ كَانَ كَمَا يَقُولُ كَانَتْ عُقُوبَةٌ عَجَلَتْ، وَإِنْ كَانَتْ عَلَى غَيْرِ مَا يَقُولُ كَانَتْ حَسَنَةً لَمْ تَعْمَلْهَا. (3)

از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت شده است: وقتی که از طرف برادر دینی تو سخنی به تو

ص: 152

1- اصول کافی، ج 2، ص 374 حدیث 1، بحار الأنوار ج 71 ص 199 حدیث 38.

2- اصول کافی ج 2 ص 639 حدیث 5، بحار الانوار، ج 75، ص 249.

3- بحار الانوار، ج 75، ص 205 حدیث 44.

برسد که تو را ناراحت کند، غصه مخور، زیرا اگر آن سخن راست باشد این جزای عمل بد تو است که در دنیا به تو رسیده و اگر آن سخنی که به تو رسیده، بی پایه و دروغ باشد، این یک پاداشی است که بدون عمل به تو رسیده است (یعنی اگر انسان مقصر باشد و به واسطه نقل آن سخن باعث ناراحتی و اذیت او شود، این خود مکافات تقصیر او است که به آخرت نیافتاده و در دنیا تسویه حساب شده و اگر تقصیر نداشته باشد، ثواب و اجر مجانی است که بدون زحمت عمل به او رسیده است).

حدیث 94- ازدواج و افزایش روزی

اسحاق بن عمّار می گوید به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: روایت است مردی خدمت نبی اکرم آمد و از تنگدستی و فقر شکایت نمود. حضرت رسول به او امر فرمود ازدواج کند تا فقرش برطرف شود. مرتبه دوم شکایت کرد، باز حضرت فرمود: زن بگیر. مرتبه سوم شکایت کرد، باز حضرت فرمود: زن بگیر. این حدیث صحیح است؟ قَالَ (علیه السلام): هُوَ حَقٌّ، ثُمَّ قَالَ: الرَّزْقُ مَعَ النِّسَاءِ وَالْإِعْيَالِ. (1)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: آری، صحیح است. به درستی که روزی با زن و خانواده همراه است.

حدیث 95- نظم در صفوف نماز جماعت

رَوَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام): يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ وَأَمْسِكُوا بِمَنَاكِبِكُمْ لِنَلَّا يَكُونَ فِيكُمْ خَلَلٌ، وَلَا تُخَالِفُوا فَيُخَالِفَ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ، أَلَا وَإِنِّي أَرَاكُمْ مِنْ خَلْفِي. (2)

از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت شده است: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای مردم

ص: 153

1- اصول کافی، ج 5، ص 330 حدیث 4، وسائل الشیعة ج 20 ص 44 حدیث 4.

2- محاسن البرقی، ج 1، ص 80 حدیث 7، ثواب الاعمال، حدیث 902، بحار الأنوار ج 85 ص 99 حدیث 69.

صف هایتان را در نماز جماعت مستقیم کنید، به طوری که شانه های شما با هم تماس پیدا کند و بین شما فاصله ای نباشد (در صف ها) متفرق نباشید تا خداوند دل های شما را متفرق نسازد، آگاه باشید همانا من شما را از پشت سر مشاهده می کنم.

حدیث 96- ادای حق مؤمن

عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَا يُونُسُ مَنْ حَبَسَ حَقَّ - الْمُؤْمِنِ - أَقَامَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خَمْسِمِائَةَ عَامٍ عَلَى رَجُلَيْهِ حَتَّى يَسِيلَ عَرْفُهُ أَوْ دِيَهُ، وَيَدَّ اِدِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هَذَا الظَّالِمُ الَّذِي حَبَسَ عَنِ الْمُؤْمِنِ حَقَّهُ، قَالَ: فَيُؤَبَّخُ أَزْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ. (1)

یونس بن ظبیان می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: ای یونس هر که حق مؤمنی را از وی دریغ کند، خدای عز و جل او را در روز قیامت پانصد سال روی دو پایش نگهدارد تا عرقش در دره ها جاری شود، آنگاه منادی از جانب پروردگار ندا می کند: این است آن ستمکاری که حق را از او حبس کرده و به او نداده، حضرت فرمودند: پس چهل روز (این گونه) سرزنش شده، سپس فرمان داده می شود او را به دوزخ برند.

حدیث 97- نکوهش عطر زدن زنان در برابر نامحرم

رُوي عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَيُّ امْرَأَةٍ تَطَيَّبَتْ ثُمَّ خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا، فَهِيَ تُلْعَنُ حَتَّى تَرْجِعَ إِلَى بَيْتِهَا مَتَى مَا رَجَعَتْ. (2)

از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت شده است: که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کردند که حضرت رسول فرمود: هر زنی که خود را خوش بو کند (عطر بزند) سپس از خانه خارج شود (در

ص: 154

1- اصول کافی ج 2 ص 367 حدیث 2، ثواب الاعمال، ص 240، وسائل الشیعة ج 16 ص 388 حدیث 2.

2- اصول کافی، ج 5، ص 518 حدیث 2، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص 257.

مقابل نامحرمان)، پیوسته تا زمانی که به خانه برمی گردد، لعنت می شود.

حدیث 98- موسیقی حرام

رُويَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام) : بَيَّتُ الْغِنَاءَ لَا تُؤْمَنُ فِيهِ الْفَجِيعَةُ، وَلَا تُجَابُ فِيهِ الدَّعْوَةُ، وَلَا يَدْخُلُهُ الْمَلَكُ. (1)

از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت شده است: اهل خانه ای که موسیقی حرام در آن نواخته شود از حوادث و مرگ ناگهانی در امان نبوده، در آن خانه دعائی به اجابت نمی رسد، و ملائکه (هم) در آن وارد نمی شوند.

حدیث 99- کیفر غیبت کننده

أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى مِنْ مَاتَ تَائِباً مِنَ الْغَيْبَةِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ مَنْ مَاتَ مُصِراً عَلَيْهَا، فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ. (2)

خداوند متعال وحی کرد به حضرت موسی: غیبت کننده اگر با توبه بمیرد آخر کسی است که به بهشت می رود و (اگر بدون توبه) در حالی که اصرار بر کارش دارد بمیرد اول کسی است که وارد جهنم می شود.

ص: 155

1- فروع کافی ج 6 ص 433 حدیث 15 ، وسایل الشیعة ج 17 ص 303 حدیث 1.

2- مستدرک الوسائل ج 9 ص 126 حدیث 50 ، جامع السعادات، ج 2، ص 303.

• نام: موسی (علیه السلام).

• کنیه: ابوالحسن اول.

• لقب: کاظم.

• پدر: جعفر.

مادر: حمیده. از امام صادق روایت است که فرمود: حمیده تصفیه شده است از هر دنس و چرکی، مانند شمش طلا (مُصَوِّمَةٌ). (1)

محدث قمی می گوید: آنچه از روایات استفاده می شود آن بانو چنان فقیه و عالم به احکام و مسائل بوده که حضرت صادق زن هارا امر می فرمود که در یادگیری مسائل و احکام به ایشان مراجعه نمایند. (2)

• همسر ایشان و مادر امام هشتم: نجمه خاتون.

• ولادت: روز 7 صفر سال 128 هجری قمری در محل ابواء که بین مدینه و مکه واقع است. (3) راوی می گوید: در خدمت امام صادق به سفر حج می رفتیم. وقتی به محله ابواء رسیدیم، برای استراحت و صرف غذا منزل کردیم که بین خدا خوردن شخصی از طرف حمیده خدمت امام صادق آمد و خیر داد که آثار وضع حمل در او ظاهر شده که امام با خوشحالی به طرف خیمه او رفت و پس از اندک زمانی خندان و خوشحال برگشت و فرمود: خداوند پسری به من عنایت کرد که بهترین خلق خدا است و حمیده گفت: وقتی این مولود به زمین آمد،

ص: 156

1- اصول کافی ج 1 ص 477 حدیث 2، بحار الأنوار ج 48 ص 6 حدیث 7.

2- منتهی الامال، فصل اول، احوالات امام کاظم (علیه السلام).

3- بحار الأنوار ج 48 ص 1 حدیث 1، منتهی الامال، فصل اول، احوالات امام کاظم (علیه السلام).

دست های خود را بر زمین گذاشت و سر خود را به سوی آسمان بلند کرد. امام فرمود من به او گفتم: علامت ولادت رسول گرامی و هر امامی که بعد از او بیاید همین است. (1)

● عمر شریف: تقریباً 55 سال، از ماه صفر 128 هجری تا 25 ماه رجب 183.

● مدت امامت: 35 سال از سال 148 هجری تا 183.

● شروع امامت: حدود بیست ساله بودند که به امامت رسیدند. (2)

معجزات

معجزه اول: نابود شدن جادوگر

راوی علی بن یقظین می گوید: هارون الرشید از شخص جادوگری خواست که امام موسی بن جعفر را در مجلسش با عمل جادو مسخره و خجالت زده کند تا هارون از این راه تفریح کند و بخندد. زمانی که جلسه تشکیل شد و سفره غذا آماده شد، خادم امام خواست نانی جلو امام بگذارد. شخص جادوگر با جادوی خود کاری کرد که نان از دست او پرواز کرد و جدا شد و هارون با این کار با صدای بلند خندید و تفریح کرد. امام در این حال سر برداشتند و رو کردند به عکس شیری که به پرده مجلس کشیده شده بود و فرمودند: ای شیر خدا، بگیر این دشمن خدا را و اشاره فرمودند به شخص جادوگر.

ناگهان حاضرین دیدند که عکس شیر تبدیل به شیر بزرگ و ترسناکی شد و جادوگر را گرفت و نابود ساخت. از دیدن این منظره هارون و اطرافیانش از ترس غش کردند و به روی زمین افتادند. وقتی آنها به هوش آمدند و اوضاع را عادی دیدند، هارون با التماس به امام گفت از شما تقاضا می کنم به خاطر حق من بر شما که از این شیر بخواهید که این مرد

ص: 157

1- بحار الأنوار ج 48 ص 2 حدیث 2، منتهی الامال، فصل اول، احوالات امام کاظم (علیه السلام).

2- إرشاد شیخ مفید ج 2 ص 215، سوگنامه آل محمد، ص 89.

جادوگر را برگرداند و دو مرتبه زنده شود. امام فرمودند: اگر عصای حضرت موسی (وقتی در جریان مبارزه جادوگران با حضرت موسی) که وسایل جادوگران را بلعید، به آنها رد کرد، این عکس شیر هم آن مرد جادوگر را برمی گرداند؛ یعنی همانگونه که آن عصا و سانلی که بلعید دیگر برنگرداند، این تصویر هم آن مرد را بر نمی گرداند. (1)

معجزه دوم: آگاهی از نیت دیگران

راوی به نام شقیق بلخی می گوید: من در سال 149 برای سفر حج حرکت کردم. در منزل قادسیه برخورد کردم با گروهی که آماده حج بودند، با لباس های آراسته و امکانات مرتب؛ ولی جوانی را دیدم که در گوشه ای جدای از مردم با لباس زاهدانه، ولی خوشرو و ضعیف. با خود گفتم معلوم می شود او از صوفیان است که این طور گوشه گیر و زاهد است و می خواهد سر بار مردم شود. به خدا قسم پیش او می روم و او را سرزنش خواهم کرد. به مجردی که نزدیک او شدم رو کرد به من و فرمود: ای شقیق «اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»؛ (2) از بسیاری از گمان های بد دوری کنید. بعضی از گمان ها گناه است. سخن او بسیار برای من عجیب بود؛ زیرا که هم اسم مرا برد و هم از اراده من مطلع بود. با خود گفتم حتماً او بند صالح خداوند است که من گمان بد به او بردم. بایستی به او برسم و از او حلالیت بخواهم. با سرعت به طرف او رفتم؛ ولی او را نیافتم و از نظر من ناپدید شد. در منزل بعدی در راه مکه ناگهان او را دیدم در حالی که با حالت تضرع و چشم گریان مشغول نماز خواندن بود. با خود گفتم پیش او خواهم رفت و از او حلالیت خواهم خواست. به نزد او رفتم وقتی از نماز فارغ شد، رو به من کرد و این آیه قرآن را قرائت کرد: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ

ص: 158

-
- 1- بحار الانوار، ج 48 ص 41 معجزه هفدهم از معجزات امام (علیه السلام)، منتهی الآمال معجزه نهم از معجزات امام (علیه السلام)
 - 2- سوره حجرات آیه 12.

اَهْتَدَى»؛ (1) من حتماً می آموزم کسی را که توبه کند و ایمان داشته باشد و عمل شایسته انجام دهد، سپس هدایت شود. حرکت کرد و از من جدا شد.

با خود گفتم این جوان حتماً از اولیاء خداست که تا به حال دو مرتبه از نیت من خبر داده است. حرکت کردم تا به منزل بعدی (زباله) رسیدم. دیدم این جوان در کنار چاه آبی ایستاده است و ظرفی در دست داشت که می خواست از آن چاه آب بردارد. ناگهان ظرف از دستش رها شد و داخل چاه افتاد و او سر به طرف آسمان بلند کرد و فرمود: أَنْتَ رَبِّي إِذَا ظَمِئْتُ إِلَى الْمَاءِ وَقَوْتِي إِذَا أَرَدْتُ طَعَامًا؛ تو خدای منی و وسیله سیراب کردن من در حال تشنگی و باعث نیرومندی من زمانی که غذا بخواهم. ای خدا و آقای من، غیر از این ظرف چیزی در اختیار ندارم. آن را از من مگیر. شقیق می گوید: قسم به خدا دیدم آب چاه بالا آمد به طوری که آن آقا دست برد و ظرف پر از آب را برداشت و وضو گرفت و چهار رکعت نماز خواند. سپس چند عدد ریگ داخل ظرف انداخت و آنرا حرکت داد و از آن نوشید.

من به نزد ایشان رفتم و سلام کردم. جواب مرا داد. عرض کردم از نعمت هایی که خداوند به تو تفضل کرده، به من هم عطا کنید. فرمود: ای شقیق خداوند متعال نعمت های ظاهری و باطنی را در حق ما خانواده ارزانی داشته است. تو هم گمانت را به خدایت نیکو کن. سپس از ظرفی که در اختیار داشت به من داد، آشامیدم. دیدم شیرین و لذیذ و معطر است که تا به حال نخورده بودم و برای من هم غذا و هم آشامیدنی بود که تا چند روز نه گرسنه شدم و نه تشنه. دیگر آن بزرگوار را ندیدم تا وقتی وارد مکه شدم. نصف شبی او را در مسجدالحرام دیدم که در حال نماز و گریه و عبادت است و تا صبح چنین بود. سپس در سجاده خود مشغول تسبیح شد.

ص: 159

نماز صبح را خواند و مشغول طواف شد. بعد از آن از خانه خدا خارج شد. من به دنبال او رفتم. دیدم او غلامان و ارادتمندانی دارد و مردم اطراف او می گردند و سلام و احترام می کنند، به عکس آنچه در بین راه دیده بودم. از بعضی از نزدیکان او سؤال کردم: این جوان کیست؟ به من گفتند: او موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (علیهم السلام) است. با خود گفتم عجایی که من از او دیدم اگر از دیگری بود عجیب بود اما از این آقا نه. (1)

• تاریخ شهادت: روز 25 رجب سال 183 هجری محل دفن در شهر کاظمین نزدیک بغداد به خاک سپرده شده اند. (2)

سلام بر حضرت امام موسی بن جعفر (علیهما السلام)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى ... الْمُعَذَّبِ فِي قَعْرِ السُّجُونِ وَ ظَلَمِ الْمَطَامِيرِ، ذِي السَّاقِ الْمَرُوضِ وَ بَحَلِّقِ الْقَيْوُدِ، وَ الْجَذَازَةِ الْمُتَادَى عَلَيْهَا بِئِذْلِ الْإِسْتِخْفَافِ؛ خدایا درود فرست بر آن کسی که درون زندان ها و تاریکی چاه هازیر شکنجه قرار گرفته، و ساق پاهایش بر اثر حلقه های زنجیر کوبیده شد، و جنازه ای که با خواری و سبکی بر آن فریاد می زدند. (3)

ذکر مصیبت

حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) : همواره در زمان خلافت هارون الرشید و به دستور وی دچار زندان های مختلف و شکنجه های گوناگونی بود. مدت زندان آن حضرت را از چهار سال تا هفت سال ذکر کرده اند. (4)

ص: 160

-
- 1- بحار الانوار، ج 48 ص 80 معجزه صد و دوم از معجزات امام (علیه السلام) ، منتهی الآمال احوالات امام، معجزه یازدهم.
 - 2- بحار الأنوار ج 48 ص 1 حدیث 1، منتهی الآمال فصل پنجم احوالات امام کاظم (علیه السلام) ، سوگنامه آل محمد ص 84 .
 - 3- بخشی از صلوات بعد از زیارت امام در مفاتیح الجنان.
 - 4- در کتاب اصول کافی، ج 1، ص 476، مدت زندان آن حضرت را حدود چهار سال از شوال 179 تا رجب 183 نقل کرده است.

از روایات و صلوات نقل شده بر امام استفاده می شود که آن حضرت را در زندان میان سیاه چاله ها جای داده بودند و غل و زنجیر آهنین به پاهای مبارکش بسته بودند، لذا در اواخر عمرش چنین مناجات می کرد: **يَا مُخَلِّصَ الشَّجَرِ مِنْ بَيْنِ رَمْلٍ وَ مَاءٍ وَ طِينٍ، يَا مُخَلِّصَ النَّارِ مِنْ بَيْنِ الْحَدِيدِ وَالْحَجَرِ، وَيَا مُخَلِّصَ اللَّبَنِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ، وَيَا مُخَلِّصَ الْوَلَدِ مِنْ بَيْنِ مَسِيْمَةٍ وَ رَحِمٍ، يَا مُخَلِّصَ الرُّوحِ مِنْ بَيْنِ الْأَحْشَاءِ وَ الْأَمْعَاءِ، خَلِّصْنِي مِنْ يَدَيِ هَارُونَ الرَّشِيدِ.** (1)

ای خدائی که درخت را از میان شن و آب و گل نجات می دهی، ای خدائی که آتش را از بین آهن و سنگ رهائی می بخشی، ای خدائی که شیر را از بین چرک و خون بیرون میبری، ای خدائی که بچه را از میان پرده و رحم نجات می دهی، ای خدائی که روح را از دورن بدن خلاص می کنی، مرا از دست هارون خلاص کن.

یارب از گردش ایام ز بس دلگیرم *** دگر از عمر گرنامایه خدایا سیرم

یا به زندان برسان مرگ مرا یا الله *** یا نجاتی بده از زیر غل و زنجیرم

در روایتی نقل شده که امام وصیت کردند او را با همان زنجیرهایی که در زندان به وسیله آنها شکنجه می شدند دفن نمایند. (2) شاید این وصیت برای این باشد که در پیشگاه خداوند و در حضور جدش رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) یا مادرشان فاطمه زهرا نشان دهند که چگونه با زنجیر در زندان شکنجه می شدند.

ص: 161

1- عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 94، به نقل سوگنامه، ص 106، امالی الشیخ، ص 422 با مختصر تفاوت.

2- منتخب التواریخ، ص 517، به نقل همان.

در روایتی نقل شده که وقتی امام در زندان سندی بن شاهک بودند، هارون ماموری را با نامه ای برای رئیس شکنجه گران فرستاد و دستور داد امام را تحت فشار و شکنجه قرار دهد و سندی بن شاهک صد تازیانه به بدن برهنه امام زد و به این ترتیب امام در این زندان که سخت ترین آنها و تاریک ترین آنها و محل شهادت او شد، تحت شکنجه قرار گرفت. (1)

من که بی تقصیر در زندان گرفتارم خدایا *** از چه دشمن می دهد این قدر آزارم خدایا

من که از نمناکی زندان زمین گیرم نباشد *** حاجتی دیگر به زنجیر گرانبارم خدایا

کورضا آرام جانم کورضا روح و روانم *** تا از او روشن شود چشم گهربارم خدایا

طبق نقل دیگری، هارون مقداری خرما را زهرآلود کرد و به خادم داد که باید امام اینها را بخورد و خادم طبق دستور هارون خرماها را به زندان برد و به امام خوراند و به نقل دیگر، سندی بن شاهک از طرف هارون، مامور به این کار شد و به وسیله خرماهای زهرآلود امام را مسموم کرد و در اثر این زهر سه روز امام در بستر بیماری بود تا به شهادت رسید. (2) پس از شهادت جنازه امام مظلوم را روی تابوت نهادند و از زندان حرکت دادند و جلو جنازه فریاد می زدند: هَذَا إِمَامُ الرَّفِضَةِ فَأَعْرِفُوهُ (3)؛ این امام رافضیان (شیعه) است، او را بشناسید.

● فرزندان: طبق نقل شیخ مفید، سی و هفت فرزند داشته اند. 18 پسر و 19 دختر. (4)

ص: 162

1- خلاصه ای از ترجمه ارشاد مفید، ج 2، ص 241.

2- بحار الأنوار ج 48 ص 247 حدیث 56.

3- منتهی الامال، فصل پنجم، احوالات امام، سوگنامه آل محمد، ص 101.

4- ارشاد شیخ مفید ج 2 ص 244، منتهی الامال، فصل ششم، احوالات امام.

حدیث 100- سعادت در پرتو عقل کامل

رُوي عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عليهما السلام) : يَا هِشَامُ مَنْ أَرَادَ الْغِنَى بِلَا مَالٍ، وَرَاحَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْحَسَدِ، وَالسَّلَامَةَ فِي الدِّينِ، فَلْيَتَصَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي مَسْأَلَتِهِ بِأَنْ يَكْمَلَ عَقْلَهُ، فَمَنْ عَقَلَ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ، وَمَنْ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ اسْتَعْنَى، وَمَنْ لَمْ يَقْنَعْ بِمَا يَكْفِيهِ لَمْ يُدْرِكِ الْغِنَى أَبَدًا. (1)

از امام موسی کاظم (علیه السلام) روایت شده است که به هشام فرمود: کسی که بخواهد بدون مال و ثروت بی نیاز شود و با خالی شدن از حسد دلش آرام باشد و دینش سالم باشد، پس باید در پیشگاه خداوند تضرع و زاری کند و درخواست کند که عقلش را کامل کند، پس (نتیجه) عقل کامل این است که انسان قانع می شود به آنچه که در حد کفاف او است و هرکس قانع باشد، به اندازه کفاف خود بی نیاز می شود؛ اما کسی که قانع نباشد، به اندازه کفایت خود هیچ موقع بی نیازی را درک نمی کند.

حدیث 101- وفای به عهد در برابر کودکان

رُوي عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عليهما السلام) : إِذَا وَعَدْتُمْ الصِّبْيَانَ فَفُوا لَهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ يَرُونَ أَنَّكُمْ الَّذِينَ تَرُزُّوهُمْ، إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ يَغْضَبُ لَشَيْءٍ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ. (2)

از امام موسی کاظم (علیه السلام) روایت شده است: وقتی که به بچه ها وعده می دهید (قولی می دهید) آن وعده را وفا کنید؛ زیرا که آنان تصور می کنند شما هستید که به آنها روزی

ص: 163

1- اصول کافی، ج 1، ص 18، بحار الأنوار ج 75 ص 302.

2- فروع کافی، ج 6، ص 50 حدیث 8.

می دهید. به درستی که خداوند غضب نمی کند برای چیزی، مانند غضب کردنش به خاطر زنان و بچه ها (اگر رعایت آنها نشود).

حدیث 102- بهترین وسیله نزدیک شدن به خدا

رُويَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عليهما السلام) : يَا هِشَامُ أَفْضَلُ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ بِهِ الصَّلَاةُ، وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ، وَتَرْكُ الْحَسَدِ، وَالْعُجْبِ، وَالْفَخْرِ. (1)

از امام موسی کاظم (علیه السلام) روایت شده است: بهترین چیزی که به واسطه آن بنده به خداوند متعال نزدیک می شود، پس از شناخت خدا، نماز و نیکوئی به پدر و مادر و ترک کردن حسد و عُجب (یعنی انکارِ مایرِدُ عَلَیْکَ) نپذیرفتن ایراد و اشکال خود و نیز ترک فخر (یعنی ترک نازیدن و برتری جستن) است.

حدیث 103- ماهیت دنیا

رُويَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عليهما السلام) : يَا هِشَامُ إِنَّ مَثَلَ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ مَسُّهَا لَيْسَ، وَفِي جَوْفِهَا السَّمُّ الْقَاتِلُ، يَحْدَرُهَا الرَّجُلُ ذَوِي الْعُقُولِ، وَيَهْوِي إِلَيْهَا الصُّبَّانُ بِأَيْدِيهِمْ. (2)

از امام موسی کاظم (علیه السلام) روایت شده است: ای هشام مَثَلِ دنیا همانند مار است که وقتی دست به آن می کشیم، نرم است و اما در داخل آن سم کشنده است که مردان صاحب عقل از او دوری می کنند و بچه ها به او دست گذارده و به طرفش می روند.

ص: 164

1- تحف العقول، ص 391، بحار الأنوار ج 75 ص 306.

2- تحف العقول، ص 396، بحار الأنوار ج 75 ص 311.

رُوی عن موسی بن جعفر (علیهما السلام) أنه قال لهشام: يا هشامُ لا خَيْرَ في العيشِ إلا لرجلينِ لمُستمِعِ واعٍ وعاوِلِمِ ناطِقِ. (1)

از امام موسی کاظم (علیه السلام) روایت شده است که به هشام فرمودند: ای هشام خوبی در زندگی نیست، مگر برای دو دسته از مردم، شنونده نگاه دارنده (یعنی کسی که کلام ارزشمند را می شنود و حفظ و نگه می دارد) و دانشمندی که سخنگو است.

حدیث 105- راهنمای آشکار و پنهان

رُوی عن موسی بن جعفر (علیهما السلام): إن لله على الناس حجتين: حجة ظاهرة، و حجة باطنة، فأما الظاهرة فالرسل والأنبياء والأئمة (عليهم السلام)، وأما الباطنة فالعقول. (2)

از امام موسی کاظم (علیه السلام) روایت شده است: به درستی که خداوند به عهده مردم دو دلیل (و راهنما) دارد؛ یک دلیل آشکار و یک دلیل مخفی. اما دلیل آشکار، فرستادگان خداوند و پیامبران و امامان (علیهم السلام) هستند و اما دلیل مخفی، عقل انسان هاست (یعنی انسان در راه تشخیص وظیفه و عمل به آن باید از این دو راه بهره بگیرد و راهنمایی شود و سلیقه های شخصی یا هواهای نفسانی را در انتخاب راه برای خود رها کند).

حدیث 106- ارزش گذشت و اصلاح

رُوی عن موسی بن جعفر (علیهما السلام): يُنادي مُنادٍ يومَ القيامةِ ألا من كان له على الله أجرٌ فليقم فلا يقومُ إلا من عفا وأصلح فأجره على الله. (3)

ص: 165

1- تحف العقول، ص 397، بحار الأنوار ج 75 ص 312.

2- بحار الأنوار، ج 1، ص 137، وسائل الشيعة ج 15 ص 207 حدیث 6.

3- تحف العقول، ص 412، بحار الأنوار ج 75 ص 324.

از امام موسی کاظم (علیه السلام) روایت شده است: روز قیامت صدا می زند هرکس اجری پیش خدای متعال دارد، بایستد، پس کسی نمی ایستد مگر آنکه گذشت کرده (از خلافکارهائی که باید گذشت به خرج داد) و کسی که اصلاح داده باشد، پس چنین کسی اجرش بر خدا است.

حدیث 107- رسیدگی به خانواده

زُورَى عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) : إِنَّ عِيَالَ الرَّجُلِ أَسْرَائِهِ، فَمَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَلْيُوسِّعْ عَلَى أُسْرَائِهِ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ أَوْشَكَ أَنْ تَزُولَ تِلْكَ النِّعْمَةُ. (1)

از امام موسی کاظم (علیه السلام) روایت شده است: نان خورهای مرد، اسیران اویند، پس کسی که خداوند نعمتی را به او عنایت کرد، باید بر اسیران خود گشایش دهد والا ممکن است نعمت از او زائل شود.

ص: 166

1- وسائل الشیعة ج 20 ص 171 حدیث 10، بحار الانوار، ج 75، ص 208.

زندگی حضرت امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) در یک نگاه

اشاره

● نام: علی (علیه السلام).

● کنیه: ابوالحسن ثانی.

● لقب: رضا.

● از امام محمد تقی (علیه السلام) روایت است که فرمود علت ملقب شدن حضرت علی بن موسی به رضا با آن که همه ائمه مورد پسند و رضایت خدا و رسول بودند، این است که مخالفان و دشمنان هم او را می پسندیدند و از او راضی بودند، همان طور که موافقان و دوستان از او خشنود بودند و اتفاق دوست و دشمن بر خوشنودی از آن حضرت مخصوص آن بزرگوار بوده است. [\(1\)](#)

● پدر: موسی.

● مادر: نجمه

● همسر و مادر امام جواد: سبیکه.

● ولادت: یازدهم ذیقعده سال 148 هجری در مدینه منوره.

از مادر آن حضرت نجمه خاتون روایت است که گفت: چون به فرزندم حامله شدم، به هیچ وجه سنگینی احساس نمی کردم و در خواب صدای تسبیح و تهلیل و تمجید خداوند را از شکم خودم می شنیدم و ترسان می شدم؛ ولی وقتی بیدار می شدم، چیزی نمی شنیدم و وقتی فرزندم از من متولد شد، دست های خود را بر زمین گذاشت و صورت خود را به سوی

ص: 167

1- بحار الأنوار ج 49 ص 4 حدیث 5، منتهی الآمال، فصل اول، احوالات امام.

آسمان بلند کرد و لب های مبارکش حرکت می کرد و سخنی می گفت که من نمی فهمیدم. (1)

● مدت امامت: بیست سال، از سال 183 تا 203 هجری که 17 سال آن در مدینه و سه سال آخر آن در خراسان گذشت که حدوداً سه سال امام در ایران در حال حیات بودند.

● عمر شریف: 55 سال از سال 148 هجری تا 203. (2)

معجزات

معجزه اول: خبر دادن امام از بخشش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در خواب

راوی به نام ابی حیب می گوید: در خواب دیدم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را که در مسجد محل ما که حاجیان در آن جا هر سال وارد می شوند، تشریف آورده اند. من به خدمت ایشان رفتم و سلام کردم. در حالی که یک طبق خرما از خرماهای صیحانی مدینه در نزد ایشان بود، یک مشت از آن خرماها را به من دادند. آنها را شمردم دیدم، هیجده عدد است. من پیش خود خوابم را این طور تاویل کردم که هیجده سال دیگر عمر می کنم. بعد از بیست روز از این خواب، روزی در زمین زراعتی خودم مشغول زراعت بودم که خبر آوردند امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) از شهر مدینه تشریف آورده اند و در همان مسجدی که من پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را خواب دیده بودم وارد شده اند. رفتم به طرف آن مسجد، در حالی که مردم برای دیدن ایشان اجتماع کرده و امام در همان محلی که من پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را خواب دیده بودم، روی حصیری نشسته اند و طبقی از خرماهای صیحانی مقابل ایشان بود. به خدمت ایشان رفتم و سلام کردم. امام جواب سلام مرا دادند و فرمودند: نزدیک بیا. نزدیک رفتم یک مشت خرماهایی که در طبق جلو ایشان بود به من دادند. آنها را شمردم دیدم به عدد همان خرماهایی است

ص: 168

1- بحار الأنوار ج 49 ص 9 حدیث 14 ، منتهی الآمال، فصل اول، احوالات امام.

2- سوگنامه آل محمد، ص 109.

که پیامبر در خواب به من دادند (هیجده عدد است).

خدمت امام عرض کردم خرمای بیشتری به من بدهید ای پسر پیامبر. امام فرمودند: اگر رسول خدا بیشتر به تو داده بودند من هم بیشتر می دادم (اشاره به خوابی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دیده بود و تعداد خرمایی که در خواب به او داده بودند). (1)

معجزه دوم: پاسخ دادن قبل از سؤال کردن

شخصی به نام بزنتی می گوید: من در عظمت و مقام علمی امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) دچار شک شده بودم. تصمیم گرفتم از امام اجازه ملاقات بگیرم و راجع به سه آیه از آیات قرآن که در نظر داشتم از امام توضیح بخواهم (و به این ترتیب امام را آزمایش کنم).

نامه ای برای امام فرستادم و در آن نامه، اجازه ملاقات خواستم. امام در جواب نامه برای من نوشتند: خداوند به ما و تو عاقبت دهد. در خصوص درخواست ملاقات تواز من، وارد شدن تو به من به خاطر سخت گیری (مخالفین و ماموران) مشکل است و از این کار جلوگیری می کنند و در حال حاضر نمی توانی مرا ملاقات کنی. ان شاء الله در آینده خواهی توانست. سپس جواب سؤالاتی که من تصمیم داشتم از سه آیه قرآن از ایشان بپرسم را در نامه نوشته بودند، در حالی که به خدا قسم من چیزی از آن آیات و سؤالات در نامه ننوشته بودم. من بسیار تعجب کردم از جواب نامه امام و این که پاسخ سؤالات مرا داده بودند. (2)

ص: 169

1- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 210 حدیث 15، بحار الانوار، ج 49 ص 35 معجزه پانزدهم از معجزات امام (علیه السلام)، منتهی الآمال احوالات امام، معجزه سوم.

2- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 212 حدیث 18، بحار الانوار، ج 49 ص 36 معجزه هفدهم از معجزات امام (علیه السلام).

روایت است که زنی در خراسان به نام زینب می گفت: من از فرزندان حضرت زهرا و سیده هستم و با این گفتار مردم خراسان را اطراف خود جمع کرده بود. این خبر به گوش امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) رسید. او را به خدمت آن حضرت آوردند. امام فرمود: او دروغگو است و فرزند حضرت زهرا نیست. این زن به امام گفت: همان گونه که نسب مرا تکذیب کردی، من هم بر علیه تو چنین خواهم کرد. امام از این گفتار ناراحت شدند و او را به نزد حاکم خراسان بردند. آن حاکم زمین بزرگی داشت که در آنجا حیوانات گوناگون وحشی نگهداری می شدند (به اصطلاح باغ وحش) امام به حاکم فرمودند: این زن دروغگو است و از فرزندان علی و فاطمه (علیهما السلام) نیست. اگر او راست می گوید گوشت او بر درندگان حرام است و حیوانات متعرض او نمی شوند و اگر دروغگو است، حیوانات او را پاره خواهند کرد. پس (برای امتحان) او را به نزد حیوانات درنده قرار دهید. وقتی این زن این کلام را شنید گفت: اگر چنین است اول شما به نزد حیوانات درنده بروید، اگر نسب شما راست است حیوانات به شما آزاری نخواهند رساند. امام جوابی به آن زن ندادند و از جا حرکت کردند. حاکم سؤال کرد: کجا می روید؟ فرمودند: در میان حیوانات درنده. به خداوند قسم که به نزد آنها خواهم رفت. حاکم و مردم حاضر حرکت کردند تا از بالا تماشا کنند که چگونه خواهد شد. درب باغ وحش باز شد و امام رفتند در میان حیوانات. حاضران دیدند که حیوانات همگی روی زمین افتادند و دم خود را حرکت می دادند و امام دست به سر و صورت و پشت آنها می کشید و آنها اظهار کوچکی می کردند تا این که به همه آنها دست مهربانی کشیدند و از باغ وحش خارج شدند. سپس به حاکم فرمودند: این زن دروغگوی بر حضرت علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) را در محل حیوانات ببرید. زن خواست ممانعت کند ولی به دستور حاکم، ماموران او را در میان حیوانات

انداختند که در همان حال حیوانات به او حمله برده و او را دریدند؛ لذا نام این زن در خراسان به زینب دروغگو مشهور شد. (1)

• تاریخ شهادت: آخر صفر سال 203 هجری قمری.

• مکان شهادت: در سناباد نوقان که امروز یکی از محله های شهر مشهد است. (2)

• مرقدش: در شهر مقدس مشهد. در روایت آمده امام هنگام حرکت از مدینه بستگان و خویشان خود را دور خود جمع کرد و دستور داد برای من گریه و عزاداری کنید تا من صدای شما را بشنوم. همان گونه که در زیارت آن حضرت به این امر اشاره شده است، سپس دوازده هزار دینار بین آنها تقسیم کرد و به آنها فرمود: من دیگر هرگز به سوی خانواده ام بر نمی گردم. (3)

سلام بر حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام)

السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ أَمَرَ أَوْلَادَهُ وَ عِيَالَهُ بِالنِّيَاحَةِ عَلَيَّ قَبْلَ وُصُولِ الْقَتْلِ إِلَيَّ (4)؛

سلام بر آن کسی که به فرزندان و عیال خود دستور داد برای او گریه و نوحه کنند، قبل از آن که به شهادت برسد.

ذکر مصیبت

شاید علت آن که امام هشتم در هنگام حرکت از مدینه به سوی خراسان به خانواده خود دستور می دهند برای من گریه و عزاداری کنید، برای این است که امام دوست داشتند گریه

ص: 171

1- بحار الانوار، ج 49، ص 61، كشف النعمه، ج 3، ص 71.

2- سوگنامه آل محمد، ص 109.

3- الخرائج والجرائح ج 1 ص 363، بحار الأنوار، ج 49، ص 52 حدیث 58.

4- بحار الانوار، ج 99، ص 53 حدیث 11 زیارت مخصوصه آن حضرت در ماه رجب روایت شده از امام جواد (علیه السلام).

خانواده خود را در عزای خود ببینند و خانواده ایشان بدانند آن حضرت را در این سفر شهید می کنند. اما جدّ مظلومشان امام حسین (علیه السلام) به خانواده در آخرین وداع فرمودند: **أَسْكُتَنَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ أَمَامُكُمْ**؛ (1) آرام باشید (گریه نکنید چرا که) گریه شما در آینده و پیش روی شماست و به حضرت سکینه فرمودند: تا جان در بدن دارم، قلبم را با گریه ات مسوزان. بعد از من تو از همه زودتر کنار پیکرم خواهی آمد و گریه می کنی. (2)

در کیفیت شهادت حضرت علی بن موسی (علیهما السلام)

نقل شده مامون غلام خود را پیش امام فرستاد و امام را به خانه خود احضار کرد. وقتی امام بر مامون وارد شدند، مامون که از قبل ظرف انگور زهرآلودی آماده کرده بود، آن انگور زهرآلود را به اصرار به امام خوراند که در همان مجلس حال امام تغییر کرد و از مجلس او برخاستند. مامون گفت: کجا می روید. امام فرمود: **إِلَى حَيْثُ وَجَّهْتَنِي**؛ (3) به همان جا که مرا فرستادی.

افسوس که از کینه رضا را کشتند *** سلطان سریر ارتضا را کشتند

بی شرمی خلق بین که از زهر جفا *** آن سبط رسول دو سرا را کشتند

امام در حالی که عبا بر سر کشیده بودند، وارد خانه شدند به ابصالت فرمود: در خانه را ببند و در بستر بیماری قرار گرفتند. ابصالت می گوید: ناگهان جوان خوش سیمانی که بسیار به امام

ص: 172

1- ینابیع الموده، ج3، ص78 مقتل حضرت علی اکبر (علیه السلام).

2- مناقب آل ابی طالب (علیه السلام) ج4 ص109.

3- عیون أخبار الرضا (علیه السلام) ج2 ص243، بحار الأنوار ج49 ص301.

رضا (علیه السلام) شبیه بود را در خانه دیدم. از او سؤال کردم: در بسته بود، شما از کجا وارد شدی؟ فرمود: همان خدائی که الان مرا از مدینه به اینجا آورد، از در بسته وارد خانه کرد. گفتم تو کیستی؟ فرمود: أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْكَ يَا أَبَا الصَّمْتِ؛ من حجت خدا بر تو هستم. من محمد بن علی هستم. سپس به طرف حجره پدرش رفت و به من فرمود: تو هم وارد شو. وقتی امام رضا فرزند خود را دیدند او را در آغوش گرفته و دست بر گردنش انداختند و بین دو چشمش را بوسیده و او را در بستر و کنار خود قرار دادند و امام جواد هم خود را به روی پدر افکنده و او را می بوسید. امام هشتم اسرار امامت را به فرزندشان آموخته و در آغوش پسر از دنیا رفتند. (1) اما در کربلا، امام حسین (علیه السلام) به بالین فرزندشان علی اکبر آمدند و با ایشان درد و دل کردند.

به روزگار چو عمر پدر بسر آید *** خوش است گر پسری بر سر پدر آید

ولی چسان گذرد در زمانه بر پدری *** که روز مرگ پسر بر سر پسر آید

کنم چو یاد حسین وقت مرگ اکبر او *** هزار ناله جانسوزم از جگر آید

به کوی رضا جان صفا می پذیرد *** در آنجا فروغ خدا می پذیرد

تو ای بینوارو به سوی رضا کن *** که این پادشه، خوش گدا می پذیرد

به پا بوس او رو، که زوار خود را *** سر خوان جود و عطا می پذیرد

ص: 173

بود رحمتش بیکران همچو دریا *** هم آلوده، هم پارسا می پذیرد

خدا را به او خوان و خواه آنچه خواهی *** که ایزد به پاسش، دعا می پذیرد

امید دل من، به من کن نگاهی *** که جان از نگاهت، صفا می پذیرد

بخواه از خدا تا ببخشد گناهم *** که تو آنچه خواهی، خدا می پذیرد

در آتش بسوزان (شفق) هر هوی را *** که جانان، دل بی هوا می پذیرد

● عامل شهادت: بنا بر نقلی مامون به یکی از غلامانش دستورداد ناخن هایش را بلند نگهدارد، سپس مقداری مواد خطرناک زهر آلوده او داد و گفت زیر ناخنهایت پنهان کن و دست هایت را شستشو نده سپس به دیدن امام آمد و به همان غلام گفت از این انارهایی که در باغ امام است بچین و بیاور. وقتی آورد، گفت: با دست هایت آب انارها را بگیر و در میان ظرف بریز و بیاور. غلام چنین کرد و مامون آب انار را جلو امام گذارد و با اصرار به امام گفت از این آب انار بخورید. امام فرمودند: بعداً می خورم. مامون قبول نکرد و گفت باید در مقابل من بخورید. حضرت مقداری از آن آب انار را خوردند و مامون رفت. طولی نکشید حال امام تغییر کرد و بر اثر شدت درد حدود پنجاه بار از اطاق خارج و دو مرتبه برگشت و تا صبح به خود می پیچید و صبح به شهادت رسید. (1)

● فرزندان: بعضی معتقدند امام فقط یک فرزند پسر داشتند و آن هم امام جواد

ص: 174

1- عیون أخبار الرضا (علیه السلام) ج 2 ص 240، بحار الأنوار ج 49 ص 305.

بوده، لکن به نقل از علامه مجلسی در بحار الأنوار که روایتی از دختر امام رضا نقل می کند. ظاهرش این است که آن حضرت دختری داشته به نام فاطمه. روایت نقل شده از فاطمه بنت الرضا از پدران خود از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که ایشان فرمود: مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَهُ، وَ مَنْ حَسَّنَ خُلُقَهُ بَلَغَهُ اللَّهُ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ. (1)

هرکس خشم خود را فرونشاند، خداوند متعال عذابش را از او بر می دارد، و کسی که خلقش را نیکو کند، خداوند متعال به او درجه روزه دار قائم به عبادت عنایت می کند.

با توجه به این نقل، گفته اند امام رضا یک پسر و یک دختر داشته اند.

ص: 175

1- عیون أخبار الرضا (علیه السلام) ج 2 ص 71 حدیث 328، بحار الأنوار ج 68 ص 388 حدیث 36.

حدیث 108- پایه های ایمان

رَوَى عَنْ عَلِي بْنِ مُوسَى الرِّضَا (عليهما السلام): الْإِيمَانُ عَلِيٌّ أَرْبَعَةٌ أَزْكَانٍ: التَّوَكُّلُ عَلَيَّ اللَّهُ، وَالرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ، وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ، وَالتَّقْوِيضُ إِلَيَّ اللَّهُ. (1)

از حضرت علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) روایت شده است: ایمان چهار پایه دارد: 1- واگذار کردن کارها به خداوند متعال (یعنی ضمن تلاش لازم در پیشرفت کار، خداوند متعال را وکیل خود قرار دهی)؛ 2- راضی شدن به آنچه تقدیر خداوند متعال است؛ 3- در مقابل فرمان های الهی تسلیم (و فرمان بردار باشد)؛ 4- (ضمن اراده و تصمیم صحیح) رها کردن کار به خداوند متعال.

حدیث 109- نقش امامت در جامعه

رَوَى عَنْ عَلِي بْنِ مُوسَى الرِّضَا (عليهما السلام): إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ، وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ، وَصَلَاحُ الدُّنْيَا، وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي، بِالْإِمَامَةِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّيَامِ، وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ، وَتَوْفِيرُ الْفَيْءِ وَالصَّدَقَاتِ، وَإِمْنَاءُ الْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ، وَمَنْعُ الثُّغُورِ وَالْأَطْرَافِ. (2)

از حضرت علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) روایت شده است: امامت همانا مهار (و کنترل کننده) دین و وسیله نظم بین مسلمانان و وسیله سامان یافتن در دنیا و عزت مؤمنان است. به درستی که امامت پایه اسلام بالنده و شاخه سربلند آن است. به واسطه امام نماز، زکات،

ص: 176

1- تحف العقول، ص 423، بحار الأنوار، ج 75، ص 63 حدیث 154.

2- اصول کافی، ج 1، ص 200 حدیث 1، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج 1، ص 218 حدیث 1.

روزه، حج و جهاد کامل می شوند و به واسطه امام غنائم (و درآمدها) و انفاق (و بخشش به مستمندان) فراوان می شوند و حدود الهی و احکام او اجرا می شوند و مرزها و سرحدات قوی و امن می شوند.

حدیث 110- عاقبت اندیشی

رُوی عَنْ عَلِي بْنِ مُوسَى الرِّضَا (عليهما السلام): اتَّقِ الْمُرْتَقَى السَّهْلَ إِذَا كَانَ مُنْحَدِرُهُ وَعَرَاً. (1)

از حضرت علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) روایت شده است: پرهیز از راه و حرکتی که رفتش آسان، ولی برگشتن آن مشکل و خطرناک است.

توضیح: بعضی حرکت ها و تصمیم ها به علت شرایط به وجود آمده، شروع آن آسان است، ولی خاتمه و نتیجه آن که انسان بتواند به هدف خود برسد، سخت و چه بسا غیر ممکن است؛ لذا انسان باید در هر حرکتی به عاقبت کار و نتیجه آن فکر کند و بدون دقت در هر کاری وارد نشود.

حدیث 111- مسخره بودن هفت چیز بدون هفت چیز دیگر

رُوی عَنْ عَلِي بْنِ مُوسَى الرِّضَا (عليهما السلام): سَبْعَةُ أَشْيَاءَ بَعِيْرٍ سَبْعَةَ أَشْيَاءَ مِنَ الْإِسْتِهْزَاءِ: مَنْ اسْتَعْفَرَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يَنْدَمْ بِقَلْبِهِ فَقَدْ اسْتِهْزَأَ بِنَفْسِهِ، وَ مَنْ سَأَلَ اللَّهَ التَّوْفِيقَ وَ لَمْ يَجْتَهِدْ فَقَدْ اسْتِهْزَأَ بِنَفْسِهِ، وَ مَنْ اسْتَحْزَمَ وَ لَمْ يَحْذَرْ فَقَدْ اسْتِهْزَأَ بِنَفْسِهِ، وَ مَنْ سَأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى الشَّدَائِدِ فَقَدْ اسْتِهْزَأَ بِنَفْسِهِ، وَ مَنْ تَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ وَ لَمْ يَتْرُكْ شَهَوَاتِ الدُّنْيَا فَقَدْ اسْتِهْزَأَ بِنَفْسِهِ،

ص: 177

1- اصول کافی، ج 2، ص 336 حدیث 4، وسائل الشیعة ج 16 ص 58 حدیث 3.

وَمَنْ ذَكَرَ اللَّهَ وَلَمْ يَسْتَبِقْ إِلَىٰ لِقَائِهِ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ، وَمَنْ أَصْرَرَ عَلَىٰ الْمَعَاصِي وَطَلَبَ الْعَفْوَ مِنْ رَبِّهِ وَلَمْ يَتُبْ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ. (1)

از حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) روایت شده است: هفت چیز بدون هفت چیز دیگر مسخره است: 1- کسی که با زبان طلب آموزش می کند؛ ولی قلباً از (گناه) پشیمان نشده، هر آینه خودش را مسخره کرده؛ 2- کسی که از خداوند متعال توفیق بخواهد، ولی سعی و کوشش نداشته باشد، هر آینه خود را مسخره کرده؛ 3- کسی که کار دقیق و محکم بخواهد، ولی احتیاط و دقت نکند، هر آینه خود را مسخره کرده؛ 4- کسی که از خداوند درخواست بهشت کند، ولی در مقابل سختی هاشکیبا نباشد، هر آینه خود را مسخره کرده؛ 5- کسی که پناه می برد به خداوند از آتش جهنم (که به آتش نسوزد)، ولی تمایلات (نفسانی) دنیوی را ترک نکند، هر آینه خود را مسخره کرده؛ 6- هر کس خدای متعال را یاد کند (در زبان ذکر بگوید، ولی در عمل) خود را به طرف او نبرد، هر آینه خود را مسخره کرده؛ 7- کسی که گناه خود را تکرار می کند و درخواست بخشش هم می کند، ولی توبه (واقعی) نکرده، هر آینه خود را مسخره کرده است.

حدیث 112- شرط پایداری نعمت

رَوَى عَنْ عَلِي بْنِ مُوسَى الرِّضَا (عليهما السلام): اسْتِعْمَالُ الْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ مُؤْذِنٌ بِدَوَامِ النُّعْمَةِ. (2)

از حضرت علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) روایت شده است: به کار بردن عدالت و نیکوئی (به مردم) باعث پایداری نعمت است.

ص: 178

1- کنزالفوائد، ج 1 ص 330، بحار الأنوار، ج 75، ص 356 حدیث 11.

2- مستدرک الوسائل ج 11 ص 317 حدیث 2.

رَوَى أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: كَيْفَ أَصَدَّ بَحْتًا؟ فَقَالَ مَوْلَانَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا (عليهما السلام): أَصْبَحْتُ بِأَجَلٍ مُنْقُوصٍ، وَعَمَلٍ مَحْفُوظٍ، وَالْمَوْتُ فِي رِقَابِنَا، وَالنَّارُ مِنْ وَرَائِنَا، وَ مَا نَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِنَا. (1)

شخصی به امام هشتم (علیه السلام) عرض کرد: چگونه صبح کردی؟ (کنایه از آن که در چه حال هستی و حال شما چگونه است؟) حضرت فرمود: صبح کردم در حالی که مهلت کم کارهای من ضبط و حفظ می شوند و مرگ همراه ما است و آتش جهنم در عقب سر ما است و نمی دانیم با ما چه خواهد شد.

حدیث 114- فوائد زیارت امام هشتم (علیه السلام)

رَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا (عليهما السلام): مَنْ زَارَنِي عَلَى بُعْدِ دَارِي أَتَيْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ حَتَّى أُخَلِّصَهُ مِنْ أَهْوَالِهَا: إِذَا تَطَايَرَتِ الْكُتُبُ يَمِينًا وَشِمَالًا، وَعِنْدَ الصَّرَاطِ، وَعِنْدَ الْمِيزَانِ. (2)

از حضرت علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) روایت شده است: هرکس زیارت کند مرا دور از خانه ام (در غربت)، روز قیامت در سه محل به نزد او خواهیم آمد تا او را از هول و ناراحتی نجات دهیم: 1- وقتی که پرونده های افراد به طرف راست و چپ در پرواز است (یعنی وقتی که نامه عمل انسان ها توسط آسمان پخش می شود که به دست افراد برسد)؛ 2- هنگام عبور از پل صراط؛ 3- هنگام سنجش اعمال.

ص: 179

1- تحف العقول، ص 446، بحار الأنوار، ج 75، ص 339.

2- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 255، بحار الأنوار ج 99 ص 34 حدیث 14.

رَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا (عليهما السلام): لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى تَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ، وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ، وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ، فَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ: فَكَيْتْمَانُ سِرِّهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: {عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ}، وَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ: فَمَدَارَةُ النَّاسِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَ نَبِيَّهَ بِمَدَارَةِ النَّاسِ فَقَالَ: {خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ}، وَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ: فَالصَّبْرُ عَلَى الْبِئْسَاءِ وَالضَّرَاءِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: {وَالصَّابِرِينَ فِي الْبِئْسَاءِ وَالضَّرَاءِ} (1).

از حضرت علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) روایت شده است: مؤمن، مؤمن واقعی نمی شود تا این که سه صفت در او وجود داشته باشد: یک سنت (رفتار) از پروردگار خود و یک سنت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خود و یک سنت از ولی (امام و پیشوا) خود و اما سنت از پروردگارش این است که پنهان بدارد سِرِّ خود را. خداوند متعال در قرآن می فرماید: خدا به غیب هاداناست، پس ظاهر نمی کند غیب خود را بر کسی، مگر بر آن که برگزیده شده است از پیامبران. و اما سنت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، همراهی و خوش رفتاری با مردم است. به درستی که خداوند عزوجل امر می فرماید پیامبر خود را به همراهی کردن با مردم، و در قرآن می فرماید: بخشش را انتخاب کن، و به خوبی ها امر کن، و از نادانان دوری کن، و اما سنت از ولی همانا صبر کردن در سختی ها و بیماری ها است. به درستی که خداوند عزوجل (در قرآن مجید) از صبرکنندگان بر سختی ها و بیماری هاستایش کرده است.

ص: 180

حدیث 116- ارزش کار و تلاش برای زندگی

رُويَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا (عليهما السلام): الَّذِي يَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا يَكْفِيهِ عِيَالَهُ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (1)

از حضرت علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) روایت شده است: کسی که به امید فضل خداوند متعال برای رفع نیاز خانواده اش، تلاش می کند، اجرش از مجاهد در راه خدا بیشتر است.

حدیث 117- آموزش خواستن از گناه

رُويَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا (عليهما السلام): مَثَلُ الْإِسْتِغْفَارِ مَثَلُ وَرَقٍ عَلَى شَجَرَةٍ تَحْرُكُ فَيَتَنَاثَرُ، وَالْمُسْتَتَغْفِرُ مِنْ ذَنْبٍ وَيَفْعَلُهُ كَالْمُسْتَهْزِي بِرَبِّهِ. (2)

از حضرت علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) روایت شده است: مثل آموزش خواستن از گناه مثل برگ درخت است، آن وقتی که به حرکت در می آید و یک مرتبه روی زمین می ریزد (یعنی انسان با توبه واقعی می تواند از تمام گناهان پاک شود)؛ ولی کسی که از گناه (در لفظ) طلب آموزش می کند، ولی در عمل گناه می کند، همانند کسی است که خدایش را مسخره می کند (نعوذبالله).

حدیث 118- فوائد اذان

روایت شده است از حضرت علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) که شخصی به نام هشام خدمت ایشان از بیماری و نداشتن فرزند شکایت کرد، امام (علیه السلام) به او فرمود:

أَنْ يَرْفَعَ صَوْتَهُ بِالْأَذَانِ فِي مَنْزِلِهِ، قَالَ: فَفَعَلْتُ فَأَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّي سُقْمِي وَكَثُرَ وُلْدِي. (3) صدای خود را با اذان در منزلت بلند کن. هشام گفت: چنین کردم؛ پس خداوند بیماری را از من دور کرد و فرزندان زیادی پیدا کردم.

ص: 181

1- اصول کافی، ج 5، ص 88 حدیث 2، تحف العقول، ص 445.

2- اصول کافی، ج 2، ص 504 حدیث 3، بحار الانوار، ج 90، ص 285.

3- اصول کافی، ج 3، ص 308 حدیث 33، بحار الأنوار ج 81 ص 156 حدیث 53.

• نام: محمد (علیه السلام).

• کنیه: ابن الرضا. در حکومت عباسیان به خاطر احترامی که برای امام رضا (علیه السلام) قائل بودند، امام جواد، امام هادی و امام عسگری را ابن الرضا می خواندند.

• لقب: جواد.

• پدر: علی.

• مادر: سبیکه، مادر ایشان از افضل زنان و زمان خود بود و در ملاقات یزید بن سلیط با امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) و خبر دادن آن حضرت از ولادت امام نهم فرمودند او را (سبیکه را) خواهی دید و سلام مرا به او برسان. (1)

• ولادت: به گفته ابن عیاش در دهم ماه رجب سال 195 هجری بوده که دعای ناحیه مقدسه که در روزهای ماه رجب خوانده می شود: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْمَوْلُودِينَ فِي رَجَبٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثَّانِي، وَابْنِهِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُتَنَجِّبِ،** مؤید این قول است. اگرچه مشهور علماء و مشایخ نوزدهم یا نیمه ماه مبارک رمضان سال 195 را گفته اند. (2) درباره ولادت ایشان نوشته اند که امام علی بن موسی (علیه السلام) به خواهرشان حکیمه فرزند حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) (سه خانم که هر سه حکیمه نام داشتند و از شاگردان امام جواد بودند عبارتند از: دختر امام جواد و دختر امام رضا و دختر امام کاظم) فرمودند: امشب نزد ما بمان قرار است خداوند متعال فرزندی مبارک به خیزران (این نامی است که امام رضا

ص: 182

1- کافی ج 1 ص 315 حدیث 14، منتهی الآمال، فصل اول، احوالات امام.

2- مصباح المتهدج ج 2 ص 805، بحار الأنوار ج 95 ص 394 حدیث 16، منتهی الآمال، فصل اول، احوالات امام.

برای این خانم انتخاب کردند که همان خانم سبیکه است) عنایت فرماید.

هنگام شب درد زایمان بر آن خانم فرا گرفت. حکیمه می گوید من و زنان قابله در اتاق بودیم که ناگهان چراغ خاموش گشت، ولی طولی نکشید که تمام آن اتاق با نور آن نوزاد منور شد که دیگر احتیاجی به چراغ نبود ناگاه امام رضا تشریف آوردند که ما آن نور ولایت را در جامه مطهر پیچیده و به دست آن حضرت دادیم. سپس امام آن مهدشرف را به حکیمه سپرد و فرمود از گهواره او جدا مشو. حکیمه می گوید: پس از سه روز ناگهان دیدم ایننوزاد چشم خود را به طرف آسمان گشود و به جانب راست و چپ نظر کرد و با زبان فصیح فرمود: **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ** که بعد از این جریان به خدمت امام رضا رفتم و موضوع را بیان کردم. امام فرمود: بعد از این، از عجایب احوال، زیاد مشاهده خواهی کرد. (1)

● همسر امام و مادر حضرت امام علی نقی: سمانه بوده است. (2)

● محل ولادت: مدینه منوره

● مدت امامت: هفده سال از سال 203 تا 220 هجری.

● شروع امامت: حدود هفت سالگی به امامت رسیدند. دو سال و نیم آخر حیات خود در عصر خلافت معتصم عباسی برادر مامون و بقیه یعنی از ابتداء امامت در زمان خلافت مامون بوده است.

● عمر شریف: 25 سال از سال 195 هجری تا سال 220 که بعد از حضرت زهرا در میان اهل بیت کسی عمری به این کوتاهی نداشته است.

ص: 183

1- بحار الأنوار ج 50 ص 10 حدیث 10 ، منتهی الآمال، فصل اول، احوالات امام.

2- تهذیب الأحكام ج 6 ص 92 باب 41 .

معجزه اول: کارگر نشدن شمشیر بر پیکر آن حضرت

سید بن طاووس (علیه الرحمه) از حکیمه دختر امام جواد (علیه السلام) نقل کرده که می گوید: بعد از وفات پدرم، رفتم نزد همسر آن حضرت، ام الفضل دختر مامون. او بسیار گریه و اظهار ناراحتی می کرد. همینطور که مشغول بیان اوصاف و کمالات و حُسن خلق و عزت و کرامت ایشان بودیم، همسر ایشان گفت: من چیز عجیبی از ایشان دیده ام که همه چیزها پیش آن کوچک است و آن این که من مرتب پیش پدرم مامون از شوهرم شکایت و بدگوئی می کردم تا در یک مورد که پدرم مست بود پس از شکایت به غلامش گفت: شمشیر مرا بیاور و شمشیر را گرفت و سوار شد رفت به طرف امام و گفت: واللّه او را خواهم کشت. من چون این جریان را دیدم از گفته خود پشیمان شدم و گفتم: *إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ* چه کردم با خودم شوهرم را به کشتن دادم. از عقب پدرم آمدم تا نزد امام و بر سر و صورت خود می زدم. پدرم آمد کنار امام و آن قدر با شمشیر به پیکر امام زد که او را پاره پاره کرد. من آن شب تا صبح از ناراحتی نخوابیدم. اول صبح پیش پدرم آمدم و گفتم: دانستی دیشب با محمد بن علی چه کردی؟ گفت: نه (زیرا شب مست بود). گفتم دیشب پسر امام رضا را کشتی.

از این حرف متحیر و ناراحت شد، به طوری که از هوش رفت. وقتی به هوش آمد، گفت: راست می گویی؟ گفتم: بلی، دیشب با شمشیر با دست خود او را کشتی. خادم خود را احضار کرد پرسید: این چه حرفی است که دختر من می گوید. خادم گفت: راست می گوید. مامون بر صورت خود زد و گفت: *إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ* ما تا قیامت بین مردم رسوا شدیم و به خادم گفت: برو و خبری از امام بیاور که نزدیک است بمیرم. خادم رفت و برگشت و گفت: ای امیر بشارت. گفت: چه خبر؟ گفت: وقتی خدمت حضرت رسیدم، دیدم پیراهنی به تن

دارد و مشغول مسواک کردن است. من تعجب کردم و به آن حضرت گفتم از شما تقاضا دارم پیراهنی را که پوشیده اید به من بدهید تا برای تبرک در آن نماز بخوانم و مقصودم این بود که بدن امام را ببینم که اثری از شمشیر دارد یا خیر. ولی به خدا قسم بدن ایشان سفید و هیچ گونه اثری از زخم و شمشیر نداشت.

مأمون بسیار گریست و گفت: با این معجزه چیزی برای ما نماند و او پیش همه عظمت پیدا کرد. به خادم گفتم: من رفتنِ دیشب خود را بیاد دارم؛ ولی برگشتن و کارهای خودم را نه. خدا لعنت کند این دختر را برو به او بگو اگر بعد از این از آن جناب شکایتی کنی از تو انتقام خواهم کشید و به خادمش گفتم: برو نزد ابن الرضا سلام مرا به ایشان برسان و بیست هزار دینار و اسب سواری مرا به ایشان بده و به قبیله هاشمی هابگو بر ایشان وارد شوند و احترام کنند.

خادم می گوید: دستور مامون را عمل کردم. وقتی چشم امام به پول هافتاد تبسمی کرد و فرمود: آیا عهد میان من و مامون این بود که به روی من شمشیر بکشد. آیا نمی داند که مرا یاری دهنده ایست که بین من و او مانع می شود؟ گفتم: تو را به حق جدت، رسول خدا که این حرف هارا رها کیند. مامون دیشب مست بوده و چون به هوش آمده نذر کرده که دیگر لب به شراب نزند؛ زیرا آن از دام های شیطان است و درخواست می کنم اگر با او روبرو شدید این سخنان را به روی او نیاورید.

امام فرمود: من هم همین قصد را داشتم. سپس امام بر مامون وارد شدند و او از امام استقبال کرد و ایشان را به سینه چسبانید و تنها با ایشان سخن گفت. امام هم متقابلاً از روی لطف و مرحمت سفارش هایی برای ایمنی و سلامتی به او فرمودند و حرزی را برای سلامتی برایش فرستادند مامون این حرز را به خود بست تا از سختی ها و خطرهای سالم بماند

و نقل شده که وقتی این حرز را از امام جواد گرفت، همراه خود نگاه داشت و زمانی که با رومی ها و جنگ های دیگر پیکار می کرد، پیروز می گشت و این حرز معروف است به حرز حضرت جواد (علیه السلام). (1)

معجزه دوم: آزاد شدن از زندان

شیخ مفید و طبرسی و دیگران نقل کرده اند از راوی علی بن خالد که می گوید: زمانی که در سامرا بودم، شنیدم مردی را از شام دستگیر کرده و در قید و بند کرده و اینجا آورده اند و می گویند او ادعای نبوت کرده است. من هر طور که بود خودم را در زندان به او رساندم، ولی او را مردی با فهم و درک دیدم. از او سؤال کردم جریان کار تو چیست؟ گفت: من در شام در مقام معروف به راس الحسین (علیه السلام) شبی مشغول عبادت بودم، ناگهان شخصی را دیدم که به من فرمود: برخیز. من برخاستم کمی همراه او راه رفتم ناگهان خودم را در مسجد کوفه دیدم. فرمود: این مسجد را می شناسی؟ گفتم: بلی، اینجا مسجد کوفه است. پس با هم نماز خواندیم و از مسجد بیرون رفتیم. بعد از کمی راه رفتن خود را در مدینه در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دیدم. پس او بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سلام کرد و در مسجد نماز خواند. من هم نماز خواندم. پس با هم از مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیرون آمدیم. کمی راه رفتیم ناگهان خود را در مکه و در مسجد الحرام دیدم.

پس با هم طواف کردیم و از خانه خدا بیرون آمدیم. کمی راه رفتیم دیدم در شام در محل عبادت خودم هستم و آن مرد از نظر من غائب شد و من در تعجب بودم از این جریان تا سال بعد رسید. دو مرتبه آن مرد را دیدم. از دیدنش خوشحال گشته و باز دو مرتبه مرا خواند و به

ص: 186

1- بحار الانوار، ج 50، ص 69 معجزه پنجاه و یکم از معجزات آن حضرت، منتهی الآمال، احوالات امام، معجزه هشتم با تلخیص.

همان مواضعی که سال گذشته برده بود با خود برد. چون مرا به شام برگرداند و خواست از من مفارقت کند، به او گفتم: تو را به حق آن خدایی که این قدرت و عظمت را به تو داده بگو تو کیستی؟ فرمود من محمد بن علی بن موسی بن جعفر (امام جواد) هستم. من این جریان را برای بعضی بیان کردم و کم کم این خبر به گوش وزیر معتصم محمد بن عبدالملک زیّات رسید. او دستور داد مرا دستگیر کردند و به عراق آوردند و زندان کردند و مرا متهم کردند که ادعای پیامبری کرده ام.

راوی گفت: می خواهی من طی نامه ای به محمد بن عبدالملک برای تو وساطت کنم شاید آزاد شوی. قبول کرد. من طی نامه ای جریان کار او را برای محمد بن عبدالملک وزیر معتصم نوشتم؛ ولی او با بی اعتنایی در همان نامه نوشت: به او بگو به همان کسی که در یک شب او را به کوفه و مدینه و مکه برده و سپس او را به شام برگردانده از زندان آزاد کند.

من از جواب نامه بسیار ناراحت شده، تصمیم گرفتم بار دیگر به زندان مراجعه کرده و از جواب نامه او را خبر دهم و مقداری دلداری و امر به صبر نمایم. وقتی به درب زندان رسیدم، دیدم ماموران زندان با عجله به این طرف و آن طرف مراجعه کرده و جست و جو می کنند. گفتم چه خبر است؟ گفتند: آن مردی که ادعای پیغمبری کرده بود و زندانی بود دیشب مفقود شده و معلوم نیست به زمین فرو رفته یا به آسمان. علی بن خالد گفت: فهمیدم که حضرت محمد بن علی با اعجاز او را از زندان آزاد کرده است. من تا آن زمان زیدی مذهب بودم؛ ولی این معجزه را که دیدم مذهب امامیه را قبول کردم و اعتقاد خوبی پیدا کردم. [\(1\)](#)

محدث قمی نقل کرده اباصلت هم که در خدمت امام هشتم بود بعد از شهادت ایشان به دستور مامون دستگیر و زندانی شد و یک سال در حبس او بود تا آن که متوسل به انوار مقدس

ص: 187

1- اصول کافی ج 1 ص 492 حدیث 1، الخرائج والجرائح، ج 1 ص 380، منتهی الآمال، احوالات امام، معجزه پنجم.

محمد و اهل بیتش شد هنوز دعایش تمام نشده بود که حضرت جواد با اعجاز نزد او حاضر شده و او را از زندان آزاد نمود.

و علامه مجلسی (ره) نقل کرده که اباصلت یک سال در حبس مامون بود و هر روز او را تهدید به قتل می کرد تا این که می گوید: در شب جمعه ای غسل کردم و شب را به عبادت و گریه و تضرع صبح کردم و از خدا خواستم که مرا از زندان نجات دهد. چون نماز صبح را به جا آوردم، ناگهان دیدم ابن الرضا حضرت جواد الائمه بر من وارد شدند و فرمودند: ای اباصلت سینه ات (در زندان) تنگ شده؟ گفتم آری ای مولای من. فرمود اگر زودتر کاری که دیشب انجام دادی، انجام داده بودی خداوند تو را نجات می داد همانگونه که الآن نجات پیدا خواهی کرد.

سپس فرمود: برخیز برویم، عرض کردم: چگونه برویم در حالی که نگهبانان درب زندان حاضرند. فرمود: بلند شو آنها تو را نخواهند دید و نمی توانند دیگر تو را پیدا کنند و دست مرا گرفت و از میان ماموران خارج نمود و آنها نشسته بودند؛ ولی ما را نمی دیدند. وقتی از زندان خارج شدیم، فرمود: به کدام شهر می خواهی بروی گفتم: منزل اصلی من در هرات است. فرمود عبای خود را به صورتت ببنداز و دست مرا گرفت به صورتی که من گمان کردم مرا از طرف راست خود به طرف چپ آورد سپس فرمود: صورت خود را باز کن. وقتی باز کردم کسی را ندیدم و خود را درب منزل دیدم. داخل منزل شدم و دیگر مامون و ماموریش را ندیدم. (1)

● زمان و مکان شهادت:

بعد از شهادت امام رضا مامون از نظر سیاسی و جوی که بر علیه او ایجاد شده بود،

ص: 188

1- الخرائج والجرائح، ج 1 ص 355 - 356.

صلاح دید به بغداد منتقل شود. پس از رفتن به بغداد، نامه ای به امام جواد نوشت و امام را از مدینه احضار کرد و برای جَوّ به وجود آمده بین مردم و ترس از آن که به ریاستش ضربه بزنند، دخترش ام الفضل را به عقد ازدواج امام جواد (علیه السلام) درآود امام با ام الفضل به مدینه برگشتند و حدود پانزده سال در مدینه زندگی کردند تا این که مأمون در هفده رجب سال 218 از دنیا رفت و برادرش معتصم به جای او نشست. معتصم چون دید امام در مدینه شخصیت و مقام و پیروانی دارد، آن حضرت را به بغداد احضار کرد تا این که امام در 28 محرم سال 220 هجری با همسرش به بغداد آمد و در آخر ذیقعده همان سال به شهادت رسیدند. (1)

سلام و درود بر امام محمدتقی (علیه السلام)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، الْإِمَامِ الْبَرِّ النَّقِيِّ، النَّقِيِّ الرَّضِيِّ، وَحُجَّتِكَ عَلَى مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِينَ وَ مَنْ تَحْتَ الثَّرَى، صَلَوةً كَثِيرَةً تَامَةً، زَاكِيَةً مُبَارَكَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَرَادِفَةً، كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَانِكَ. (2)

پروردگارا درود فرست بر محمد فرزند علی، پیشوای نیکو، پرهیزگار راضی و پسندیده شده و امام بر هر کس که روی زمین و زیر آن است، درود فراوان تمام و پاک و مبارک و متصل و دنبال هم، همچون بهترین درودی که بر اولیاء و دوستان فرستادی.

ذکر مصیبت

این امام مظلوم در بین تمام امامان و بعد از مادرشان حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) جوان ترین امامی بودند که به شهادت رسیدند؛ یعنی آن حضرت را در 25 سالگی به شهادت رساندند و این بعد از دو سال و نیم از مرگ مأمون بود، همان طوری که طبق نقل خود امام

ص: 189

1- منتهی الامال، فصل پنجم، احوالات امام.

2- کامل الزیارات ص 302، زیارتنامه امام (علیه السلام)، حدیث 1، بحار الأنوار ج 99 ص 7 حدیث 1.

می فرمود: **الْفَرَجُ بَعْدَ الْمَأْمُونِ بِثَلَاثِينَ شَهْرًا؛ (1)** گشایش کار سی ماه بعد از فوت مامون است؛ یعنی امام از بس تحت فشار حکومت وقت معتصم عباسی بودند، گشایش و نجات خود را در شهادت می دیدند.

زمانی که معتصم امام را از مدینه احضار کرد، یعنی در محرم سال 220 هجری که در همین سال هم به شهادت رسیدند. امام با خانواده و فرزند دلبندش امام علیّ النقیّ (علیه السلام) وداع کردند و خود را آماده شهادت نمودند؛ لذا در حضور بزرگان از اصحاب و مربوطان خود، فرزندشان امام علیّ النقیّ (علیه السلام) را به عنوان جانشین و امام بعد از خود معرفی کردند و اشیاء خاص مانند اسلحه و آثار حضرت رسول و علوم الهی که به ارث به ایشان رسیده بود را تحویل فرزندشان دادند. (2)

پس از ورود امام به بغداد، معتصم خلیفه وقت با همدستی جعفر پسر مامون و با تحریک ام الفضل همسر نالایق امام جواد (علیه السلام) توطئه قتل امام جواد را ریختند. معتصم و جعفر سمّی کشنده را در انگور تزریق کردند و آن انگور را برای ام الفضل فرستادند و از او خواستند که به شوهر جوانش بخوراند؛ لذا او انگور مسموم را جلو امام گذارد و از آن تعریف زیاد کرد و امام قدری از آن انگور را خوردند که طولی نکشید آثار زهر و درد شدید بر آن حضرت عارض شد و همین زهر منجر به شهادت ایشان گردید.

در همان حال ام الفضل از کرده خود پشیمان شد و گریه می کرد. حضرت به او فرمودند: اکنون که مرا کشتی گریه تو سودی ندارد. (3)

ص: 190

1- بحار الأنوار ج 50 ص 64 .

2- منتهی الامال، فصل پنجم، احوالات امام.

3- انوارالبهیه، محدث قمی، ص 297، به نقل از سوگنامه، ص 132.

پس از شهادت امام، فرزندشان حضرت امام علیّ النقیّی (علیه السلام) از مدینه به طّیّ الارض خودشان را به بغداد رساندند و پدر را غسل داده و کفن نمودند و به بدن ایشان نماز خواندند. اگرچه به صورت ظاهر دیگران بر حضرت نماز خواندند. (1)

دردا که گشت با من، بیگانه یار جانی *** با دست خود مرا کشت، لب تشنه در جوانی

لب تشنه ام ثوابی، ای ام فضل آبی *** بالله این نباشد، پاداش مهربانی

بر دیده ام ستاره، در سینه ام شراره *** با قلب پاره پاره، رفتم ز دار فانی

أَمَّا لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) .

هیچ روزی مانند روز تو نیامد یا اباعبدالله الحسین (علیه السلام) .

امام الهدی، یا جواد الائمه *** ولیّ خدا، یا جواد الائمه

سپهر کرم، ابر رحمت، یم جود *** محیط سخا، یا جواد الائمه

سماواتیان راست مدح تو بر لب *** به صبح و مساء، یا جواد الائمه

مرا تا ابد از صف دوستانت *** مگردان جدا، یا جواد الائمه

ص: 191

1- منتهی الآمال، فصل پنجم، احوالات امام.

خدا داد پاسخ به هر بینوا کو *** تو را زد صدا، یا جواد الائمه

به بازار محشر ولای تو آرم *** گدایم گدا، یا جواد الائمه

تو نور خدایی جواد الائمه *** تو مشکل گشایی جواد الائمه

تو ابن الرضایی جواد الائمه *** عزیز خدایی جواد الائمه

● محل دفن: کاظمین در نزدیکی بغداد.

● فرزندان: محدث قمی از کتاب تحفة الأزهار تعداد چهار پسر و چهار دختر برای ایشان نقل کرده است. (1)

ص: 192

1- منتهی الآمال، فصل ششم، احوالات امام جواد.

چند سخن روایت شده از حضرت امام محمد تقی (علیه السلام)

حدیث 119- گشاده رویی

روایت شده که حضرت عبدالعظیم حسنی از امام نهم درخواست کرد که حدیثی از پدرانش برای او بیان فرماید و امام از پدرش و او نیز از پدرش تا برسد به حضرت علی (علیه السلام) روایت کرد که حضرت علی فرمود: **إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِطَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَ حُسْنِ اللَّقَاءِ.** (1)

به درستی که شما نمی توانید مردم را با ثروت خود راضی و در گشایش قرار دهید؛ پس با گشاده رویی و خوش برخوردی، آنها را راضی و در گشایش قرار دهید.

حدیث 120- نگویش ستم بر بندگان خدا

در ادامه روایت آمده است: **بُئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ.** (2)

چه بد توشه ای است برای قیامت، دشمنی و ستم بر بندگان خدا.

حدیث 121- ارزش زبان

در جمله دیگر حدیث آمده است: **الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.** (3)

ارزش مرد نهفته است زیر زبانش (تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد).

حدیث 122- رضایت به کار دیگران

رُويَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام): مَنْ شَهِدَ أَمْرًا فَكْرِهَهُ كَانَ كَمَنْ غَابَ عَنْهُ، وَ

ص: 193

1- وسائل الشيعة ج 12 ص 161 حدیث 8، منتهی الآمال، سخنان امام جواد.

2- نهج البلاغة حکمت 221. منتهی الآمال احوالات امام جواد.

3- أمالی شیخ طوسی ص 494، بحار الأنوار ج 101 ص 370، منتهی الآمال، احوالات امام جواد.

مَنْ غَابَ عَنْ أَمْرِ فِرْضِيهِ كَانَ كَمَنْ شَهِدَهُ . (1)

از حضرت محمد بن علی امام جواد (علیه السلام) روایت شده است: کسی که حاضر در کاری باشد، اما راضی به آن کار نباشد، مانند کسی است که اصلاً حاضر نبوده و کسی که حضور در کاری نداشته باشد، اما در خصوص آن کار راضی باشد، مثل آن است که در آن کار حضور داشته است.

حدیث 123- شی صفت ارزنده

رُويَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) : ثَلَاثٌ يُبَلِّغُنَّ بِالْعَبْدِ رِضْوَانَ اللَّهِ: كَثْرَةُ الْإِسْتِغْفَارِ، وَخَفْضُ الْجَانِبِ، وَكَثْرَةُ الصَّدَقَةِ...، وَثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ لَمْ يَنْدَمْ: تَرْكُ الْعَجَلَةِ، وَالْمَشُورَةُ، وَالتَّوَكُّلُ عِنْدَ الْعَزْمِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ . (2)

از حضرت محمد بن علی امام جواد (علیهم السلام) روایت شده است: سه کار است که بنده خدا را به رضایت و خشنودی پروردگار می رساند: 1- زیاد استغفار کردن، 2- نرم خوب بودن، 3- بسیار صدقه دادن و سه کار است که در هر کس باشد باعث پشیمانی او نخواهد شد:

1- عجله نکردن در کارها، 2- مشورت کردن، 3- توکل کردن بر خداوند متعال هنگام تصمیم.

حدیث 124- دریغ کردن از انتقاد سازنده

رُويَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) : قَدْ عَادَاكَ مَنْ سَتَرَ عَنْكَ الرُّشْدَ اتِّبَاعاً لِمَا تَهْوَاهُ . (3)

از حضرت محمد بن علی امام جواد (علیه السلام) روایت شده است: کسی که راه رشد و پیشرفت

ص: 194

1- تحف العقول، ص 456، بحار الأنوار، ج 97، ص 81 حدیث 38.

2- كشف الغمة، ج 2، ص 349، بحار الأنوار، ج 75، ص 81.

3- بحار الأنوار، ج 75، ص 364.

تورا به خاطر پیروی از دلخوشی تو بپوشاند، دشمن توست. (یعنی برای خوش آمد تو، تورا ارشاد و نصیحت نکند و به میل تو حرف بزند).

حدیث 125- سه نیاز مؤمن

رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) : الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ إِلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ: تَوْفِيقٍ مِنَ اللَّهِ، وَوَاعِظٍ مِنْ نَفْسِهِ، وَقَبُولٍ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ. (1)

از حضرت محمد بن علی (علیهما السلام) روایت شده است: مؤمن نیاز به سه چیز دارد: 1- توفیق از طرف خدای متعال، 2- واعظی از طرف خودش (یعنی خودش خود را موعظه کند)، 3- بپذیرد نصیحت کسی را که او را نصیحت می کند.

حدیث 126- اهمیت دوستی و دشمنی برای خدا

رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) : أَوْحَى اللَّهُ إِلَى بَعْضِ الْأَنْبِيَاءِ: أَمَا زَهَّدْكَ فِي الدُّنْيَا فَتَعَجَّلْكَ الرَّاحَةَ، وَأَمَا انْقِطَاعَكَ إِلَيَّ فَيُعَزِّزْكَ بِي، وَلَكِنْ هَلْ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا وَوَالَيْتَ لِي وَلِيًّا؟ (2)

از حضرت محمد بن علی (علیهما السلام) روایت شده است: خداوند متعال وحی کرد به بعضی از پیامبران که بی رغبتی تو در دنیا، راحتی و آسایش تورا موجب می شود، و بریدن از دیگران و انس با من تورا پیش من عزیز می کند، و لکن آیا با دشمنان من از دشمنان به خاطر من دشمنی کرده ای، یا با دوستی از دوستان به خاطر من دوستی کرده ای؟

ص: 195

1- تحف العقول، ص 457، بحار الأنوار، ج 75، ص 358.

2- تحف العقول، ص 455، بحار الأنوار، ج 66، ص 238 حدیث 7.

حدیث 127- دوری از رفیق بد

رُویَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) : إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الشَّرِيرِ، فَإِنَّهُ كَالسَّيْفِ الْمَسْلُوقِ، يَحْسُنُ مَنْظَرَهُ وَ يَقْبُحُ أَثَرَهُ. (1)

از حضرت محمد بن علی امام جواد (علیه السلام) روایت شده است: دوری کن از رفاقت و همنشینی با انسان بد، زیرا که او مانند شمشیر کشیده است که صورتش زیبا است ولی آثار او زشت است.

حدیث 128- سرآغاز نامه عمل انسان

رُویَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) : عُنْوَانُ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِ حُسْنُ خُلُقِهِ. (2)

از حضرت محمد بن علی امام جواد (علیه السلام) روایت شده است: تیترو سر آغاز نامه عمل هر مؤمنی در قیامت نیک خلقی او است.

ص: 196

1- اعلام الدین، ص 309، بحار الانوار، ج 71، ص 198.

2- تحف العقول ص 200، بحار الانوار، ج 75، ص 79.

زندگی حضرت علی بن محمد هادی ابوالحسن ثالث (علیهما السلام) در یک نگاه

اشاره

نام: علی (علیه السلام).

کنیه: ابوالحسن ثالث. از نظر اصطلاح روائی، کینه امام هفتم ابوالحسن اول و امام هشتم ابوالحسن ثانی و امام دهم ابوالحسن ثالث است.
لقب: هادی.

پدر: محمد (علیه السلام).

مادر: سَمَانَه. از امام هادی (علیه السلام) روایت است که فرمود: مادر من عارف به حق من (یعنی امام زمانش)، و از اهل بهشت است. شیطان سرکش به او نزدیک نمی شود و مکر جبار عنید به او نمی رسد، و خداوند متعال حافظ و نگهبان او است، و از مادران صدیق و صالح جدا نیست. (1)

ولادت: بنا بر مشهور روز 15 ذیحجه سال 212 ه.ق. (2) و به روایتی دوم ماه رجب (3) که دعای وارده از ناحیه مقدسه در ماه رجب
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْمَوْلُودَيْنِ فِي رَجَبٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثَّانِي وَابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُتَّجِبِ، این قول را تأیید می کند.

محل ولادت: در حوالی مدینه جائی که آنجا را صریا گویند.

همسر امام و مادر امام یازدهم: حَدِيث.

عمر شریف: 42 سال از سال 212 هجری تا 254.

ص: 197

1- دلائل الإمامة ص 410، منتهی الآمال، فصل اول، احوالات امام.

2- بحار الأنوار ج 50 ص 113، منتهی الآمال، فصل اول، احوالات امام، گفتار دلنشین، ص 240، سوگنامه، ص 135.

3- اقبال الاعمال، ج 3، ص 215، بحار الأنوار، ج 50، ص 14.

شروع امامت: حدود هشت سال داشتند که در مدینه بعد از شهادت پدرشان امام جواد به امامت رسیدند و سیزده سال در مدینه بودند تا با دستور متوکل عباسی به سامره تبعید شدند و حدود بیست سال دور از وطن و تحت نظر بودند.

معجزات

معجزه اول: اجابت دعای امام در حق مرد اصفهانی

قطب راوندی روایت کرده که مردی اصفهانی علت شیعه شدن خود و قبول کردن امامت امام علی نقی را چنین بیان کرده است:

من مردی فقیر و نیازمند بودم. در یک سال مردم اصفهان مرا با گروهی برای گرفتن حقم به نزد متوکل عباسی فرستادند. چون به منزل او رسیدم گفتند متوکل، علی بن محمد الرضا (امام دهم) را احضار کرده است. سؤال کردم: این آقا کیست که متوکل او را احضار کرده؟ گفتند او مردی است از علویین که رافضه او را امام می دانند و ممکن است متوکل او را احضار کرده تا به قتل برساند. من گفتم: از جای خود حرکت نمی کنم تا این مرد علوی را بیاورند و من او را ببینم. ناگهان شخصی که سوار بر اسب بود و مردم برای احترام، دو طرف او ایستاده بودند، پیدا شد.

به مجرد دیدن او محبتش در دل من قرار گرفت و شروع کردم به دعا کردن در حق او که خداوند او را از شر متوکل حفظ کند. آن جناب در حالی که نگاهش به یال اسب خود بود و جای دیگر را نگاه نمی کرد در حال عبور چون مقابل من رسید و من مشغول دعا کردن در

ص: 198

حق ایشان بودم به من فرمود: خدا دعایت را مستجاب کند و عمرت را طولانی و مال و اولادت را زیاد کند.

چون این کلام را شنیدم، بدنم به لرزه درآمد و از خود بی خود شده میان رفقایم افتادم. از من پرسیدند: تو را چه شد؟ گفتم: خیر است و چیزی ظاهر نکردم. وقتی به اصفهان برگشتم، خداوند ثروت زیادی به من داد و دارای ده فرزند شدم و عمرم از هفتاد سال تجاوز کرد؛ لذا امامت او را پذیرفتم زیرا آنچه در دل داشم خبر داد و دعایش در حق من مستجاب شد. (1)

معجزه دوم: زنی که ادعا کرده بود زینب دختر حضرت فاطمه فرزند پیامبر است.

روایت شده که در ایام حکومت متوکل عباسی زنی می گفت که او زینب دختر حضرت فاطمه دختر رسول الله است. متوکل به او گفت: تو زن جوانی هستی و حال آن که چند سال از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت فاطمه گذشته است. زن گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با دستی که بر من کشید از خداوند درخواست کرد در هر چهل سال جوانی به من برگردد و تا امروز این موضوع را اظهار نکرده بودم؛ ولی امروز نیاز من باعث شد که این امر را بیان دارم.

متوکل بزرگان آل ابی طالب و فرزندان عباس و قریش را دعوت کرد تا مسئله را روشن کنند. آنها گفتند: حضرت زینب دختر فاطمه در سال فلان از دنیا رفته است؛ ولی این زن گفت: اینها دروغ می گویند راز من تا امروز از مردم پوشیده بود و امروز ظاهر کردم. متوکل دنبال دلیل روشن تری بر رد گفتار زن بود. بزرگان حاضر گفتند: ابن الرضا یعنی حضرت علی بن محمد (علیهم السلام) را دعوت کنید تا موضوع را روشن سازد.

موضوع را با امام در میان گذاردند. آن حضرت فرمود: این زن دروغ می گوید و جناب زینب در فلان سال از دنیا رفته است. متوکل گفت: این بزرگان هم همین را گفتند لکن من

ص: 199

1- بحار الانوار، ج 50، ص 114 حدیث 26، منتهی الآمال معجزه ششم از معجزات امام (علیه السلام).

دلیل روشن و محکم تری می خواهیم. آن حضرت فرمود: من دلیلی دارم که آن زن و دیگران را مجاب می کند. متوکل گفت: آن کدام است؟ فرمود: گوشت فرزندان فاطمه بر درندگان حرام است، او را نزد آنها ببرید اگر راست می گوید آسیبی به او نمی رسانند. متوکل به آن زن گفت: چه می گویی؟ او گفت ایشان با این کار می خواهد مرا به کشتن بدهد. بعضی از فرزندان دیگر حضرت حسن و حسین (علیهم السلام) هستند و می توانید این کار را با آنها آزمایش کنید. بعضی از مخالفان امام گفتند: چرا ابن الرضا خودش نزد درندگان نمی رود؟ متوکل هم با نظر مخالفان امام موافق بود و میل داشت آن حضرت پیش حیوانات برود و به امام عرض کرد: چرا خودتان این کار را نمی کنید. آن حضرت فرمود: اگر بخواهی انجام خواهم داد. متوکل گفت: خودتان انجام دهید. نردبانی آوردند، آن حضرت از نردبان بالا رفت وارد بر محل نگهداری درندگان شد. آنها شش عدد شیر بودند.

دیدند شیر بزرگ به نزد آن حضرت آمد و جلوی ایشان دست های خود را پهن کرد و سر خود را بین دو دست آن حضرت قرار داد و ایشان با دست به سر او کشیدند و اشاره کردند کنار برو. به همین ترتیب یک به یک شیرها آمدند و امام دست به سر آنها می کشید. وزیر متوکل وقتی این جریان را دید، گفت: قبل از آن که این خبر بین مردم منتشر شود بایستی فوراً ایشان را از بین حیوانات خارج کرد. به آن حضرت عرض کرد ما قصد بدی از این کار نداشتیم، می خواستیم به گفته شما یقین پیدا کنیم از شما می خواهیم که بیرون بیاید. آن حضرت حرکت کردند به طرف نردبان که خارج شوند، ولی یکی از شیرها خود را به لباس امام می کشید و اظهار کوچکی می کرد. وقتی امام پا در پله اول گذاردند، اشاره کردند به شیر که برگرد و او برگشت امام خارج شد و فرمود: هرکس می گوید از فرزندان فاطمه است پس در این مکان برود. متوکل به آن زن گفت: تو هم بایستی بروی پیش آن حیوانات. زن با التماس

گفت: من دروغ گفتم، من دختر فلان کس هستم که بیچارگی مرا مجبور به این کار کرد. متوکل دستور داد او را به نزد حیوانات درنده انداختند و حیوانات او را نابود کردند. (1)

• تاریخ شهادت: روز سوم ماه رجب 254 هجری در سامره. (2)

سلام و درود بر امام هادی (علیه السلام)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الزَّكِّيَّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُؤْمِنِينَ لِلْحَلَالِ مِنَ الْحَرَامِ... أَشْهَدُ أَنَّكَ كَلِمَةُ التَّقْوَى، وَبَابُ الْهُدَى، وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. (3)

سلام بر تو یا ابالحسن حضرت علی، فرزند محمد (تقی ای امام) پاکیزه، سلام بر تو ای بیانکننده حکم حلال (و جدا کننده آن) از حرام، گواهی می دهم که تو حقیقت تقوی و درگاه هدایت و رشته محکم ایمان به خدای متعال هستی، درود و رحمت خداوند و برکات او بر تو باد.

ذکر مصیبت

سخت ترین عصر 33 ساله امامت امام حدود پانزده سال در زمان حکومت شقی ترین و دیکتاتورترین خلفای بنی عباس، یعنی جعفر بن محمد بن هارون معروف به متوکل بود. کارنامه این جرثومه کثیف بسیار سیاه است. کسی که دستور داد قبر امام حسین را خراب کرده و شخم بزنند که اثری از قبر نباشد. دستور داد هرکس به زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) برود، دستش بریده شود. (4)

ص: 201

- 1- بحارالانوار، ج 50، ص 149 حدیث 35، منتهی الآمال معجزه هفتم از معجزات امام (علیه السلام). نظیر این معجزه را برای امام هشتم (علیه السلام) نیز بیان کرده اند که در معجزات ایشان بیان شد (مؤلف).
- 2- اصول کافی ج 1 ص 497، منتهی الآمال فصل پنجم از احوالات امام (علیه السلام).
- 3- بخشی از زیارت امام به نقل مفاتیح الجنان.
- 4- ترجمه ارشاد مفید، ج 2، ص 298، به نقل سوگنامه، ص 36، منتهی الآمال فصل پنجم از احوالات امام (علیه السلام).

چنان با آل علی دشمنی داشت و آنها را تحت فشار می گذارد که جمعی از زنان علوی یک پیراهن و روپوش سالم داشتند و برای نماز خواندن به نوبت از این لباس استفاده می کردند. متوکل ملعون دستور داد جمعی از دژخیمان شبانه و به طور ناگهانی به خانه امام بریزند. آنها به خانه ریختند و پس از جستجو چیزی به دست نیاوردند و امام را در حال قرآن خواندن روی خاک و ریگ دیدند. در عین حال به آن حضرت حمله کرده و با سر و پای برهنه به پیش متوکل آوردند، در حالی که متوکل شراب خواری می کرد و اهانت بزرگ این که جام شراب را تعارف امام کرد. امام فرمود: قسم به خداوند که هرگز گوشت و خون من با شراب آمیخته نشده و نخواهد شد. متوکل این جرثومه کثیف گفت: پس برای من شعرخوانی کن و بزم ما را شاد کن که امام ابتدا عذر خواستند، ولی با اصرار او اشعاری درباره بی ارزشی دنیا و مقام و دارائی آن خواندند که متوکل با آن سنگدلی متغیّر شد. (1)

امام هادی (علیه السلام) حدود بیست سال دور از وطن و در حال تبعید، گاهی زیر شکنجه و گاهی در زندان در شهر سامرا بودند و نهایتاً در زمان خلافت معتزّ عباسی (2) به صورت مرموزی مسموم و به شهادت رسیدند. (3)

ص: 202

-
- 1- بحار الأنوار ج 50 ص 211، تلخیص از سوگنامه، ص 138، منتهی الآمال فصل پنجم از احوالات امام (علیه السلام).
 - 2- بعضی گفته اند شهادت امام در زمان مهدی بالله بوده مثل صاحب کتاب سوگنامه در ص 135 و بعضی گفته اند در زمان معتمد بوده لکن با توجه به آنکه طبق نقل سوگنامه در ص 143 از المنتهی محدث قمی که امام حسن عسگری در آغاز خلافت معتزّ به امامت رسیدند و امامت ایشان مصادف بود با خلافت معتزّ سپس مهدی و سپس معتمد معنی ندارد که شهادت امام هادی در زمان خلافت مهدی یا معتمد باشد و این سهویست از صاحب سوگنامه (گردآورنده).
 - 3- زندگینامه چهارده معصوم، ص 478، منتهی الآمال فصل پنجم از احوالات امام (علیه السلام) به روایتی، گفتار دلنشین، ص 243.

الهی زهر کین آخر گره از کار من وا کرد *** که هادی را برای دیدن زهرا مهیا کرد

گهی در گوشه تبعید، گهی در گوشه زندان *** گهی در مجلس شربش، اهانت او به مولا کرد

فرزندشان امام عسکری بعد از شهادت پدر متکفل غسل و کفن و نماز و دفن پدرشان شده و به نقلی ایشان از شدت ناراحتی با سر برهنه و گریبان چاک زده از خانه بیرون آمدند. بعضی برای این کار به امام ایراد کردند و امام در جواب فرمود: (ای نادان تو چه میدانی موسی بن عمران در مصیبت برادرش هارون جامه را چاک زد و گریبان پاره کرد). (1)

خلیفه زمان شهادت: معتز عباسی . (2)

محدث قمی به نقل از مسعودی می گوید: امام مقداری از عمر شریف خود را در زمان خلافت مامون و سپس معتصم و واثق و متوکل و منتصر و مستعین و معتز سپری کرد و در ایام خلافت معتز به شهادت رسید.

● محل دفن: در سامرا در خانه مسکونی خودشان جایی که فعلاً حرم مطهر ایشان ساخته شده است.

● فرزندان: ایشان دارای چهار پسر و یک دختر بوده اند که امام حسن عسکری یکی از آنها است. (3)

ص: 203

1- مناقب آل ابی طالب (علیه السلام) ج 4 ص 435 ، بحار الأنوار ج 50 ص 191 حدیث 3، زندگانی چهارده معصوم، ص 150، سوگنامه، ص 140.

2- زندگینامه چهارده معصوم، ص 478، منتهی الآمال فصل پنجم از احوالات امام (علیه السلام) به روایتی، گفتار دلنشین، ص 243.

3- منتهی الامال، فصل ششم از احوالات امام (علیه السلام) .

بخوان زیارت پر فیض جامعه که بری پی *** به ارزش سخن دلربای حضرت هادی

هزار بار به هر لحظه لعن بر متوکل *** که بود در پی جور و جفای حضرت هادی

به جبر خواند به بزم شراب حجت حق را *** نکرد شرم و حیا از خدای حضرت هادی

غریب و بی کس و تنها شهید گشت، چو جدش *** زمین سامره شد کربلای حضرت هادی (1)

ص: 204

1- شعر از غلامرضا سازگار.

حدیث 129- نتیجه تقوا و فرمانبرداری از خداوند در دنیا

رَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَادِي (عليهما السلام): مَنْ اتَّقَى اللَّهَ يَتَّقَى، وَمَنْ أَطَاعَ اللَّهَ يُطَاعُ، وَمَنْ أَطَاعَ الْخَالِقَ لَمْ يُبَالِ سَخَطَ الْمَخْلُوقِينَ، وَمَنْ أَسَخَطَ الْخَالِقَ فَلْيَتَّقَنَّ أَنْ يَحُلَّ بِهِ سَخَطُ الْمَخْلُوقِينَ. (1)

از حضرت امام علی نقی (علیه السلام) روایت شده است: هرکس از خدای متعال بترسد، دیگران هم از او می ترسند (یعنی اگر به خاطر خوف از خداوند متعال و تقوا نافرمانی او را نکردی، دیگران هم از تو حساب می برند و دارای ابهت خواهی شد) و کسی که از خدای متعال اطاعت کند، دیگران هم از او اطاعت می کنند و کسی که مطیع آفریدگار شد، از ناراحتی مردم باکی ندارد و کسی که آفریدگار را به غضب در آورد، یقین داشته باشد که به واسطه اینکار مردم هم نسبت به او خشمناک خواهند شد.

حدیث 130- فرق بین ایمان و اسلام

از ابو دعامة نقل شده که شرفیاب شدم خدمت امام هادی در زمان بیماری که به واسطه آن به شهادت رسیدند. امام فرمود: حق تو بر من واجب شده و حدیثی از پدرم محمدبن علی و او از پدرش علی بن موسی (علیهما السلام) تا برسد به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای تو نقل میکنم و این حدیثی است که به خط علی بن ابی طالب (علیهما السلام) و به املاء رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به هر یک از ما خانواده به ارث رسیده است که پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْإِيمَانُ مَا وَقَّرَ فِي الْقُلُوبِ، وَصَدَقَتْهُ الْأَعْمَالُ، وَ

ص: 205

الإِسْلَامُ مَا جَرَى عَلَى اللِّسَانِ، وَ حَلَّتْ بِهِ المُنَاكِحَةُ. (1)

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، ایمان آن چیز است که در دل هاقرار می‌گیرد و کارهای انسان گواه بر ایمان او است؛ اما اسلام در حد گفتار زبانیست که به واسطه آن ازدواج با اقرار کننده حلال و جایز می‌شود.

حدیث 131- مکان های دعا

رُوی عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الهَادِي (عليهما السلام): إِنَّ لِلَّهِ بَقَاعاً يُحِبُّ أَنْ يُدْعَى فِيهَا، فَيَسْتَجِيبَ لِمَنْ دَعَاهُ وَ الْحَيَّرُ مِنْهَا. (2)

از حضرت امام علی نقی (علیه السلام) روایت شده است: خداوند متعال مکان‌هایی دارد که دوست می‌دارد انسان‌ها او را در آن مکان‌ها صدا بزنند (دعا کنند) تا مسجاب کند دعای کسی را که خدای متعال را خوانده و حرم امام حسین (علیه السلام) یکی از آن مکان‌هاست.

حدیث 132- نقش دنیا و آخرت برای انسان

رُوی عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الهَادِي (عليهما السلام): إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الدُّنْيَا دَارَ بَلْوَى، وَ الْآخِرَةَ دَارَ عُقْبَى، وَ جَعَلَ بَلْوَى الدُّنْيَا لِنَوَابِ الْآخِرَةِ سَبَباً، وَ نَوَابِ الْآخِرَةِ مِنْ بَلْوَى الدُّنْيَا عَوْضاً. (3)

از حضرت امام علی نقی (علیه السلام) روایت شده است: خداوند متعال دنیا را خانه گرفتاری (و امتحان) و آخرت را خانه پاداش (و همیشگی) قرار داده است، و گرفتاری در دنیا را برای پاداش در آخرت و سبب آن، و پاداش در آخرت را عوض گرفتاری در دنیا قرار داده است.

ص: 206

1- منتهی الامال، فصل شهادت امام.

2- تحف العقول، ص 482.

3- تحف العقول، ص 483، بحار الأنوار ج 75 ص 365 حدیث 1.

رَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَادِي (عليهما السلام) : الدُّنْيَا سُوقٌ رِيحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخِرُونَ. (1)

از حضرت امام علی نقی (علیه السلام) روایت شده است: دنیا همانند بازار است که عده ای در آن سود می برند و عده ای زیان می کنند (یعنی کسانی که وظیفه شناس و هوشیار باشند، از سرمایه عمر استفاده کرده و نفع می برند و کسانی که به غفلت و بیهودگی عمر خود را تلف کنند، زیان کارند).

حدیث 134- کيف نارضيتي پدر و مادر

رَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَادِي (عليهما السلام) : الْعُقُوقُ يُعَقَّبُ الْعِلَّةَ، وَ يُؤَدِّي إِلَى الذَّلَّةِ. (2)

از حضرت امام علی نقی (علیه السلام) روایت شده است: ناراحت و ناراضی کردن پدر و مادر باعث ناداری و خواری می شود.

حدیث 135- نتیجه حلم و نادانی در این دنیا

رَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَادِي (عليهما السلام) : إِنَّ الظَّالِمَ الْحَالِمَ يَكَادُ أَنْ يُعْفَى عَلَى ظُلْمِهِ بِحِلْمِهِ، وَإِنَّ الْمُحِقَّ السَّفِيهَ يَكَادُ أَنْ يُطْفِئَ نُورَ حَقِّهِ بِسَفَاهِهِ. (3)

از حضرت امام علی نقی (علیه السلام) روایت شده است: به درستی که ستمکار بردبار ممکن است که به سبب بردباری خود اثر ستم خود را از بین ببرد و صاحب حق نادان به واسطه

ص: 207

1- تحف العقول، ص 483، بحار الأنوار ج 75 ص 366 حدیث 1.

2- بحار الأنوار، ج 71، ص 84 حدیث 96.

3- تحف العقول ص 483، بحار الأنوار، ج 75، ص 365 حدیث 1.

نادانیش نور حق خود را خاموش نماید (یعنی گاهی حتی ظالم می تواند با بردباری در برخورد با رویدادها، از این صفت پسندیده در راه مقصد شوم خود استفاده کند؛ ولی صاحب حق در اثر نادانی و نداشتن ظرفیت کافی حق خود را پایمال کرده و به شکست خواهد رسید).

حدیث 136- راه عزت و بی نیازی

رُویَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَادِي (عليهما السلام): مَنْ أَصْبَحَ وَالْآخِرَةَ هَمُّهُ اسْتَعْنَى بِغَيْرِ مَالٍ، وَاسْتَأْنَسَ بِغَيْرِ أَهْلِ، وَعَزَّ بِغَيْرِ عَشِيرَةٍ. (1)

از حضرت امام علی نقی (علیه السلام) روایت شده است: کسی که روز را سپری کند در حالی که به آخرت اهمیت می دهد، بدون ثروت بی نیاز، و بدون کمک بستگان، مأنوس (یعنی تنها و غریب نیست) و بدون اقوام و طایفه عزیز خواهد شد.

حدیث 137- بی نیازی انسان

رُویَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَادِي (عليهما السلام): الْغِنَى قِلَّةُ تَمَنِّيكَ وَالرِّضَا بِمَا يَكْفِيكَ. (2)

از حضرت امام علی نقی (علیه السلام) روایت شده است: بی نیازی (در دو چیز است) کم بودن آرزوی تو و خشنود بودن به آنچه باعث کفایت تو است.

ص: 208

1- أمالي شيخ طوسي، ص 580، بحار الأنوار، ج 67، ص 318 حدیث 29.

2- الدرّة الباهرة، ص 42، بحار الأنوار، ج 75، ص 368 حدیث 3.

زندگی حضرت حسن بن علیّ العسکری (علیهما السلام) در یک نگاه

اشاره

- نام: حسن (علیه السلام).
 - کنیه: ابو محمّد و ابن الرضا (علیهما السلام)، کنیه پدرشان امام علیّ تقی، و جدّشان امام محمّد تقی نیز ابن الرضاست.
 - لقب: عسکری.
 - پدر: علیّ (علیه السلام).
 - مادر: حُدیث (سوسن) و ایشان در نهایت صلاح و تقوا بوده و بعد از وفات امام عسکری (علیه السلام) پناهگاه و دادرس شیعیان بوده اند.
- (1)
- همسر ایشان و مادر امام دوازدهم: نرجس خاتون است.
 - ولادت: بنابر مشهور هشتم ربیع الثانی سال 234 هجری در مدینه منوره در حالی که پدر بزرگوارشان امام هادی حدود شانزده ساله بودند.
 - عمر شریف: 28 سال از سال 232 هجری تا سال 260 عمر نمودند.
 - مدت امامت: شش سال از سال 254 تا سال 260 هجری بود.
 - شروع امامت: بیست و دو سال از عمر شریفشان گذشته بود که به امامت رسیدند. بنابر منقول، ایشان در چهار سالگی همراه پدرشان از مدینه به تبعیدگاه یعنی سامرا رفتند (2) و تقریباً در تمام عمر در زندان یا تحت نظر بودند، به صورتی که دوستان و پیروان آن بزرگوار دسترسی به ایشان نداشته و به سختی می توانستند سؤالی از ایشان پرسند؛ لذا

ص: 209

-
- 1- منتهی الآمال، فصل اول، احوالات امام (علیه السلام).
 - 2- منتهی الآمال، فصل اول، احوالات امام (علیه السلام).

مجبور می شدند مسائل خود را در میان راه و در حال عبور از ایشان سؤال کنند.

شخصی می گوید: یک سؤال فقهی در باره عرق جنب از حرام داشتم (آیا پاک است و می شود با آن نماز خواند یا خیر) چون مأمورین نمی گذاشتند من خدمت امام برسم و مسئله را سؤال کنم. شنیدم که آن حضرت به وسیله خلیفه احضار شده، گفتم وسط راه و در حال عبور ایشان سؤال می کنم. میانه راه ایستادم، اما امام دیر کردند و در اثر خستگی خوابم برد. یک وقت متوجه شدم کسی چوب دستی به شانه من نهاده، چشمم را باز کردم دیدم حضرت عسکری سوار بر قاطر جلو من است و به من فرمود: لا تُصَلِّ فیه (نماز در عرق جنب از حرام نخوان) و رد شدند. (1)

معجزات

معجزه اول: علم امام به افکار دیگران

راوی ابوالقاسم می گوید: به همراه امام از شهر خارج شده و هر دو سوار بر مرکب بودیم که ناگهان من به فکر بدهکاری خود افتادم که وقت پرداخت او رسیده و پولی برای پرداخت ندارم و در فکر فرو رفتم که چگونه پرداخت کنم. در این هنگام امام رو کردند و به من فرمودند: خداوند متعال ادا می کند بدهکاریت را و خم شدند و با تازیانه خود خطی روی زمین کشیدند و فرمود: ای ابوالقاسم پیاده شو و بردار و به کسی مگو. من پیاده شدم دیدم شمش طلائی است آن را برداشتم و مخفی کردم. پس با امام حرکت کردیم و با خود حساب می کردم که اگر این شمش طلا به اندازه بدهکاری من بود که هیچ و آلا به صورتی طلبکار را از خودم راضی می کنم.

ص: 210

سپس با خود فکر می کردم که مخارج زندگی‌م در فصل زمستان را چه کنم؟ به مجردی که این فکر در ذهن من آمد. دیدم دو مرتبه امام خم شدند و خط دیگری روی زمین کشیدند و فرمودند پیاده شو و بردار و به کسی مگو. پیاده شدم دیدم شمش طلای دیگریست برداشتم و پنهان کردم. پس از آن که به اتفاق امام برگشتیم به شهر، نشستم بدهکاری خود را حساب کردم و طلای اول را نیز وزن کردم، دیدم دقیقاً به اندازه بدهکاری من است، بدون کم و زیاد. سپس نیازهای زندگی در فصل زمستان خودم را بررسی کردم به اندازه ای که آبرویم حفظ شود و دچار زیاده روی یا تنگنا نشوم، دیدم دقیقاً شمش طلای دوم به همان مقدار است. (1)

معجزه دوم: قلم دست ایشان مشغول نوشتن شد.

ابو هاشم می گوید: زمانی به خدمت امام عسکری (علیه السلام) رسیدم، دیدم امام مشغول نوشتن است. در این هنگام وقت نماز رسید. امام برای رعایت نماز اول وقت دست از نوشتن کشیده و مشغول نماز شدند؛ ولی دیدم قلم آن حضرت به صورت خودکار مشغول نوشتن است و چون امام از نماز فارغ شدند قلم را برداشتند و اجازه ملاقات به مردم دادند. (2)

معجزه سوم: نجات مردم از گمراهی و نقشه دشمن

روایت شده که زمانی در سامرا، به واسطه نیامدن باران مردم در قحطی و سختی قرار گرفتند. خلیفه وقت دستور داد مردم برای طلب باران و نماز و دعا از شهر خارج شوند و دعا کنند. سه روز این کار انجام شد؛ ولی باران نیامد. روز چهارم پیشوای مسیحیان به نام جاثلیق به اتفاق مسیحیان و راهبان برای دعای باران رفتند. بیرون شهر بین راهبان، راهبی دست به دعا بلند

ص: 211

-
- 1- بحارالأنوار، ج 50، ص 259 حدیث 20، منتهی الآمال، معجزه سوم از معجزات امام (علیه السلام).
 - 2- بحارالأنوار، ج 50، ص 304 حدیث 80، منتهی الآمال، معجزه چهارم از معجزات امام (علیه السلام).

کرد و به مجرد دست برداشتن و دعا کردن آسمان بارانی شد و باران فراوان بارید. با این اتفاق، اکثر مسلمانان دچار شک در اعتقاد شدند و جمعی مسیحی شدند و دین آنها را قبول کردند. خلیفه وقت از این پیشامد بسیار ناراحت شد، اما راه چاره را نمی دانست. امام عسکری هم در زندان خلیفه بود. دستور داد امام را از زندان بیاورند و گفت: اُمّت جدّت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را دریاب که با این جریان به طرف مسیحیت می روند. امام فرمود: من فردا شک و شبهه را برطرف می کنم. روز بعد قرار شد مجدداً مسیحیان برای دعای باران حاضر شوند. زمانی که بزرگ مسیحیان با راهبان و راهب خاصی که دعایش مستجاب شده بود، حاضر شدند. امام با بعضی غلامان نیز حاضر شدند. امام به یکی از غلامان دستور دادند، زمانی که راهب مستجاب الدعوه دست خود را بلند کرد برای دعای باران تو فوراً از بین انگشتان دست راست او چیزی را که مخفی کرده، بگیر و بیاور. غلام هم چنین کرد و تکه استخوان سیاهی که بین انگشتان راهب بود گرفت و تحویل امام داد. امام به راهب فرمودند: الآن دعا کن ولی او هرچه دعا کرد نه تنها از باران خبری نشد، بلکه ابرها کنار رفت و خورشید تابش کرد. خلیفه از امام سؤال کرد این استخوان که بین انگشتان راهب بود و هر وقت دعا می کرد باران می آمد، چیست؟ امام فرمود: این مرد از قبر یکی از پیامبران این تکه استخوان را برداشته و هر وقت این استخوان پیامبر را در دست می گرفت به خاطر آن آسمان بارانی می گشت و الآن که این استخوان نیست از بارن هم خبری نیست. (1)

• تاریخ شهادت: روز هشتم ربیع الاول سال 260 هجری. (2)

ص: 212

-
- 1- كشف الغمّة في معرفة الأئمة ج 2 ص 429 ، بحار الأنوار ج 50 ص 270 حدیث 37 .
 - 2- مناقب آل أبي طالب (عليه السلام) ج 4 ص 422 ، سوگنامه آل محمد (عليه السلام) ص 143 .

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَحْسَنَ بَنِ عَلِيٍّ الْهَادِيَّ الْمُهْتَدِيَّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْإِمَامِ الْمُنْتَظَرِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى وَلَدِكَ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. (1)

سلام بر تو مولای من ای ابا محمد، حضرت حسن فرزند حضرت علی هادی، ای هدایت کننده خلق و هدایت شده به حق، سلام بر تو ای پدر امام منتظر، سلام بر تو و بر فرزندت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و رحمت و برکات خداوند متعال.

ذکر مصیبت

عصر امامت شش ساله حضرت عسکری مصادف با حکومت سه طاغوت یعنی المعتز و المهتدی و المعتمد بود و بیشترین دوران یعنی چهار سال در زمان معتمد عباسی بود.

این امام مظلوم از ناحیه هر سه طاغوت مخصوصاً معتمد رنج شکنجه فراوان و زندان را تحمل کرد، زیرا حاکمان شنیده بودند حضرت مهدی در هم کوبنده حکومت ظالمان از صلب این امام خواهد بود، لذا تصمیم بر قتل او گرفتند. در یکی از زندان ها که زندانبان شخص خشن و بی رحمی به نام نحیر بود، امام را زیاد شکنجه و آزار می داد. او همسری داشت مؤمنه و ارادتمند به امام. روزی به شوهرش نصیحت کرد که دست از آزار این امام بزرگ بردار که می ترسم در دنیا هم دچار کیفر و بلا شوی. شوهر بی رحمش غضب کرد و قسم خورد که امام را در باغ وحش و جلو درندگان خواهم برد تا او را از بین ببرند و با اجازه مقامات بالاتر همین کار را کرد و یقین داشت که امام از بین خواهد رفت. پس از ساعتی

ص: 213

وقتی مراجعه کرد دید درندگان و حیوانات وحشی اطراف او را به آرامی گرفته اند و امام مشغول نماز خواندن است؛ لذا دستور داد امام را از آن محل خارج کنند. (1)

خلیفه وقت معتمد عباسی دست از دشمنی و آزار امام برداشت تا بالاخره به صورت پنهانی امام را به وسیله زهر مسموم نمود و پس از چند روز بیماری به شهادت رسیدند. (2)

در ساعات آخر عمر که بیماری آن حضرت شدت پیدا کرده بود، به غلامش فرمود به آن حجره برو کودکی را خواهی دید که پشت پرده به سجده افتاده است، او را بیاور. غلام طبق گفته آقا آمد در حجره و کودکی را دید که در حال سجده بود و چهره درخشان و موی سر به هم چسبیده داشت و بین دندان هایش گشاده بود. او را خدمت امام آورد. نگاه امام حسن که به کودک افتاد گریه کرد و فرمود: **يَا سَيِّدَ أَهْلِ بَيْتِهِ** **إِسْتَقْنِي الْمَاءَ فَإِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي (3)**؛ ای بزرگ خانواده خود به من آب بنوشان که من به سوی پروردگارم می روم. آن آقازاده ظرف آبی آورد و با دست خود به پدر نوشاند. اما در کربلا فرزند امام حسین (علیه السلام) (علی اکبر) از پدر تقاضای آب کرد ولی پدر نتوانست اجابت کند.

● عامل شهادت: معتمد عباسی که امام را به صورت مرموز و مخفیانه مسموم و شهید کرد.

● محل دفن: سامرا در اطافی که پدر بزرگوارشان دفن شده بودند و آنجا جزء خانه آنان بود. (4)

● فرزند: آنچه برای ایشان گفته شده یک پسر که همان حضرت مهدی

ص: 214

1- ارشاد مفید، ج 2 ص 334، بحار الأنوار ج 50 ص 309 حدیث 7.

2- منتخب التواریخ و چند مرجع دیگر به نقل سوگنامه، ص 142، منتهی الامال، زندگانی چهارده معصوم.

3- الغیبة شیخ طوسی، ص 273، بحار الأنوار ج 52 ص 16.

4- مناقب آل أبي طالب (علیه السلام) ج 4 ص 422، زندگانی چهارده معصوم، ص 161، زندگینامه چهارده معصوم، ص 533.

صاحب الزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) است.

● خلیفه زمان شهادت: معتمد عباسی. (1)

هیچ کس باور نمی کرد این که آن ماه حجاز *** جا به ابر خاک غم، در شهر سامرا کند

هیچ کس باور نمی کرد این که از داغ پدر *** در سنین کودکی، مهدی عزا بر پا کند

کودک پنج ساله را بنگر که می باید نماز *** باقد خم گشته بر آن قامت رعنا کند

عسگری شد کشته از زهر جفای معتمد *** عالمی ماتم سرا شد زین جفا، یا بن الحسن

شد نه تنها قلب پاکت در عزایش داغدار *** سوختی چون شمع در این ماجرا، یا بن الحسن

گشت بابای تو مسموم از جفا یا بن الحسن *** سوخت از زهر ستم، سر تا به پا یا بن الحسن

من نمی دانم چه زهری بود آن زهر جفا *** کرد او را از عزیزانش جدا یا بن الحسن

ص: 215

1- زندگینامه چهارده معصوم، ص 533.

حدیث 138- بهترین برادر برای انسان

رُویَ عَنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ (عليهما السلام) : خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ نَسِيَ ذَنْبَكَ، وَ ذَكَرَ إِحْسَانَكَ إِلَيْهِ. (1)

از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) روایت شده است: بهترین برادر برای تو کسی است که گناه (وخطای) تو را فراموش کند و نیکی تو را در حقش از یاد نبرد.

حدیث 139- هر چیزی اندازه ای دارد

رُویَ عَنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ (عليهما السلام) : إِنَّ لِلْسَّخَاءِ مَقْدَارًا فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ سَرَفٌ، وَ لِلْحَزْمِ مَقْدَارًا فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ جُبْنٌ، وَ لِلْإِقْتِسَادِ مَقْدَارًا فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ بُخْلٌ، وَ لِلشَّجَاعَةِ مَقْدَارًا فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ تَهَوُّرٌ. (2)

از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) روایت شده است: همانا سخاوت و بخشش اندازه ای دارد. اگر از آن مقدار بیشتر شود اسراف است. برای احتیاط کردن اندازه ای هست، اگر از آن مقدار بگذرد، ترس است و برای میانه روی در مصرف اندازه ای هست، اگر از آن اندازه بگذرد، بخل است و برای شجاعت نیز اندازه هست، اگر از آن مقدار بگذرد، بی باکی است.

حدیث 140- انسان در این دنیا

رُویَ عَنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ (عليهما السلام) : إِنَّكُمْ فِي أَجَالٍ مُنْقُوصَةٍ، وَأَيَّامٍ مَعْدُودَةٍ، وَالْمَوْتُ يَأْتِي بَغْتَةً، مَنْ يَزْرَعْ خَيْرًا يَحْصُدْ غَبْطَةً، وَ مَنْ يَزْرَعْ شَرًّا يَحْصُدْ

ص: 216

1- اعلام الدین، ص 313، بحار الانوار، ج 75، ص 379.

2- الدرّة الباهرة، ص 11، بحار الانوار، ج 66، ص 407 حدیث 115.

نَدَامَةً، لِكُلِّ زَارِعٍ مَا زَرَعَ. (1)

از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) روایت شده است: فرصت و عمر شما کوتاه است و روزهای شمارش شده و محدود دارید، و مرگ ناگهان می رسد. هرکس (کار) خوبی را بکارد، نتیجه خوب درو می کند، و هر کس بدی را بکارد، پشیمانی درو می کند. برای هر کشتکار همان است که کشت کرده است.

حدیث 141- اثر گناه آشکار

رُویَ عَنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ (عليهما السلام): مَنْ لَمْ يَتَّقِ وَجْهَ النَّاسِ لَمْ يَتَّقِ اللَّهَ. (2)

از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) روایت شده است: کسی که در مقابل مردم پروا ندارد (و آشکارا گناه می کند)، از خداوند هم پروا نخواهد کرد.

حدیث 142- دو صفت ارزشمند

رُویَ عَنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ (عليهما السلام): خَصْلَتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا شَيْءٌ: الْإِيمَانُ بِاللَّهِ، وَ نَفْعُ الْإِخْوَانِ. (3)

از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) روایت شده است: دو صفت است که از آنها والاتر (و ارزشمندتر) چیزی نیست: 1- ایمان به خدای متعال؛ 2- سود رساندن به برادران دینی.

حدیث 143- روش نصیحت کردن

رُویَ عَنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ (عليهما السلام): مَنْ وَعَظَ أَخَاهُ سِرًّا فَقَدْ زَانَهُ، وَ مَنْ

ص: 217

1- تحف العقول، ص 489، بحار الأنوار، ج 75، ص 373.

2- نزهة الناظر، ص 145، بحار الأنوار، ج 68، ص 336.

3- تحف العقول، ص 489، بحار الأنوار، ج 75، ص 374.

از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) روایت شده است: کسی که پنهانی برادر خود را اندرز دهد، او را زینت کرده و کسی که او را در آشکارا اندرز دهد، هر آینه او را خوار کرده است (یعنی انسان اگر می خواهد تذکر و نصیحتی به کسی داشته باشد، نباید در مقابل چشم دیگران و آشکارا باشد).

حدیث 144- عزت و خواری

رُويَ عَنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ (عليهما السلام) : مَا تَرَكَ الْحَقَّ عَزِيزًا إِلَّا ذَلَّ، وَلَا أَخَذَ بِهِ ذَلِيلًا إِلَّا عَزَّ. (2)

از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) روایت شده است: رها نکرد حق را هیچ عزیز می مگر آن که خوار شد و نگرفت آن را هیچ خواری مگر آن که عزیز شد (یعنی انسانی که طرفدار حق و عدل باشد، در دنیا هم عزت و آقائی پیدا می کند و به عکس اگر حق و عدالت را رها کرد، در دنیا هم کوچک و خوار خواهد شد).

حدیث 145- همراهی نعمت و بلا

رُويَ عَنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ (عليهما السلام) : مَا مِنْ بَلِيَّةٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا نِعْمَةٌ تُحِيطُ بِهَا. (3)

از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) روایت شده است: هیچ بلا و گرفتاری نیست مگر آن که خداوند در آن نعمتی قرار داده که آن بلا را احاطه کرده (یعنی در کنار و همراه بلا)

ص: 218

1- تحف العقول، ص 489، بحار الأنوار ج 75 ص 82 حدیث 81.

2- تحف العقول ص 489، بحار الأنوار، ج 69، ص 232.

3- تحف العقول، ص 489، بحار الأنوار، ج 75، ص 374.

ناخواسته نعمت قرار داده شده که اگر انسان به وظیفه خود عمل کند، از آن نعمت بهره مند خواهد شد).

حدیث 146- ارزش اندیشه کردن

رُویَ عَنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ (عليهما السلام): لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصِّيَامِ وَالصَّلَاةِ، وَإِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ. (1)

از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) روایت شده است: بندگی کردن خداوند متعال فقط به زیادی نماز و روزه نیست، بلکه بندگی اندیشه کردن زیاد در کار خداوند است (یعنی بهترین عبادت این است که انسان از راه تفکر در قدرت نمائی خداوند متعال او را بشناسد و معرفت خود را کامل کند).

حدیث 147- ترک وظیفه به خاطر زندگی و روزی

رُویَ عَنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ (عليهما السلام): لَا يَسْغَلُكَ رِزْقٌ مَضْمُونٌ عَنْ عَمَلٍ مَفْرُوضٍ. (2)

از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) روایت شده است: باز ندارد رزق و روزی که ضمانت شده (برای تو) از کاری که (برتو) واجب شده (یعنی روزی تو ضمانت شده و به تو خواهد رسید، اما انجام وظائف به عهده خودت است که باید انجام دهی).

حدیث 148- زینت اهل بیت

رُویَ عَنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ (عليهما السلام): اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا زِينًا وَلَا تَكُونُوا

ص: 219

1- تحف العقول، ص 448، بحار الأنوار ج 68 ص 325 حدیث 17.

2- تحف العقول، ص 489، بحار الأنوار ج 75 ص 374.

شَيْنًا، جُرُّوا إِلَيْنَا كُلَّ مَوَدَّةٍ وَادْفَعُوا عَنَّا كُلَّ قَبِيحٍ . (1)

از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) روایت شده است: تقوا را پیشه خود کنید و زینت ما اهل بیت باشید و ننگ (و باعث سرافکندگی) ما نباشید (با رفتارتان) محبت هارا به سوی ما جلب کنید و زشتی هارا از ما دور کنید.

حدیث 149- چهار موعظه

رُويَ عَنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ (عليهما السلام) : أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ، أَعْبَدُ النَّاسِ مَنْ أَقَامَ عَلَى الْفَرَائِضِ، أَزْهَدُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْحَرَامَ، أَشَدُّ النَّاسِ اجْتِهَادًا مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ. (2)

از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) روایت شده است: پرهیزگارترین مردم کسی است که از چیز شبهه ناک فاصله بگیرد. عابدترین مردم کسی است که واجباتش را به جا آورد. زاهدترین مردم کسی است که از حرام پرهیزد و بالاترین سعی و کوشش، ترک کردن گناهان است.

حدیث 150- زیارت اربعین و علامات مؤمن

رُويَ عَنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ (عليهما السلام) : عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ: صَلَاةٌ إِحْدَى وَخَمْسِينَ، وَزِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ، وَالتَّحْتُمُ فِي الْيَمِينِ، وَتَغْفِيرُ الْجَبِينِ، وَالْجَهْرُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. (3)

از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) روایت شده است: نشانه های مؤمن پنج چیز است:

ص: 220

1- تحف العقول، ص 488، بحار الأنوار ج 75 ص 372.

2- تحف العقول، ص 489، بحار الأنوار ج 75 ص 373 حدیث 5.

3- وسائل الشیعه، ج 14، ص 478 حدیث 1، بحار الأنوار ج 95 ص 348 حدیث 1.

1- خواندن پنجاه و یک رکعت نماز (واجب و نافله آنها در شبانه روز)، 2- زیارت اربعین (امام حسین علیه السلام)، 3- انگشتر به دست راست کردن، 4- پیشانی را (در وقت سجده) به خاک گذاردن، 5- بسم الله الرحمن الرحيم را (در همه نمازها) بلند گفتن.

ص: 221

زندگی حضرت ولی عصر صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در یک نگاه

اشاره

نام: هم نام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) م-ح-م-د (که در زمان غیبت جانشین نیست نام حضرت به این نام برده شود و حکمت آن معلوم نیست. و کنیه اش هم مانند رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است). (1)

کنیه: ابوالقاسم

لقب: مهدی

پدر: امام حسن عسکری (علیه السلام)

مادر: نرجس دختر یشوعای و نوقیصر، پادشاه روم و از فرزندان شمعون وصی حضرت عیسی (علیه السلام) بوده است، طبق شرحی که محدث قمی هم آن را در منتهی الآمال ذکر کرده، خدمت امام حسن عسکری (علیه السلام) رسید و به افتخار همسری ایشان در آمد و مادر حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شد. (2)

ولادت: بنا بر مشهور، ولادت ایشان در شب جمعه نزدیک اذان صبح روز پانزده شعبان سال 255 قمری واقع شده است.

توجه: عدد 255 از نظر حروف ابجد مساوی است با کلمه نور. از حکیمه خاتون دختر امام جواد نقل شده که در روز چهاردهم شعبان، خدمت امام عسکری (علیه السلام) بودم. امام فرمودند: امشب را پیش ما باش، قرار است خداوند متعال فرزندی به ما عنایت کند. با آن که پس از بررسی اثر حملی در نرجس خاتون ندیدم، با تعجب شب را ماندم تا نزدیک طلوع فجر، پس از آن که با نرجس خاتون نماز شب را خواندیم، در دل گفتم پس چه شد آنچه امام

ص: 222

1- کشف الغمّة في معرفة الأئمة ج 2 ص 521، بحار الأنوار ج 51 ص 72 حدیث 13.

2- بحار الأنوار ج 51 ص 6 حدیث 12، منتهی الآمال، فصل اول، احوالات امام (علیه السلام).

عسکری فرمود، که ناگهان امام از اتاق دیگر فرمودند: عمه جان وعده خدای متعال نزدیک است.

طولی نکشید لرزه به دامان نرجس افتاد و آثار وضع حمل در او پیدا شد. باز امام صدا زدند: سوره قدر را بر او بخوان. پس شروع کردم سوره *إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ* را بر نرجس خواندن که دیدم طفل در شکم او هم همراه من می خواند و بر من سلام کرد. من ترسیدم. امام صدا زدند که از قدرت حق تعالی تعجب نکن؛ زیرا که خدوند طفل های ما خانواده را به حکمت گویا می کند و در بزرگی حجت خود قرار می دهد. در این هنگام گویا پرده ای میان من و نرجس حائل شد.

حکیمه می گوید: من کسی را ندیدم. دویدم پیش امام و جریان را گفتم. امام فرمود: برگرد به جای خود که نرجس را خواهی دید. چون برگشتم نرجس را دیدم در حالی که نوری از آن ساطع بود که مرا خیره کرد و حضرت مهدی را دیدم که رو به قبله به سجده افتاده و انگشتان سبابه را به آسمان بلند کرده و می گوید: *أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَأَنَّ أَبِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام)*، پس یک یک امامان را شمرد تا به خودش رسید و فرمود: *اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي وَعْدِي وَأَتِّمِّمْ لِي أَمْرِي وَتَبِّتْ وَطْأَتِي وَأَمْلَأِ الْأَرْضَ بِي عَدْلًا وَقِسْطًا*؛ یعنی خدایا وعده پیروزی که به من دادی را وفا کن و امر امامت مرا تمام کن. انتقام و پیروزی مرا بر دشمنان ثابت کن و پُر کن زمین را به سبب من از عدل و داد و بر بازوی راستش نوشته بود: *جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا*؛ یعنی حق آمد و باطل نابود شد. به درستی که باطل نابودشدنی است.

حکیمه می گوید: چون این مولود سعادت مند را نزد پدرشان امام عسکری بردم، امام با

ایشان سخن گفت و حضرت مهدی پس از استعاذه گفت: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ. (1)

طبق احادیث معتبر این آیه در شان آن حضرت و آباء بزرگوارشان نازل شده است. (ترجمه): و اراده کرده ایم که منت گذاریم بر کسانی که روی زمین (بر اثر ستم ستمکاران) ضعیف واقع شده اند و آنها را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم و به آنها تمکین و استیلا روی زمین بخشیم و نشان دهیم به فرعون و هامان و لشگریانشان از طرف آن امامان آنچه را که از آن می ترسیدند. (2)

● مکان ولادت: شهر سامرا.

● شروع امامت: پنج ساله بودند که پدر بزرگوارشان امام عسکری (علیه السلام) به شهادت رسیدند و امامت ایشان که مصادف با سال 260 هجری بود، شروع شد.

معجزات

معجزه اول: نصب حجرالاسود توسط امام

نصب حجرالاسود توسط آن امام، از محمد بن قولویه استاد شیخ مفید (ره) روایت شده (این دو عالم بزرگ استاد و شاگرد که از مقام بلندی برخوردارند در کاظمین در رواق پایین پای امامین دفن هستند) بعد از آن که فرقه اسماعیلیه کعبه را خراب کردند و حجرالاسود را به مسجد کوفه بردند و آنجا نصب کردند، در اوایل غیبت کبری در سال 337 خواستند

ص: 224

1- سوره قصص، آیه 5-6.

2- بحار الأنوار، ج 51 ص 11 حدیث 14، منتهی الامال، فصل اول احوالات امام (علیه السلام)، زندگانی چهارده معصوم، ص 175.

حجرالاسود را به جایگاه اولیه خود برگردانند. چون بر اساس روایات صحیح حجرالاسود را غیر از معصوم نمی تواند نصب کند همانگونه که قبل از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سیل خانه خدا را خراب کرد و به وسیله پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نصب شد و در زمان حجّاج کعبه بر سر عبدالله بن زبیر خراب شد و توسط امام زین العابدین نصب گردید.

ابن قولویه می گوید: تصمیم گرفتم هم زمان با نصب حجرالاسود من هم برای زیارت خانه خدا بروم؛ چون غیر از معصوم یعنی حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) کس دیگری قدرت بر نصب حجرالاسود را ندارد. می خواستم ضمن انجام حجّ، امام خود را هم زیارت کنم، ولی چون به شهر بغداد رسیدم سخت بیمار شدم و توان حرکت نداشتم؛ لذا نایی گرفتم و نامه ای به او دادم و جریان نصب حجر توسط امام زمان را به او گفتم و در نامه سؤال کردم که آیا من از این بیماری شفا پیدا می کنم یا خیر و چند سال از عمر من باقیست؟ و به او سفارش کردم به هر وسیله ممکن این نامه را به کسی می رسانی که حجرالاسود را نصب می کند و جواب نامه را بگیر و بیاورد.

نایب می گوید: روزی که قرار بود حجر نصب شود خودم را رساندم کنار کعبه و در جای بلندی قرار گرفتم. با دادن مبلغی پول به خادمان کعبه از آنها خواستم تا مرا در کارم یاری دهند. زمانی که خواستند حجر را در جای خود نصب کنند، هر کس برای نصب آن اقدام می کرد حجر می لرزید و قرار نمی گرفت تا این که جوان خوشرو و خوش موی و گندم گونی ظاهر شد و آمد حجر را از دست دیگران گرفت و در جای خود قرار داد و محکم و استوار در جای خود قرار گرفت.

مردم صدا به خروش و خوشحالی بلند کردند و آن جوان به طرف بیرون مسجد حرکت کرد، من هم به دنبال ایشان با سرعت تمام حرکت کردم و مردم را کنار می زدم و به دنبال

ایشان دویدم؛ ولی ایشان با کمال اطمینان و آرامش حرکت می کرد تا از میان مردم بیرون رفتیم و به جایی رسیدیم که غیر از من و ایشان کس دیگری نبود. آن بزرگوار ایستاد و رو به من کرد و فرمود: نامه را بده. قبل از آن که من چیزی گفته باشم. نامه را به دست ایشان دادم بدون آن که نامه را باز کند و بخواند فرمود: به او بگو ترس نداشته باش، از این بیماری شفا پیدا خواهی کرد و سی سال دیگر عمر داری و چنان ترس و عظمتی از ایشان بر من وارد شده بود که نتوانستم حرفی یا حرکتی از خود نشان دهم و از ایشان جدا شدم.

در برگشت وقتی این خبر را به ابن قولویه دادم، آرامش و اطمینان پیدا کرد و تا سی سال بعد یعنی سال 367 زنده بود؛ ولی در این سال اندک بیماری پیدا کرد و به مجرد بیمار شدن نسبت به وصیت و کفن و دفن و لوازم مرگ خود اقدام کرد. به او گفتند: چرا برای این بیماری اندک این طور مضطربی. گفت: مولای من به من خبر داده که در این سال از دنیا خواهم رفت و با همین بیماری هم به دار بقاء و منازل رفیع بهشت انتقال پیدا کرد. (1)

معجزه دوم: عنایت و لطف حضرت مهدی در حق علامه بحر العلوم

در زمانی که علامه بحر العلوم در مکه سکونت داشت و مشغول تدریس و ارشاد مسلمانان خصوصاً دوستان و شیعیان بود از هرگونه دستگیری و نجات فقراء و مستمندان دریغ نمی کرد و درب خانه ایشان به سوی آنها باز بود. روزی خدمتگزار ایشان اطلاع می دهد که امکاناتی مانند پول و جنس برای کمک به نیازمندان نمانده است، فکری بیاندیشید. سید پاسخی نمی دهد. طبق برنامه روزانه هر روز صبح، بعد از طواف خانه خدا به منزل می آمد و مقداری استراحت می کرد و سپس آماده تدریس می گردید. فردای آن روز چون از طواف برگشت و در

ص: 226

1- الخرائج و الجرائح راوندی، ج 1، ص 475 حدیث 18، بحار الأنوار ج 52 ص 58 حدیث 41، منتهی الآمال، معجزه هشتم از معجزات امام (علیه السلام).

اتفاق خود قرار گرفت، ناگهان صدای درب بلند شد. با آن که همیشه خدمتکار برای باز کردن درب می رفت، ولی این بار خود سید مضطربانه به جای خدمتکار پشت درب رفت.

مرد جلیل القدری که با هیئت اعراب بود وارد خانه شد و در اتفاق مخصوص سید رفت. سید هم با کمال ادب و تواضع مقابل او نشست. حدود دو ساعتی با هم خلوت کردند و مکالمه داشتند. زمانی که آن بزرگوار خواست از خانه خارج شود، سید با عجله حرکت کرده، دست آن آقا را بوسید و تا درب خانه بدرقه کرد و او را بر شتری که درب خانه بود، سوار کرد.

مهمان رفت و سید با رنگ پریده وارد خانه شد. حواله ای در دست داشت که به من داد و فرمود: نزد دکان صرافی که نزدیک کوه صفا است ببر و هرچه داد بگیر و بیاور. من حواله را نزد صاحب دکان بردم. او به مجردی که حواله را دید گرفت، بوسید و به چشم گذاشت و گفت: چند نفر حمال برای بردن پول ها که آن زمان سکه ای بود، حاضر کن.

من چهار نفر حمال بردم و مرد صراف به اندازه ای که قدرت حمل کردن داشتند پول در کیسه ریخت و آن حمال ها به دوش کشیده و به منزل بردیم. خدمتگذار می گوید: این واقعه عجیب فکر مرا مشغول کرده بود و چگونگی آن برای من مجهول بود تا این که یک روز تصمیم گرفتم نزد آن صراف بروم و جریان را سؤال کنم و صاحب حواله را بشناسم؛ ولی چون به صفا رسیدم هرچه نگاه کردم مغازه صرافی ندیدم. از شخصی سؤال کردم مغازه صرافی کجا است؟ در جواب گفت: ما تا به حال اینجا مغازه صرافی ندیده ایم؛ لذا متوجه شدم این یکی از اسرار الهی است و از عنایات و توجهات حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. (1)

ص: 227

1- بحار الأنوار ج 53 ص 237 حکایت دوازدهم ، نجم الثاقب باب هفتم ص 340، فوائد الرضویة ص 680 ، منتهی الآمال حکایت نوزدهم از فصل پنجم .

یکی از شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت می گوید: مردی نزد پدرم بود و با هم سخن می گفتند. در این بین، خواب بر او غلبه کرد و عمامه از سرش افتاد اثر زخم ضربت شمشیر بر سرش ظاهر شد. از او سؤال کردم جریان این جراحت چیست؟ گفت: این اثر ضربه شمشیر در جنگ صفین است.

از گفتار او تعجب کردم. به او گفتم: جنگ صفین مربوط به قرن هفتم است که تو در آن زمان وجود نداشته ای منظورت از این گفتار چیست؟ گفت: آری همین طور است که شما می گوید لکن روزی به طرف مصر حرکت می کردم، در بین راه با مردی هم سفر شدم که با هم سخن می گفتیم. در این بین، سخن از جنگ صفین به میان آمد. آن مرد گفت: اگر من در آن جنگ حاضر بودم شمشیر خودم را از خون علی و یارانش سیراب می کردم. من گفتم: اما اگر من حاضر بودم شمشیرم را از خون معاویه و یارانش سیراب می کردم. آن مرد گفت: علی و معاویه و یاران آنها که در حال حاضر نیستند، ولی من و تو که از یاران آنها هستیم زنده ایم بیا تا حق خود را از یکدیگر بگیریم و روح آنها را از خود راضی کنیم.

این را گفت و شمشیرش را برهنه کرد من هم شمشیر خود را از غلاف بیرون کشیدم و به یکدیگر در آویختیم. درگیری شدیدی اتفاق افتاد. ناگاه آن مرد ضربه ای بر سر من وارد کرد که افتادم روی زمین و بیهوش شدم.

دیگر چیزی نفهمیدم تا یک وقت که دیدم کسی با ته نیزه مرا حرکت می دهد. چشم گشودم سواری را کنار خودم دیدم که از اسب پیاده شد و دست بر جراحت سر من کشید که دست کشیدن آن همان و احساس آرامش و شفا گرفتن من هم همان. دست او معجزه گونه سر مرا شفا داد.

به من فرمود: مقصداری صبر کن تا من برگردم و سوار بر اسب خود شد و از نظر من غایب گردید. طولی نکشید که مراجعه کرد در حالی که سر بریده آن مردی که به من ضربه زده بود را در دست داشت و اسب او و اثاثیه مرا با خود آورده بود. فرمود این سر بریده، سر دشمن تو است، چون تو ما را یاری کردی ما هم تو را یاری نمودیم.

وَلَيُنْصِرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ، یقیناً خدای متعال کسی که او را یاری کند، یاریش می نماید، وقتی این جریان را دیدم خوشحال شدم و عرض کردم ای مولای من شما کیستی؟ فرمود: من (م ح م د) ابن الحسن صاحب الزمان هستم. سپس فرمودند: اگر راجع به این زخم از تو پرسیدند بگو آن را در جنگ صفین به سرم زده اند. این جمله را فرمودند و از نظر غایب شدند. (1)

(توضیح: براساس مدارک دینی انسانی که از نظر ایده و عقیده اعتقاد به مکتبی و طرفدار گروهی باشد در ردیف آن گروه خواهد بود. «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ» انسان در ردیف و با کسی است که او را دوست می دارد و با او محشور می شود. بی جهت نیست که خطاب به اولیاء دین و شهداء می گویند: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا؛ ای کاش من هم در کنار آنان و با آنها بودم تا به رستگاری بزرگ می رسیدم. این مطلب در حدیث و آرزو است تا چه رسد آن که به مرحله عمل و مبارزه خارجی نظیر جریان ذکر شده هم برسد، مؤلف).

غیبت صغری

بعد از شهادت پدرشان از سال 260 هجری در حدود 70 سال طبق قولی طول کشید که امام از دیده گان عموم مردم غائب شدند و به وسیله چهار نفر از نواب خاص مشکلات و

ص: 229

مسائل مردم، خدمت امام بیان می شد و بعضاً خدمت امام مشرف می شدند. چهار نفر نایب خاص که از بزرگان شیعه و مورد اعتماد بودند به ترتیب عبارتند از: 1- عثمان بن سعید؛ 2- محمد بن عثمان؛ 3- حسین بن روح؛ 4- علی بن محمد سمری. (1)

غیبت کبری

در سال 329 هجری نامه ای از طرف امام برای علی بن محمد سمری آمد که اجل تو نزدیک است و نیابت خاصه به پایان رسیده و از این به بعد غیبت کبری شروع می شود که تا کنون هم ادامه دارد. (2)

ظهور و قیام امام

از مجموعه روایات استفاده می شود آن امام همام در شهر مکه کنار کعبه و میان رکن و مقام ظاهر می شود و خود را معرفی می کند. یاران ویژه او سیصد و سیزده نفرند که در مکه با او بیعت می کنند. امام سپس به مدینه رفته و با تشکیل سپاه به سوی عراق و شهر کوفه می رود و کوفه را مرکز حکومت خود قرار می دهد و از آنجا اسلام را در سراسر جهان گسترش داده و دین را تجدید و غبار را از چهره اسلام راستین برطرف می کند. (3)

ص: 230

-
- 1- منتهی الآمال فصل هشتم از احوالات امام (علیه السلام)، زندگی نامه چهارده معصوم، ص 562، سوگنامه، ص 153.
 - 2- کمال الدین و تمام النعمة ج 2 ص 516 حدیث 44، بحار الأنوار ج 51 ص 361 حدیث 7، منتهی الآمال فصل هشتم احوالات امام (علیه السلام).
 - 3- تفسیر نور الثقلین ج 2 ص 392 حدیث 194، بحار الأنوار ج 52 ص 191 حدیث 24، زندگی نامه چهارده معصوم، ص 601، و...

سلام و درود بر امام عصر حضرت مهدی (علیه السلام)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ السَّلَامُ عَلَيَّ مُعَزِّزِ الْأَوْلِيَاءِ، وَ مُذِلِّ الْأَعْدَاءِ السَّلَامُ عَلَيَّ وَارِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَ خَاتِمِ الْأَوْصِيَاءِ أَسْأَلُكَ يَا مَوْلَايَ أَنْ تَأْخُذَ بِيَدِي فِي دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي. (1)

سلام بر تو ای مولای من، یا صاحب الزمان، سلام بر عزیز کننده دوستان خدا و خوارکننده دشمنان خدا، سلام بر وارث پیامبران و آخرین جانشینان، از تو می خواهم ای مولای من که دست مرا بگیری (کمکم کنی) در کارهای دین و دنیا و آخرت من.

مصائب و توسل به امام مهدی (علیه السلام)

مصیبت ها و اندوه حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چه از ناحیه شهادت معصومین و ظلم هائی که در حق آنها شده و چه از ناحیه مشکلات و مصائبی که بر جامعه اسلامی و مؤمنان و اولیاء خدا می رسد. فراوان است از طرف دیگر وظیفه شیعیان و مؤمنان در زمان غیبت برای رفع مشکلات، توسل و استغاثه به آن بزرگوار است.

در حدیث ابوالوفای شیرازی از پیامبر اکرم نقل شده که فرمود: هر وقت در مانده و گرفتار شدی استغاثه به حضرت حجت کن که او فریاد رس و پناه هر پناهنده و استغاثه کننده است (2) و در روایت از امام حسن عسکری (علیه السلام) آمده که چون حضرت مهدی (علیه السلام) متولد شد ملائکه او را به عرش بردند پس خداوند متعال به او خوش آمد گفت و فرمود به خاطر تو عطا می کنم و می آمرزم و عذاب می کنم (3) و در روایت از امام کاظم آمده که فرمود هر ملکی که

ص: 231

1- بخشی از زیارت امام به نقل مفاتیح الجنان، زیارت دوم، سرداب در سامرا.

2- دعوات راوندی ص 191، بحار الانوار، ج 53، ص 324.

3- ترجمه نجم الثاقب، ص 786.

خداوند او را برای کاری به زمین بفرستد، ابتدا وارد می شود بر امام و آن کار را خدمت امام عرضه می دارد (1) (در واقع امام بایستی امضاء کند) لذا بایستی مسلمین و شیعیان حضرت حجت را که فعلاً امام صاحب اختیار روی زمین هستند در گرفتاری ها و حتی در غیرگرفتاری هاپناهگاه و امید خود قرار دهند.

یکی از راه های استغاثه به امام را که مرحوم طبرسی از علی بن بابویه نقل کرده و محدث قمی هم در مفاتیح الجنان آورده (2) این است که یکی از مشایخ، مبتلا به گرفتاری و غصه بزرگی می شود که نمی توانسته حتی برای کسی بیان کند تا این که در عالم رویا شخص خوش چهره و زیبایی را می بیند که به او می گوید: برای رفع گرفتاریت توجه به خداوند متعال پیدا کن و استغاثه کن به حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که او نیکو معین و فریادری است.

آنگاه دست او را گرفت و گفت زیارت و سلام بده به حضرت مهدی و از او بخواه شفیع تو شود نزد خداوند متعال برای رفع گرفتاریت و پس از تحصیل طهارت دو رکعت نماز کن و زیر آسمان، رو به قبله بایست و بگو: «سَلَامُ اللَّهِ الْكَامِلِ التَّامِّ»، تا آخر گفت: پس بیدار شدم و آنچه را آموخته بودم نوشتم و طبق دستور به جا آوردم بعد از نماز صبح همان روز هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که فرج برای من رسید و مشکلم حل شد و تا آخر عمر دیگر گرفتار نشدم. (3)

اما مصائب امام در مظلومیت اجداد طاهرینش به بخشی از مظلومیت حضرت سیدالشهداء و گفتار حضرت صاحب الزمان در این خصوص اشاره می کنیم.

ص: 232

1- ترجمه نجم الثاقب، ص 787.

2- قبل از مناجات خمسه عشر ذکر شده است.

3- بحار الأنوار ج 91 ص 31، نجم الثاقب، ص 801.

در بخشی از زیارت ناحیه مقدسه منسوب به امام زمان می خوانیم: فَلَيْنُ أَحْرَتِي الدُّهُورُ وَعَاقِبِي عَنْ نُصْرَتِكَ الْمُقْدُورُ لَا بَكَيْنِكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً وَلَا بَكَيْنٍ عَلَيْكَ بَدَلُ الدَّمِوعِ دَمًا.

اگر زمانه مرا تاخیر انداخت و مقدرات مرا از یاری تو جلوگیری کرد، صبح و شب به یاد مصائب تو گریه می کنم و به جای اشک، خون می گریم.

فَلَمَّا رَأَيْنِ النَّسَاءَ جَوَادِكَ مَحْزِيًّا، وَنَظَرْنَ سَرَجَكَ عَلَيْهِ مَلُوبِيًّا، بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ، نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ لَا طِمَامَ، سَافِرَاتِ الْوُجُوهِ بِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتِ، وَبَعْدَ الْعِزِّ مُذَلَّلَاتِ، وَإِلَى مَصْرَعِكَ مُبَادِرَاتِ، وَالشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ، مُوَلِّغٌ سَيْفَهُ عَلَى نَحْرِكَ. (1)

(یا جدا چگونه یاد کنم از) زمانی که زن های حرم، اسب تو را شرمنده و سر بزیر دیدند، درحالی که زینش واژگون شده، از خیمه های بیرون آمدند، موهای خود را پریشان کرده و سیلی به صورت خود می زدند و با صورت آشکار شده فریاد و فغانشان بلند بود، چرا که عزت خود را از دست داده بودند و به سوی قتلگاه شتافتند و دیدند شمر بر سینه ات نشسته و شمشیر بر گلویت گذارده است.

سلام های منسوب به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در مصائب جدشان

السَّلَامُ عَلَى الْمُعْسَلِ بَدَمِ الْجِرَاحِ.

سلام بر کسی که با خون زخم هایش غسل داده شد.

السَّلَامُ عَلَى الْمُقْطُوعِ الْوَتِينِ.

سلام بر کسی که رگ های قلبش را (با تیر) بریدند.

ص: 233

السَّلَامُ عَلَى الشَّيْبِ الْخَضِيبِ.

سلام بر کسی که محاسنش به خون خضاب شد

السَّلَامُ عَلَى الْخَدِّ التَّرِيبِ.

سلام بر چهره بر خاک نهاده

السَّلَامُ عَلَى الْبَدَنِ السَّلِيبِ.

سلام بر آن بدن برهنه (که لباس هایش را به غارت بردند)

السَّلَامُ عَلَى الثَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضِيبِ.

سلام بر دندانی که با چوب (خیزران) کوبیده شد.

السَّلَامُ عَلَى الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ. (1)

سلام بر سری که بالای نیزه رفت.

السَّلَامُ عَلَى النَّسْوَةِ الْبَارِزَاتِ (2)

سلام بر بانوانی که اسیر شدند.

چه شود به چهره زرد ما نظری برای خدا کنی *** که اگر کنی، همه درد ما به یکی نظاره دوا کنی

تو شهی و کشور جان تو را، تو مهمی و جان جهان تو را *** زره کرم چه زیان تو را، که نظر به حال گدا کنی

ص: 234

1- مزار ابن المشهدی، ص 499، بحار الانوار، ج 98، ص 235.

2- مزار ابن المشهدی، ص 498.

کی شود مهدی بیاید یا حسین *** کربلا را او گشاید یا حسین

کی شود گیرد ز دشمن انتقام *** شعر پیروزی سراید یا حسین

کی شود آن روضه خوان خون جگر *** سوز این دل را فزاید یا حسین

کی شود خورشید عشق فاطمه *** از پس پرده در آید یا حسین

یا حسین یا حسین یا حسین

یا حسین یا حسین یا حسین

ای ولی عصر و امام زمان *** ای سبب خلقت کون و مکان

ای به ولای تو، تولای ما است *** مهر تو آئینه دل های ما است

تا تو ز ما روی نهان کرده ای *** خون به دل پیر و جوان کرده ای

گر نظر از سوی عنایت کنی *** جمله مهمات کفایت کنی

دیده خلقی همه در انتظار *** کز پس این پرده شوی آشکار

ص: 235

ما که نداریم به غیر از تو کس *** ای شه خوبان تو به فریاد رس

گر نظر از سوی عنایت کنی *** جمله مهمات کفایت کنی

هر شب به دل غم زده غوغای تو دارم *** نقشی به دل از قامت رعنا تو دارم

غائب ز نظر باشی و در قلب هویدا *** از دیده دل، دیده به بالای تو دارم

نادیده مجسم شده ای در بر چشمم *** آنسان که نظر بر رخ زیبای تو دارم

مپسند که نادیده جمال تو بمیرم *** این مسئلت از درگه والای تو دارم

از قبر و قیامت نبود بیم و هراسم *** زیرا که به دل مهر و تولای تو دارم

امضای قبولی زنی بر دفتر عاشق *** فخرم به جهانست که امضای تو دارم

چگونه مسجد جمکران تاسیس شده است؟

علامه مجلسی (رحمة الله علیه) از قول مرد صالح و متقی شیخ حسن بن مثله جمکرانی نقل کرده که او گفت: در سال 393 هجری قمری در شب سه شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان در منزل خود در قریه جمکران خوابیده بودم، ناگهان نیمه های شب جمعی به در خانه من

ص: 236

آمدند و گفتند برخیز که حضرت بقیه الله امام مهدی تو را می خواهد. من برخاستم که آماده شوم به خدمت ایشان برسم. خواستم لباس های خود را بپوشم در تاریکی شب اشتهاً لباس دیگری را برداشته بودم که همان گروه صدا زدند آن لباس تو نیست به تن مکن. من لباس خودم را برداشتم و پوشیدم. باز دنبال کلید درب منزل می گشتم که همان گروه به من گفتند درب باز است احتیاج به کلید نیست.

آمدم به درب خانه سلام کردم به من جواب دادند و خوش آمد گفتند و مرا آوردند همان جایی که الآن مسجد جمکران است. نگاه کردم بیابانی را دیدم که در آن تختی گذارده شده و جوانی تقریباً سی ساله روی آن تکیه زده و پیرمردی در خدمتش بود و کتابی را برای آن جوان قرائت می کرد و اطراف آن تخت بیش از شصت نفر بودند، بعضی با لباس های سفید و بعضی با لباس های سبز که مشغول عبادت و نماز بودند.

آن پیرمرد که حضرت خضر بود مرا در خدمت آن جوان نشانند و آن جوان که حضرت بقیه الله بودند من را با نام صدا زدند و فرمودند: میروی پیش «حسن بن مسلم» و می گویی چند سالست که در این زمین زراعت می کنی، بعد از این اجازه نداری در این زمین زراعت کنی و درآمدهای این زمین را بایستی تحویل دهی تا روی آن مسجدی بنا شود (زیرا) این زمین شریفی است که خداوند آن را بر زمین های دیگر برگزیده و تو آن را ضمیمه زمین خود کرده ای و به خاطر این کار خداوند متعال تو را تنبیه کرده و دو پسر جوان تو را گرفته و اگر از این کار دست نکشی به عذابی مبتلا خواهی شد که تصور آن را نداشتی.

گفتم ای سید و مولای من باید نشانه ای داشته باشم تا حرف مرا قبول کند و تکذیب نکند. فرمود: ما برای تو نشانه قرار خواهیم داد. سفارش ما را برسان و نزد سید ابوالحسن برو تا با تو بیاید و آن مرد را احضار کند و منافع سال های گذشته را از او بگیرد برای بنای مسجد و بقیه

مخارج مسجد را از (رهق که در اردهال است) و مُلک ما است بدهند و مسجد را تمام کنند و نصف رهق را وقف این مسجد کردیم تا هر سال از درآمد آن تعمیرات و مخارج مسجد را تأمین کنند و به مردم بگو به این مسجد متوجه و رغبت زیاد داشته باشند و آن را عزیز دارند.

اعمال مسجد و ثواب آن

و سفارش کنید در این مسجد چهار رکعت نماز بخوانند، دو رکعت اول به نیت تحیت مسجد و در هر رکعت بعد از حمد هفت مرتبه سوره توحید و در رکوع و سجود هم هفت مرتبه تسبیح بگویند و دو رکعت دوم به نیت نماز صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در هر رکعت به آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» که رسیدند صد مرتبه بگویند و بقیه سوره را بخوانند و تسبیح در رکوع و سجود را هم هفت بار بگویند. بعد از نماز، تسبیحات حضرت زهرا سپس سر به سجده بگذارند و صد بار صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیتش بفرستند.

ثواب این نماز را فرمود: *فَمَنْ صَلَّى بِهَا فَكَأَنَّمَا صَلَّى فِي الْبَيْتِ الْعَتِيقِ*؛ کسی که این دو رکعت نماز (امام زمان) را بخواند مانند کسی است که در کعبه نماز خوانده است. شیخ حسن می گوید: من با خود گفتم محل مسجد امام زمان همان جایی است که آن جوان روی تخت نشسته، سپس امام مرا مرخص کرد مقداری که راه رفتم دو مرتبه صدا زد و فرمود: در میان گله گوسفندان جعفر کاشانی چوپان، بزی است آن را بخر و نشانه های آن بز را هم دادند اگر مردم جمکران پولش را دادند با آن بخر والا با پول خودت و فردا شب که شب هیجدهم ماه مبارک است آن را در اینجا بکش و هر بیمار سختی و مشکل داری که از این گوشت بخورد خدا او را شفا می دهد. باز مرا مرخص کردند. مقداری که رفتم دوباره مرا صدا زدند و فرمودند: ما هفتاد روز یعنی تا شب بیست و پنجم ذی القعدة شب دحوالارض یا هفت روز یعنی تا شب بیست و سوم ماه مبارک شب قدر اینجا هستیم.

از خدمت ایشان مرخص شدم و به خانه رفتم و تا صبح در فکر بودم. صبح بعد از نماز پیش علی منذر رفته و جریان را گفتم و به اتفاق رفتیم جایی که دیشب رفته بودم یعنی مسجد فعلی و نشانه هایی از امام زمان یعنی چند عدد میخ و زنجیر (ظاهراً علامت بوده) در آنجا دیدیم. سپس به اتفاق رفتیم پیش سید ابوالحسن الرضا. به درب خانه که رسیدیم دیدیم خدمت کاران منتظر ما بودند از من پرسیدند تو اهل جمکرانی، گفتم: بله. گفتند: سید ابوالحسن از سحرگاه منتظر شما است. ما را نزد او بردند. سلام کردیم او ما را احترام کرد و گفت من دیشب خواب دیدم که به من گفتند: شخصی به نام حسن بن مثله پیش تو می آید حرف او را قبول کن و او مورد اعتماد ما است حرف او حرف ما است. من جریان را مشروحاً برای او بیان کردم و به اتفاق حرکت کردیم به طرف جمکران. در نزدیک ده جمکران برخورد کردیم به جعفر چوپان با گله گوسفندانش که در عقب گله، بزی حرکت می کرد که همه نشانه هایی که امام فرموده بودند را دارا بود. ان را گرفتم تا خریداری کنم. جعفر چوپان قسم خورد که من تا به حال این بز را ندیده بودم و امروز هر چه خواستم او را بگیرم نتوانستم ولی نزد شما آمد و او را گرفتید. من بز را به محل فعلی بردم و ذبح کردم و همان گونه که فرموده بودند گوشت آن را به هر مریضی که دادم شفا پیدا کرد.

سید ابوالحسن الرضا دستور داد که حسن مسلم را برای اجرای ماموریت حاضر کنند، وقتی حاضر شد جریان زمین و منافع آن برایش توضیح داده شد و او هم قبول کرد که زمین و منافعش را تحویل دهد و پس از تحویل گرفتن زمین شروع به ساختن مسجد کردیم تا به سقف رسید و سقفش را با چوب پوشانیدیم و سید ابوالحسن ان میخ ها و زنجیرهایی که در زمین بود را در صندوق نگهداری می کرد و به وسیله آنها بیماران شفا پیدا می کردند، ولی بعد از وفاتش مفقود شد. (1)

ص: 239

حدیث 151- جانشینان امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

رَوَى عَنْ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ : وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. (1)

از حضرت صاحب الزمان روایت شده است: و اما در حوادثی که رخ می دهد (مسائل پیش بینی نشده از داخل و خارج)، به روایت کنندگان حدیث های ما مراجعه کنید (تکلیف و وظیفه خود را در این امور از فقها و عالمان دین بگیرید و به آنها عمل کنید)؛ زیرا آنها حجت (معیار و میزان) من بر شما هستند و من حجت خدای متعال بر آنها هستم.

حدیث 152- فلسفه غیبت امام زمان

رَوَى عَنْ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ (عجل الله تعالی فرجه الشریف) : وَأَمَّا عَلَّةُ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ }. (2)

از حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) روایت شده است: اما علت غیبت (امام زمان که عموم مردم دسترس به ایشان ندارند، فعلاً مخفی است و مصلحت در سؤال و تحقیق از آن نیست چرا) که خداوند بزرگ (در قرآن) می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید، سؤال نکنید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار شود، شما را ناراحت می کند (یعنی فلسفه بعضی از چیزها در یک شرایطی نباید آشکار شود که اگر آشکار شود اثر بد در آن جامعه می گذارد).

ص: 240

1- کمال الدین، ص 484، بحار الانوار، ج 53، ص 181.

2- کمال الدین، ص 485، بحار الانوار، ج 52، ص 92.

حدیث 153- شیطان مخالف جدی نماز

رُوی عن مولانا صاحب الزمان: فَمَا أَرْغَمَ أَنْفَ الشَّيْطَانِ أَفْضَلَ مِنَ الصَّلَاةِ، فَصَلَّهَا وَأَرْغَمَ أَنْفَ الشَّيْطَانِ. (1)

از حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) روایت شده است: هیچ چیزی مثل نماز، بینی شیطان را به خاک نمی‌مالد، پس نماز بخوان و بینی شیطان را به خاک بمال.

حدیث 154- الگوی امام زمان

رُوی عن مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف): فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) لِي أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. (2)

از حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) روایت شده است: (حضرت زهرا) دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای من الگوی نیکویی است.

حدیث 155- رابطه علما با مردم در عصر غیبت

نقل شده که از طرف امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) پیامی برای مرحوم آیه الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی که از مراجع تقلید بزرگ شیعه و متوفی 1365 هجری بوده آمده به این تعبیر:

أَرْخِصْ نَفْسَكَ، وَاجْعَلْ مَجْلِسَكَ فِي الدَّهْلِيْزِ، وَاقْضِ حَوَائِجَ النَّاسِ، نَحْنُ نَنْصُرُكَ. (3)

خودت را در اختیار مردم قرار بده (مردم بتوانند با تو ارتباط داشته باشند) و محل نشستن خود را در قسمت ورودی خانه قرار بده و نیازهای مردم را برآور، ما تو را یاری می‌کنیم.

ص: 241

1- کمال الدین، ص 520 حدیث 49، بحار الأنوار، ج 53، ص 182 حدیث 11.

2- غیبیه طوسی، ص 286، بحار الانوار، ج 53، ص 180 حدیث 9.

3- کلمه الامام المهدي به نقل زندگی نامه چهارده معصوم، ص 605.

روایت شده در بخشی از نامه ای که از طرف حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای شیخ مفید فرستاده شده چنین آمده است:

وَلَوْ أَنَّ أَشَدَّ يَاعَنَا وَقَفَّهْمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ، لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا، وَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا، فَمَا يَحْسِنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ. (1)

اگر پیروان ما (خداوند موفق دارد آنها را برای اطاعتش) دل هایشان با هم باشد در وفا کردن به عهدهی که به گردن آنها است (عمل به وظایف و دستورات) تاخیر نمی افتاد. برکت و سعادت دیدار ما برای آنها و سعادت دیدار ما به زودی برایشان فراهم می گشت و شناخت کامل و راستین از ما پیدا می کردند. پس جدا نکرده ما را از آنها مگر به خاطر اعمالی که از آنها به ما می رسد که ما را خوش نمی آید و مایل نیستیم (یعنی علت محروم شدن مردم از دیدار و بهره مند شدن از ما همانا اعمال ناپسند آنها است که اگر اعمال آنها خوب بود، می توانستند به فیض دیدار و بهره گرفتن از ما برسند).

حدیث 157- علم امام به مردم

رُويَ عَنْ مولانا صاحبِ الزَّمانِ (عجل الله تعالی فرجه الشریف): فَإِنَّا نُحِيطُ عِلْمًا بِأَنْبَائِكُمْ، وَ لَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ. (2)

از حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) روایت شده است: به درستی که علم ما بر وضع

ص: 242

1- احتجاج طبرسی، ج 2، ص 499، بحار الانوار، ج 53، ص 177 حدیث 8.

2- مزار مفید، ص 8، احتجاج طبرسی، خرائج و جرائح، ج 2، ص 902، بحار الانوار، ج 53، ص 175.

حال شما احاطه دارد و هیچ یک از اخبار شما بر ما پوشیده نیست.

حدیث 158- امام وسیله امان

رُوی عَنْ مولانا صاحبِ الزَّمانِ (عجل الله تعالی فرجه الشریف): إِنِّي لَأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ. (1)

از حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) روایت شده است: همانا من برای مردم روی زمین امان هستم (سبب امنیت آنها چرا که اگر امام روی زمین نباشد، زمین اهلش را فرو می برد).

حدیث 159- توجه امام به شیعیان

رُوی عَنْ مولانا صاحبِ الزَّمانِ (عجل الله تعالی فرجه الشریف): إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لِدِكْرِكُمْ. (2)

از حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) روایت شده است: ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نمی بریم.

حدیث 160- بهره مندی از امام در عصر غیبت

رُوی عَنْ مولانا صاحبِ الزَّمانِ (عجل الله تعالی فرجه الشریف): وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ فِي غَيْبِي فَكَالْإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيْبَتْهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ. (3)

از حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) روایت شده است: اما کیفیت بهره مند شدن مردم در زمان غیبت من از من همانند بهره مند شدن آنها از خورشید است در وقتی که پشت ابر قرار دارد.

ص: 243

1- کمال الدین، ص 485، بحار الانوار، ج 52، ص 92.

2- احتجاج طبرسی، ج 2، ص 497، بحار الانوار، ج 53، ص 175.

3- غیبه شیخ طوسی، ص 292، بحار الانوار، ج 53، ص 92 حدیث 7.

مقتل حضرت سيدالشهداء امام حسين و اهل بيت و يارانش (عليهم السلام)

اشاره

ص: 245

مصیبت حضرت مسلم بن عقیل

مسلم بن عقیل، پسر عموی امام حسین (علیه السلام) و همسر خواهر ایشان (بانورقیه) و داماد حضرت علی (علیه السلام) بود که در نهم ماه ذی الحجه سال 60 هجری قمری با دستور عبیدالله بن زیاد، استاندار کوفه به شهادت رسید. (1)

پس از شهادت حضرت مسلم و اطلاع امام حسین (علیه السلام) از این واقعه، فرزدق (شاعر) در بین راه کربلا، خدمت امام (علیه السلام) رسید و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! چگونه بر اهل کوفه اعتماد می کنی؛ کسانی که پسر عمویت مسلم و شیعیانش را کشتند.

اشک از دیدگان امام (علیه السلام) فرو ریخت و فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رُوحِ اللَّهِ وَرَيْحَانِهِ وَجَنَّتِهِ وَرِضْوَانِهِ، أَلَا إِنَّهُ قَدْ قَضَىٰ مَا عَلَيْهِ وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا». (2)

خداوند، مسلم را رحمت کند، او به سوی روح و ریحان و بهشت و خشنودی خدا رهسپار شد. وظیفه ای که برعهده داشت انجام داد، اکنون نوبت ما است که وظیفه خود را انجام دهیم.

و بنا بر روایت دیگری خدمت امام (علیه السلام) عرض کردند: به ما خبر رسید که در کوفه جنازه حضرت مسلم و هانی را به ریسمان بستند و در کوچه ها می کشاندند؛ امام (علیه السلام) فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ رَحْمَةً اللَّهِ عَلَيْهِمَا» سپس فرمود: «لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَ هُوْلَاءِ» (3) بعد از شهادت آن ها خیری در زندگی نیست (این جمله مقام و شخصیت حضرت مسلم را نزد امام حسین معلوم می سازد). همان گونه که بعد از شهادت حضرت علی اکبر

ص: 247

1- . معالی البسطين ج 1 ص 235 مناسبت های سال قمری ص 364

2- . ترجمه لهوف سید بن طاووس ص 31 و مناسبت های سال قمری ص 366

3- . ارشاد شیخ مفید ج 2 ص 76 مناسبت های سال قمری ص 366

فرمود: «عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ».

بی وفایی مردم کوفه در حق حضرت مسلم

مردم بی بصیرت کوفه با آن استقبال دهها هزار نفری و شرکت در نماز جماعت به امامت حضرت مسلم، در اثر تهدیدات ابن زیاد و دستگاه حاکم وقت، کار را به جایی رساندند که سی نفر در نماز مغرب ایشان شرکت کردند. هنگامی که آن حضرت خواست از درب مسجد به نام (باب الکنده) خارج شود، ده نفر، ایشان را همراهی می کردند، زمانی که از مسجد خارج شد، هیچ کس حتی یک نفر هم ایشان را همراهی نکرد و آن شب را مسلم، به صورت مخفیانه در خانه بانو (طوعه) که خانمی سالخورده و از شیعیان و دوستان اهل بیت نبوت بود به عبادت و یاد خدا سپری کرد. (1)

دستگیری حضرت مسلم

حضرت مسلم، صبح هنگام به طوعه فرمود: دیشب عمویم امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را در خواب دیدم که به من فرمود: «الْوَحَا الْعَجَلُ الْعَجَلُ»: زود بشتاب بیا نزد ما. به گمانم ایام آخر عمر من است. هنوز مشغول دعا و تعقیب نماز صبح بود که صدای حرکت لشکر دشمن به گوش رسید. اسلحه اش را برداشت و آماده دفاع از خود شد. پس از حمله ی دشمن برای دستگیری حضرت مسلم، آن حضرت با شمشیر، به دژ خیمان ابن زیاد حمله کرد و جمع زیادی را که تا صد و هشتاد نفر اسب سوار بودند، کشت.

ص: 248

1- شرح ماجرای دستگیری و غربت و شهادت حضرت مسلم را می توان در صفحه 364 کتاب مناسبت های سال قمری مؤلف ملاحظه کرد

با نیرنگ حضرت مسلم را اسیر کردند

فرمانده لشکر دشمن، محمد ابن اشعث بود، او که توان مقابله با آن حضرت را نداشت، دست به نیرنگ زد. فریاد زد: ای مسلم! ما به تو امان دادیم. حضرت مسلم که در اثر تیراندازی دشمن، بدنش زخمی و خون آلود بود، لحظه ای به دیوار تکیه زد. باز اشعث فریاد زد: ای مسلم! تو در امان هستی. حضرت فرمود: من در امان هستم؟ همه گفتند: آری. در این هنگام، حضرت را بر استری سوار کردند، ولی همان دم، عهد خود را شکستند و شمشیر او را گرفتند. حضرت فرمود: «هَذَا أَوَّلُ الْغَدْرِ»: (1) این نخستین نیرنگ شما است (که امان را شکستید) و به این صورت، حضرت مسلم را وارد دار الاماره نزد ابن زیاد نمودند.

میان حضرت مسلم و ابن زیاد سخنانی رد و بدل شد، تا اینکه ابن زیاد از شدت خشم به مسلم و حضرت علی و حسن و حسین (علیه السلام) ناسزا گفت. حضرت مسلم به او فرمود: «أَنْتَ وَ أَبُوكَ أَحَقُّ بِالسَّتِّمِ فَأَقْضِي مَا أَنْتَ قَاضٍ يَا عَدُوَّ اللَّهِ»: تو و پدرت به ناسزا سزاوارتر هستید، هر چه خواهی بکن، ای دشمن خدا! ابن زیاد از شدت خشم، دستور داد آن حضرت را شهید کنند.

وصیت های حضرت مسلم

حضرت مسلم فرمود: اکنون که قرار است کشته شوم، اجازه بده وصیت های خود را بیان کنم. ابن زیاد اجازه داد. حضرت به صورت آهسته چند وصیت کرد:

1. من در شهر کوفه هفتصد درهم قرض کرده ام، زره و شمشیرم را بفروشید و قرضم را ادا کنید.

ص: 249

2. وقتی کشته شدم، بدنم را دفن کنید.

3. کسی را نزد امام حسین (علیه السلام) بفرستید تا از سفر به کوفه منصرف شود، زیرا من، برای او نوشته بودم، مردم کوفه با او هستند. گمان می کنم او در راه است و به طرف کوفه می آید که به این بند از وصیتنامه عمل نکردند.

بنا بر روایتی حضرت مسلم که سخت مجروح بود، بسیار تشنه شد. قبل از شهادت فرمود: شربت آبی به من بدهید. ظرف آبی آوردند و به آن حضرت دادند، اما همین که خواست از آن آب بنوشد، آب خون آلود شد. آب را ریخت، ظرف دیگری آوردند. باز خواست از آن آب بنوشد، از دهان و لب های زخمی اش آب خون آلود شد و نیاشامید. بار سوم ظرف آبی آوردند، خواست بیاشامد، دندان های پیشین آن حضرت، میان ظرف ریخت. فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ لَوْ كَانَ لِي مِنَ الرِّزْقِ الْمَقْسُومِ شَرِبْتُهُ» (1) حمد و سپاس خدا را اگر این آب روزی من بود، آن را نوشیده بودم.

شهادت حضرت مسلم

ابن زیاد که دیگر طاقت سخنان بر حق حضرت مسلم را نداشت، دستور داد آن بزرگوار را بالای بام قصر ببرند و شهید کنند. حضرت مسلم را در حالی که ذکر خدا می گفت و بر پیامبر صلوات می فرستاد و عرض می کرد: خدایا خودت بین ما و این گروه حکم کن، بر بالای بام بردند و سر مقدسش را از تن جدا نموده و به پایین انداختند و با صورتی دلخراش آن حضرت را شهید کردند. (2) لعنت الله عليهم

ص: 250

1- . سوگ نامه ص 178 و مناسبت های سال قمری ص 374

2- . ترجمه لهوف ص 7 و 57 و اعلام الوری ص 226 سوگ نامه ص 177

عجب غمی است به عالم شهادت مسلم *** مباد حالت کس همچو حالت مسلم

خدا به داد دل آن غریب بیکس رس *** که کس نکرد در آن شهر، نصرت مسلم

چه گویم آه، که کردش به بام قصر شهید *** طپان به خاک، تن چاک و رایت مسلم

چه گویم آه نبودش حنوط و غسل و کفن *** نکرد ناله کسی، در مصیبت مسلم

در بعضی از مقاتل آمده: «وَأَمَرَ ابْنُ زِيَادٍ بِسَحْبِ مُسْلِمٍ وَهَانِي بِالْجِبَالِ مِنْ أَرْجَلِهِمَا فِي الْأَسْوَاقِ»: (1) ابن زیاد دستور داد پاهای حضرت مسلم و هانی را به طنابی بستند و در بازار کشاندند.

زبان حال حضرت مسلم

عشقت آخر بدنم را به سر دار کشید *** تن پاکم به سر کوچه و بازار کشید

نیست جرم من غمدیده به جز عشق حسین (علیه السلام) *** عشق بین، عشق، که آخر به کجا کار کشید

من کجا کوفه کجا قصر عیید ابن زیاد *** به کجا کار مرا عشق رخ یار کشید

ای حسینم نظری کن به سوی بام و بین *** از کمر خنجر خود قاتل خون خوار کشید

ص: 251

پسران مسلم که همراه پدر به کوفه رفتند، یکی به نام محمد، فرزند بزرگ تر و دیگری به نام ابراهیم، فرزند کوچک تر که هر دو کودک (حدوداً ده ساله) بودند. یک قول، در مورد شهادت آن ها چنین است:

پس از شهادت حضرت مسلم، ابن زیاد دستور داد در کوفه اعلام کنند، هر کس از حال پسران مسلم اطلاع دارد (این دو کودک مخفی شده بودند) و به ما خبر ندهد، خونس حلال است.

این کودکان، شبانه از شهر کوفه بیرون آمدند تا شاید همراه کاروانی از کوفه خارج شوند، مقداری از راه پیمودند و خسته شدند. در این هنگام، شخصی از اهالی کوفه آن ها را دید و شناخت، لذا آن ها را گرفت و نزد ابن زیاد آورد. ابن زیاد، زندانبان را (به نام مشکور از دوستداران اهل بیت پیامبر) احضار کرد و آن ها را به دست او سپرد. مشکور پس از آنکه کودکان مسلم را در زندان شناخت، به آن ها محبت و احسان می کرد تا آنکه مقداری آب و غذا برای آن ها تهیه نمود و شبانه آن ها را آزاد کرد و انگشترش را به آن ها داد و گفت: از این مسیر حرکت کنید، وقتی به قادسیه رسیدید، برادرم آنجا است، خود را به او معرفی کنید، با نشان دادن انگشتر به شما اطمینان پیدا می کند و شما را به طرف مدینه راهنمایی و رهسپار می کند. محمد و ابراهیم، کودکان مسلم، شبانه به سوی قادسیه حرکت کردند و تا صبح راه رفتند، اما چون شب و تاریک بود و راه را نمی دانستند، خود را اطراف شهر کوفه دیدند، ترسیدند و در نخلستانی بالای درختی خود را مخفی کردند.

در این میان، کنیز همسر حارث که بر لب آب آمده بود، عکس چهره زیبای آن ها را در آب دید، به آن ها اظهار محبت کرد تا از روی درخت به زمین آمدند، کنیز، آن ها را نزد

صاحب خود (همسر حارث) آورد، وقتی وی، کودکان مسلم را دید، به آن ها علاقه مند شد و اظهار محبت کرد و گفت: عزیزانم! شما کیستید.

گفتند: ما فرزندان مسلم هستیم، وقتی همسر حارث، آن ها را شناخت، برای آن ها آب و غذا آورد و از روی شادی کنیزش را در آغوش گرفت و گفت: به شوهرم اطلاع نده، زیرا می دانست که شوهرش یک فرد فاسق و ظالم در حق اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) است.

از سوی دیگر به ابن زیاد خبر دادند که مشکور (زندانبان)، طفلان مسلم را آزاد کرده، دستور داد پانصد تازیانه به او بزنند و در حالی که با خدا مناجات می کرد، زیر ضربات شلاق از دنیا رفت و جان داد.

محمد و ابراهیم غذا خوردند، آب آشامیدند و استراحت کردند. نیمه های شب حارث بن عروه وارد منزل شد، در حالی که بسیار خسته و خشمگین بود، همسرش علت را پرسید، گفت: کنار قصر ابن زیاد بودم شنیدم، کسی اعلام می کند که مشکور زندانبان، طفلان مسلم را آزاد کرده، هر کس آن ها را پیدا کند و نزد امیر بیاورد جایزه دریافت می کند و نیازهای همیشگی او تامین می شود. از آن هنگام تا به حال سوار بر اسب شدم و همه راه ها را جستجو کردم، به صورتی که شکم اسبم از خستگی ترکید و به زمین افتادم و از راه دور پیاده به خانه آمدم و از شدت تشنگی هلاک شدم.

همسر حارث که دوست دار اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، گفت: ای مرد! از خدا بترس و از پیامبر او، حضرت محمد شرم کن روزی که او دشمن تو شود.

حارث گفت: ساکت باش، اگر آن ها را پیدا کنم، امیر به من جایزه فراوان طلا و نقره خواهد داد، برخیز برایم غذا و آب بیاور.

زن برخاست، غذا و آب آورد. حارث خورد و به بستر رفت و خوابید.

ابراهیم و محمد در اتاق دیگر در حال استراحت کردن بودند، ناگاه محمد، برادر بزرگ تر بیدار شد و به ابراهیم، برادر کوچک تر خود گفت: برخیز تا خوابی که دیدم، برایت تعریف کنم. گمانم این است که به زودی کشته می شویم؛ در خواب دیدم پیامبر و حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) یک جا جمع بودند، پدر ما، مسلم هم همان جا حضور داشت، رسول خدا به ما نگریست و گریه کرد، آن گاه به پدرمان مسلم نگریست و فرمود: چطور دلت آمد که کودکان خود را میان دشمنان گذاشتی؟

(مسلم عرض کرد: فردا آن ها نزد ما می آیند)

ابراهیم گفت: من هم همین خواب را دیدم. آنگاه آن دو، در حالی که دست در گردن یکدیگر انداخته بودند، همدیگر را می بوییدند.

حارث صدای گفتگوی آن ها را شنید، از بستر برخاست و به جستجو پرداخت تا اینکه کنار محمد و ابراهیم رسید. دید آن ها دست به گردن هم انداخته اند. گفت: شما کیستید؟ و اینجا چه می کنید؟

گفتند: «نَحْنُ أَضْيَافُكَ وَ مِنْ عِتْرَةِ نَبِيِّكَ وَ ابْنِي مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ»: ما میهمان تو و از خانواده پیامبر تو دو فرزند مسلم بن عقیل هستیم.

حارث گفت: من خود و اسبم را هلاک کردم تا شما را پیدا کنم و شما در خانه ی من هستید، سخت آن ها را کتک زد و شانه های آن ها را به یکدیگر بست و آن ها را در گوشه اتاق انداخت.

همسر حارث آمد، در حالی که دست و پای حارث را می بوسید و به او التماس می کرد که این ها کوچک و یتیم و میهمان ما و از بستگان پیامبر تو هستند. به آن ها آسیبی نرسان.

ولی آن بی رحم ستمگر اعتنایی نمی کرد تا صبح شد.

صبح، حارث به همراه غلام و پسرش این دو یتیم را برداشت و با اسلحه کنار آب فرات آمد در حالی که همسرش گریه می کرد و همراه آن ها می دوید. حارث به غلامش گفت: گردن این دو کودک را بزن. به نقل شیخ صدوق در کتاب امالی، وقتی حارث به غلام چنین گفت، کودکان، خود را به او معرفی کردند و گفتند: ما از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تو هستیم. غلام وقتی آن ها را شناخت، خود را روی پاهای آن ها انداخت و بوسید و شمشیر را انداخت و به آب زد و فرار کرد. حارث، شمشیر را به پسرش داد، پسر نیز وقتی آن ها را شناخت، مانند غلام، پای آن ها را بوسید و به آب زد و رفت.

حارث گفت: باید خودم آن ها را بکشم. شمشیر را برداشت و کنار آن ها آمد. کودکان با چشم گریان گفتند: ما را بیر بازار و به غلامی بفروش و از پول ما استفاده کن. کاری نکن که در قیامت، پیامبر دشمن تو باشد.

اما این بی رحم سنگدل گفت: نه حتماً باید شما را بکشم و سرهای شما را نزد این زیاد ببرم و دو هزار درهم جایزه بگیرم (با آن که این زیاد دستور نداده بود، هر کس آن ها را پیدا کند، بکشد و می توانست آن ها را زنده نزد این زیاد ببرد). کودکان گفتند: به کودکی ما رحم کن. حارث گفت: خداوند هیچ رحمی در دل من قرار نداده.

کودکان گفتند: پس اجازه بده چند رکعت نماز بخوانیم. حارث اجازه داد، کودکان چهار رکعت نماز خواندند و بعد از نماز دست ها را در آسمان بلند کردند و گفتند: «يَا حَيُّ يَا حَكِيمُ يَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ أُحْكُمُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ بِالْحَقِّ»: ای خداوند زنده و حکیم ای حاکم ترین حاکمان خودت بین ما و او (حارث) به حق حکم کن.

حارث به طرف برادر بزرگ تر محمد رفت و سر از پیکرش جدا کرد. برادر کوچک تر خود را به خون برادر آغشته کرد و گفت: می خواهم با این حالت پیامبر را ملاقات کنم.

سپس حارث سر از بدن برادر کوچک تر هم جدا کرد و سرها را در ظرفی پیچید و نزد ابن زیاد آورد. وقتی ابن زیاد چشمش به سرها افتاد، سه بار از جا بلند شد و نشست و گفت: جریان چیست؟ حارث موضوع را شرح داد.

ابن زیاد با آن که مرد ستمگری بود، منقلب شد. دستور داد: حارث را ببرید به همان مکانی که کودکان را با آن کیفیت شهید کرده و سر از بدنش جدا کنید و نزد من بیاورید، مأمور چنین کرد و سر او را بر نیزه کردند و مردم به طرف سر او سنگ می زدند و می گفتند: این قاتل ذریّه رسول خدا است. (1)

ذکر مصیبت حرّ بن یزید ریاحی

صبح عاشورا حرّ متوجه شد که کار به جنگ کشیده، به عمر سعد گفت: آیا تصمیم گرفته ای با امام حسین (علیه السلام) جنگ کنی؟ عمر سعد گفت: آری، جنگی که کمترین آن افتادن سرها و دست ها باشد.

از طرف دیگر شنید صدای «هل من ناصر» امام حسین (علیه السلام) بلند است و می گوید: «أَمَا مِنْ مُغِيثٍ يُعِثُّنَا لَوَجْهِ اللَّهِ؟ أَمَا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟».

آیا فریادرسی هست که برای رضای خدا به فریاد ما برسد؟ آیا دفاع کننده ای هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟

در این هنگام حرّ به این بهانه که به اسب خود آب بدهد، به یکی از لشکریان گفت: من می روم اسبم را آب بدهم و از لشکر جدا شد، در حالی که لرزه به اندامش افتاده بود. یکی از سربازان به او گفت: در هیچ جنگی، تو را این چنین ندیده بودم. اگر از من سؤال می کردند،

ص: 256

1- . معالی البسطين ج 2 ص 72 و امالی صدوق مجلس 19 سوگنامه آل محمد ص 187 با تلخیص در عبارت

دلیرترین مرد کوفه کیست؟ تو را معرفی می کردم. این چه حالتی است که در تو می بینم؟

حرّ گفت: به خدا سوگند! من خود را بین بهشت و جهنم می نگرم، سپس گفت: به خدا قسم هیچ چیز را بر بهشت مقدم نمی کنم، اگرچه پاره پاره شوم و مرا بسوزانند، این را گفت و با اسب خود، سریعاً به طرف امام حسین رفت.

وقتی خدمت امام (علیه السلام) رسید، با زبان عذرخواهی عرض کرد: فدایت گردم ای پسر رسول خدا! من همان کسی هستم که از بازگشت تو جلوگیری کردم، همراه تو آمدم و در این بیابان (کربلا) تو را نگه داشتم. من فکر نمی کردم با تو این گونه رفتار کنند، حال که چنین می بینم، از رفتار خود پشیمان و ناراحتم و به سوی خدا توبه می کنم، «أَفْتَرَى لِي مِنْ ذَلِكَ تُوبَةً؟»: آیا توبه من پذیرفته است؟ امام (علیه السلام) فرمود: آری خداوند توبه تو را می پذیرد از اسب پیاده شو.

حرّ عرض کرد (اگر اجازه بفرمایید) می خواهم هم اکنون به جنگ با دشمن بروم، امام اجازه فرمود و در حق او دعا کرد. (1)

بنا بر روایتی، حرّ به امام (علیه السلام) عرض کرد: ای پسر رسول خدا! من نخستین کسی بودم که سر راه شما را گرفتم، اینک می خواهم نخستین فردی باشم که در راه شما کشته می شود تا شاید در قیامت، با جدّت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مصافحه کنم (ورو سفید باشم).

توبه و ناله حرّ نزد بانوان حرم

در بعضی روایات آمده: حرّ پس از آنکه در پیشگاه امام حسین (علیه السلام) پذیرفته شد، اجازه گرفت تا نزد بانوان حرم برود و از آنان نیز عذرخواهی کند. امام (علیه السلام) اجازه داد. حرّ نزد آنان

ص: 257

رفت و با چشم گریان و ناله کنان گفت: سلام بر شما ای دودمان نبوت! منم آن کسی که سر راه شما را گرفتم و دل های شما را شکستم، اکنون از کرده خود پشیمانم و به شما پناه آورده و تقاضای عفو و بخشش دارم، مرا ببخشید و نزد فاطمه زهرا (سلام الله علیها) از من شکایت نکنید.

سخنان جانسوز حرّ آن چنان بانوان را منقلب کرد که صدای شیون و ناله از آن ها بلند شد، در این حالت حرّ از اسب پیاده شد و به سر و صورت خود می زد و خاک بر سر می ریخت و می گفت: ای کاش دستم ناتوان و زبانم لال بود! ای کاش جلو شما را نگرفته بودم! تا آنکه بعضی از اهل حرم حرّ را دلداری و برایش دعا کردند که موجب آرامش او گردید. (1)

شهادت حضرت حرّ

حرّ با شجاعت کم نظیر خود، به دشمن حمله کرد و جمع زیادی از آنان را به خاک هلاکت انداخت تا این که اسب او از حرکت باز ایستاد و حرّ پیاده شد و به جنگ ادامه داد و پس از کشتن چهل و چند نفر روی زمین قرار گرفت، به نقلی یاران امام (علیه السلام) پیکر غرق به خون او را که هنوز رمقی در بدن داشت، خدمت امام (علیه السلام) آوردند، امام خون از صورت حرّ پاک می کرد و می فرمود: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتِكَ أُمِّكَ، وَأَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا، وَأَنْتَ الْحُرُّ فِي الْآخِرَةِ» (2) تو آزادی همان گونه که مادرت تو را آزاد نامید، تو در دنیا و آخرت آزاد هستی.

و به نقل دیگری، چون از سر مجروح حرّ خون جاری بود، امام (علیه السلام) با دستمال خود سر او را بست و او را با همان دستمال دفن کردند. (3)

مرحوم محدث قمی، از انوار النعمانیة سید جزائری نقل کرده که چون شاه اسماعیل،

ص: 258

1- . مصائب الابرار به نقل از القول السدید بشأن حرّ الشهید ص 116 و سوگنامه ص 253

2- . بحار الانوار ج 45 ص 14

3- . معالی البسطين ج 1 ص 368

بغداد را فتح کرد، به کربلا آمد و به نزدیک قبر حرّ رفت، دستور داد قبر او را بشکافند، وقتی شکافتند دیدند جسد مبارک حرّ، مانند شخصی است که دستمالی بر سر بسته و در حال خواب است، خواست آن دستمال را باز کند، چون دستمال را گشود، خون از سر مبارک حرّ جاری شد، هر چه تلاش کردند با دستمال دیگری خون را قطع کنند، ممکن نشد از این حادثه، عظمت و مقام حرّ برای شاه اسماعیل روشن شد و دستور داد، بر مزار او بنایی سر پا کنند و برای او خادم و مسئول نگهداری تعیین کرد. (1)

و بنا بر نقل دیگری، زمانی که بدن آغشته به خون حرّ روی زمین قرار گرفت، امام حسین (علیه السلام) در میدان جنگ به بالین سر حرّ آمدند و کلمات فوق را فرمودند. (2)

مدفن حرّ

علت اینکه مرقد حضرت حرّ، حدود یک فرسخ از قتلگاه دور است، نوشته اند: خویشان و طایفه او، از ترس آنکه، بدن مبارک ایشان در حمله دشمن، زیر سم اسبان قرار گیرد، بدن را به آنجا منتقل کردند. (3)

زبان حال حضرت حرّ

ما در این در نه پی حشمت و جاه آمده ایم *** از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

رهرو منزل عشقیم و ز سر حد عدم *** تا به اقلیم وجود این همه راه آمده ایم

ص: 259

1- . ترجمه نفس المهموم ص 235

2- . امالی شیخ صدوق ص 106

3- . مقتل الحسین مقررّم ص 399

ملاقات امام حسین (علیه السلام) با لشکر حرّ بن یزید ریاحی

با حضور مسلم بن عقیل به عنوان نماینده ی امام حسین (علیه السلام) در کوفه و دعوت های فراوان مردم این شهر از امام (علیه السلام)، ابن زیاد، حاکم وقت کوفه، برای آنکه بر اوضاع مسلط باشد و مردم، امام (علیه السلام) را به عنوان پیشوا و رهبر انتخاب نکنند، تصمیم گرفت امام (علیه السلام) را تحت نظر گرفته و نگذارد مردم اطراف او گرد آیند، لذا دستور داد حرّ بن یزید با هزار نفر نیروی مجهّز، در بین راه، امام (علیه السلام) را تحت نظر بگیرد، لذا حرّ با هزار نفر سرباز مجهّز به سمت امام حرکت کرد.

امام (علیه السلام) که با علم امامت، جریان را می دانست، در بین راه، در منزلگاه شراف به اصحاب خود دستور داد آب فراوان ذخیره کنند، اصحاب ظرف ها و مشک ها را پر از آب نمودند و به راه خود ادامه دادند، هنگام ظهر یکی از همراهان امام تکبیر گفت، وقتی سبب تکبیر او را پرسیدند، گفت: به نخلستان های کوفه نزدیک شدیم، ولی به او گفتند: تا کوفه مسافت زیادی باقی است.

وقتی دقت کردند، دیدند لشکری غرق در اسلحه پیش می آید، طولی نکشید که سپاه هزار نفری مجهّز به سلاح، به فرماندهی حرّ بن یزید ریاحی رسید، اما معلوم بود قصد جنگیدن ندارند، امام (علیه السلام) که آثار تشنگی و خستگی را در قیافه آن ها مشاهده کرد، به یاران خود فرمود: آن ها و حیواناتشان را از آبی که ذخیره کردند سیراب کنند، به دستور آن حضرت تا آخرین نفر آن ها و اسب هایشان را سیراب کردند.

علی بن طعان محاربی می گوید: من آخرین نفری بودم در لشکر حرّ که آنجا رسیدم،

امام (علیه السلام) متوجه تشنگی من و اسبم شد، فرمود: شتر آب کش را بخوابان و آب بیاشام که من خودم و اسبم را سیراب کردم. (1)

نماز جماعت به امامت سید الشهداء (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) خواست نماز ظهر را با جماعت بخواند. به دستور ایشان، حجاج بن مسروق جعفی، اذان گفت، امام به حرّ فرمود: تو با اصحاب نماز بخوان، و من هم با اصحاب خودم نماز می خوانم. حرّ گفت: نه، ما هم پشت سر شما نماز می خوانیم و هر دو لشکر به امام (علیه السلام) اقتدا کرده، نماز ظهر را خواندند. (2)

سخنان امام پس از نماز

امام (علیه السلام) بعد از نماز و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، رو به حرّ و لشکرش فرمود: (ای مردم اگر تقوی و پاکدامنی پیشه کنید و حق صاحبان حق را بشناسید، مشمول رحمت حق خواهید شد، ما از دودمان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده و سزاوارتر به حکومت و رهبری هستیم، به علاوه نامه های شما بیانگر این مطلب است. درست بیندیشید، اگر می خواهید ما از اینجا باز می گردیم).

حرّ گفت: ما از این نامه ها بی اطلاع هستیم، به دستور امام (علیه السلام) به اندازه ی دو خورجین نامه نزد حرّ آوردند و او آن ها را تماشا کرد، ولی گفت: من جزء نویسندگان این نامه ها نیستم، من مأمورم هرکجا شما را ببینم، از شما جدا نشوم تا آنکه در کوفه، شما را تسلیم ابن زیاد کنم.

امام (علیه السلام) به اصحاب فرمود: برخیزید تا برگردیم.

حرّ سر راه را گرفت و مانع شد، امام (علیه السلام) فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، از ما چه

ص: 261

1- . خلاصه ای از ارشاد مفید ج 2 ص 80 نفس المهموم ص 93 و سوگنامه ی آل م حمد ص 217

2- . ارشاد مفید ج 2 ص 80

می خواهی؟ حرّ گفت: اگر از عرب غیر تو، نام مادر مرا، این گونه به زبان جاری می کرد، من هم نام مادرش را می بردم، اما سوگند به خدا نمی توانم نام مادر تو را جز به نیکی یاد کنم، سپس حرّ گفت: من قصد جنگ با شما را ندارم، امیدوارم تا دستور از طرف ابن زیاد می رسد بین ما رویدادی رخ ندهد.

دو سپاه به حرکت ادامه دادند تا اینکه نامه ای از طرف ابن زیاد به حرّ رسید، مبنی بر اینکه با رسیدن نامه، حسین (علیه السلام) را در بیابان بی آب و علف بازداشت کن.

زهیر بن قین به امام (علیه السلام) عرض کرد: اگر اجازه بفرمایید با این گروه بجنگیم، امام (علیه السلام) فرمود: من هرگز آغاز به جنگ نمی کنم.

ورود امام حسین (علیه السلام) به کربلا در دوم محرم

کاروان امام حسین (علیه السلام) به همراه لشکر حرّ در دوم محرم به سرزمین کربلا رسیدند، حرّ مأمور بود کاروان امام حسین (علیه السلام) را زیر نظر گرفته و از آن ها جدا نشود تا تسلیم ابن زیاد کند.

امام (علیه السلام) به حرّ فرمود: بگذار تا ما در این روستای یعنی نینوا و غاضریّه فرود آییم، حرّ گفت: مأمور و فرستاده ی ابن زیاد آمده تا عملکرد و رفتار مرا گزارش کند و ناچارم دستور او را اجرا کنم، در این بین اسب سواری امام (علیه السلام) از حرکت باز ایستاد.

امام (علیه السلام) فرمود: نام این سرزمین چیست؟ (گویا به دنبال سرزمین مقصود بودند)، زهیر گفت: نام این سرزمین (طف) (ساحل فرات) است.

امام (علیه السلام) فرمود: نام دیگری هم دارد؟ زهیر عرض کرد: آن را کربلا هم می خوانند.

امام (علیه السلام) فرمود: خدایا پناه می برم به تواز کرب و بلا (اندوه و رنج)، سپس فرمودند: «هَاهُنَا مُنَاخُ رِکَابِنَا، وَمَحَطُّ رِحَالِنَا، وَمَقْتَلُ رِجَالِنَا، وَمَسْفَكُ دِمَائِنَا»: همین جا محل فرود بارهای ما، و مکان اقامت ما، و قتلگاه مردان ما، و محل ریختن خون های ما است.

این را جدم پیامبر به من خبر داده است.

به اصحاب فرمود: فرود آید، امام (علیه السلام) و یاران فرود آمدند، حرّ و سپاهیان هم در طرف دیگر امام (علیه السلام) فرود آمدند.

(1)

ام کلثوم (سلام الله علیها) نزد برادر آمد و عرض کرد: برادر! این بیابان ترسناک است و ترس عظیمی به من روی آورده است!

امام (علیه السلام) فرمود: خواهرم! هنگام رفتن به جبهه صفین در همین مکان با پدرم فرود آمدیم، پدرم ساعتی سرش را روی دامن برادرم، حسن گذارد و خوابید، پس از بیدار شدن گریست. برادرم حسن پرسید: چرا گریه می کنی؟ پدرم فرمود: در خواب دیدم این بیابان دریایی است از خون، و حسین در آن غرق شده و فریادرس می طلبد، اما کسی به فریاد او نمی رسد.

سپس پدرم روبه من کرد و فرمود: هنگامی که چنین حادثه ای رخ داد چه می کنی؟ گفتم: صبر می کنم که جز صبر چاره ای نیست. (2) در این زمان حرّ، نامه ای برای عبیدالله بن زیاد فرستاد و در آن نامه گزارش کرد که حسین در کربلا منزل کرده و تحت نظر ما است، لذا روز سوم محرم، ابن زیاد، عمر سعد را با چهار هزار سرباز به کربلا فرستاد. (3)

عمر سعد وقتی به کربلا رسید، به چند نفر از لشکریان پیشنهاد کرد که خدمت امام (علیه السلام) برسند و عرض کنند: شما برای چه چیز به اینجا آمده ای و چه می خواهی؟ اما همگی از کسانی بودند که خودشان نامه به امام (علیه السلام) نوشته بودند! و از ایشان دعوت کرده بودند و خجالت کشیدند، این پیام را ببرند! تا در نهایت قرّه بن قیس پذیرفت این پیام را ببرد،

ص: 263

1- . مقتل خوارزمی ج 1 ص 237 و سوگنامه ص 222

2- . خلاصه ای از محاله السبطين ج 1 صفحه 282 و سوگنامه ص 223

3- . ترجمه نفس المهموم ص 179-182

چون خدمت امام (علیه السلام) رسید و پیام را رساند، امام (علیه السلام) فرمود: مردم شهر شما برای من نامه نوشتند و از من دعوت کردند، اکنون اگر پشیمانید، حاضرم بازگردم.

قره جواب امام (علیه السلام) را به عمر سعد رساند، عمر هم نامه ای به ابن زیاد نوشت و پیام خودش و جواب امام (علیه السلام) را برای او نوشت، ابن زیاد نامه عمر را دید، راوی گفت: نزد ابن زیاد بودم که پس از دیدن نامه گفت: هیهات! اکنون که چنگال های ما به او فرو رفته می خواهد رهایی یابد، اما راه گریزی نیست، و در جواب عمر سعد نوشت: نامه تو را دیدم، اگر او (امام حسین) و همراهانش حاضر به بیعت با یزید شدند، گزارش کن، والسلام. اما راوی می گوید: ابن سعد، پیشنهاد ابن زیاد را به امام (علیه السلام) ابلاغ نکرد، زیرا می دانست که ایشان هرگز حاضر به بیعت با یزید نمی شود. (1)

از امام حسین (علیه السلام) روایت است که فرمود: ام سلمه به من خبر داد که جبرئیل خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید درحالی که (من کودک) و نزد ام سلمه بودم و گریه می کردم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: پسر مرا رها کن، من او را رها کردم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا در آغوش گرفت و در دامن نشانید، جبرئیل عرض کرد: یا رسول الله! آیا او را دوست داری؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آری، جبرئیل گفت: (اما فرزندان را) امت تو می کشند! آیا خاک زمینی را که او در آن کشته می شود به شما نشان دهم؟ امام (علیه السلام) فرمود: آری، در این هنگام جبرئیل بال خود را گشود و زمین کربلا را به پیامبر نشان داد، وقتی امام حسین (علیه السلام) به زمین کربلا رسید آن خاک را بویید و گفت: و الله این همان خاکی است که جبرئیل به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر داد و من در همین زمین کشته می شوم. (2)

ص: 264

1- . ترجمه نفس المهموم ص 183 با تلخیص

2- . ترجمه نفس المهموم ص 178

آه از آن ساعت که سبط مصطفی *** گشت وارد بر زمین کربلا

پس به یاران کرد رو سلطان دین *** کای هواداران مقام ما است این

بار بگشائید خوش منزلگهی است *** تا به جنت زین مکان اندک رهی است

بار بگشائید کین جا را از عذاب *** می شود لب ها کبود از قحط آب

بار بگشائید کین جا از جفا *** ام لیلا گردد از اکبر جدا

بار بگشائید کاین جایی درنگ *** بر گلوی اصغرش آید خدنگ

وقایع روز تاسوعا

اشاره

روز نهم ماه محرم که به نام روز تاسوعا معروف است، روز مظلومیت و غربت امام حسین (علیه السلام) و یارانش بوده که از هر سو، آن حضرت در فشار و محاصره قرار گرفته بود، از امام صادق (علیه السلام) روایت است که فرمود: «تَاسُوعًا يَوْمَ حُوصِرَ فِيهِ الْحَسَنُ (علیه السلام) وَأَصْحَابُهُ بِكَرْبَلَاءَ، وَاجْتَمَعَ عَلَيْهِ خَيْلُ أَهْلِ الشَّامِ وَأَنَاخُوا عَلَيْهِ، وَفَرِحَ ابْنُ مَرْجَانَةَ وَعُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِتَوَافُرِ الْخَيْلِ وَكَثْرَتِهَا، وَاسْتَضَعُّوا فِيهِ الْحَسَنَ (علیه السلام) وَأَصْحَابَهُ، وَآيَقَنُوا أَنَّهُ لَا يَأْتِي الْحُسَيْنَ نَاصِرٌ، وَلَا يُمِدُّهُ أَهْلُ الْعِرَاقِ بِأَبِي الْمُسْتَضْعَفِ الْغَرِيبِ»: (1) تاسوعا روزی است که امام حسین و یارانش در کربلا محاصره

ص: 265

شدند، اهل شام گرد او آمدند و پسر مرجانه و عمر سعد از فراوانی لشکریان و اسبان جنگی خوشحال بودند، در این روز حسین و یارانش را بی کس قرار دادند و یقین داشتند که هیچ یاور و کمک کاری از اهل عراق برای امام (علیه السلام) نخواهد آمد (پدرم فدای آن غریب بی کس).

ابن زیاد به قولی سپاه سی هزار نفری تشکیل داد و گردان به گردان روانه کربلا کرد. (1)

حمله دشمن به خیمه های امام حسین (علیه السلام)

عصر روز تاسوعا عمر سعد فریاد زد: ای لشکریان خدا سوار شوید و بشارت باد بر شما، بهشت: «يَا حَيْلَ اللَّهِ اِزْكِي بِالْجَنَّةِ اُبْشِرِي».

در این زمان، امام (علیه السلام) کنار خیمه اش، بر شمشیر تکیه زده و خواب مختصری رفته بود، در عالم خواب، جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را در خواب دید که به او فرمود: تو به زودی نزد ما خواهی آمد.

حضرت زینب (سلام الله علیها) که صدای سپاه دشمن و شیهه اسب ها را شنیده بود، نزد برادر آمد و عرض کرد: دشمن به ما نزدیک شده است، امام (علیه السلام) به برادرش، حضرت عباس (علیه السلام) فرمود: به سوی این مردم برو و سؤال کن قصدشان چیست و برای چه به طرف خیمه ها می آیند؟

حضرت عباس (علیه السلام) با بیست سوار به سوی سپاه دشمن رفتند و پرسیدند: برای چه آمده اید؟ دشمن در جواب گفت: امیر دستور داده تا شما به فرمان او گردن نهید و گرنه با شما بجنگیم، حضرت عباس (علیه السلام) نزد امام (علیه السلام) آمد و پاسخ آن ها را بیان کرد، همراهان حضرت عباس (علیه السلام) هم در برابر آن ها ایستادند و دشمن را نصیحت می کردند.

ص: 266

امام حسین (علیه السلام) به حضرت عباس (علیه السلام) فرمود: «بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أَخِي»: جانم فدایت ای برادر، (امام و حجت خدا چه سخن بلندی به برادر می فرماید)، به سوی آنان برو و بگو امشب را مهلت دهید تا ما امشب را به نماز و مناجات با خدا و دعا و استغفار بپردازیم.

«فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ قَدْ أَحْبَبْتُ الصَّلَاةَ لَهُ، وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ، وَكَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَالْإِسْتِغْفَارِ»: (1) خدا می داند که من نماز برای او و تلاوت قرآن و دعای بسیار و استغفار را دوست دارم.

حضرت عباس (علیه السلام) به سوی سپاه آمد و پیام امام (علیه السلام) را رساند، عمر سعد با سپاهیانش در این باره مشورت کرد، بعضی گفتند: مهلت ندهید، اما یکی از سران قوم (عمر و بن حجاج) گفت: سبحان الله! اگر این ها از کافران هم بودند و چنین درخواستی می کردند، مهلت می دادید (چقدر پست شده اید! این ها از اهل بیت پیامبرند). در پایان، درخواست آن حضرت پذیرفته شد، عمر سعد، شخصی را فرستاد که با صدای بلند اعلام نمود: ما تا فردا به شما مهلت می دهیم اگر تسلیم نشدید شما را رها نخواهیم کرد. (2)

امان نامه برای حضرت عباس و برادرانش

از وقایع دیگر روز تاسوعا این بود که شمر ملعون، امان نامه ای از طرف ابن زیاد آورد و نزد یاران امام حسین (علیه السلام) رفت و گفت: «أَيْنَ بَنُو أَخْتِنَا؟ خَوَاهِرُ زَادِگَانِ مَا كَجَايِنْد؟ (ام البنین مادر حضرت عباس (علیه السلام) و برادرانش از قبيله شمر بودند و او می خواست با این امان نامه خودی نشان دهد و اطراف امام حسین (علیه السلام) را خالی کند تا امام تنها شوند)، حضرت عباس (علیه السلام) و برادرانش عثمان، جعفر و عبد الله پیش آمدند و گفتند: از ما چه می خواهی؟ شمر گفت: «أَنْتُمْ

ص: 267

1- . بحار الأنوار ج 44 ص 392

2- . نفس المهموم ص 113 و تاریخ طبری ج 6 ص 337 و سوگنامه ص 231 با تلخیص

يَا بَنِي أَخْتِي آمِنُونَ»: شما ای فرزندان خواهرم! در امان هستید! آن جوانمردان در پاسخ گفتند: لَعَنَكَ اللَّهُ وَلَعَنَ أَمَانَكَ، أ تُوْمِنُنَا وَإِبْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا أَمَانَ لَهُ؟ (1)

خدا تو و امان تو را لعنت کند. آیا به ما امان می دهی، ولی فرزند پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) امان ندارد؟! و در روایت دیگر آمده حضرت عباس (آن غیرت الهی) فریاد زد: دو دستت بریده باد! چه بد امانی است این امانی که آوردی، ای دشمن خدا! آیا می گویی ما سرور خود، فرزند فاطمه را رها کنیم و در فرمان لعینان و لعین زادگان درآییم؟ شمر از این سخنان، خشمناک شده و برگشت. (2)

و در تاریخ طبری آمده که عبد الله بن ابی المحل بن حزام (برادرزاده ام البنین که جزء طرفداران بنی امیه بود) نزد ابن زیاد رفت. او برای خواهرزادگان خود درخواست امان نامه کرد، ابن زیاد هم موافقت کرد و امان نامه را نوشت. عبدالله آن امان نامه را توسط غلامش، به نام کرمان، به حضرت عباس (علیه السلام) و برادرانش رسانید، اما آن ها گفتند: سلام ما را به دایی مان برسان و به او بگو ما نیاز به امان شما نداریم، «أَمَانُ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ أَمَانِ بْنِ سُمَيَّةٍ»: (3) امان خداوند بهتر از امان پسر زن بدکاره است.

ص: 268

1- . ترجمه ارشاد مفید ج 2 ص 91 و سوگنامه ص 233

2- . نفس المهموم ص 113 کامل بن اثیر ج 4 سال 56 و سوگنامه ص 234

3- . اعیان الشیعه ج 4 ص 129 و منتخب التواریخ ص 57

سخنان امام حسین (علیه السلام) در جمع یاورانش

1. شب عاشورا امام حسین (علیه السلام) یاوران خود را جمع کرد. امام سجاد (علیه السلام) می فرماید: با آنکه من بیمار بودم، ولی خود را نزدیک کردم تا بینم و بدانم پدرم می فرماید، در این حال شنیدم، پس از حمد و ثنای الهی، به اصحاب خود چنین فرمود: «فَأَيُّ لَأَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَلَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتِ آبَرِّ وَأَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا»: همانا من یارانی با وفاتر است و بهتر از اصحاب خود نمی دانم و نیز خاندانی نیکوکارتر و مهربان تر از خاندان خود نمی دانم، خداوند به شما، از جانب من، پاداش نیکو دهد. سپس قریب به این مضمون فرمود:

آگاه باشید! من دیگر از این مردم گمان یاری ندارم، من بیعتم را از گردن شما برداشتم و به شما اجازه می دهم که آزادانه، از تاریکی شب که شما را فرا گرفته استفاده کنید و به هر سو که می خواهید بروید.

از سکینه (سلام الله علیها)، دختر امام حسین (علیه السلام) چنین نقل شده: من میان خیمه خود نشسته بودم که صدای گریه شنیدم، از خیمه بیرون رفته، به طرف خیمه ی پدرم حرکت کردم، آنجا دیدم پدرم میان اصحاب و یارانش نشسته و به این مضمون می فرماید: این مردم تصمیم بر قتل من گرفته اند و هر کس با من باشد به قتل خواهد رسید، پس هر کس دوست ندارد با من باشد، می تواند از تاریکی شب استفاده کند، برود و جان خود را حفظ کرده، به وطن برسد، و هر کس حاضر است در راه ما، از جان خود بگذرد، در بهشت با ما خواهد بود. سکینه (سلام الله علیها) نقل می کند: پس از پایان سخنان پدرم، هر ده نفر و بیست نفر از میان جمعیت

رفتند و تعداد هفتاد و یک تن باقی ماندند. (1) (آری آن‌ها که لیاقت شهادت در رکاب امام زمان خود را نداشتند، رفتند) در حالی که پدرم، سر به زیر افکنده بود، من به پیشگاه خدا عرض کردم: خدایا! اینان ما را تنها گذاردند و رفتند، خدایا! آن‌ها را خوار و به فقر و بدبختی دچار کن، اما جمعی از اصحاب و بستگان که لایق شهادت در رکاب امام زمان خود را داشتند، عرض کردند: برای چه چنین کنیم؟ برای آنکه بعد از تو زندگی کنیم! هرگز خداوند چنین روزی را نیاورد.

حضرت عباس (علیه السلام) نخستین نفر بود که به این مضمون سخنانی بیان کرد:

از میان اصحاب مسلم بن عوسجه به امام عرض کرد: اگر ما دست از یاری شما برداریم چه عذر و جوابی در پیشگاه خداوند برای حق شما داریم؟!

به خدا دست از یاری شما بر نمی‌دارم و نیزه به سینه دشمن می‌کوبم، و تا شمشیر در دست دارم با آن‌ها می‌جنگم، و اگر نه حتی با سنگ با آن‌ها مبارزه می‌کنم، به خدا قسم دست از شما بر نمی‌دارم تا احترام پیامبر را در حق شما رعایت کرده باشم.

اگر هفتاد بار در راه تو مرا بکشند و بسوزانند و زنده شوم تا آخر با تو هستم تا چه رسد که یک جان بیشتر ندارم و شهادت در راه تو را برای خود کرامتی که هرگز پایان ندارد می‌دانم.

گروهی دیگر از یاران نیز همین گونه سخن گفتند. امام در حق همه دعا کرد و به خیمه خود بازگشت. (2)

ص: 270

1- . الوقایع و الحوادث ج 2 ص 184 با تلخیص به نقل از ذریعه النجاه

2- . خلاصه ای از ترجمه ارشاد مفید ج 3 ص 93 و سوگنامه آل محمد ص 235

شاهها من ار به عرش رسانم سریر فضل *** مملوک این جنابم و محتاج این درم

گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر *** آن مهر بر که افکنم و این دل کجا برم

2. انتقام حضرت مهدی از قاتلین شهدای کربلا

از امام باقر (علیه السلام) روایت است که امام حسین (علیه السلام) در کربلا به اصحاب و یاران خود فرمود: بهشت بر شما بشارت باد، سوگند به خدا! پس از شهادت مدتی می گذرد، سپس ما و شما (وقاتلین زنده می شویم) تا اینکه (حضرت مهدی) قائم ما ظهور می کند و انتقام ما را از ستمگران می گیرد، ما و شما زنجیر و غل و انواع عذاب ها را که بر دشمنان ما وارد می شود مشاهده خواهیم کرد، سپس (حضرت مهدی) سراسر زمین را که مملو از ظلم و جور شده، از عدل و داد پر می کند. (1)

3. روایت شده که شب عاشورا امام حسین (علیه السلام) مقام و جایگاه یاران خود را در بهشت، به آن ها نشان داد، (البته پس از آنکه آن ها اعلام وفاداری و شهادت در راه اسلام و امام نمودند)، لذا در روز عاشورا، آن ها از شمشیر و نیزه و تیر احساس درد نمی کردند و چون در سطح بالایی از روحیه و شهادت طلبی بودند، برای وصول به مقام شهادت، از یکدیگر سبقت می گرفتند. (2)

ص: 271

1- . مقتل الحسين مقرر ص 258 و سوگنامه آل محمد ص 237

2- . منتهی الامال وقایع شب عاشورا

مرحبا همّت قومی که چو دلبر گیرند *** بجز از دلبر خود از همه دل بر گیرند
ای خوش آنقوم که در معرکه کربلا *** سر بدادند که از حق سرو افسر گیرند
همگی تشنه لبان بر لب شط جان دادند *** تا که آب از قدح ساقی کوثر گیرند
پس رسیدند بجائی که سلاطین جهان *** دست بر درگهشان همچو گدایان گیرند

4. مناجات و عبادت خدا

یکی از برنامه های امام حسین (علیه السلام) و اصحاب و یارانش این بود که در شب آخر عمر و شب شهادت، قسمتی از شب را به مناجات و راز و نیاز و قرائت قرآن اختصاص دادند (زیرا امام حسین (علیه السلام) در عصر تاسوعا، از لشکر بنی امیه مهلت خواستند تا شب را به عبادت مشغول شوند).

«وَلَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيٍّ النَّحْلِ مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَ سَاجِدٍ وَقَائِمٍ وَقَاعِدٍ»: آن ها زمزمه ای مانند زمزمه زنبور عسل داشتند بعضی در حال رکوع و بعضی در حال سجود و یا ایستاده و یا نشسته (در حال عبادت بودند).

همین آوای جانسوز که از دل های پاک و عاشق آن ها برخاسته بود، سبب شد تا سی و دو نفر از لشکر فریب خورده دشمن، به حقیقت برسند و به حقانیت امام و یارانش پی ببرند، لذا از لشکر بنی امیه جدا شدند و به سپاه امام حسین (علیه السلام) پیوستند. (1)

ص: 272

5. شب عاشورا امام حسین (علیه السلام) خواب دید

بنا بر روایتی، امام در شب عاشورا، اندکی استراحت کرد، وقتی بیدار شد به حاضران فرمود: در خواب دیدم سگان به من حمله کردند و می خواستند مرا پاره کنند، در میان آن ها سگی دورنگ بود که از همه حمله اش شدیدتر بود (حضرت این طور خواب را تعبیر کردند)؛ گمان دارم کشته من شخصی است که پیسی (لکه های صورت و بدن) دارد (1) (بنا بر نقل، شمر چنین بود).

ص: 273

1- . کبریت الاحمر به نقل سوگنامه ص 245

اول صبح و بعد از اقامه نماز، امام حسین (علیه السلام)، یاران و لشکر خود را به صف کرد (در مورد تعداد یاران امام اختلاف نظر وجود دارد از 61 نفر تا یکصد و چهل و پنج نفر و بیشتر گفته‌اند و بنا بر قولی 32 نفر سواره و 40 نفر پیاده بودند). (1)

زهیر بن قین را به فرماندهی سمت راست لشکر، و حبیب بن مظاهر را به فرماندهی طرف چپ قرار داده، پرچم و علم را به دست برادرش حضرت عباس (علیه السلام) سپرد و امام (علیه السلام) و بنی هاشم در قلب لشکر قرار گرفتند.

مصیبت یاران امام حسین (علیه السلام)

اشاره

در این قسمت، چگونگی شهادت و شرح احوال بعضی از یاران امام حسین (علیه السلام) بیان می شود:

مصیبت حضرت حبیب بن مظاهر

حبیب بن مظاهر از بزرگان کوفه و از کسانی بود که نامه دعوت برای امام حسین (علیه السلام) فرستاده بود، او شخصیتی است که امام حسین (علیه السلام) برای دعوت او به کربلا چنین نوشت:

از حسین بن علی به حبیب بن مظاهر، مرد فقیه و دانشمند، ای حبیب! تو خویشاوندی ما را با رسول خدا می دانی و بهتر از دیگران ما را می شناسی، تو مرد آزاده و غیور هستی، جان خود را از ما دریغ مدار که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز قیامت پاداش تو را خواهد داد. (2)

حبیب به محض دریافت نامه امام (علیه السلام)، تصمیم گرفت خود را به کربلا برساند. در این میان با یکی از بستگان خود، به نام مسلم بن عوسجّه برخورد کرد که می خواست برای

ص: 274

1- . سوگنامه آل محمد ص 246 به نقل از اثباه الوحیه و لهوف و غیره

2- . تاریخ طبری جلد 6 صفحه 249 سر خسته

خود حنا بخرد و به حمام برود، حبیب او را دعوت کرد که آماده جهاد و حرکت به سوی کربلا شود، مسلم هم پذیرفت و آماده حرکت شد و به اتفاق حبیب، شبانه از کوفه خارج شدند و خود را به امام رساندند. (1)

از بعضی روایات استفاده می شود که حبیب قبل از ورود امام حسین (علیه السلام) به کربلا، در وسط راه، خود را به امام (علیه السلام) رساند و به یاران ایشان پیوست.

امام حسین (علیه السلام) در بین راه کربلا، با شنیدن خبر شهادت مسلم و بی وفایی کوفیان، به گروهی از یاوران خود دستور داد هر کدام پرچمی را به دوش گیرند. آن ها چنین کردند. یک پرچم باقی ماند، یکی از یاوران گفت: من را به حمل این پرچم سرفراز فرما، امام (علیه السلام) فرمود: صاحب این پرچم خواهد آمد. ناگاه از دور، غباری از زمین بلند شد. امام (علیه السلام) فرمود: صاحب این پرچم، همان است که به سوی ما می آید. وقتی او نزدیک شد، دیدند حبیب بن مظاهر است، حبیب از اسب پیاده شد و در حالی که گریه می کرد، بر امام و اصحاب سلام کرد و جواب شنید و به زبان حال می گفت:

هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم *** هر گه که یاد روی تو کردم جوان شدم

حضرت زینب (سلام الله علیها) سؤال کرد این شخص کیست؟ به ایشان گفتند: او حبیب بن مظاهر است، فرمود: سلام مرا به او برسانید، وقتی سلام او را رساندند، حبیب از عشق خود به اهل بیت (علیهم السلام) با مشت به صورت و خاک بر سر می ریخت و می گفت: من کیستم که حضرت زینب (سلام الله علیها) به من سلام می رساند. (2)

ص: 275

-
- 1- . منتخب التواریخ ص 278 و سوگنامه ص 260
 - 2- . معالی السبطين ج 1 ص 372 و سوگنامه ص 260

ابی مخنف در مقتل خود می نویسد: روز عاشورا حبیب نزد امام حسین (علیه السلام) آمد و اجازه میدان رفتن گرفت، او عرضه داشت: قسم به خدا که دوست دارم (نماز ظهر را) در بهشت بخوانم و سلام تو را به جدت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و پدرت علی (علیه السلام) و برادرت حسن (علیه السلام) برسانم.

سپس رهسپار میدان شد. جنگ نمایانی کرد و 62 نفر از دشمنان را کشت، سرانجام ظالمی با شمشیر بر فرق سر او زد و ظالم دیگری با نیزه بر او ضربتی وارد کرد که بی طاقت شده، روی زمین قرار گرفت، هنوز نیمه جانی داشت و خواست برخیزد که حصین بن نمیر با شمشیر بر سرش کوبید و او به شهادت رسید. آن چنان شهادت حبیب در امام حسین اثر گذارد که آثار شکستگی بر چهره ایشان نمایان گردید، زیرا او پرچم دار طرف چپ لشکر آن حضرت بود.

امام به بالین حبیب آمد و فرمود: «لِلَّهِ دَرْكٌ يَا حَبِيبَ، لَقَدْ كُنْتَ فَاضِلًا تَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ»: (به به) خدا به تو خیر دهد ای حبیب تو شخص با کمالی بودی که در یک شب قرآن را ختم می کردی. (1)

مصیبت غلام عاشق (جون)

یکی از شهدای کربلا غلام آزاد شده ی اباذر غفاری، جون، بود، او که در مکتب ارزشمند اباذر تربیت یافته بود، پس از آزادی، خود را از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جدا نکرد، مدتی در خدمت امیرالمؤمنین حضرت علی (علیه السلام) بود، سپس خدمت امام حسن (علیه السلام) و پس از آن،

ص: 276

در خدمت امام حسین (علیه السلام)، تا آنکه کاروان کربلا حرکت کرد و او هم در رکاب امام حسین (علیه السلام) به کربلا آمد.

روز عاشورا به حضور امام (علیه السلام) آمد و اجازه جهاد گرفت، امام (علیه السلام) به این مضمون فرمود: تو برای راحتی همراه ما آمدی، اینک آزاد هستی تا هر کجا که می خواهی بروی.

او با شنیدن این سخن، چنان پریشان شد که اشکش جاری گشت و به دست و پای امام افتاد و می بوسید و می گفت: آیا من هنگام آسایش نزد شما و بر سر سفره شما باشم، ولی هنگام سختی شما را تنها بگذارم؟، من سه عیب دارم: 1. بوی بدنم بد است؛ 2. از خانواده سطح پائین هستم؛ 3 رنگ پوستم سیاه است؛ آیا می خواهید مرا از خودتان جدا سازید تا بهشت نروم و رنگ پوستم سفید و بوی بدنم معطر و خاندانم والامقام نشوند؟ نه به خدا سوگند! از شما جدا نمی شوم تا خون سیاه من با خون پاکیزه شما مخلوط گردد.

امام حسین (علیه السلام) به او اجازه داد میدان برود، او با قدرت ایمان و شجاعت به جنگ دشمن شتافت و حق اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) را ادا کرد و 25 نفر از لشکر دشمن را کشت، تا آنکه خود شربت شهادت را نوشید.

مقام جون، آن برده سیاه پوست، به جایی رسید که امام حسین (علیه السلام) به بالین او آمد و در حق او چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ، وَ طَيِّبْ رِيحَهُ، وَ احْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ، وَ عَرِّفْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»: خدایا! چهره اش را سفید، بوی بدنش را پاکیزه و او را با نیکان محشور گردان، و بین او و محمد و آلش پیوند و شناخت قرار ده.

پس از دعای امام (علیه السلام)، چنان بوی خوش و معطری از کنار جنازه آغشته به خوش به مشام می رسید که از بوی مشک و عنبر بهتر بود. (1)

ص: 277

از امام محمد باقر (علیه السلام) از پدرشان امام سجاد (علیه السلام) روایت شده: پس از آنکه بنی اسد، بدن های شهدا را دفن کردند، ده روز گذشت تا پیکر جَوْن را یافتند پیکری که همچنان بوی خوش از آن می وزید. درود خداوند بر او باد. (1)

نسب باشد لئیم و چهره ام تار *** تم بی قدر و بویم همچو مردار

اجازت یافت جَوْن با سعادت *** روان شد سوی میدان شهادت

بشیر عشق دادش این بشارت *** که خوش باد آن مقام کامکارت

ص: 278

مصیبت حضرت علی اکبر (علیه السلام)

حضرت علی اکبر (علیه السلام) نخستین شهید از بنی هاشم بود که به میدان جنگ با دشمن رفت، سن ایشان را بین 18 سال تا 27 سال نوشته اند.

روز عاشورا نزد پدر آمد و اجازه جهاد خواست، امام حسین (علیه السلام) به او اجازه داد و با نگاهی ناامیدانه به او نگاه کرد و با دو انگشت به آسمان اشاره کرد و فرمود: خدایا! شاهد باش بر این قوم «فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشَدُّ بِهِ النَّاسَ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ، وَكُنَّا إِذَا أَشَدَّ تَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ»: جوانی به سوی این مردم رهسپار شد که از نظر قیافه و اخلاق و گفتار شبیه ترین مردم به پیامبرت بود و هر زمان که ما مشتاق دیدار پیامبرت بودیم به او نگاه می کردیم.

علی اکبر به میدان آمد و جنگ نمایانی کرد و 120 نفر را به هلاکت رساند، تشنگی بر او غالب شد برگشت نزد پدر و عرض کرد:

«يَا أَبَتِ الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي، وَ ثِقْلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي»، ای پدر تشنگی مرا می کشد و سنگینی اسلحه، مرا به زحمت انداخته، امام حسین (علیه السلام) به او فرمود: محبوب دلم صبر کن، به زودی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تو را سیراب خواهد کرد که بعد از آن هرگز تشنه نشوی.

و بنا بر نقلی زبان جوانش را در دهان گذارد و مکید، و انگشتر خود را به او داد و فرمود: آن را در دهان بگذار و به سوی دشمن (و جهاد) برگرد.

علی اکبر که دل به خدا بسته بود، شجاعانه به سوی میدان برگشت و از هر طرف به

دشمن حمله می کرد و جماعتی را کشت تا آنکه ظالمی تیری بر گلویش زد که پاره کرد و خون بدنش را فراگرفت و بی طاقت شد، پس صدا زد: «يَا أَبَتَاهُ عَلَيَّكَ السَّلَامُ، هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يُقْرُوكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ عَجَلِ الْقُدُومِ إِلَيْنَا»: ای پدر سلام من بر تو (که این سلام خداحافظی بود) این جدم پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله و سلم) است که به تو سلام می رساند و می فرماید: به سوی ما بشتاب. «قَدْ سَقَانِي بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرْبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا»: مرا از جام خود سیراب کرد که هرگز بعد از آن تشنه نخواهم شد. (1)

در روایت دیگر آمده که مرّة بن منقذ، بر سر مقدس آن حضرت ضربتی وارد کرد که آن حضرت نتوانست بر مرکب بنشیند، خم شد سر مبارک روی یال اسب گذارد، اسب وحشت زده به سوی لشکر دشمن روانه شد، دشمن از فرصت استفاده کرد «فَقَطَّعُوهُ بِسُيُوفِهِمْ إِرْبًا إِرْبًا»: دشمنان با شمشیرهای خود، بدن مبارک حضرت علی اکبر (علیه السلام) را پاره پاره کردند و اینجا بود که صدا بلند کرد: «يَا أَبَتَاهُ السَّلَامُ عَلَيَّكَ، هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ قَدْ سَقَانِي بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى» و پس از این به شهادت رسید. (2)

امام حسین (علیه السلام) با شتاب به بالین جانش آمد و فرمود: «قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ، يَا بُنَيَّ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ»: خدا بکشد آن مردمی که تو را کشتند، پسرم این مردم چقدر بر خدا و پاره کردن حرمت پیامبر گستاخ شده اند. اشک از دیدگان امام (علیه السلام) سرازیر شد و فرمود: «عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا»: بعد از تو خاک بر سر دنیا، آنگاه امام (علیه السلام)، پیکر عزیزش را در آغوش گرفت و فرمود: «يَا بُنَيَّ لَقَدْ

ص: 280

1- . بحار الأنوار ج 45 ص 42 - 44 ، اعيان الشيعه ج 1 ص 607 مقتل الحسين مقرّم ص 312 و سوگنامه ی آل محمد ص 273

2- . کبريت الاحمر ص 182

اسْتَرَحَّتْ مِنْ هَمِّ الدُّنْيَا وَغَمِّهَا، وَبَقِيَ أَبُوكَ فَرِيداً وَحِيداً»: پسر من! تواز اندوه و غم دنیا راحت شدی اما پدرت غریب و تنها باقی ماند. (1)

سپس امام حسین (علیه السلام) جوانان بنی هاشم را صدا زد و از آن ها کمک خواست و فرمود: «تَعَالُوا إِحْمِلُوا أَخَاكُمْ فَحَمَلُوهُ حَتَّى وَصَّ عُوهُ بَيْنَ يَدَيْ الْفُسَّ طَاطِ الَّذِي كَانُوا يُقَاتِلُونَ أَمَامَهُ»: (جوانان بنی هاشم) بیایید و برادرتان را (به سوی خیمه ها) ببرید، جوانان آمدند و جنازه علی اکبر را برداشتند و جلوی خیمه ها بر زمین نهادند. (2)

زبان حال امام

جوانان بنی هاشم بیایید *** علی را بر در خیمه رسانید

خدا داند حسین طاقت ندارد *** علی را بر در خیمه رساند

بگویند مادرش لیلا بیاید *** تماشای علی اکبر نماید

مصیبت حضرت قاسم

حضرت قاسم (علیه السلام)، فرزند امام حسن مجتبی (علیه السلام)، نوجوانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، در شب عاشورا خدمت عمو رسید، امام (علیه السلام) به اصحاب فرمود: فردا همه شما در این مکان کشته خواهید شد، قاسم عرض کرد: عمو جان من هم فردا کشته می شوم؟ امام او را به سینه گرفت و فرمود: «كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ؟ قَالَ: يَا عَمُّ أَحَلِّي مِنَ الْعَسَلِ»: مرگ در نظر تو چگونه است؟ قاسم جواب داد: از عسل شیرین تر است.

امام (علیه السلام) فرمود: تو بعد از بلا و (مصیبت) بزرگی، کشته می شوی، فردا همه شهید

ص: 281

1- . ترجمه مقتل ابی مخنف ص 129 و سوگنامه آل محمد ص 278

2- . الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد ج 2 ص 107

می شوند حتی عبدالله شیرخوار هم شهید می شود. (1)

روز عاشورا حضرت قاسم (علیه السلام)، لباس رزم به تن و سلاح برداشت و خدمت عمو آمد، امام (علیه السلام) که قاسم را با چنین حالتی دید، دست به گردن قاسم انداخت و هر دو به اندازه ای گریه کردند که بیهوش شدند، چون به هوش آمدند حضرت قاسم (علیه السلام)، اجازه میدان رفتن گرفت، امام ابتدائاً اجازه نفرمود، اما قاسم آن قدر گریه کرد و دست و پای عمو را بوسید که امام حسین (علیه السلام) ساکت و راضی شد، حضرت قاسم (علیه السلام) که چون پاره ماه می درخشید، به طرف میدان حرکت کرد و خود را به لشکر معرفی کرد:

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ *** سَبَطَ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَى وَالْمُؤْتَمَنُ

اگر مرا نمی شناسید من فرزند (امام) حسن هستم، نوه پیامبر برگزیده و امین.

سپس حضرتش که چون قرص ماه می درخشید، به لشکر حمله کرد و مبارز طلبید و مطابق نقلی، سی و پنج تن و به نقل دیگر، هفتاد تن از لشکریان دشمن را به هلاکت فرستاد. در این هنگام عمر سعد آزدی گفت: به خدا قسم بر این جوان حمله می برم و او را می کشم، حضرت قاسم (علیه السلام) که مشغول جنگ بود، عمر در کمین نشست و چنان شمشیر بر فرق مبارک او زد که فرقه شکافته شد و از روی اسب بر زمین قرار گرفت و فریاد زد (یا عمّاه) ای عمو جان! به فریادم برس.

امام (علیه السلام) با سرعت خود را بالین قاسم رساند و به طرف عمر آزدی، قاتل قاسم، حمله برد و عمر دست خود را سپر کرد، دست او از مرفق قطع شد و فریاد کشید و لشکر را به کمک خواست، لشکر به کمک او آمدند که در این میان، بدن حضرت قاسم (علیه السلام)، پایمال سم اسبان شد، همین که غبار فرو نشست، دیدند امام حسین (علیه السلام) به بالین قاسم است و او

ص: 282

در حال جان دادن و شهادت است و پای خود را به زمین می‌ساید، در این حال امام (علیه السلام) فرمود: «وَاللَّهِ يَعْزُّ عَلِيَّ عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يُعِينُكَ»: به خدا قسم سخت است برای عمومی تو که او را بخوانی و او (تواند) جواب تو را بدهد، یا آنکه جواب بدهد اما برای تو فائده نداشته باشد (بَعْدَ لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ) خداوند از رحمتش دور کند مردمی را که تو را کشتند.

سپس امام حسین (علیه السلام) نعش قاسم را برداشته و به سینه گرفت، در حالی که پاهای مبارک قاسم به زمین می‌کشید و امام (علیه السلام) او را در میان شهدا و اهل بیتش قرار داد. (1)

عمو ز راه محبت دمی بیا بیرم *** نهم ز راه عنایت به زانوی تو سرم

خوش است آنکه بینم جمال مه رویت *** نظر کنم دم آخر به روی دلجویت

کجا است مادر افسرده تا نظاره کند *** نظر به کشته صد چاک پاره پاره کند

شرح حال و زخمی شدن حسن مثنی

حسن مثنی، فرزند امام حسن مجتبی (علیه السلام) ملقب به (طَبَّاطِبَا) بود که جد سادات طباطبائی است و روز عاشورا در رکاب عمومی خود امام حسین (علیه السلام) حاضر بود، در ایام خروج امام (علیه السلام) از مدینه و یا در راه کربلا، داماد امام حسین (علیه السلام) شد و با فاطمه بنت الحسین ازدواج کرد و فاطمه در کربلا تازه عروس بود. (2)

ص: 283

1- . خلاصه ای از ناسخ التواریخ ج 2 ص 326 و لهوف سید بن طاووس و سوگنامه آل محمد ص 283

2- . نفس المهموم ص 171

حسن مثنی، روز عاشورا اجازه میدان رفتن گرفت و با دشمن جنگید و هفده نفر از دشمنان را کشت، تا آنکه دشمنان او را مجروح کردند و بر اثر ضربات دشمن، روی زمین قرار گرفت و بیهوش شد. دشمنان خیال کردند او شهید شده، در حالی که زنده بود.

روز یازدهم محرم که عمر سعد دستور داد سرهای مقدس را از بدن جدا کنند، دیدند حسن مثنی زنده است، یکی از سربازان عمر سعد، به نام (اسماء بن خارجه) با مادر حسن مثنی بنام (حَوَلَه) خویشاوندی داشت، وقتی متوجه شد که حسن مثنی زنده است، نزد عمر سعد رفت و از او با اصرار درخواست کرد، حسن را نکشد و او را عفو کند، عمر هم پذیرفت، اسماء، حسن را که بیهوش بود به کوفه آورد تا معالجه کند، نزدیک کوفه، حسن به هوش آمد و وحشت زده از جا حرکت کرد و پرسید: عمویم، حسین کجا است؟ وقتی از جریان شهادت عمو و یاران و حرکت سرها به طرف کوفه مطلع شد، بسیار ناراحت گردید ولی دیگر چاره نبود.

اسماء در کوفه به معالجه ی زخم های حسن پرداخت تا بهبودی پیدا کرد و او را به مدینه فرستاد، حسن مثنی تا زمان عبد الملک مروان، پنجمین خلیفه اموی در مدینه زندگی می کرد اما بالاخره در 35 سالگی او را مسموم کردند و به شهادت رسید و در قبرستان بقیع دفن نمودند. (1)

مصیبت عبد الله (اصغر)

مصیبت عبد الله (اصغر) (2)

یکی دیگر از فرزندان امام حسن مجتبی (علیه السلام) که در کربلا حضور داشت، کودکی یازده ساله به نام عبدالله بود، روز عاشورا زمانی که امام حسین (علیه السلام) بدون یار و یاور بود و در وسط میدان با بدن مجروح قرار داشت، عبدالله غریبی و بی کسی عمورا دریافت، با آن که امام

ص: 284

1- ترجمه لهوف ص 45 و سوگنامه ص 287

2- . برادر عبدالله بن الحسن اکبر که صاحب کتاب الوقایع و الحوادث او را نه ساله و لهوف کودکی قبل از سن بلوغ ذکر کرده

حسین (علیه السلام) او را برای نگهداری به بانوان در خیمه ها سپرده بود، ولی چون بی-کسی عمورا دید، از خیمه ها به سوی میدان دوید، امام حسین (علیه السلام) صدا زد: خواهرم! عبدالله را نگه دار، ولی حضرت زینب (سلام الله علیها) هر قدر تلاش کرد، نتوانست او را حفظ کند و او خود را در وسط میدان به عمورسانید و گفت: به خدا از عمویم جدا نمی شوم و در آغوش عمو قرار گرفت و با ایشان سخن می گفت، ناگاه ظالمی پیش آمد، شمشیرش را بلند کرد تا بر امام (علیه السلام) که با بدن مجروح و ناتوان روی زمین قرار داشت، وارد کند، عبدالله که این منظره را دید، دست کوچک خود را بلند کرد تا از ضربه شمشیر جلوگیری کند، اما این ظالم بی رحم و بی وجدان شمشیرش را فرود آورد و دست کوچک عبدالله را قطع کرد، در حالی که دست کوچک او به پوست آویزان شد، فریاد زد: (يَا عَمَّاهُ يَا أَبَتَاهُ): ای عمو! ای بابا! ببین! دستم را بریدند.

امام حسین (علیه السلام) آن کودک عزیز را در آغوش گرفت و فرمود: عزیزم! صبر کن، به زودی به جدّ و پدر و عموهایت ملحق (و شهید) می شوی. هنوز سخن امام (علیه السلام) تمام نشده بود که حرمه ملعون، تیری به گلوی نازک عبدالله زد و آن عزیز را در آغوش عمو به شهادت رساند.

حضرت زینب کبری (سلام الله علیها) وقتی از شهادت عبدالله مطلع شد، به قدری این مصیبت جانسوز بر او سنگینی کرد که با گریه و ناله فرمود: (ای عزیز برادر و ای نور چشمم! «لَيْتَ الْمَوْتَ أَعْدَمَنِي الْحَيَاةَ»): ای کاش مرده بودم (و این منظره را نمی دیدم). (1)

آه کز تیغ جفا دست وی آویخت به پوست *** سوخت بر حالت آن طفل، دل دشمن و دوست

ناگهان ظالم سنگین دلی از راه جفا *** بفکند تیر سه شعبه، سر او کرد جدا

ص: 285

حضرت زینب (سلام الله علیها) در میان خواستگاران متعدّد با عبدالله بن جعفر، پسر عموی خود، ازدواج کرد. ایشان در وقت ازدواج شرط کرد، هرگاه برادرش، امام حسین (علیه السلام) خواست به مسافرت برود و او هم خواست که همراه برادرش باشد، عبدالله جلوگیری نکند.

هنگامی که امام حسین (علیه السلام) به سوی مکه و از آنجا به کربلا رفت، حضرت زینب (سلام الله علیها)، هم تصمیم گرفت، همراه برادر باشد.

شوهرش عبدالله به علت بیماری و کهولت سن از سفر معذور بود، ولی دو نور دیده اش (عون و محمّد) را همراه مادرشان، حضرت زینب (سلام الله علیها)، به کربلا فرستاد و سفارش نمود اگر جنگ رخ داد، آن ها در دفاع از امام حسین (علیه السلام) بجنگند.

روز عاشورا حضرت زینب (سلام الله علیها) لباس نو بر تن عون و محمّد کرد، آن ها را تمیز کرد، سر مه به چشمانشان کشید، شمشیر به دستشان داد و آن ها را برای اجازه جنگ، خدمت برادر خود، امام حسین (علیه السلام) فرستاد. امام (علیه السلام) در ابتدا اجازه نداد و به خواهر خود فرمود: شاید همسرت عبدالله راضی نباشد، حضرت زینب (سلام الله علیها) عرض کرد: بلکه همسرم سفارش کرد اگر جنگی رخ داد، پسرانم قبل از پسران برادرت به میدان بروند. بالاخره با اصرار حضرت زینب (سلام الله علیها)، امام (علیه السلام) اجازه داد، حضرت زینب (سلام الله علیها) دو نور دیدگانش را به سوی میدان بدرقه کرد.

آن دو برادر به جنگ با دشمن پرداختند تا سرانجام محمّد به شهادت رسید، برادرش عون، به بالین نعش برادر آمد و گفت: برادر شتاب مکن به زودی من هم به تو می پیوندم.

عون نیز با دشمن جنگید تا او هم به شهادت رسید، امام حسین (علیه السلام) به بالین آن ها آمد و پیکر پاکشان را در بغل گرفت در حالی که پاهایشان به زمین می کشید، آن ها را به خیمه آورد.

معمولاً هنگامی که امام حسین (علیه السلام)، شهداء را به خیمه منتقل می کرد، بانوان حرم و

پیشاپیش آن‌ها حضرت زینب (سلام الله علیها) به استقبال می‌آمدند، اما اینجا حضرت زینب (سلام الله علیها) نیامد، شاید برای آنکه مبادا با دیدن نعش فرزندانش بی‌تابی کند و امام (علیه السلام) در برابر خواهر خجالت بکشد. (1)

مصیبت حضرت عباس (علیه السلام)

احوال آن حضرت

حضرت عباس (علیه السلام) در کربلا پرچم دار و بزرگ‌ترین یار امام حسین (علیه السلام) بود (در جنگ‌های قدیمی پرچم دار به منزله فرمانده بود که نقش مهمی در پیروزی یا شکست داشت).

او در آن زمان 34 سال داشت و دارای چهره‌ای زیبا بود که در میان مردم به قمر (ماه) بنی هاشم معروف بود و چنان بلند بالا بود که هر گاه پا از رکاب اسب بیرون می‌نمود، پای مبارکش به زمین می‌رسید (لغت عباس به معنی ترش رو و خشن است، لذا در برابر دشمن با صلابت و شجاعت بود).

حضرت عباس (علیه السلام) در کربلا همراه با سه برادرش از ام‌البنین بود و آن‌ها عبارتند از: عبدالله 25 ساله، عثمان 21 ساله و جعفر 19 ساله که همگی قبل از حضرت عباس (علیه السلام) به شهادت رسیدند. (2)

شجاعت حضرت عباس (علیه السلام)

شجاعت حضرت عباس (علیه السلام) بی‌نظیر بود، به طوری که به تنهایی در مقابل چهار هزار نفر از نگهبانان تیرانداز آب فرات قرار گرفت، آن‌ها را در هم کوبید، هشتاد نفر از آن‌ها را کشت و خود را به آب فرات رسانید.

ص: 287

1- تذکره الشهداء ص 156 و سوگنامه آل محمد ص 292

2- اعیان الشیعه ج 1 ص 608 و سوگنامه آل محمد ص 301

نقل شده: هنگامی که وسائل غارت شده از شهدای کربلا را در شام، نزد یزید بردند، در میان آن ها پرچم بزرگی بود که سوراخ سوراخ شده بود، ولی دستگیره و قبضه آن سالم بود، یزید پرسید: این پرچم را چه کسی حمل می کرده؟ گفتند: عباس بن علی (علیهما السلام)، یزید از روی تعجب و تجلیل، مقابل آن پرچم، دو یا سه مرتبه برخاست و نشست و گفت: این پرچم را بنگرید که بر اثر ضربات و حمله ها هیچ کجای آن سالم نمانده، مگر دستگیره جائیکه پرچم دار در دست داشته (یعنی معلوم می شود پرچم دار ضرباتی که بر دستش وارد می شده، تحمل می کرده ولی پرچم را همچنان حفظ می کرده است)، سپس گفت ای عباس لعن و ناسزا از تو دور باد. (1)

در احوالات آن حضرت نوشته اند: زمانی که دست های حضرت عباس (علیه السلام) را با نیرنگ از بدن جدا کردند، با کمک بازو، پرچم را به سینه چسباند و به دشمن حمله کرد، سرانجام وقتی عمود آهنین بر فرق مبارکش رسید، از اسب بر زمین افتاد، یعنی او و پرچمش با هم بر زمین افتادند.

مقام حضرت عباس

مرحوم سپهر در ناسخ التواریخ از امام سجاد (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ، فَلَقَدْ آثَرَ وَأَبْلَى وَفَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ، فَأَبْدَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لِيَجْعَفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليهما السلام)، وَإِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنْرِلَةً يَغِيْطُ بِهَا جَمِيعَ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (2).

ص: 288

1- . دین و تمدن از دانشمند لبنانی ج 1 ص 288 به نقل سوگنامه آل محمد ص 299

2- . ناسخ التواریخ، ج 2، ص 348

خدا رحمت کند عمویم عباس را، هر آینه او ایثار و از خود گذشتگی و تحمل مصیبت کرد و خود را فدای برادرش حسین (علیه السلام) نمود تا جائیکه دو دستش از بدن جدا شد و خداوند در عوض آن دو بال در بهشت باو می دهد که با آن با ملائکه پرواز می کند؛ همان گونه که برای جعفر (طیار)، فرزند ابوطالب (علیه السلام) چنین نمود و برای حضرت عباس (علیه السلام)، مقامی نزد خداوند عز و جل است که روز قیامت همه شهداء حسرت آن را می خورند.

قربان عاشقی که شهیدان کوی عشق *** در روز حشر رتبه او آرزو کنند

عباس نامدار که شاهان روزگار *** از خاک او همی طلب آبرو کنند

در گاه او چو قبله ارباب حاجت است *** باب الحوائجش همه جا گفتگو کنند

بیدست ماند و داد خدا دست خود به او *** آنانکه منکرند بگور و پرو کنند

گردست او نه دست خدائست پس چرا *** از شاه تا گدا همه رو سوی او کنند

مظلومیت حضرت عباس

چرا صورت قبر حضرت عباس (علیه السلام) کوچک است؟

دز زمان علامه سید محمد مهدی بحرالعلوم، متوفی 1212 ه.ق، مرقد حضرت عباس (علیه السلام) نیاز به تعمیر پیدا کرد، علامه به اتفاق معمار برای تعمیر و بازسازی، وارد سرداب که قبر مطهر قرار دارد شد و از نزدیک قبر مطهر را مشاهده کرد.

معمار پس از ملاحظه قبر مطهر به علامه گفت: اجازه می فرمائید سؤالی از شما بکنم؟ فرمود: بپرس، معمار گفت: من شنیده بودم حضرت عباس قامتی بسیار رشید داشته که اگر پاهایش را از رکاب اسب بیرون می کرد تا روی زمین می رسید، اما می بینیم صورت قبر کوچک است، آیا شنیده من غلط است و یا کوچکی قبر علت دیگری دارد؟

علامه به جای پاسخ دادن، سر به دیوار گذارد و مدت طولانی گریه کرد. معمار نگران شد و عرض کرد: آقا چرا این طور منقلب و پریشان شدید مگر من چه گفتم؟

علامه گفت: شنیده های تو صحیح است، حضرت عباس (علیه السلام) قامتی بسیار رشید داشت، ولی سؤال تو مرابه یاد مظلومیت آن حضرت انداخت (وقتی دست های حضرت عباس (علیه السلام) قطع شد دشمن جرئت پیدا کرد)، آن قدر ضربت شمشیر و نیزه بر او وارد کردند که بدن مبارکش قطعه قطعه شد، آیا انتظار داری قبری بزرگتر از این داشته باشد؟ [\(1\)](#)

چگونه اسب سوار روی زمین قرار می گیرد

معمولاً هنگامی که سواره از اسب روی زمین می افتد، دست هایش را جلوتر روی زمین قرار می دهد که بدنش کمتر آسیب ببیند، اما حضرت عباس (علیه السلام) که دست در بدن نداشت و قامتی رشید داشت و بدن مبارکش پر از تیر شده بود، هنگامی که از اسب به زمین افتاد، این تیرها با بدن نازنینش چه کرد؟ این تیرها در پهلو و سینه و شکم و سایر اعضاء مبارکش فرورفت. آه از این مصیبت...

چرا مصیبت حضرت عباس را نمی خوانی؟

صاحب کتاب (مقتل الحسین)، مرحوم سید عبدالرزاق مقرر نقل می کند که دانشمند بزرگ، شیخ کاظم سبّتی برای من بیان کرد که یک نفر از علماء بر جسته نزد من آمد و گفت پیامی از طرف حضرت عباس برای تو دارم، آن حضرت را در خواب دیدم که به من فرمود: چرا شیخ کاظم مصیبت مرا نمی خواند؟ عرض کردم: من شنیده ام که شیخ کاظم مصیبت شما را می خواند.

ص: 290

فرمود: به شیخ کاظم بگو این مصیبت را بخواند؛ هرگاه سواره از پشت اسب به زمین سقوط کند، دست هایش را جلوتر روی زمین قرار می دهد تا کمتر به بدن او آسیب برسد، اما اگر دست های او قطع شده و تیرها بر سینه او فرورفته باشد، بِمَاذَا يَتَلَقَّى الْأَرْضَ: با چه حالتی با زمین برخورد می کند؟ (1)

چرا به زیارت فرزندم عباس نمی روی؟

فاضل دربندی در اسرار الشهادة می نویسد: جمعی از افراد مورد اطمینان برای من نقل کردند که شخصی هر روز به زیارت امام حسین (علیه السلام) می رفت، ولی هفته ای یک بار به زیارت حضرت عباس (علیه السلام) می رفت، در عالم خواب حضرت زهرا (سلام الله علیها) را دید، به آن حضرت سلام کرد، ولی حضرت زهرا (سلام الله علیها) از او روی برگردانید، آن شخص عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! چرا از من روی بر می گردانید؟ چه تقصیری دارم؟

فرمود: چون از زیارت فرزندم روی بر می گردانی! عرض کردم: من هر روز به زیارت قبر فرزندان حسین (علیه السلام) می روم، فرمود: تَزُورُ ابْنِي الْحُسَيْنَ وَلَا تَزُورُ ابْنِي الْعَبَّاسِ إِلَّا قَلِيلًا: فرزندم حسین را زیارت می کنی، ولی فرزندم عباس را زیارت نمی کنی مگر اندک. (2)

شهادت حضرت عباس (علیه السلام)

پس از آنکه یاران امام حسین (علیه السلام) یکی پس از دیگری و برادران حضرت عباس (علیه السلام) به شهادت رسیدند، قمر بنی هاشم نزد برادر آمد و اجازه میدان رفتن برای جهاد خواست، از طرف دیگر شرایط کمی آب و تشنگی برای اهل بیت و کودکان بسیار سخت شده بود تا جایی که بنا بر روایت، خیمه ای مخصوص مشک های آب بود. حضرت عباس (علیه السلام) دیدند

ص: 291

1- . مقتل الحسين مقرر ص 326 به نقل شوگنامه آل محمد ص 321

2- . معالی السبطين، ج 1، ص 152 به نقل همان

کودکان از شدت تشنگی، شکم های خود را روی زمین نمناک آن خیمه قرار داده بودند تا شاید اندکی از عطش آن ها کاسته شود.

در این هنگام حضرت عباس (علیه السلام) با شجاعت تمام، مشک آب را برداشت و به سمت فرات حرکت کرد. چهار هزار نفر مأمور نگهبانی از آب فرات را، به عقب راند و خود را به آب فرات رساند، (شاید بی اختیار) کمی از آب برداشت تا بنوشد اما بنا بر نقل جمعی از ارباب مقاتل «فَدَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ» به یاد تشنگی برادر افتاد، «فَرَمَى الْمَاءَ» آب را رها کرد و ریخت و به نقل بعضی قسم خورد، «وَاللَّهِ لَا أَذُوقُ الْمَاءَ وَ سَيَدِي الْحُسَيْنَ عَطْشَانًا»: به خدا قسم از آب نمی چشم تا آقای من حسین (علیه السلام) تشنه است.

گفتا نخورده آب گلستان حیدری *** داری تو میل آب کجا شد برادری

تشنه است آنکه نوگل باغ فتوت است *** لب تر مکن ز آب که دور از مروّت است

ظرف آب را برداشت و به طرف خیمه حرکت نمود و با دشمن که از هر طرف آن حضرت را محاصره کرده بودند، می جنگید تا آنکه بنا بر نقلی، زید ابن ورقاء، از پشت درخت کمین کرد و ناگهان دست راست آن حضرت را قطع نمود.

افتاد دست راست خدایا زیپکرم *** بر دامن حسین برسان دست دیگرم

دست چپم بجاست اگر نیست دست راست *** اما هزار حیف که یکدست بی صداست

ص: 292

با یک دست، بر دشمن حمله کرد و جمع زیادی را به هلاکت رساند.

حکیم ابن طفل که یارای رو در روئی با آن حضرت را نداشت، از کمین درختی بیرون آمد و ضربتی بر دست چپ آن حضرت وارد کرد.

من مورم و مشک آب ران ملخ *** ران ملخی نزد سلیمان بیرم

دادم به سکینه وعده آب روان *** گر دست نباشدم به دندان بیرم

آن حضرت مشک را به دندان گرفت و همتش این بود تا مشک آب را به خیمه ها برساند، (هنوز امید داشت) ناگهان تیری بر مشک آب رسید، آب ها ریخت و امید آن حضرت در رساندن آب به خیمه ها ناامید شد تا آنکه بنا بر نقلی، تیر دیگری بر سینه مبارکش رسید و بنا بر نقل ابی مخنف، ظالمی، عمودی بر فرق آن حضرت وارد کرد و حضرت بی طاقت شد و از روی اسب بر زمین افتاد، در حالی که خون از دست ها و سرش می ریخت.

حضرت عباس (علیه السلام) برادر را به کمک خواست

عرض کرد: «يَا اَخِي يَا حُسَيْنَ عَلِيكَ مِنِّي السَّلَامُ»: برادرم حسین (علیه السلام) خداحافظ! و بنا بر نقل دیگر عرض کرد: «يَا اَخَاةَ اَدْرِكَ اَخَاكَ»: ای برادر! برادرت را دریاب.

امام حسین (علیه السلام) با سرعت تمام، خود را به بالین برادر رساند و فرمود: «الآنَ اِنكسرَ ظَهْرِي، وَقَلَّتْ حِيلَتِي، وَشَمَّتْ بِي عَدُوِّي»: اکنون پشتم شکست و چاره ام کم شد و دشمن به من شماتت کرد. بنا بر نقلی، زمانی که امام حسین (علیه السلام) سر نازنین برادر را به دامن گرفت خون از چشم او پاک کرد، حضرت عباس (علیه السلام) گریه می کرد، امام فرمود: چرا گریه می

کنی؟ عباس فرمود: برادرم چرا گریه نکنم؟ و حال آنکه تو سر مرا به دامن گرفتی، ولی ساعتی دیگر کسی نیست که سر تو را از خاک بردارد و به دامن بگیرد و خاک از چهره ات پاک کند. (1)

نقل دیگری در آمدن امام حسین بر بالین برادر

مرحوم ملا حبیب کاشانی نقل کرده: هنگامی که امام حسین (علیه السلام) صدای استغاثه و طلب یاری برادر را شنید، به طرف نهر علقمه حرکت کرد، لشکر دشمن از مقابل ایشان فرار می کردند، امام (علیه السلام) به آن ها فرمود: «أَيْنَ تَقْرُونَ وَقَدْ قَتَلْتُمْ أَخِي، وَكَسَرْتُمْ ظَهْرِي»: به کجا فرار می کنید؟ شما که برادرم را کشتید، و کمرم را شکستید. امام (علیه السلام) صدا زد: برادرم کجایی؟ ناگاه ذوالجناح (این حیوان باهوش و استثنایی) از حرکت ایستاد و قدم از قدم برداشت. امام (علیه السلام) به زمین نگاه کرد، دست های بریده برادر را دید که بر روی زمین افتاده، از اسب پیاده شد، دست های بریده برادر را برداشت بوسید و گریست و فرمود: (ای وای برادرم کشته شد)، به راه خود ادامه داد، باز اسب ایستاد، امام (علیه السلام) به زمین نگاه کرد، مشک پاره شده ی برادر را دید، آهی کشید و گریه کرد و به راه خود ادامه داد تا کنار فرات رسید، نگاهش به نعش پاره پاره برادر افتاد، بی اختیار نعره جانسوزی کشید و فرمود: «الآن إنكسر ظهري، وَقَلَّتْ حِيلَتِي»: الان کمرم شکست، چاره ام کم شد.

سپس سر برادر را به سینه خود چسبانید و گریه شدید کرد، به گونه ای که دشمنان از گریه آن حضرت، به گریه افتادند و خطاب به برادر فرمود: «جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا، يَا أَخِي لَقَدْ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»: خداوند به تو پاداش نیکو دهد ای برادرم تو در راه خدا به طور کامل جهاد کردی. (2)

ص: 294

1- ترجمه مقتل ابی مخنف، ج 1، ص 449 و سوگنامه آل محمد

2- تذكرة الشهادة ص 270، و سوگنامه آل محمد ص 315 با تلخیص

چسان به خیمه و حرم *** خبر دهم به خواهرم

که کشته شده برادرم *** آه ز بی برادری

نه دست در بدن تورا *** نه حالت سخن تورا

نه غسل و نه کفن تورا *** آه ز بی برادری

امام حسین (علیه السلام) بدن عباس را به خیمه منتقل نکرد.

مرحوم فاضل دربندی در اسرارالشهادة نقل کرده: امام حسین (علیه السلام) تصمیم گرفت پیکر آغشته به خون برادر را به خیمه ها ببرد، حضرت عباس (علیه السلام) چشم باز کرد و عرض کرد: چه می خواهی بکنی؟ امام فرمود: می خواهم تورا به خیمه ببرم، حضرت عباس عرض کرد: بگذار بدن من در همین مکان بماند.

امام (علیه السلام) فرمود: چرا؟ عباس عرض کرد: «انّی مُسَدِّحٌ مِنْ اِبْنَتِكَ سَدِّ كَيْفَةٍ، وَقَدْ وَعَدْتُهَا بِالْمَاءِ وَلَمْ آتِ بِهَا»: من از دخترت سکینه خجالت می کشم، چرا که به او وعده آب دادم، ولی آب را به او نرساندم.

امام (علیه السلام) فرمود: «جُزَيْتَ عَنْ اَخِيكَ خَيْرًا حَيْثُ نَصَرْتَنِي حَيًّا وَ مَيِّتًا»: از جانب برادرت به تو جزای خیر برسد، زیرا تو در زندگی و مرگ مرا یاری نمودی. لذا امام (علیه السلام)، عباس را در کنار علقمه گذاشت و تنها به سوی خیمه ها بازگشت.

زینب (سلام الله علیها) به استقبال برادرش حسین (علیه السلام) آمد و عرض کرد: چرا برادرم را به خیمه ها نیاوردی؟ امام (از مصیبت دیگر خبر داد) فرمود: خواهرم! هر چه خواستم بدن برادر را به خیمه ها بیاورم، دیدم آن قدر بدن پاره پاره است که نمی توانم آن را حرکت دهم.

زینب (سلام الله علیها) صدا زد: وای برادرم! وای عباسم! آه از کمی یاور! امام (علیه السلام) فرمود: آری، آه

به نقل دیگر سکینه (سلام الله علیها) جلو آمد و به امام (علیه السلام) عرض کرد: «يَا اَبْتَاهُ هَلْ لَكَ عَلِمٌ بِعَمِّي الْعَبَّاسِ»: بابا آیا از عمویم عباس خبر داری؟ او به من وعده آب داده و او خلف وعده نمی کند. امام (علیه السلام) گریست و فرمود: «يَا اَبْنَتَاهُ اِنَّ عَمَّكَ الْعَبَّاسُ قُتِلَ وَ بَلَغَتْ رُوْحُهُ الْجَنَانَ»: دخترم عمویت کشته شد و روحش به بهشت پرواز کرد، اینجا بود که صدای گریه و شیون سکینه (سلام الله علیها) و زینب (سلام الله علیها) و بانوان بلند شد که فریاد می زدند: وای برادر! وای عباس! وای از کمی یاور. (2)

مصیبت حضرت علی اصغر (علیه السلام)

اشاره

بنابر مشهور حضرت علی اصغر (علیه السلام) شش ماهه بود (مادرش رباب، دختر امرء القیس و با حضرت سکینه از طرف مادر نیز خواهر و برادر بودند). ام کلثوم عرض کرد: برادرم! این کودک سه روز است که آب نیاشامیده. امام حسین (علیه السلام)، علی اصغر را در آغوش گرفت و خطاب به لشکر فرمود: (شما که برادر و فرزندان و یاران مرا شهید کردید و تنها این کودک باقی مانده که از تشنگی مثل مرغ دهان باز می کند و می بندد این کودک که گناه ندارد)، «يَا قَوْمُ اِنْ لَمْ تَرْحَمُوْنِيْ فَارْحَمُوْا هَذَا الْوَلَدَ، اَمَّا تَرَوْنَهُ كَيْفَ يَتَلَطَّيْ عَطْشًا»: ای قوم اگر به من رحم نمی کنید به این کودک رحم کنید، آیا نمی بینید چگونه از تشنگی تلطی (دهان را باز و بسته) می کند؟

امام (علیه السلام) مشغول اتمام حجت بود که عمر سعد اشاره کرد به حرمه بن کاهل اسدی و این ملعون گلوی نازک حضرت علی اصغر (علیه السلام) را هدف تیر سه شعبه خطرناک قرار داد،

ص: 296

1- اسرار الشهادة دربندی و معالی البسیطن ج 1، ص 444 و سوگنامه آل محمد ص 313

2- کبریت الاحمر ص 162

«فَدَبِحَ الْبَطْنِ مِنَ الْوَرِيدِ إِلَى الْوَرِيدِ، أَوْ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ»: از رگ (راست) تا رگ چپ و یا از گوش تا گوش این طفل (مظلوم) را برید.

اینکه بدین کودکی گناه ندارد *** یا که سر رزم این سپاه ندارد

راه دهید آنکه را پناه ندارد *** بلکه بس افسرده است آه ندارد

ناگه از آن قوم از سعادت محروم *** حرمله اش تیر کین فکند به حلقوم

حلق ویرا خست و جِست از شه مظلوم *** از شه مظلوم آن سه شعبه مسموم

رد شد و سرزد به قلب احمد مرسل

چنان این منظره برای امام حسین (علیه السلام) سخت و جانگداز بود که دست به دعا برداشت و عرض کرد: خدایا! خودت بین ما و این مردم حکم کن، که ناگاه صدایی شنید: «يَا حُسَيْنُ دَعُهُ، فَإِنَّ لَهُ مُرْضِعَةً فِي الْجَنَّةِ» ای حسین! رها کن اصغر را، هم اکنون دایه ای در بهشت، برای شیر دادن به او آماده است. (1)

آن قدر این مصیبت بر امام حسین (علیه السلام) سخت بود که بنا بر نقلی در روز یازدهم محرم که سکینه مظلومه در کنار پیکر امام (علیه السلام) در اثر عزاداری بیهوش شد، در عالم بیهوشی اشعاری از امام حسین (علیه السلام) آموخت که در این اشعار، امام (علیه السلام) برای شیعیانش پیغام فرستاده است:

لَيْتَكُمْ فِي يَوْمِ عَاشُورَا جَمِيعًا تَنْظُرُونِي *** كَيْفَ اسْتَسْقَى لِطِفْلِي فَأَبَوْا أَنْ يَرْحَمُونِي

وَسَقَوْهُ سَهْمَ بَغْيِ عَوْصِ الْمَاءِ الْمَعِينِ *** يَا لِرِزْوِ وِ مُصَابِ هَدَّ أَرْكَانِ الْحَجُونَ

ص: 297

(شیعیانم)! ای کاش روز عاشورا بودید و می دیدید که چگونه برای کودکم آب طلب کردم، اما آن قوم به من رحم نکردند، بلکه به جای آب گوارا با تیر ستم، کودکم را سیراب کردند، این (حادثه و مصیبت آن قدر سخت است که گویا) پایه های کوه های مکه را خراب کرد.

اصغر اگر زعطش تشنه و بی تاب شدی *** بروی دست پدر خوب تو سیراب شدی

شمر رحمی نه اگر بر دل بی تابت کرد *** نوک تیر ستم حمله سیرابت کرد

بود امیدم که توأم یار به هر حال شوی *** به زبان آنی و هم صحبت اطفال شوی

گزیده ای از اشعار جودی

سکینه به استقبال علی اصغر آمد

بنا بر نقل ابی مخنف امام حسین (علیه السلام)، جنازه علی اصغر را در حالی که خون بر سینه اش جاری بود به طرفه خیمه آورد. سکینه به استقبال پدر آمد و عرض کرد: «یا اَبَةَ لَعَلَّكَ سَقَيْتَ اَخِي اَلْمَاءَ»: پدر! برادرم را سیراب کردی؟

امام (علیه السلام) با چشم گریان فرمود: «بُنِيَّ هَاكَ اَخَاكِ مَذْبُوْحًا بِسَهْمِ الْاَعْدَاءِ»: دخترم! بیا (قنداقه) برادرت را بگیر او با تیر دشمنان شهید شد. (1)

به روی دست بگرفت اصغر بی شیر عطشان را *** بگفا نیست جرمی در مذاهب هیچ طفلان را

ص: 298

بخیمه مادرش در انتظار دیدن رویش *** ز اشگ دیده گانش تر نموده طرف دامن را

ز سوز آفتاب و تشنگی اصغر بدی مدهوش *** که ناگه حرمله زد بر گلویش تیر پیکان را

گلوی نازک و تیر سه شعبه بازوی دشمن *** تو خود دانی که چون شد حال اصغر تا بداد جان را

ص: 299

روز عاشورا زمانی که امام حسین (علیه السلام) خود را یگه و تنها دید و هیچ گونه یار و یاورى نداشت صدا زد: «هَلْ مِنْ ذَاتٍ يَدُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم)»: آیا دفاع کننده ای هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ و در حالیکه مکرر می فرمود: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»، به خیمه امام سجاد (علیه السلام) وارد شد در حالیکه آن حضرت در اثر بیماری شدید، روی پوستی افتاده بود و حضرت زینب (سلام الله علیها) از ایشان پرستاری می کرد.

چشم امام سجاد (علیه السلام) که به پدر افتاد، با زحمت و با کمک حضرت زینب (سلام الله علیها) نشست و عرض کرد: پدر جان! جریان کار شما با این منافقین به کجا انجامید؟

امام حسین (علیه السلام) فرمود: شیطان بر آن ها چیره شده و خدا را از یاد آن ها برده، جنگ شدیدی بین ما و آن ها رخ داد که خون ما و آن ها در سراسر این زمین به جریان افتاد. چون امام سجاد (علیه السلام) بیمار بود، خبر شهادت عمو و برادر و یاران امام حسین (علیه السلام) را به او نداده بودند، لذا به پدر عرض کرد: «أَيْنَ عَمِّي الْعَبَّاسُ»: عمویم عباس (علیه السلام) کجا است؟ (آخر ابا الفضل علمدار بود) حضرت زینب (سلام الله علیها) که باشنیدن این سؤال، نگران حال امام سجاد (علیه السلام) بود، با چشم گریان به صورت برادر نگاه می کرد تا ببیند چه جوابی می دهد. ولی امام حسین (علیه السلام) فرمود: پسر! عمویت را کشتند و دستهایش را کنار فرات قطع کردند. امام سجاد (علیه السلام) سخت گریست، سپس از عموها و افراد دیگر سؤال کرد و امام (علیه السلام) پاسخ می داد تا اینکه امام سجاد (علیه السلام) عرض کرد: «إِنَّ أَخِي عَلِيًّا»: برادرم علی اکبر چه شد؟ امام حسین (علیه السلام) فرمود: «يَا بُنَيَّ إِعْلَمِ إِنَّهُ لَيْسَ فِي الْخِيَامِ رَجُلٌ إِلَّا أَنَا وَأَنْتَ»:

فرزندم! بدان مردی در خیمه‌ها وجود ندارد مگر من و تو.

امام سجاد (علیه السلام) سخت گریست و از عمه‌شان زینب شمشیر و عصائی طلب کردند تا با همان حال بیماری پدر را یاری کند، ولی امام حسین (علیه السلام) او را از این کار بازداشت و به سینه چسبانید و فرمود: پسر! تو جانشین من بر این بانوان و کودکان غریب و یتیم و مظلوم هستی، آن‌ها هیچ مردی غیر از تو ندارند، از آن‌ها سرپرستی کن.

سپس فرمود: «يَا وَلَدِي بَلِّغْ شَيْئًا يَعْتَبِي عَنِّي السَّلَامَ فَقُلْ لَهُمْ: إِنَّ أَبِي مَاتَ غَرِيبًا فَأَنْدُبُوهُ، وَمَضَى شَيْئًا يَهْدِي فَاَبْكُوهُ». پسر! سلامم را به شیعیانم برسان و بگو: پدر من، غریبانه از دنیا رفت (در مصیبت او) ناله و برای او گریه کنید». (1)

وداع امام حسین (علیه السلام) با خواهرش زینب و بانوان حرم

روز عاشورا همین که امام حسین (علیه السلام) خواست به میدان برود، خواهرش زینب و بانوان دیگر را دلداری داد، امر به صبر نمود و فرمود: خداوند در عوض این مصائبی که به شما رسیده، چندین برابر به شما پاداش عنایت می‌فرماید. مبادا به زبان چیزی بگویند که از مقام ارجمند شما بکاهد. حضرت زینب (سلام الله علیها) که گریه می‌کرد، امام (علیه السلام) به او فرمود: آرام باش ای دختر مرتضی! که گریه طولانی در پیش داری. سپس امام (علیه السلام) «أَمَرَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهَا وَ سَدَّ كَنَفَهَا مِنَ الْجَزَعِ»: «دستش را به سینه خواهر کشید و زینب آرام گرفت و دیگر بیقراری نکرد» (2)

تندرو زینب که خواهی شد اسیر *** زین اسیری هست جانت ناگزیر

رو یتیمان مرا غمخوار باش *** در غریبی بی کسند تو یار باش

گر خورد سیلی سکینه دم مزین *** عالمی زین دم زدن برهم مزین

ص: 301

1- معالی السبطین، ج2، ص 21 و سوگنامه، ص 333.

2- معالی السبطین، ج2، ص 21 و سوگنامه، ص 333.

بعضی نقل کردند: چون امام حسین (علیه السلام) چند قدمی از خیمه ها دور شد، حضرت زینب (سلام الله علیها) صدا زد: «مَهْلًا مَهْلًا يَا بِنَ الرَّهْرَاءِ»: آهسته آهسته ای فرزند زهرا! تا وصیت مادرم فاطمه (سلام الله علیها) را به جا آورم. امام (علیه السلام) توقف کرد و فرمود: آن وصیت چیست؟ زینب (سلام الله علیها) عرض کرد: مادرم! به من وصیت فرمود: هنگامی که نور چشمم، حسین روانه میدان جنگ شد، به جای من گلوی او را ببوس، آنگاه زینب گلوی برادرش را بوسید و به خیمه بازگشت. (1)

ای جان ما جانان ما آهسته رو آهسته رو *** مشکن دل سوزان ما آهسته رو آهسته رو

بر خواهر زارت نگر، بر طفل بیمار نگر *** آهسته رو آهسته رو آهسته رو

کرده وصیت مادرم تا من ببوسم حنجرت *** آهسته رو آهسته رو آهسته رو

امام (علیه السلام) چند قدم دیگر به سوی میدان برداشت، ناگاه صدای ضعیفی از پشت سر شنید کسی می گوید: ای پدر! اندکی تامل کن.

امام (علیه السلام) به عقب نگاه کرد، دید سکینه با سرعت می آید. امام (علیه السلام) ایستاد تا سکینه (سلام الله علیها) رسید. سکینه رکاب امام (علیه السلام) را گرفت و عرض کرد: می خواهم از اسب پیاده شوی و مرا در کنار خود قرار دهی و مرا مانند یتیمان نوازش کنی.

امام (علیه السلام) پیاده شد و روی زمین نشست، سکینه را در بغل گرفت و دست نوازش بر سر

ص: 302

1- تذکره الشهداء، ملاحیب اله کاشانف ص 311 و سوگنامه آل محمد، ص 344.

او کشید و اشک هایش را پاک نمود و دلداری داد و به خیمه بازگردانید. (1)

اندر وداع آخرین *** شه گفت و با زینب چنین

خواهر بیا سیرم ببین *** خواهر امان از بیکسی

خواهر سر نعشم بیا *** بین ساریان بیحیا

دستم کند از تن جدا *** خواهر امان از بیکسی

خواهر بشامم میبرند *** بزم شرابم میبرند

بازار عامم میبرند *** خواهر امان از بیکسی

ای زینب دلخون من *** ای خواهر محزون من

دیگر نبینی روی من *** خواهر امان از بیکسی

صحنه جنگ و شهادت امام حسین (علیه السلام)

روز عاشورا زمانی که امام حسین (علیه السلام) خود را یکه و تنها دید، عازم میدان جنگ شد، در حالی که رجز می خواند:

الْقَتْلُ أَوْلَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ *** وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ

«کشته شدن بهتر از (تحمّل و) سوار شدن بر ننگ است و ننگ (و شکست ظاهری) بهتر از ورود به آتش دوزخ است». (2)

با آنکه آن حضرت در شرایط سختی قرار داشت:

1- عطش شدید؛ 2- هوای گرم سوزان؛ 3- داغهای جانگداز عزیزان؛ 4- مقابله با

ص: 303

1- تذکره الشهداء، ملاحیب اله کاشانف ص 311 و سوگنامه آل محمد، ص 344.

2- اعیان الشیعه، ج 1، ص 609 و سوگنامه آل محمد، ص 352.

دشمن بی رحم؛ 5- اسارت خانواده بعد از خودش؛ 6- تنهائی و غربت.

اما چنان حمله سخت بر دشمنان نمود که جمعی از شجاعان را به هلاکت فرستاد و لشکر همانند ملخ، پراکنده شدند و فرار می کردند. در این هنگام عمر سعد فریاد زد: وای بر شما! این پسر علی است، از هر سو به او حمله کنید. در این هنگام چهار هزار نفر از کمان داران، آن حضرت را تیرباران کردند، «حَتَّى صَارَ كَالْقُنْفُذِ»: (1) «بدن مبارکش مانند مرغ تیغی پر از تیر شد». شمر با جماعتی به طرف خیمه ها نزدیک شد، امام (علیه السلام)، این غیرت الهی فریاد زد: «وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سَفِيَانَ، إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ»: «وای بر شما! ای پیروان آل ابی سفیان، اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی ترسید، پس حداقل در دنیای خودتان آزاد مرد باشید».

من با شما می جنگم شما با من، زن ها تقصیر ندارند، تا زنده ام، متعرض حرم من نشوید. شمر به لشکر خود رو کرد و فریاد زد: همه متوجه حسین شوید و کار او را تمام کنید.

تا اینکه ظالمی به نام (صالح بن وهب) پیش آمد و ضربتی بر ران آن حضرت زد که از طرف راست صورت از بالای اسب روی زمین قرار گرفت. (2)

اصابت سنگ و تیر سه شعبه

امام (علیه السلام) در کناری ایستاد تا لحظه ای استراحت کند، ناگهان سنگی از طرف دشمن به پیشانی امام اصابت کرد و خون جاری شد. حضرت دامن لباس خود را بالا زد تا خون پیشانی را پاک کند. در این هنگام تیر سه شعبه زهر آلودی به سمت سینه آقا رها شد که آن حضرت تیر را از پشت سر بیرون کشید و خون مانند ناودان جاری شد.

ص: 304

1- نفس المهموم، ص 190.

2- سوگنامه آل محمد، ص 356.

امام (علیه السلام) فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَيَالِ اللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم)»: به نام خدا و با یاری خدا و بر دین رسول خدا. (1)

شهادت امام حسین (علیه السلام)

در حالی که امام (علیه السلام) با بدن پر از زخم و جراحات روی زمین قرار داشت، عمر سعد فریاد زد، بروید حسین را راحت کنید.

شمر با کمال گستاخی به طرف امام (علیه السلام) آمد. امام (علیه السلام) در آن لحظات آخر به او فرمود: «إِذَا كَانَ لِأَبَدٍ مِنْ قَتْلِي فَاسْتَقِنِي شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ»: «اکنون که کمر به قتل من بستی با شربت آبی مرا سیراب کن». اما شمر رحم نکرد و با کمال بی ادبی با دوازده ضربه، سر از بدن مبارک امام (علیه السلام) جدا کرد. (2)

آن دم بریدم من از حسین دل *** کامد به مقتل شمر سیه دل

او می دوید و من می دویدم *** او سوی مقتل من سوی قاتل

او می کشید و من می کشیدم *** او خنجر از کین من ناله از دل

او می برید و من می بریدم *** او راس و از کین من از حسین دل

نماز امام حسین در ظهر عاشورا

هنگام ظهر روز عاشورا یکی از یاران امام حسین (علیه السلام) به نام ابو ثمامه صیداوی به امام (علیه السلام) عرض کرد: دوست دارم قبل از آن که در رکاب تو فدا گردم، یک نماز دیگر که وقتش رسیده، با تو بخوانم، امام حسین (علیه السلام) در حق او دعا کردند: «ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ»

ص: 305

-
- 1- نفس المهموم، ص 191، لهوف، ص 119 - 121، سوگنامه آل محمد، ص 359.
 - 2- مقتل الحسين مقرر، ص 347 و کبریت الاحمر، ص 221 و سوگنامه ص 361، با تلخیص.

جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَدِّقِينَ الذَّاكِرِينَ»: «از نماز یاد کردی خداوند تو را از نمازگزاران و یادآوران قرار دهد». پس فرمود: از دشمن بخواهید تا مهلت دهد، نماز بخوانیم، اما دشمن مهلت نداد.

امام (علیه السلام) با جماعتی از اصحاب، نماز ظهر را به صورت نماز خوف خواند در حالی که دو نفر از اصحاب به نام های زهیر بن قین و سعید بن عبدالله بدن های خود را سپر قرار داده، جلو امام ایستادند و آن قدر تیر از طرف دشمن به بدن سعید رسید که روی زمین افتاد و بعد از نماز به امام عرض کرد: آیا من به عهدی که با شما بستم، وفا کردم؟ امام (علیه السلام) فرمود: «نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ»: «بلی! تو جلو من در بهشت هستی». (1)

الحق نماز آن به در بی نیاز کرد *** کز خون وضو گرفت و به مقتل نماز کرد

یک سجده کرد و داد سر اندر رضای دوست *** اهل نماز را در دو جهان سرفراز کرد

عشق از شه شهید پیاموز کانچه داشت *** از جان و دل به درگه جانان نثار کرد

ساقی! هر آن چه جام بلا دادیش به دست *** دست از برای ساغر دیگر دراز کرد

گه در تنور و گه به سنان شد سرش عجب! *** در راه عشق طیّ نشیب و فراز کرد

آری امام (علیه السلام) با بدن غرق خون نماز خواند و در گودی قتلگاه با خدا مناجات می کرد:

ص: 306

«صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ، لَا إِلَهَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ»:⁽¹⁾ «در برابر حکم تو صبر می کنم، پروردگارا غیر از تو خدائی نیست ای پناه پناه آوردندگان!».

از امام باقر (علیه السلام) روایت است که فرمود: «امام حسین (علیه السلام) را به گونه ای کشتند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از کشتن حیوانات درنده به این صورت نهی فرموده است»: «وَلَقَدْ قَتَلُوهُ قَتْلَةً نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يُقْتَلَ بِهَا الْكِلَابُ، لَقَدْ قُتِلَ بِالسَّيْفِ وَالسِّنَانِ، وَبِالْحِجَارَةِ وَبِالْخَشَبِ وَبِالْعَصَا، وَلَقَدْ أُوطِنُوهُ الْخَيْلَ بَعْدَ ذَلِكَ»، آن حضرت را با شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا کشتند و بعد از شهادت پیکر مبارکش را پایمال سم ستوران کردند.⁽²⁾

ص: 307

1- سوگنامه ص 345.

2- کبریت الاحمر، ص 134 و سوگنامه آل محمد، ص 369 با تلخیص.

خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) توسط ذوالجناح

اسب امام حسین (علیه السلام) که ذوالجناح نام داشت، اسبی ویژه و دارای هوش و استعداد خاصی بود که بنا بر روایت در مواقع خاص با هوش خود از مسائلی خبر می داد؛ مثلاً در وقت ورود امام حسین (علیه السلام) به کربلا از حرکت ایستاد، یا بنا بر نقل وقتی رسید کنار دست قطع شده حضرت ابالفضل (علیه السلام)، در وسط میدان جنگ از حرکت ایستاد.

هنگامی که امام حسین (علیه السلام) از پشت اسب ذوالجناح روی زمین قرار گرفت، اسب اطراف آن حضرت گردش می کرد و از امام در مقابل دشمن دفاع می کرد و شیهه و فریاد می زد.

عمر سعد دستور داد آن اسب را بگیرد و نزد من بیاورید، زیرا اسبی ویژه و قیمتی است. جمعی ذوالجناح را محاصره کردند تا آن را بگیرند ولی با پاهای خود آن ها را دور می کرد و ضربه می زد تا آنکه چهل نفر از آن ها را کشت.

عمر سعد گفت: رهایش کنید بینم چه می کند. وقتی اسب احساس امنیت کرد، کنار بدن پاره پاره امام حسین آمد و کاکل خود را با خون امام (علیه السلام) رنگین کرد، بدن امام (علیه السلام) را استشمام می کرد و فریاد می زد.

امام باقر (علیه السلام) فرمود: او در شیهه خود می گفت: «الظَّليمةُ الظَّليمةُ مِنْ أُمَّةٍ قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا»: «وای از ظلم! وای از ظلم! گروهی که پسر دختر پیامبرشان را کشتند».

سپس به سوی خیمه ها حرکت کرد و فریاد می زد، حضرت زینب (سلام الله علیها) که صدای اسب را شنید به خواهرش ام کلثوم گفت: این صدای اسب برادرم، حسین است که به طرف خیمه می

آید، شاید همراه او آب باشد، ولی زمانی که چشم ام کلثوم به حالت اسب بدون صاحب افتاد، دست بر سر خود زد و فریاد بر آورد: « قُتِلَ وَاللَّهِ الْحُسَيْنِ! »: «به خدا قسم حسین را کشتند». این صدا به گوش حضرت زینب (سلام الله علیها) رسید و صدا به گریه و نوحه سرانی بلند نمود.

این جریان در زیارت ناحیه مقدسه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آمده است: «وَأَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا إِلَى خِيَامِكَ قَاصِدًا مُحَمِّمًا بَاكِيًا، فَلَمَّا رَأَى نِسَاءَ جَوَادِكَ مَخْزِيًا وَنَظَرَ سَرَجَكَ عَلَيْهِ مَلُويًا، بَرَزَ مِنَ الْخُدُورِ نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ، عَلَى الْخُدُودِ لِأَطْمَاتٍ لِلْوُجُوهِ سَافِرَاتٍ، وَبِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٍ، وَبَعْدَ الْعَزِّ مُذَلَّلَاتٍ، وَإِلَى مَصْرَعِكَ مِبَادِرَاتٍ، وَالشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ، مُوَلِّغٌ سَيْفَهُ عَلَى نَحْرِكَ» (1).

«ای جد بزرگوارم! چگونه یاد کنم از آن زمانی که) اسب (بی صاحب تو) به طرف خیمه ها شتابان می رفت و فریاد می زد و گریه می کرد؟ وقتی زن های حرم، اسب تو را مصیبت زده و با زین واژگون شده، دیدند، از خیمه ها بیرون آمدند و موهای خود را پریشان کرده، به صورت های خود سیلی می زدند و چهره هایشان آشکار شده و فریادشان بلند بود، زیرا عزت خود را از دست رفته می دیدند و در این حال به سوی قتلگاه می دویدند و شمر روی سینه تو شمشیرش را بر گلوی تو گذارده بود.» بنابر نقل دیگر، هنگامی که ذوالجناح خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) را به خیمه ها آورد، بانوان حرم در حالی که ناله می کردند و سیلی به صورت می زدند، اطراف او را گرفتند و هرکدام سخنی داشتند، یکی می گفت: ای اسب! چرا حسین را بردی و نیاوردی؟

دیگری می گفت: چرا امام (علیه السلام) را میان دشمنان گذاشتی؟

سکینه (سلام الله علیها) گفت: پدرم هنگام رفتن به میدان تشنه بود، «يَا جَوَادُ هَلْ سَقِيَ أَبِي أُمَّ

ص: 309

قُتِلَ عَطْشَانًا: «ای اسب آیا پدرم را آب دادند یا با لب تشنه شهیدش کردند؟» (1)

همه از خیمه ها بیرون دویدند *** ولی سالار زینب را ندیدند

یکی گوید فرس بابای ما کو *** یکی گوید فرس مولای ما کو

ای اسب چه شد برادر من *** ای خاک سیاه بر سر من

ای اسب تویی وفا نبودی *** با ما تو جفا نمی نمودی

از خون که کاکلت خضابست *** از بهر چه دیده ات پر آب است

دانم که فلک به من چها کرد *** آخر که برادرم جدا کرد

ای آه که خاک بر سر من *** فریاد که بی برادرم من

سرانجام ذوالجناح

بعضی گفته اند: اسب ذوالجناح، پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) در کنار خیمه ها آن قدر سر بر زمین کوبید تا مرد. (2) و

بعضی نوشته اند: آن اسب، وحشت زده از نزد بانوان فرار کرد و خود را به آب فرات افکند و ناپدید شد. (3)

وقایع پس از عاشورا

غارت اموال

پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) و یارانش، شمر ملعون با گروهی از سپاه ستمگر به درب خیمه ها آمدند، شمر دستور داد، وارد

خیمه ها شوند و هرچه به دست آوردند از زیورآلات

ص: 310

1- الوقایع و الحوادث، ج3، ص237.

2- نفس المهموم، ص200.

3- تذکره الشهداء، ص353 به نقل سوگنامه آل محمد، ص372.

زنان و اموال مختصری که در خیمه ها بود، غارت کرده و بردند.

لشکریان به خیمه ها ریختند در حالی که صدای اهل بیت به: «وَأُمُّ مُحَمَّدٍ، وَأَعْلِيَاءُ، وَحَسَنَةُ، وَحُسَيْنَةُ» بلند بود، هر مقدار از زیور آلات مانند گوشواره و انگشتر بانوان و اموال مختصری که موجود بود به غارت بردند و از وارد کردن جراحت و آزار به بدن آنان دریغ نداشتند.

در جنایت دیگر شمر ملعون باتفاق گروهی به خیمه امام چهارم ریختند، در حالی که امام (علیه السلام) در بستر بیماری قرار داشت. بعضی گفتند: آن حضرت را بکشیم و گروه دیگر گفتند بیمار را نباید کشت و از این کار منصرف شدند و اما فرش زیر بدن آن حضرت را غارت کرده، امام (علیه السلام) را روی زمین انداختند.

مظلومیت فاطمه صغری

سپهر در ناسخ التواریخ و علامه مجلسی در بحار الأنوار نقل کرده اند. (1) فاطمه صغری، دختر امام حسین (علیه السلام) می گوید: در کنار خیمه ایستاده و در این فکر بودم که چگونه پدر و جوانان ما را مانند قربانی در روز عید قربان سربریزند، و بدن های آنان را روی زمین رها کرده، لباس های آنان را به غارت بردند و بعد از آن ها با ما چه خواهند کرد؟

آیا اسیر می کنند یا شهید که ناگاه سواری را دیدم که با نیزه بانوان را حرکت می دهد و زیورآلات و روسری آن ها را غارت می کند و آن ها بر یکدیگر پناه می برند و فریاد می کشند: «وَأَجْدَاهُ وَ أَبَاهُ وَ أَعْلِيَاءَهُ، وَ حَسَنَةَ، وَ حُسَيْنَةَ وَ...»: «ای جد ما (یا رسول الله) و

ص: 311

1- سپهر در ناسخ التواریخ ذکر کرده یک نفر از آن ستمگران در حالی که گریه میکرد گوشواره از گوش بانویی کشید آن بانو گفت چرا گریه می کنی عرض کرد چون زیور دختر پیامبر را غارت میکنم. فرمود چرا از این کار خودداری نمیکنی گفت اگر من نکنم دیگری می کند. (توضیح) این عذر بدتر از گناه است که بعضی در ارتکاب جرم میآورند.

ای پدر و ای علی و ای حسن و ای حسین! آیا کسی نیست که به فریاد ما برسد و این دشمنان را از ما دور کند؟»

از این منظره بسیار پریشان و به خود لرزیدم و به طرف عمه ام، ام کلثوم رفتم در این هنگام آن ظالم به طرف من آمد، من فرار کردم، او مرا دنبال کرد و با نیزه به شانه ام زد و مرا به زمین انداخت. گوشواره ام را از گوشم بیرون کشید و مقنعه ام را ربود و خون از گوش به سر و صورتم جاری شد و بیهوش روی زمین افتادم.

چون به هوش آمدم، دیدم عمه ام زینب به بالین من است و گریه می کند، در حالی که بدن مبارکش، در اثر تازیانه و نیزه، سیاه شده و می فرماید: برخیز به خیمه برویم ببینیم بر سر بانوان و برادر بیمارت چه آمده. عرض کردم: عمه «هَلْ مِنْ خِرْقَةٍ أَسْتُرُ بِهَا رَأْسِي عَنْ أَعْيُنِ النَّظَارِ»: «آیا پارچه ای هست تا من سرم را (از نامحرمان) به پوشانم»؟ (آری این است ارزش حجاب در نظر اهل بیت. نگفت با نیزه روی زمین افتادم، نگفت گوشم را مجروح کردند، نگفت بیهوش روی زمین افتادم، بلکه می گوید: آیا پارچه ای هست تا حجاب سرم قرار دهم).

حضرت زینب (سلام الله علیها) فرمود: «يَا بِنْتَاهُ عَمَّتُكَ مِثْلِكَ»: «دخترم عمه تو (هم) مثل تو است».

به خیمه بازگشتیم، در حالی که خیمه ها غارت شده بود و امام سجاد (علیه السلام) به صورت بر زمین افتاده و از شدت گرسنگی و تشنگی، قدرت نشستن نداشت. (1)

آتش زدن خیمه ها

پس از غارت خیمه ها بنا بر نقل سید بن طاووس در لهوف و سپهر در ناسخ التواریخ، عمر سعد دستور داد خیمه های امام حسین (علیه السلام) را آتش بزنند. در این هنگام دختران و بانوان، وحشت زده و با پای برهنه از خیمه ها بیرون دویدند و به سوی بیابان و روی خار مگیلان گریختند.

ص: 312

1- خلاصه ای از ناسخ التواریخ، ج 3 و بحار الانوار، ج 45، ص 60 و سوگنامه آل محمد، ص 378.

یکی از سربازان دشمن به نام حمید بن مسلم می گوید: دامن دخترکی آتش گرفته بود، به سوی آن دختر رفتم تا دامنش را خاموش کنم، او گمان کرد قصد آزار او را دارم، پا به فرار گذاشت وقتی به او رسیدم (شاید برای تحریک احساسات و ترحم) به من رو کرد و گفت: ای مرد! راه نجف کدام طرف است (یعنی ما فرزندان حضرت علی (علیه السلام) هستیم که این چنین مورد آزار و بی رحمی قرار گرفته ایم). (1)

حضرت زینب (سلام الله علیها) هنگام آتش زدن خیمه امام سجاد (علیه السلام)

بعضی از ارباب مقاتل ذکر کرده اند: هنگامی که خیمه ها را آتش زدند و اهل بیت (علیهم السلام) در بیابان پراکنده شدند، حضرت زینب (سلام الله علیها) کنار بستر امام چهارم آمد و به آن حضرت نگاه می کرد که بر اثر شدت بیماری، قادر به بیرون رفتن از خیمه نبود، زینب (سلام الله علیها) با حالت پریشان، اطراف آن حضرت می چرخید.

یکی از سربازان دشمن می گوید: بانوی بلند قامتی را دیدم که در کنار خیمه ایستاده، در حالی که آتش، اطراف آن خیمه، شعله ور بود، گاهی به طرف راست و گاهی به طرف چپ و گاهی به آسمان نگاه می کرد و دست های خود را در اثر شدت ناراحتی به هم می کوبید و گاهی وارد خیمه می شد و بیرون می آمد.

جلو رفتم و گفتم ای بانو! مگر شعله آتش را نمی بینی؟ چرا مانند سایر بانوان فرار نمی کنی؟ گریه کرد و فرمود: «يَا شَيْخُ إِنَّ لَنَا عَلِيًّا فِي الْخِيْمَةِ وَهُوَ لَا يَتِمَكَّنُ مِنَ الْجُلُوسِ وَالنُّهُوضِ فَكَيْفَ أَفَارِقُهُ»: «ای مرد ما در این خیمه بیماری داریم که قدرت بر نشستن و برخاستن ندارد چگونه او را در میان آتش تنها بگذارم»؟

ص: 313

1- تذکره الشهداء، ص 358 و لهوف و ناسخ التواریخ فصل آتش زدن خیام.

از آن ترسم که آتش بر فرزند *** میان خیمه بیمارم بسوزد

از آن ترسم که آتش شعله گیرد *** میان خیمه بیمارم بمیرد

مصیبت شام غریبان

اشاره

بزرگی این مصیبت زمانی آشکار می شود که وقایع عصر عاشورا تا شب آن مورد توجه قرار گیرد:

1- شهادت امام حسین (علیه السلام) و تنها امید اهل بیت (علیهم السلام) در عصر روز عاشورا بعد از داغ ها و از دست دادن عزیزان از صبح تا عصر عاشورا.

2- غارت و آتش زدن خیمه ها، در عصر روز عاشورا و پراکنده شدن زن ها و بچه ها در بیابان بدون جایگاه و منزلی برای آنان.

3- قرار گرفتن امام سجاد (علیه السلام) ، در بستر بیماری، در خیمه نیمه سوخته، بدون آب و غذا.

4- تنها حضرت زینب (سلام الله علیها) است که سرپرستی کودکان و زن ها و داغدیدگان را به عهده دارد و بایستی آن ها را دلداری و تسلی دهد. کودکانی که یکی بهانه پدر را می گیرد و دیگری از عمو سؤال می کند و سومی به یاد اصغر شیرخوار و علی اکبر و قاسم، پریشان است. کودکانی که یکی سیلی خورده و دیگری گوش و صورتش خون آلود است و سومی از ضرب تازیانه ناله می زند.

5- اما حادثه غم انگیز دیگر گم شدن دو کودک از کودکان یتیم در بیابان کربلا است.

حضرت زینب (سلام الله علیها) پس از جمع آوری کودکان و سرپرستی از آن ها متوجه می شود دو کودک از کودکان مظلوم که امانت برادر در دست او بوده، گم شده اند، برای پیدا کردن

آن ها، خواهرش ام کلثوم را فرا می خواند و رهسپار بیابان می شوند تا اثری از آن ها بیابند؛ پس از جستجوی فراوان سرانجام دیدند آن دو کودک زیر بوته ای از خار بیابان دست در گردن یکدیگر نموده و آرمیده اند.

اما وقتی نزدیک آن ها می شوند با منظره جگرسوزی روبرو می گردند ناگهان ملاحظه می کنند آن دو کودک در اثر وحشت و تشنگی و تحمل مصیبت از دنیا رفته اند. (1)

فلک با عترت «خیرالبشر»، لختی مدارا کن *** مدارا کن به «آل الله» و شرم از روی زهرا کن

فلک! آن دم که خرگاه حسین را زدی آتش *** دو کودک از میان گم شد، بگرد، ای! چرخ پیدا کن

به صحرا «ام کلثوم» است و «زینب» هر دو در گردش *** تو هم با آن دو خاتون، جستجو در کوه و صحرا کن

گمانم آن که جان دادند آن دو نزدیک خاری *** به زیر خار، گلهای نبوت را تماشا کن

آمدن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در قتلگاه امام حسین (علیه السلام)

بنا بر نقل سپهر در ناسخ التواریخ، یکی از لشکریان بنی امیه می گوید: بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) و جدا کردن سرهای مطهر و حرکت دادن به سمت کوفه، من در میان زخمیان لشکر وسط میدان افتاده بودم، ولی به هوش بودم و جریانات اطراف را متوجه می شدم.

ص: 315

قسم یاد می‌کنم که در حال بیداری مشاهده کردم بیست سوار با لباس‌های سفید در حالی که بوی مشک، فضا را پر کرده بود، وارد شدند، من گمان کردم عبیدالله زیاد با همراهان او برای مشاهده و پیروزی در جنگ آمده‌اند و عبیدالله زیاد می‌خواهد دستور دهد بدن‌ها را مثلثه کنند، اما ناگهان دیدم یک نفر از آن‌ها کنار بدن مطهر امام حسین (علیه السلام) پیاده شد و اشاره کرد به سمت کوفه، سر مطهر امام حسین (علیه السلام) آمد و به بدن ایشان ملحق شد، سپس آن آقا به این صورت با بدن امام حسین (علیه السلام) سخن گفت: «يَا وَلَدِي! قَتَلُوكَ أَتَرَاهُمْ مَا عَرَفُوكَ وَمِنْ شَرِّ رُبِّ الْمَاءِ مَنْعُوكَ وَمَا أَشَدَّ جُرْتَتَهُمْ عَلَى اللَّهِ»: «فرزندم تو را کشتند (و حقت) را نشناختند (و جرعه) آبی به تو ندادند چه سخت بر خدا جرئت کردند».

آن‌گاه رو به همراهان خود کرد و فرمود: «يَا أَبِي آدَمَ وَيَا أَبِي إِبْرَاهِيمَ وَيَا أَبِي إِسْمَاعِيلَ وَيَا أَخِي مُوسَى وَيَا أَخِي عِيسَى أَمَا تَرَوْنَ مَا صَنَعَتِ الطُّغَاةُ بِوَلَدِي لَا أَنَا لَهُمْ اللَّهُ شَفَاعَتِي»:

«ای پدر آدم و ای پدر ابراهیم و ای پدر اسمعیل و ای برادر موسی و ای برادر عیسی! ببینید چه کردند این (گروه) طغیانگر با فرزند من، خداوند شفاعت مرا به آن‌ها نرساند». راوی می‌گوید: من در این هنگام متوجه شدم که رسول خدا همراه انبیا، به دیدن فرزندش حسین در قتلگاه آمده است. (1) (همان جایی که حضرت زینب (سلام الله علیها) هم برای دیدار و خداحافظی با برادر آمد).

حضرت زینب (سلام الله علیها) در قتلگاه برادر

سپهر در ناسخ التواریخ نقل می‌کند: به دستور عمر سعد در روز یازدهم محرم، اهل بیت (علیهم السلام) را حرکت دادند به طرف کوفه و مسیر آن‌ها را از قتلگاه شهدا قرار دادند.

ص: 316

1- خلاصه ای از ناسخ التواریخ، ج 3، وقایع پس از عاشورا.

حضرت زینب (سلام الله علیها) و دیگر اهل بیت (علیهم السلام) خود را کنار بدن شهدا رساندند و هرکدام با سوز دل، با بدن آن‌ها درد و دل می‌کردند. حضرت زینب (سلام الله علیها) با قلبی اندوهناک کنار بدن برادرش، حسین (علیه السلام) آمد و فریاد برآورد: «یا مُحَمَّدَاة، صَلِّیْ عَلَیْكَ مَلِیْكَ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَیْنٌ بِالْعِرَاءِ، مُرْمَلٌ بِالذَّمِّاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، يَا مُحَمَّدَاة وَبَنَاتُكَ سَبَايَا...».

«ای محمد! درود ملائکه آسمان بر تو باد! این حسین توست که در خون غلطان است، اعضای بدنش از هم جدا شده و دختران تو را اسیر کردند...».

و به نقل دیگری حضرت زینب (سلام الله علیها) فرمود: «هَذَا حُسَیْنٌ مَجْزُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَا»: «(ای جد بزرگوار!) این حسین توست که سرش را از قفا بریدند (لباسهایش) عمامه و عبای او را به غارت بردند».

به نقل روایت حضرت زینب (سلام الله علیها) چنان جان سوز سخن گفت و گریه کرد که دوست و دشمن گریستند: «فَابْكَتْ وَاللَّهِ كُلُّ عَدُوٍّ وَصَدِيقٍ». (1)

بعضی از ارباب مقاتل ذکر کرده‌اند: حضرت زینب (سلام الله علیها) پیکر غرق به خون برادر را در آغوش گرفت و حلقوم بریده برادر را می‌بوسید و می‌گفت: اگر اجازه می‌دادند کنار بدن تو می‌ماندم و به مدینه باز نمی‌گشتم. (2)

چون چاره نیست میروم و می‌گذارم *** ای پاره پاره تن بخدا می‌سپارم

پس با زبان پر گله آن بضعة الرسول *** رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول

ص: 317

1- خلاصه ای از ناسخ التواریخ و بحار الانوار، ج 45 و نفس المهموم، ص 210.

2- معالی البطین، ج 2، ص 55.

این کشته فتاده بهامون حسین توس است *** این صید دست و پازده در خون حسین توس

این ماهی فتاده به دریای خون که هست *** زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توس

سکینه در قتلگاه پدر

به دستور عمر سعد، اهل بیت (علیهم السلام) را برای سفر اسیری از قتلگاه شهدا عبور دادند. زمانی که سکینه، دختر امام حسین بدن بی سر پدر را شناخت، خود را به روی نعش پدر انداخت و چند بار فریاد کشید تا اینکه غش کرد.

از آن بانو نقل شده که فرمود: در عالم بیهوشی شنیدم که پدرم اشعاری در مظلومیت خود بیان کرد:

شِيعَتِي مَا إِن شَرِبْتُمْ مَاءَ عَذْبٍ فَادْكُرُونِي *** أَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ أَوْ شَهِيدٍ فَأَنْدُبُونِي

فَأَنَا السَّبْطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلُونِي *** وَبِجُرْدِ الْحَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْدًا سَحَقُونِي

لَيْتَكُمْ فِي يَوْمِ عَاشُورَا جَمِيعًا تَنْظُرُونِي *** كَيْفَ اسْتَسْقَى لِطْفَلِي فَأَبُوا أَنْ يَرَحْمُونِي

وَسَقُوهُ سَهْمَ بَغْيِ عَوْضِ الْمَاءِ الْمَعِينِ *** يَا لِرُزْءٍ وَ مُصَابٍ هَدَّ أَزْكَانَ الْحَجُونِ

شیعیان من! هرگاه آب گوارا نوشیدید، (از لب تشنه) من یاد کنید و هرگاه از غریب و شهیدی سخنی شنیدید، برای من گریه کنید، من فرزند (پیامبری) هستم که بدون تقصیر مرا کشتند و

بعد از کشتن عمداً بدن مرا زیر سُم ستوران کوبیدند، ای کاش روز عاشورا همه بودید و می دیدید چگونه من برای کودکانم طلب آب کردم، اما آنان به من رحم نکردند. به جای آب گوارا، با تیر ستم او را سیراب کردند، فاجعه و مصیبت (بزرگی که) پایه کوه های مکه به لرزه در آمد. (1)

ناله ها و گفتار جانسوز سکینه چنان هیجانی به وجود آورد که به دستور عمر سعد گروهی جمع شدند و سکینه را از نعش پدر کشیدند و جدا کردند «فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جُرُّوَهَا عَنْهُ».

مزیدم! که در این دشت مرا کاری هست *** گرچه گل نیست ولی صفحه گلزاری هست

ساربانان مزید این همه آواز رحیل *** آخر این قافله را قافله سالاری هست

ای خصم بدمنش تو مزین تازیانه ام *** من از کنار کشته بابا نمی روم

من با علی اکبر و عباس آمدم *** از این دیار بی کس و تنها نمی روم

تن ها، بروی خاک، چنین مانده بی کفن *** در شام و کوفه همزه سرها نمی روم

سیلی مزین به صورتم ای شمر بی حیا *** من بی علی اکبر لیلی نمی روم

ص: 319

امام سجاد (علیه السلام) را با حالت بیماری و در حالی که غلّ جامعه به گردن داشت (غلّ جامعه، زنجیری است که گردن و پاهای آن حضرت بهم متصل شده و پاهای مبارکش را به زیر شکم شتر بسته بودند که مبادا در اثر بیماری امام از روی شتر پایین بیفتد) از کنار بدن های پاره پاره عبور دادند، اما چون آن حضرت سوار بر شتر بود و نمی توانست پیاده شود از بالای شتر با تعجب به بدن های بی سر و پاره شهیدان خصوصاً بدن بی سر پدر نگاه می کرد و چنان این منظره بر آن حضرت فشار و سنگینی کرد که نزدیک بود روح از بدن مبارکش جدا شود.

اینجا بود که سرپرست اسیران و غمخوار اهل بیت (علیهم السلام)، زینب کبری (سلام الله علیها) جلو آمد و به امام گفت:

«مَالِي أَرَاكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ يَا بَقِيَّةَ جَدِّي وَأَبِي وَإِخْوَتِي»: «ای یادگار برادر و پدر و جدم (این چه حالتی است که در تو مشاهده میکنم) ممکن است جان بسپاری».

امام سجاد (علیه السلام) فرمود:

«وَكَيْفَ لَا - أَجْدَعُ وَأَهْلَعُ وَقَدْ أَرَى سَيْدِي وَإِخْوَتِي وَعُمُومَتِي وَوُلْدَ عَمِّي وَأَهْلِي مُضَرَّجِينَ بِدِمَائِهِمْ مُرْمَلِينَ بِالْعَرَاءِ مُسَلِّبِينَ لَا يُكْفَنُونَ وَلَا يُوَارُونَ»: «چگونه بی تابي نکنم و صبر کنم با آنکه مشاهده میکنم پدر و برادران و عموها و پسرعموها و برادرانم در خون آغشته و عریان و بی کفن (روی خاک هستند) ... گویا آنان (مسلمان نیستند)». (1)

ص: 320

ای که جایز بر سر و دوش نبی بوده مدام *** خوابگاهت به چه تقصیر در این گودال است

توان گفت که با خاک تنت گشته عجین *** لیک از اسب مخالف بدنت پامال است

چگونگی دفن شهداء کربلا

اشاره

براساس روایات متعدّد و نقل تاریخ، شخص معصوم به واسطه معصوم بعدی غسل و کفن و دفن خواهد شد، اگرچه معصوم زنده، در شهر معصوم وفات یافته، حضور نداشته باشد.

مانند امام هشتم که در وقت وفات پدرش، امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در بغداد زندگی نمی کرد، ولی خود را با اعجاز به بغداد رساند و یا امام نهم امام جواد (علیه السلام) و یا امام دهم امام علی النقی (علیه السلام) که در کنار پدر نبودند ولی برای دفن و تجهیز آن ها حاضر شدند.

در رابطه با دفن حضرت سید الشهداء امام حسین (علیه السلام) آورده اند که پس از شهادت آن بزرگوار و یاران و اصحابش، عمر سعد ملعون دستور داد بر کشته های سپاه خود نماز بخوانند و آن ها را دفن کنند، اما پیکرهای پاک شهدای کربلا را روی خاک رها کرد و خانواده امام حسین (علیه السلام) را اسیر و به طرف کوفه حرکت داد.

طایفه بنی اسد که در نزدیکی کربلا زندگی می کردند در ابتداء زنان به قتلگاه آمدند، دیدند که این ابدان طاهره، گویا تازه شهید شده اند و خون از بدن های آن ها جاری است، با تعجب نزد مردان خود آمدند و آنچه دیده بودند، بیان کردند و گفتند: شما در پیشگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیر مؤمنان (علیه السلام) و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) چه عذری دارید که از فرزندان آنان دفاع

نکرده و با دشمنان آن ها جنگ ننمودید.

مردان بنی اسد گفتند: ما از بنی امیه می ترسیم، ولی اکنون از کرده خود پشیمانیم که چرا از فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دفاع نکردیم.

زن ها گفتند: اکنون که از یاری فرزندان پیامبر محروم شدید، اقلأ بروید این پیکرهای پاک را دفن کنید تا قدری از ننگ یاری نکردن خانواده پیامبر بکاهید.

مردان بنی اسد، این پیشنهاد را پذیرفتند و وسائل خود را برداشته به طرف قتلگاه حرکت کردند، (1) آنان روبرو شدند با پیکرهای مطهری که سر در بدن نداشتند و آن ها را نمی شناختند. از آن جایی که برای دفن معصوم، بایستی معصوم زنده اقدام کند، ناگهان دیدند سوار ناشناسی حاضر شد و فرمود: برای چه اینجا آمده اید؟ گفتند: برای دفن این بدن های مطهر آمده ایم ولی آن ها را نمی شناسیم.

(پس از دفن شهدا، آن مرد ناشناس، خود را چنین معرفی کرد: من علی بن الحسین (علیه السلام) هستم که از زندان ابن زیاد، برای دفن پدرم، امام حسین (علیه السلام) و یارانش آمده ام و اکنون به آن زندان باز می گردم. مرحبا بر شما! در مورد مصائب ما بی تابى نکنید و صبر داشته باشید، خداحافظ). (2)

امام سجاد (علیه السلام) پس از دیدار با بنی اسد با صدای بلند گریه کرد و فریاد زد:

«وَأَبَاهُ وَأَبَاعَبْدَ اللَّهِ لَيْتَكَ حَاضِرًا وَتَرَانِي أُسِيرًا»: «آه پدرم ای اباعبدالله ای کاش حاضر بوده و مشاهده می کردی چگونه مرا اسیر کردند».

سپس به بنی اسد فرمود: من شما را راهنمایی می کنم و کنار پیکرها حرکت نمود تا رسید

ص: 322

1- بنابر نقل آقای اشتهازدی دفن شهداء کربلا در روز سیزدهم محرم سال 61 واقع گردیده، سوگنامه آل محمد، ص 309.

2- معالی السبطين، ج 2، ص 69، و سوگنامه آل محمد، ص 409.

کنار جسد پاک پدرش امام حسین (علیه السلام)، آن را در آغوش گرفت و با چشمی گریان و حالتی غصه دار گفت:

«يَا أَبَتَاهُ بِقَتْلِكَ قَرَّتْ عُمُونَ الشَّامِيِّينَ، يَا أَبَتَاهُ بِقَتْلِكَ فَرِحَتْ بَنُو أُمَّيَهُ، يَا أَبَتَاهُ بَعْدَكَ طَالَ حُزْنُنَا»: «ای پدر! با کشته شدن تو، چشم شامی ها روشن شد، ای پدر! با کشته شدن تو، بنی امیه خوشحال شدند، ای پدر! بعد از تو اندوه ما طولانی خواهد شد».

سپس اندکی خاک را برداشت، قبری آماده پیدا شد، با دست خود بدن پاره پاره پدر را در میان آن قبر نهاد و بنا بر نقلی، حصیری از بنی اسد طلب کرد و اعضاء بدن پدر را میان آن نهاد، همین که خواست آن بدن را میان قبر بگذارد، دو دست شبیه دست های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیدا شد و آن بدن را گرفت و در قبر گذارد. (1) و بنا بر نقل دیگر پس از آنکه امام چهارم قبر پدر را پوشانید، با سر انگشت روی قبر نوشت: «هَذَا قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَطَشًا غَرِيْبًا». (2) بعد از دفن پدر مظلومش، همه پیکرهای شهیدان را معرفی کرد و با کمک بنی اسد به خاک سپرد.

دفن پیکر حضرت عباس (علیه السلام) توسط امام سجاد (علیه السلام)

امام سجاد (علیه السلام) همراه بنی اسد در کنار نهر فرات آمد، وقتی پیکر بی دست و پاره پاره عباس عموی خود را دید، به طرف جسد آن حضرت خم شد و با صدای بلند گریه کرد و خود را روی آن افکند و فرمود:

«عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا، يَا قَمْرَ بَنِي هَاشِمٍ، عَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ»: «ای قمر بنی هاشم! بعد از تو، خاک بر سر دنیا شد، سلام من بر تو باد».

ص: 323

1- کبریت الاحمر، ص 493، سوگنامه آل محمد، ص 408، و معالی السبطين، ج 2، ص 70.

2- همان.

سپس امام (علیه السلام) به بنی اسد فرمود: قبری آماده کنید. بنی اسد قبری کردند و آن حضرت به تنهائی، جسد مطهر حضرت عباس (علیه السلام) را در آن قبر گذارد و فرمود: کسانی (پشت پرده) هستند که مرا کمک می کنند.

بنابر نقل دو جنازه دیگر در کنار جنازه حضرت عباس وجود داشته که امام (علیه السلام) فرمود: آن ها فرزندان امیرمؤمنان (علیه السلام) هستند و در کنار حضرت عباس (علیه السلام) در قبر دیگری به خاک سپرد. [\(1\)](#)

رفتم به کربلا به سر قبر هر شهید *** دیدم که مرقد شهدا مشک و عنبر است

پرسیدم از کسی سببش را بگریه گفت *** پایین قبر حسین قبر اکبر است

پایین پای قبر علی اکبر جوان *** هفتاد و یک شهید چو خورشید انور است

نزدیک نهر علقمه دیدم یکی شهید *** گفتم چرا جدا ز شهیدان دیگر است

گفتا خموش باش که عباس نوجوان *** منظور او ادب به جناب برادر است

ص: 324

1- خلاصه ای از معالی السبطين، ج2، ص66 تا 70 و ناسخ التواریخ، ص304، و سوگنامه آل محمد، ص408 و 409.

اشاره

چند نکته در مصائب اهل بیت (علیهم السلام) در کوفه:

1- کوفه شهری است که چند سال امام علی (علیه السلام) در آن خلافت می کرده و فرزندان آن حضرت، از جمله حضرت زینب (سلام الله علیها) و ام کلثوم (سلام الله علیها)، به عنوان فرزندان رهبر مسلمین و معلم بانوان در کوفه زندگی می کردند، اما در حال حاضر اسیر وارد شهر می شوند.

2- مردم کوفه با نامه های فراوان از امام حسین (علیه السلام)، به عنوان امام و پیشوای خود دعوت کردند، اما با بی وفائی، ناتبش، مسلم بن عقبل را شهید و به جای پذیرایی از امام (علیه السلام) و یارانش سر مقدس آن ها را وارد شهر می کنند.

3- ابن زیاد ملعون، اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) را به عنوان خارجی و غیرمسلمان که در جنگ بر آنان پیروز شده و جشن پیروزی گرفته، با حالت اسارت وارد شهر می کند که این زخم زبان برای اهل بیت (علیهم السلام) درد آورتر از زخم شمشیر است.

اسیری ام کلثوم (سلام الله علیها)

روز دوازدهم محرم، اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) را به عنوان اسیر وارد شهر کوفه نمودند، در حالی که سرهای شهدا را پیشاپیش آن ها قرارداده بودند.

راوی می گوید: در این بین بانویی را بین اسیران دیدم، پرسیدم: این بانو کیست؟ گفتند: این بانو، ام کلثوم (سلام الله علیها)، دختر علی (علیه السلام) است که شنیدم می فرمود:

«يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ عَنَّا، أَمَا تَسْتَحْيُونَ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ وَهِنَّ حَوَاسِرُ». «ای اهل کوفه! چشمان خود را از نگاه به ما بپوشانید، آیا از خدا و پیامبرش حیا نمی کنید که به خانواده پیامبر خدا در حالی که روپوش ندارند نگاه می کنید؟».

ناگهان چشم ام کلثوم (سلام الله علیها) به سر بریده برادر افتاد، از شدت ناراحتی گریبان خود را پاره کرد و پس از سخنانی این اشعار را در مصیبت برادر خواند:

فَتَلْتُمُ أَخِي صَبْرًا فَوَيْلٌ لِّأُمَّكُمْ *** سَتُجْزَوْنَ نَارًا حَرُّهَا يَتَوَقَّدُ

سَفَكْتُمْ دِمَاءَ حَرَمِ اللَّهِ سَفَكَهَا *** وَحَرَمَهَا الْقُرْآنُ ثُمَّ مُحَمَّدٌ

أَلَا فَأَبْشِرُوا بِالنَّارِ إِنَّكُمْ عَدَاءٌ *** لِفِي سَقَرٍ حَقًّا يَبِينًا تُخَلَّدُوا

وَإِنِّي لَأَبْكِي فِي حَيَاتِي عَلَى أَخِي *** عَلَى خَيْرٍ مِّنْ بَعْدِ النَّبِيِّ سَيُولَدُ (1)

شما برادرم را در جنگی نابرابر و بدون دادن هیچ حق دفاعی بر او، به شهادت رساندید؛ مادران شما بر مرگتان بگریند! به زودی آتش شعله ور و سوزان دوزخ گریبانتان را خواهد گرفت؛ و بدین سان کیفر گناهانتان را دریافت خواهید داشت.

شما خونهایی مقدس را ریختید که خدا و قرآن و محمد صلی الله علیه و آله ریختن آن خون ها را حرام گردانیده بود.

هان! به هوش باشید که شما را به آتش دوزخ بشارت می دهم و بدانید که فردا در ژرفای دوزخ به عذابی سخت گرفتار خواهید شد؛ من، در همه زندگی ام در سوگ جانسوز برادرم و ستمی که بر آن آزاد مرد تاریخ بشر رفت می گریم؛ بر آن انسان عدالتخواه و والایی که پس از پیامبر از بهترین های روزگاران بود.

از سخنان حضرت ام کلثوم (سلام الله علیها)، آن چنان مردم گریان شدند که هیچ گاه چنین گریه ای دیده نشده بود. زن ها با ناخن صورت خود را می خراشیدند و سیلی به صورت می زدند و مردان موی صورت خود را می کنند و صدا به گریه و شیون بلند می کردند.

ص: 326

زنی از زنان کوفه صدا زد: مگر شما اسیران از کدام طایفه هستید.

گفتند: «نَحْنُ أُسَارَى آلِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم)»: «ما اسیران خانواده محمد هستیم».

آن زن با ناراحتی به نزد اهل بیت آمد و آنچه توانست برای آن‌ها چادر و روسری آورد و غذری خواهی کرد. (1)

اسیری حضرت زینب (سلام الله علیها) در کوفه

زینب کبری (سلام الله علیها) که روزی فرزند خلیفه و رهبر مسلمین و معلم بانوان کوفه بود، اما به صورت اسیر جنگی وارد کوفه می‌شود.

مسلم گچ کار می‌گوید: من در قصر ابن زیاد، مشغول گچ کاری و بنائی بودم که ناگهان صدای هیاهو و فریاد بلند شد، سؤال کردم: چه خبر است، گفتند: سر بریده خارجی را که مقابل یزید قیام کرده، وارد کوفه می‌کنند، گفتم: این خارجی کیست؟ گفتند: حسین بن علی (علیه السلام) است.

مسلم که از دوستان اهل بیت (علیهم السلام) بود، پس از شنیدن نام حسین (علیه السلام) چنان بر سر خود کوبید که می‌گوید: نزدیک بود چشمان من کور شود، از قصر بیرون دویدم، نگاه کردم، دیدم مردم اجتماع کرده‌اند و منتظر ورود اسیران و سرهای بریده هستند، طولی نکشید کجاوه‌هایی که بر شتران نهاده بودند و کودکان و حرم امام حسین (علیه السلام) را بر آن‌ها سوار بودند وارد کردند.

راوی می‌گوید: زینب کبری (سلام الله علیها) که در میان کجاوه قرار داشت، چشمش افتاد به نیزه‌ای که سر برادر در بالای آن بود، ناگهان دیدم خون از پیشانی شکسته او جاری است و این

ص: 327

اشعار را می خواند:

يَا هِلَالًا لَمَّا اسْتَمَّ كَمَا لَا *** غَالَهُ خَسْفُهُ فَأَبْدَا غُرُوبًا
/ مَا تَوَهَّمْتُ يَا شَقِيقَ فُؤَادِي *** كَانَ هَذَا مُقَدَّرًا مَكْتُوبًا
يَا أَخِي فَاطِمَ الصَّغِيرَةَ كَلَّمَهَا *** فَقَدْ كَادَ قَلْبُهَا أَنْ يَذُوبًا

ای هلالی (ماه شب اول) که هنوز کامل نشده از نظرها پنهان شدی.

ای پاره دلم! چنین گمان نمی کردم که این گونه (مصیبتی) مقدر شده باشد.

برادر! با فاطمه کوچک، سخن بگو که نزدیک است دلش آب شود.

حضرت زینب (سلام الله علیها) در اشعارش، اشاره ای هم به مصائب امام سجاد می کند:

يَا أَخِي لَوْ تَرَى عَلِيًّا لَدَى الْأَسْرِ *** مَعَ الْيَتِيمِ لَا يُطِيقُ وَجُوبًا
كَلَّمَا أَوْجَعُوهُ بِالضَّرْبِ نَادَاكَ *** بِذُلِّ يَغِيصُ دَمْعًا سَكُوبًا

برادر! اگر علی (امام سجاد) را با یتیمان می دیدی که یارای سخن گفتن نداشت، هر وقت او را می زدند، تو را صدا می زد و اشک از چشمانش جاری بود. (1)

در کوفه به صد محنت *** چون شد گذر زینب

بر مهر و مه آتش زد *** سوز جگر زینب

گفتی که قیامت بود *** آندم که هویدا شد

خورشید بنوک نی *** بالای سر زینب

گفت ای که هلال آسا *** انگشت نمائی تو

دوشینه کجا بودی *** جانا زبر زینب

1- خلاصه ای از بحارالانوار، ج 45، ص 114-115، نفس المهجوم، ص 221-222 و سوگنامه آل محمد، ص 416-419.

در زیر قدح بودی *** یا کنج تنوری ای سر

برگو به کجا رفتی *** ای هم سفر زینب

بر چوبه محمل خورد *** آن جبهه نورانی

خون ریخت ز پیشانی *** در رهگذر زینب

حضرت زینب (سلام الله علیها) در مجلس ابن زیاد

پس از ورود اهل بیت (علیهم السلام) و سرهای مقدس، به شهر کوفه، ابن زیاد در کاخ خود مجلسی ترتیب داد و برای نشان دادن پیروزی خود در جنگ با امام حسین (علیه السلام) اجازه داد تا اعیان و اشراف و عموم مردم به مجلس وارد شوند و از طرف دیگر دستور داد، سر بریده امام حسین (علیه السلام) را در مقابلش بگذارند. حضرت زینب (سلام الله علیها) به صورت ناشناس و بدون اداء احترام به ابن زیاد وارد مجلس شد و در گوشه ای نشست.

ابن زیاد متوجه شد و گفت این زن کیست (که به این صورت وارد مجلس شد)؟ گفتند: این بانو، زینب دختر حضرت علی (علیه السلام) است.

ابن زیاد رو کرد به آن حضرت و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَقَتَلَكُمْ وَأَكْذَبَ أَحَدُوثَكُمْ»: «حمد خدائی را که شما را رسوا کرد و گفتار دروغ شما را آشکار کرد».

حضرت زینب (سلام الله علیها) در جواب فرمود:

«إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَيَكْذِبُ الْفَاجِرُ، وَهُوَ غَيْرُنَا»: «شخص فاسق رسوا می شود و فاجر دروغ می گوید و او غیر از ما است».

ابن زیاد گفت: دیدی خدا با خاندانت چه کرد؟

حضرت زینب (سلام الله علیها) فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً»: «من (از خدا) غیز از نیکی چیزی

خدا مقام شهادت را برای آن ها نوشت و آن ها این راه را انتخاب کردند، (اما بدان) به زودی تو و آن ها در دادگاه الهی، برای محاکمه جمع خواهید شد و آن روز معلوم می شود پیروز و شکست خورده کیست.

سپس حضرت زینب (سلام الله علیها) خطاب به ابن زیاد فرمود: مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه!

ابن زیاد از سخنان آتش بار حضرت زینب (سلام الله علیها) خشمگین شد، به گونه ای که تصمیم بر کشتن حضرت زینب (سلام الله علیها) گرفت، اما یکی از حضار به نام (عمرو بن حرث) به ابن زیاد گفت: این شخص، زن است و نباید با سخنان او را (ناراحت) و او را [کیفر دهی](#). (1)

حضرت از یک طرف بایستی زخم زبان های ابن زیاد ملعون را بشنود که نمکی به زخم های قلبش بود و از طرف دیگر سر بریده برادرش، در مقابل ابن زیاد را مشاهده کند.

چرا از همهران دوش ای سر خونین جدا بودی *** چرا پر خاک و پر خاکستری دیشب کجا بودی

که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر *** مگر درد تو را این گونه دارویی دوا بودی

بمهمانی چرا در خانه بیگانگان رفتی *** بریدی از چه با ما روزی آخر آشنا بودی

گرفتار جفای شمر ما بودیم دیشب را *** تو در دست که ای سر تا سحرگه مبتلا بودی

ص: 330

لشکریان ابن زیاد، ادعای مسلمانی می کردند، اما در اثر تبلیغات سوء دشمن، دچار انحطاط فکری و بینش غلط قرار گرفته بودند تا جایی که جنگ و کشتن پسر پیامبر را عبادت و راه نجات می دانستند.

عمر سعد در روز تاسوعا خطاب به لشکرش می گوید: حمله کنید آماده جنگ شوید و بشارت باد بر شما به بهشت. این بینش غلط و نداشتن بصیرت، آفتی است که از قدیم تا حال دچار مسلمانان بوده و آن ها را به بیراهه کشانده است و تنها راه نجات پیروی از پیشوایان و رهبران الهی و راهنمائی های گره گشای آنان است.

اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) که از نداشتن بینش صحیح در میان مردم کوفه و شام باخبر بودند وظیفه خود می دانستند که با آگاهی دادن و بیان حقایق آن ها را از خطر جهل و هلاکت نجات دهند. امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب (سلام الله علیها) در کوفه و شام در فرصت های مناسب با سخنرانی، به این امر مهم می پرداختند.

سخنان حضرت زینب (سلام الله علیها)

راوی می گوید: حضرت زینب (سلام الله علیها) را در کوفه دیدم که سراپا حیا و شرم بود و چنان با صلابت و فصاحت و بلاغت سخن می گفت، گویا امیرالمومنین علی (علیه السلام) است که سخن می گوید.

در میان هیاهو و جنجال مردم با اشاره دست به آن ها فرمود: «أَسَدٌ كُتُّوا»، ساکت شوید. این خطاب چنان اثر گذارد که نفس ها در سینه ها حبس شد و حتی زنگ در گردن مرکبها از صدا افتاد (توجه: سخنران نباید گرسنه و تشنه و بی خوابی کشیده باشد، داغ دیده و مصیبت زده نباشد، بایستی مجلس آرام باشد، نه در کوچه و بازار و با صدای طبل و نعره، صدا به گوش همه افراد برسد، مخالفان در مجلس نباشند، سخنران مورد قبول و اطمینان باشد،

اما حضرت زینب (سلام الله علیها) با اعجاز بر همه این موانع پیروز شد).

«الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَالصَّلَاةُ عَلَى جَدِّي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ أَمَّا بَعْدُ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْخَنْزَلِ وَالْغَدْرِ، أَتَبْكُونَ فَلَا رَقَاتِ الدَّمْعَةَ، وَلَا هَدَاةِ الرَّيَّةِ، إِنَّ مَا مَثَلَكُمْ كَمَثَلِ {الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا، تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ} (1) أَلَا- وَهَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلْفُ وَالنَّطْفُ، وَالصَّدْرُ الشَّنْفُ، وَمَلَأَ الْإِمَاءُ، وَغَمَزُ الْأَعْدَاءِ أَوْ كَمَرَعِي عَلَى دِمْنَةٍ أَوْ كَفِصَّةٍ عَلَى مَلْحُودَةٍ، أَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ أَتَبْكُونَ وَتَتَّحْتُونَ إِيَّيَ وَاللَّهِ فَأَبْكُوا كَثِيرًا، وَأَضْحَكُوا قَلِيلًا»:

«ستایش مخصوص خداست، درود بر جد من محمد و خاندان پاک و برگزیده او باد. اما بعد ای مردم کوفه! ای اهل نیرنگ و بی وفائی! (حال دیگر) برای ما گریه نکنید چشم تان گریان باد و ناله شما بلند باشد. مثل شما مثل (زن کم عقلی است که در عرب زبانزد بود) رشته های خود را پس از تابیدن باز می کرد (و از بین می برد) و نیز مثل شما مثل کسانی است که سوگندهایشان را وسیله خیانت بین خودشان قرار می دادند.

شما چه فضیلتی دارید به غیر از لاف و گزاف گوئی و آلودگی، و سینه های پرکینه (ظاهر شما) همچون کنیزان تملق گو و (باطن شما) همچون دشمنان سخن چین یا مانند سبزی هایی هستید که در لجنزار (خود رو) روئیده است و یا مانند نقره ای که با آن قبر مردگان را آرایش می دهند، برای آخرت خود توشه بدی فرستادید (چرا که) بر خشم خداوند، دچار شده و همیشه در عذاب خواهید ماند، حال گریه و نوحه می کنید (که دیگر فایده ندارد) آری بایستی زیاد گریه کنید و کمتر بخندید».

ص: 332

تا آنکه حضرت زینب می فرماید:

«يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، أَتَدْرُونَ أَيَّ كَرِيمٍ لِرَسُولِ اللَّهِ فَرَيْتُمْ؟! وَأَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ؟! وَأَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ وَأَيَّ حُرْمَةٍ لَهُ انْتَهَكْتُمْ؟! لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا صَلْعَاءَ عَنُقَاءَ سَوَاءَ قُفْمَاءَ وَفِي بَعْضِهَا: حَرْفَاءَ شَوْهَاءَ، كَطَّلَاعِ الْأَرْضِ وَمِلَاءِ السَّمَاءِ، أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا؟ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَأَنْتُمْ لَا تَنْصَرُونَ».

و در پایان می فرماید: «إِنَّ رَبَّكُمْ لِبِالْمُرْصَادِ».

«ای اهل کوفه! آیا می دانید چه جگری از رسول خدا را بریدید و کدام پرده نشین را از حرش بیرون کردید و چه خونی را از او ریختید و چه احترامی را از بین بردید؟»

مسلماً کاری بس بزرگ و زشت و سخت و ناروا و خشونت بار و شرم آور به لبریزی سراسر زمین و گنجایش آسمان انجام دادید! آیا تعجب می کنید اگر آسمان در این جریان خون ببارد؟ (بدانید) کیفر آخرت ننگین تر است و کسی شما را یاری نخواهد کرد».

«حتماً خداوند در کمین گاه است».

راوی می گوید: در این هنگام مردم را دیدم که مات و سرگردان و از حیرت انگشت به دندان گرفته و گریه می کردند. پیرمردی در کنارم ایستاده بود، آن قدر گریه می کرد که موی صورتش، تر شده و می گفت: پدر و مادرم! به قربان شما! پیران و جوانان و زنان نسل شما بهتر از نسلهای دیگر است، شما نه خوار می شوید و نه شکست می خورید. (1)، (2)

در این هنگام امام سجاد (علیه السلام) خطاب به حضرت زینب (سلام الله علیها) فرمود:

ص: 333

1- ترجمه لهوف، ص 146، سوگنامه آل محمد، ص 420، با تلخیص ضمناً این خطبه با اندکی تفاوت عبارتی در بعضی کتب دیگر آمده است.

2- و این بود اثر سخنرانی و بصیرت افزائی حضرت زینب در میان مردم کوفه. مردمی که تا قبل از سخنرانی آن بانو شادی می کردند و زخم زبان میزدند اما پس از خطبه خوانی آن حضرت این چنین متحول و منقلب شدند.

«يَا عَمَّةُ أَسَدِ كُتَيْبٍ، وَأَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلِّمَةٍ، وَفَهْمَةٌ غَيْرُ مُفَهِّمَةٍ، إِنَّ الْبُكَاءَ وَالْحَنِينَ لَا يَرُدَّانِ مَنْ قَدْ أَبَادَهُ الدَّهْرُ»: عمه جان! خاموش باش، توبه حمدالله دانشمندی، بدون آنکه استادی داشته باشی، گریه و ناله دیگر رفتگان را باز نمی گرداند» (1)

زینب آمد کوفه را یکباره ویران کرد و رفت *** اهل عالم را زکار خویش حیران کرد و رفت

از زمین کربلا تا کوفه و شام بلا *** هر کجا بنهاد پا، فتح نمایان کرد و رفت

با لسان مرتضی از ماجرای نینوا *** خطبه ای جا نسوز، اندر کوفه عنوان کرد و رفت

با کلام جانفزا، اثبات دین حق نمود *** عالمی را دوستدار اهل ایمان کرد و رفت

فاش می گویم، من آن بانوی عظمای دلیر *** از بیان خویش دشمن را هراسان کرد و رفت

بر فراز نی چو آن قرآن ناطق را بدید *** با عمل آن بی قرین تفسیر قرآن کرد و رفت

امام سجاد (علیه السلام) در مجلس ابن زیاد

امام زین العابدین را به همراه زنان و کودکان و سرهای مطهر شهدا وارد مجلس ابن زیاد در کاخش نمودند.

ابن زیاد رو کرد به امام سجاد (علیه السلام) و گفت:

«مَنْ أَنْتَ؟»: «تو کیستی»؟

ص: 334

1- بحار الأنوار ج 45 ص 164، تذکره الشهداء، ملاحیب اله کاشانی، ص 393 و سوگنامه آل محمد، ص 424.

امام (علیه السلام) فرمود: من علی بن الحسین (علیه السلام) هستم.

ابن زیاد گفت: مگر علی بن الحسین (علیه السلام) را خدا نکشت.

امام سجاد (علیه السلام) فرمود: برادری داشتم به نام علی (اکبر) که مردم او را کشتند.

ابن زیاد گفت: «بَلَّ اللَّهُ قَتْلَهُ»: «بلکه خداوند او را کشت».

امام (علیه السلام) فرمود: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»

ابن زیاد از اینکه امام (علیه السلام) با قاطعیت و صلابت جواب او را می دهد، ناراحت شد، گفت: آیا تو با این جرئت جواب مرا می دهی؟! این را ببرید و گردن بزنید.

حضرت زینب (سلام الله علیها)، این سالار اسیران، به ابن زیاد، خطاب کرد و فرمود:

آن همه از خون ما را ریختی برای تو کافی نیست؟

سپس دست به گردن امام سجاد (علیه السلام) انداخت و فرمود: اگر می خواهی او را بکشی مرا هم با او بکش. ابن زیاد منقلب شد و گفت: شگفتا! از این پیوند خویشاوندی که او می خواهد، همراه علی بن الحسین (علیه السلام) کشته شود. از تصمیمش منصرف شد و گفت: او را رها کنید، همان بیماری که دارد، برای او کافی است.

امام سجاد (علیه السلام) خطاب به حضرت زینب (سلام الله علیها) فرمود: عمه جان! آرام باش تا من با او سخن بگویم، به ابن زیاد فرمود:

«أَبِ الْقَتْلِ تَهْدِدُنِي يَا ابْنَ زِيَادٍ؟! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ، وَكِرَامَتَنَا الشَّهَادَةُ»: «آیا با کشتن مرا می ترسانی مگر نمیدانی که کشته شدن راه و رسم ما و شهادت سربلندی ما است».

ابن زیاد با چوب به لب و دندان امام حسین (علیه السلام) می زند. راوی می گوید: ابن زیاد متوجه سر مقدس امام حسین (علیه السلام) شد و با چوبدستی به لب و دندان های مبارک امام حسین (علیه السلام)

می زد. در این هنگام راوی که در مجلس حاضر بود، رو کرد به ابن زیاد و گفت:

«إِزْفَعُ قَضِيكَ عَنْ هَاتَيْنِ الشَّفَتَيْنِ، فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَقَدْ رَأَيْتُ شَفَتِي رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا مَا لَا أَحْصِيهِ يُقْبَلُهُمَا ثُمَّ انْتَحَبَ بَاكِيًا»:

چوب خود را از این دو لب مقدس بردار! بحق آن خدائی که غیر از او خدائی نیست من بقدری دیدم پیغمبر خدا این دو لب حسین (علیه السلام) را می بوسید که نمیتوانم آن دفعات را شماره کنم. سپس بشدت گریان شد. (1)

بیمار و غل جامعه و ناقه عریان *** در کوچه و بازار چنین زار که دیده

جز ماه رخ زاده زهرا به سر نی *** انگشت نما بر سر بازار که دیده

خون می چکد از محمل و جمعی بنظاره *** یک زینب و این محنت بسیار که دیده

جز عارض پررنگ یتیمان حجازی *** نیلی رخی از سیلی اشراک که دیده

که کوفه و گه شام و گهی دیر نصاری *** آل نبی و خانه خمّار که دیده

طشت زر و لعل لب و چوب ستم خصم *** سائیدن یاقوت گهربار که دیده

ص: 336

1- خلاصه ای از ارشاد مفید، ص 274، بحار الأنوار ج 45 ص 116، ترجمه لهوف، ص 163، و سوگندنامه آل محمد، ص 426.

بر رخ فشاند اشک و به تن جامه پاره کرد *** وانگه بسوی ابن زیاد او اشاره کرد

گفتا لبی که می زنیش چوب خیزران *** دیدم که بوسه ختم رسل، بی شماره کرد

خواهی اگر چوب زنی پیش ما مزن *** بنگر سکینه بر رخ بابش نظاره کرد

حرکت اهل بیت (علیهم السلام) از کوفه تا شام با حالت اسارت

به دستور یزید (لعنة الله) ابن زیاد، فرمان داد تا اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) را با حالت اسارت از کوفه به طرف شام حرکت دهند، در حالی که غل جامعه (زنجیری که دست و پا و گردن را به هم پیوست می داد) بر بدن امام چهارم قرار دادند و از کوفه تا شام که راه نسبتاً طولانی بود، اهل بیت (علیهم السلام) را همراه سرهای مقدس شهدا حرکت داده و شهر به شهر گرداندند و در هر شهری مورد استهزاء و زخم زبان قرار می گرفتند، مسیر و شهرهای عبور اهل بیت (علیهم السلام) را به این ترتیب بیان کرده اند:

1-تکریت

2-موصل

3-حرّان

4-دعوات

5-قتسرین

6-سیبور

7-حمص

ص: 337

8- بعلبک

9- قصر بنی مقاتل

10- حماة

11- حلب

12- نصیبین

13- عسقلان

14- دیر قیس

15- دیر راهب. (1)

گفتگوی زُریر خزاعی با امام سجاد (علیه السلام)

زمانی که اهل بیت (علیهم السلام) وارد عسقلان (شهری که مردم جشن گرفته و شادی می کردند) شدند شخصی به نام (زُریر خزاعی) که از دوستان اهل بیت (علیهم السلام) بود و برای تجارت وارد بازار شام شده بود، دید مردم شادی می کنند و به یکدیگر تبریک می گویند، پرسید: چه خبر است؟

گفتند: جمعی از مخالفان یزید که در عراق اعلام مخالفت کرده بودند، در جنگ با سپاه یزید کشته شدند و امروز زن ها و کودکان و سرهای آن ها را وارد شهر می کنند.

(زُریر) سؤال کرد: نام فرمانده مخالفان چه بوده، گفتند: نام او حسین، فرزند علی بن ابیطالب، مادرش فاطمه زهرا (علیها السلام)، دختر پیامبر آخر الزمان بوده است.

(زُریر) که متوجه شد فرزند دختر پیامبر را کشته اند، بسیار ناراحت و گریان شد و آمد به طرف اهل بیت پیامبر (علیهم السلام)، ناگهان چشمش افتاد به امام سجاد (علیه السلام) که با حالت اسارت و

ص: 338

غل و زنجیر به بدن مبارکش بود. امام (علیه السلام) را شناخت و شروع کرد به گریه کردن.

امام (علیه السلام) فرمود: تو کیستی؟

او گفت: مرد تازه واردی هستم.

امام (علیه السلام) فرمود: مردم همه خندان هستند، چرا تو گریه می کنی؟

زیر گفت: من شما را می شناسم ای کاش به این شهر نیامده بودم و این منظره را نمی دیدم.

حضرت فرمود: خدا به تو خیر دهد برو به نیزه دار سر مقدس امام حسین (علیه السلام) بگو قدری جلو برو تا مردم، بانوان را در معرض تماشا قرار ندهند.

زیر رفت و پنجاه دینار به حامل سر مقدس امام حسین (علیه السلام) داد، وی با اسبش جلو رفت و مردم از طرف شترهای حامل اهل بیت (علیهم السلام) دور شدند. (1)

زیر خدمت امام سجاد (علیه السلام) آمد و گفت: ای پسر رسول خدا! اگر خدمت دیگری لازم است تا انجام دهم.

امام سجاد (علیه السلام) فرمود: اگر جامه و پوششی داری، برای بانوان بیاور. زیر فوراً رفت و جامه های فراوانی آورد و به اهل بیت تقدیم کرد و بانوان برای پوشش خود از آن ها استفاده کردند. اگر چه گفته اند: وقتی شمر از این جریان آگاه شد دستور داد زیر را آن قدر زدند که بیهوش شد. (2)

چرا از همهران دوش ای سر خونین جدا بودی *** چرا پر خاک و پر خاکستری دیشب کجا بودی

ص: 339

1- این نکته قابل توجه دوستان اهل بیت است که امام تا چه اندازه نسبت به در معرض قرار نگرفتن بانوان در نگاه نامحرم حساس است.

2- معالی السبطین، ج 2، ص 128 و سوگنامه آل محمد، ص 240 با تلخیص.

که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر *** مگر درد تو را این گونه دارویی دوا بودی

بمهمانی چرا در خانه بیگانگان رفتی *** بریدی از چه با ما روزی آخر آشنا بودی

گرفتار جفای شمر ما بودیم دیشب را *** تو در دست که ای سر تا سحرگه مبتلا بودی

سر مقدس امام حسین (علیه السلام) در دیر راهب

یکی از منازلی که سر مقدس امام حسین (علیه السلام) از کوفه تا شام طی کرد، دیر راهب (عبادتگاه روحانی مسیحی) بود. مأموران حمل سر مقدس برای استراحت و صرف غذا در کنار این بنا ایستادند، در حالی که سر مقدس بالای نیزه بود.

مأموران در میان استراحت و صرف غذا ناگهان دیدند، دستی از غیب پیدا شد و بر صفحه دیوار دیر نوشت:

«أَتَرْجُو أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا *** شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ.»

«آیا آن گروهی که حسین را کشتند، امید به شفاعت جدش در روز قیامت دارند؟».

با دیدن این منظره، آن‌ها وحشت زده شدند و یک نفر از جا برخاست تا آن دست را بگیرد، ولی آن دست ناپدید شد.

در مرتبه دیگر که مشغول خوردن غذا بودند، باز آن دست آشکار شد و این شعر را به صفحه دیوار نوشت:

«فَلَا وَاللَّهِ لَيْسَ لَهُمْ شَفِيعٌ *** وَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الْعَذَابِ.»

«به خدا سوگند که در قیامت آن‌ها شفیعی ندارند و در عذاب هستند.»

در مرتبه سوم همین که مشغول خوردن غذا بودند، آن دست آشکار شد و به دیوار نوشت:

«وَقَدْ قَتَلُوا الْحُسَيْنَ بِحُكْمِ جَوْرِ*** وَ خَالَفَ حُكْمَهُمْ حُكْمَ الْكِتَابِ»؛

«آنان حسین را از روی ستم کشتند و برخلاف حکم قرآن حکم کردند».

پس از این مرتبه، دیگر با تعجب دست از خوردن کشیدند.

بنا بر روایت، در آخر شب، راهب مشاهده کرد از سر مقدس امام حسین (علیه السلام) که بالای نیزه قرار داشت، نوری به طرف آسمان بالا می رود و صدای زمزمه تسبیح و ذکر الهی بلند است و از طرف آسمان دری گشوده شد و فرشتگان دسته دسته پایین می آیند و می گویند:

«الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ».

راهب با دیدن این منظره، وحشت زده به نگهبانان گفت: این سر بریده چه کسی است؟ گفتند: یک نفر خارجی در مقابل ابن زیاد ایستاد و در کربلا کشته شد، این سر بریده اوست.

راهب گفت: اسم او چیست؟

گفتند: حسین فرزند علی و مادرش فاطمه زهرا دختر پیامبر خدا.

راهب گفت: مادرش، فاطمه زهرا دختر پیامبرتان است.

گفتند: آری.

راهب گفت: وای بر شما! سوگند به خدا! اگر عیسی بن مریم پسری داشت ما با چشممان از او نگهداری می کردیم، چطور شما پسر دختر پیامبرتان را می کشید؟ (و این گونه سرش را بالای نیزه زده اید).

سپس گفت: من یک تقاضا دارم از شما، گفتند: چیست؟

راهب گفت: ده هزار درهم از ارث پدرانم نزد من هست، از من بگیرید و این سر مقدس را تا زمان حرکت کاروان نزد من امانت بگذارید. آن‌ها با فرمانده خود در میان گذاردند، او موافقت کرد. پول‌ها را گرفتند و سر را تحویل دادند. راهب سر را گرفت، شستشوداد و آن را معطر کرد، در پارچه‌ای گذارد و روی دامن خود نهاد و تا صبح با سر مقدس زمزمه و گریه می‌کرد.

بگفتا ای سر خونین به من امشب تو مهمانی *** دریغ ای گل ندانم از کدامین باغ و بستانی

سری بر نوک نی هرگز نخوانده آیه قرآن *** فراز نیزه کوه طور تو چون پور عمرانی

کبود از چیست بینم غنچه لبهای تو ای سر *** مگر جان تشنه دادی، یا کبود از چوب خزرانی

جدا از تو نگردم تا مرا جان در بدن باشد *** شد از مرآت روی تو نصیب من مسلمانی

زمانی که نگهبانان خواستند سر مقدس را از راهب پس بگیرند خطاب کرد به آن سر و گفت در محضر جدت محمد شهادت بده که من مسلمان شدم. شهادت میدهم که خدائی جز خدای یکتا نیست و محمد بنده و رسول خداست و من غلام تو هستم.

سپس به آن‌ها گفت از شما خواهش می‌کنم که این سر مقدس را در صندوق گذارده و از آن خارج و بی احترامی نکنید. (1)

ص: 342

1- بحار الأنوار ج 45 ص 186 -- 187 ، خلاصه ای از معالی السبطين، ج 2، ص 125 و سوگنامه آل محمد، ص 443.

ورود اهل بیت (علیهم السلام) به شام

بنا بر نقل، اسیران اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در روز اول ماه صفر سال 66 هجری قمری وارد شهر شام نمودند، زمانی که اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به نزدیک دمشق رسیدند، حضرت ام کلثوم (سلام الله علیها) به شمر فرمود: از تو می خواهم که ما را از دروازه ای وارد کنی که اجتماع تماشاگران کمتر باشد و سرهای مقدس را از میان کجاوه های اهل بیت (علیهم السلام) بیرون ببری تا تماشاگران به تماشای سرهای مطهر بروند و کمتر اهل بیت (علیهم السلام) را تماشا کنند، اما شمر ملعون از پلیدی که داشت، به هیچ کدام از این دو درخواست عمل نکرد. دستور داد اهل بیت (علیهم السلام) را از دروازه ساعات (حلب) که جمعیت بیشتر وجود داشت، وارد کردند و سرهای مقدس را در میان کجاوه ها عبور دادند. (1)

اهل بیت (علیهم السلام) در مجلس یزید

اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) را در حالی که به ریسمانی بسته بودند، وارد مجلس یزید کردند، امام سجاد (علیه السلام) خطاب به یزید فرمود:

ای یزید! اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ما را در این حال ببیند، به گمان تو چه خواهد کرد؟ یزید دستور داد آن ریسمان را قطع کردند.

از امام رضا (علیه السلام) به این مضمون نقل است که یزید در مجلس، سفره غذا و شراب انداخته بود و دستور داد سر مقدس امام حسین (علیه السلام) را در طشت طلا قرار دادند و زیر تخت خود قرار داد و زخم زبان و شماتت می کرد.

بنا بر نقل دیگر با چوب خیزران خود در مقابل اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) بر لب و دندان امام حسین (علیه السلام) می زد و شعر می خواند:

ص: 343

«لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا *** خَيْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ»؛

«قبیله بنی هاشم با سلطنت بازی کردند نه خبری از آسمان آمده و نه وحی نازل شده».

راوی (أبو برزّه أسلمی) در مجلس حاضر بود، صدا زد: وای بر تو ای یزید! آیا چوب بر دندان های حسین، دختر پیامبر می زنی؟ من با چشم خود دیدم که پیامبر خاتم دندان های حسین و برادرش را می بوسید و می فرمود:

«أَنْتُمْ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؛ «شما دو آقای جوانان اهل بهشت هستید».

یزید از این گفتار ناراحت شد و دستور داد او را از مجلس بیرون کنند. (1)

از طرف دیگر زینب کبری (سلام الله علیها) وقتی چشمش به سر بریده برادر افتاد، از شدت مصیبت و ناراحتی دست برد و گریبان خود را پاره کرد و با صدای جگرسوز فریاد زد:

«يَا حُسَيْنَا! يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ! يَا بِنَّ مَكَّةَ وَ مَنِي، يَا بِنَّ فَاطِمَةَ الرَّهَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ، يَا بِنَّ بِنْتِ الْمُصْطَفَى»:

«ای حسین جان، ای دوست پیامبر خدا، ای پسر مکه و منی، ای پسر فاطمه زهرا سرور زنان، ای پسر دختر (محمد) مصطفی».

فاطمه و سکینه (سلام الله علیها)، دو دختر امام حسین (علیه السلام) وقتی نگاه کردند، یزید بر لب و دندان امام چوب می زند، صدا به گریه و شیون بلند کردند، به صورتی که زن های یزید هم به گریه افتادند، این بانوان رو کردند به عمه شان زینب (سلام الله علیها) و گفتند: عمه جان! (بین) چگونه یزید با چوب به دندان های پدرمان می زند. بی بی زینب! برخاست گریبان پاره کرد. (2)

ص: 344

1- بحار الانوار، ج 45، ص 133، نفس المهموم، ص 252، سوگنامه آل محمد از ص 447-454 با تلخیص.

2- معالی السبطین، ج 2، ص 156 و سوگنامه آل محمد، ص 454 با تلخیص.

بر رخ فشاند اشگ و به تن جامه پاره کرد *** وانگه به سوی زاده سفیان اشاره کرد

گفتا لبی که میزینش چوب خیزران *** دیدم که بوسه ختم رسل، بی شماره کرد

گلزار چهره که پر از خاک و خون شده *** شمس و قمر ز نور رخس استتاره کرد

گشته کبود بر اثر تشنگی لبش *** نبود روا کبود، ز چوبش دوباره کرد

خواهی اگر که چوب زنی پیش ما مزین *** بنگر سکینه بر سر بابش نظاره کرد

چوب ستم بر این سر انور مزین یزید *** تیر الم به جان پیمبر مزین یزید

این سر که نیست از زدنش بر تو واهمه *** بوده مدام زینت آغوش فاطمه

باشد هنوز لعل لبش همچو گهر با *** از بس کشیده تشنگی این سر بکریلا

امام سجاد (علیه السلام) در مجلس یزید

از امام باقر (علیه السلام) روایت شده که ما کودکان (در آن وقت امام باقر حدود چهار سال داشتند) و جوانان را با دست های بسته به گردن با حالت اسارت به مجلس یزید وارد

ص: 345

کردند.

در روایت دیگر آمده: یزید زخم زبان می زد و به امام سجاد (علیه السلام) گفت: چگونه است اوضاع و احوال شما؟ (حالتان چطور است).

امام (علیه السلام) فرمود: قضا و قدر الهی را (که برای ما) مقدر شده بود دیدم.

یزید گفت: سپاس خداوند را که پدرت کشت.

امام (علیه السلام) فرمود:

«لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى مَنْ قَتَلَ أَبِي»: «لعنت خدا بر کسی که پدرم را کشت».

یزید خشمگین شد و دستور داد گردن امام (علیه السلام) را بزنند.

طبق روایتی حضرت زینب (سلام الله علیها) خود را بر روی امام سجاد (علیه السلام) انداخت و گفت: ای یزید این همه خون هایی که از ما ریختی (برای تو) کافی است.

امام سجاد (علیه السلام) فرمود:

ای یزید! اگر تصمیم بر قتل من داری، پس کسی را بفرست تا این زن ها و کودکان را به (وطن) مدینه برساند، یزید با شنیدن این جملات از قتل آن حضرت صرف نظر کرد. (1)

سکینه در مجلس یزید

پس از ورود اهل بیت (علیهم السلام) به مجلس یزید از آن ها سؤال کرد، شما کیستید؟ یک نفر گفت: این ام کلثوم (سلام الله علیها) است، این ام هانی و آن صفیه و این رقیه و این سکینه و آن فاطمه و این علی بن الحسین است.

فاطمه (سلام الله علیها) دختر امام حسین به یزید فرمود:

«ای یزید این ها دختران رسول خدا هستند که به این صورت اسیر شده اند».

ص: 346

با شنیدن این جمله اهل مجلس صدا به گریه بلند کردند.

سکینه مظلومه به خاطر حفظ خود از نامحرم با دست صورت خود را پوشانده بود. یزید متوجه او شده و گفت: مَن هُذَه؟ این بانو کیست؟ گفتند: سکینه، دختر حسین است. یزید گفت: تو سکینه هستی؟ سکینه سخت گریه کرد و فرمود:

ای یزید! از کشتن پدرم خوشحال مباش، او از خدا و رسول اطاعت و دعوت حق را لیبیک گفت و به سعادت (شهادت) نائل گردید، ولی تو خود را آماده پاسخگویی (به خاطر آن همه جنایت و ستم) کن. (1)

اعتراض سفیر روم در مجلس یزید

از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده که یک روز یزید ما را به مجلس خود احضار کرد و شراب می خورد و به سر پدرم نگاه می کرد. سفیر کشور روم که به مجلس دعوت شده بود، وقتی سر بریده را دید، از یزید پرسید: این سر کیست که در مجلس آوردی؟

یزید گفت: با صاحب سر چه کاری داری؟

سفیر گفت: می خواهم وقتی به کشورم رفته‌ام، برای قیصر روم پیروزی تو را تعریف کنم تا در شادی تو شریک شود.

یزید گفت: این سر حسین است، حسین فرزند علی ابن ابیطالب (علیه السلام) است.

سفیر پرسید: مادرش کیست؟

یزید جواب داد: مادرش فاطمه زهرا دختر پیامبر خداست.

سفیر گفت: وای بر تو و بر دین تو! نژاد من با فاصله بسیاری به داود پیامبر (علیه السلام) می رسد، مسیحیان به این خاطر خاک پای مرا برای تبرک بر می دارند. شما پسر دختر

ص: 347

1- همان مدرک به نقل از منتخب طریحی با تلخیص.

پیامبرتان را که با یک واسطه به او می‌رسد می‌کشید و سرش را در مجلس‌تان حاضر می‌کنید و جشن می‌گیرید!؟

یزید از اعتراض سفیر خشمگین شد و گفت: این نصرانی را گردن بزیند تا بعداً در کشور خود ما را رسوا نکند.

سفیر گفت: پس برای شما بگویم، من شب گذشته خوابی از پیامبر اسلام دیدم که تعبیر آن را نمی‌دانستم و الآن تعبیر آن برای من آشکار شد. خواب دیدم پیامبر اسلام به من بشارت رفتن به بهشت می‌دهد، با توجه به آنکه من مسیحی هستم، بشارت پیامبر برای من مورد تعجب بود و الان آن راز آشکار شد.

فوراً شهادتین به زبان جاری کرد و مسلمان شد و سر مقدس امام حسین (علیه السلام) را برداشت و به سینه اش چسباند و راز و نیاز می‌کرد تا وقتی که او را به شهادت رساندند. (1)

مناسب است گفته شود این مسیحی چند لحظه سر امام حسین (علیه السلام) را مشاهده کرد و این چنین منقلب شد، پس چه حالی داشتند اهل بیت (علیهم السلام) آن حضرت و خواهرشان زینب که در منازل متعدد سرهای بریده و سر مقدس امام حسین را در میان کجاوه‌های خود مشاهده می‌کردند.

ای زداغ تو روان خون دل از دیده حور *** بی تو عالم همه ماتم کده تا نفخه صور

تا جهان باشد و بودست که دادست نشان *** میزبان خفته به کاخ اندرو مهمان به تنور

سر بی تن که شنیده است بلب آیه کهف *** یا که دیده است به مشکوه تنور آیه نور

ص: 348

1- خلاصه ای از نفس المهموم، ص 263، بحارالانوار، ج 45، ص 142 و سوگنامه آل محمد، ص 458.

در روایت آمده از امام سجاد (علیه السلام) پرسیدند، سخت ترین مصائب شما در سفر کربلا کجا بود، در پاسخ سه بار فرمود:

«الْشَّامُ الْشَّامُ الْشَّامُ»؛ «امان از شام، امان از شام، امان از شام».⁽¹⁾

1- ستمگران در شام، اطراف ما را با شمشیرهای برهنه و نیزه احاطه کردند و با کعب نیزه به ما می زدند و در میان جمعیت ما را بسیار نگه می داشتند و ساز و طبل می نواختند.

2- سرهای شهدا را در میان هودجهای زنان قرار می دادند. سر مقدس پدرم و سر عمویم، عباس را در برابر چشم عمه هایم زینب و ام کلثوم نگهداشتند، سر برادرم، علی اکبر و پسرعمویم، قاسم را در برابر چشم سکینه و فاطمه (خواهرانم) قرار دادند و با سرها بازی می کردند و گاهی سرها به زمین می افتاد و زیر سُم ستوران می رفت.

3- زن های شامی از بالای بام ها آب و آتش بر سر ما می ریختند و چون دست هایم را به گردنم بسته بودند نمی توانستم آتش را خاموش کنم و سر و لباسم را می سوزاند.

4- از طلوع خورشید تا نزدیک غروب، در کوچه و بازار و با ساز و آواز برای تماشاگردش می دادند و می گفتند: ای مردم! بکشید این ها را که در اسلام هیچ گونه احترامی ندارند.

5- ما را با یک ریسمان بستند و از در خانه یهود و نصاری عبور می دادند و می گفتند: این ها کسانی هستند که پدرانشان (در خیبر و خندق) پدران شما را کشتند و خانه های آنان را ویران کردند، امروز شما از این ها انتقام بگیرید. «فَمَا بَقِيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ إِلَّا وَقَدْ أَلْقَى عَلَيْنَا مِنَ التُّرَابِ وَالْأَحْجَارِ وَالْأَشْجَابِ مَا أَرَادَ»: «هیچ کس نبود از آن ها مگر اینکه هرچه خواست از خاک و سنگ و چوب بر (سر ما) ریختند».

ص: 349

1- عنوان الکلام فشارکی، ص 118، به نقل سوگنامه آل محمد، ص 459.

6- ما را به بازار برده فروشان بردند و می خواستند ما را به عنوان غلام و کنیز بفروشند، ولی خداوند نخواست.

7- ما را در مکان بدون سقف قرار دادند که روزها از گرما و شبها از سرما راحتی نداشتیم و در حال تشنگی و گرسنگی و ترس از کشته شدن (به دست افراد) در حال وحشت و اضطراب بودیم. (1)

مرثیه سرائی منسوب به امام سجاد (علیه السلام)

أَقَادُ ذَلِيلًا فِي دِمَشْقٍ كَأَنِّي *** مِنَ الزَّئِجِ عَبْدٌ غَابَ عَنْهُ نَصِيرُ

وَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ *** وَ شَيْخِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ زَيْرُ

فِيَالِيَتِ أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي وَ لَمْ أَكُنْ *** يَزِيدُ يُرَانِي فِي الْبِلَادِ أَسِيرُ

ما را در شهر شام می برند، گویا برده هستم که یآوری ندارد و حال آنکه جد من پیامبر خدا و بزرگ خاندان من امیرالمومنین علی وزیر رسول خداست. ای کاش مادر، مرا نزاییده بود که یزید مرا در شهر اسیر ببیند. (2)

خطبه حضرت سجاد (علیه السلام) در شام

منطقه شامات (سوریه امروز) از مناطقی بود که حدود چهل سال معاویه و یزید و بنی امیه بر ضد حضرت علی و فرزندانش، سم پاشی و تبلیغ شوم می کردند، به صورتی که مردم آن دیار، بدگویی به حضرت علی (علیه السلام) را حتی در نماز و عبادت های خود، ارزش و

ص: 350

1- عنوان الکلام فشارکی، ص 118، به نقل سوگنامه آل محمد، ص 459.

2- عنوان الکلام فشارکی، ص 118، سوگنامه آل محمد، ص 462، در بعضی از کتب دیگر نیز این اشعار نسبت داده شده به امام سجاد اگرچه برای بعضی دیگر مورد تامل است.

موجب تقرب به خدا می دانستند.

آری این سیاست تا امروز در جهان اجرا می شود، طرفداران باطل و ستم با سیاه‌نمایی جبهه حق و فضیلت، در اهداف شوم خود از هیچ تهمت و دروغ و شایعه‌ای فروگذار نمی‌کنند.

از طرف دیگر با شهادت امام حسین (علیه السلام) و اعلام پیروزی از طرف یزید و ورود اهل بیت (علیهم السلام) و امام سجاد (علیه السلام) با حالت اسارت به شهر شام، این سیاست دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) بیشتر خودنمایی می‌کرد.

یزید دستور داد در مسجد جامع دمشق که محل اجتماع فراوان مردم بود و بنا بر نقلی در روز جمعه که مردم برای نماز جمعه حاضر می‌شدند، اهل بیت (علیهم السلام) و امام سجاد (علیه السلام) را با حالت اسارت وارد نمایند تا به خیال خام خودش پیروزی و موفقیت خود را بر رخ بکشاند و چشم ترسی برای مخالفان باشد.

مسجد پر از جمعیت بود، یزید به خطیب خود گفت: خطابه خود را شروع کن و تا می‌توانی در حق علی و حسین بدگویی و ناسزا بگو.

خطیب خطابه خود را با ناسزاگویی در حق اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) و مدح و ستایش از یزید و معاویه در حضور امام سجاد (علیه السلام) و جمعیت فراوان حاضر در مسجد شروع نمود.

امام سجاد (علیه السلام) از پایین منبر فریاد زدند:

«وَيْلَكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ اشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ، فَتَبَوَّءَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ»: «وای بر تو ای خطیب (که با سخنان) خشنودی مخلوق را خریدی با به خشم آوردن خالق (پس بدان) جایگاهت در آتش جهنم است».

سپس امام سجاد (علیه السلام) به یزید فرمود: «يَا يَزِيدُ ائْذَنْ لِي حَتَّى أَصْعَدَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ

(1) فَاتَّكَلَمَ بِكَلِمَاتٍ لِلَّهِ فِيهِنَّ رِضًا وَلِهَذَا لَآءِ الْجُلَسَاءِ فِيهِنَّ أَجْرٌ وَثَوَابٌ: «ای یزید به من اجازه بده تا بالای این چوب ها بروم و سخنانی بگویم که در آن خشنودی خداوند متعال باشد و برای حاضران راهی برای اجر و پاداش باشد».

یزید این تقاضا را قبول نکرد.

اما حاضران در مجلس به او گفتند: اجازه بده تا بالای منبر بروم ببینیم چه مطلبی دارد.

یزید گفت: اگر او منبر برود پایین نمی آید، مگر آنکه من و آل ابی سفیان را رسوا و مفتضح می کند.

یک نفر گفت: ای امیر! او بیمار است و اگر سخنی بگوید، اهمیت ندارد. بگذار برود و سخن بگوید.

یزید به او گفت: این ها از خانواده ای هستند که دانش را جویده (و هضم کرده اند و جزء شیره جان آن هاست).

بر اثر اصرار مردم، یزید مجبور شد اجازه دهد تا امام (علیه السلام) بالای منبر برود و سخن بگوید.

امام (علیه السلام) پس از حمد و ثنای الهی شروع به سخن کرد و فرمود: (2)

«أَيُّهَا النَّاسُ، أُعْطِينَا سِتًّا وَفُضِّلْنَا بِسَبْعٍ: أُعْطِينَا الْعِلْمَ، وَالْحِلْمَ، وَالسَّمَاخَةَ، وَالْفَصَاخَةَ، وَالشَّجَاعَةَ، وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَفُضِّلْنَا بِأَنَّ مِنَّا النَّبِيَّ

ص: 352

-
- 1- تعبیر چوبها بجای منبر (اعواد) کنایه از آن است که محلی که سخنان باطل و نارواگفته شود دیگر منبر منسوب به خدا و رسول نیست.
 - 2- با توجه به شرایط و تبلیغات دشمنان که اهل بیت پیامبر را خارجی و غیر مسلمان که بر حاکم مسلمین خروج کرده اند، معرفی نموده و مردم نسبت به آن ها بدبین بودند امام مصلحت دیدند که در ابتدا خود و خانواده خود را معرفی نموده و مردم را از جهالت بیرون آورند و به آن ها بصیرت دهند. لذا در این راستا امتیازات و فضائل خانواده خود را بیان میدارد و سپس نسب خود را توضیح میدهد.

الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا، وَمِنَّا الصِّدِّيقَ، وَمِنَّا الطَّيَّارَ، وَمِنَّا أَسَدَ اللَّهِ وَأَسَدَ رَسُولِهِ، وَمِنَّا سِبْطًا هَذِهِ الْأُمَّةِ، مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي أَنْبَأْتُهُ بِحَسَبِي وَنَسَبِي»:

«ای مردم! ما دارای شش امتیاز و هفت فضیلت هستیم (اما آن شش امتیاز) به ما علم و حلم و جوانمردی و فصاحت و شجاعت و دوستی در دل مومنان داده شده (اما آن هفت فضیلت و برتری ما) پیامبر برگزیده، حضرت محمد از ما خانواده است صدیق (نخستین کسی که پیامبر را تصدیق کرد و به او ایمان آورد یعنی علی) از ما خانواده است، جعفر طیار از ما است، شیر خدا و شیر رسول خدا (حضرت حمزه) از ما است و از ما است دو فرزند پیامبر در این امت (حسن و حسین) و بنا بر نقل بعضی فرمود: «و متا مهدی هذه الامة»: مهدی این امت از ما است (که با این نقل هفت فضیلت تکمیل می شود) هر کس مرا شناخت که شناخت و هر کس شناخت او را با حسب و نسب آشنا می کنم».

«أَيُّهَا النَّاسُ، أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنِّي، أَنَا ابْنُ زَمْرَمَ وَالصَّفَا، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَا، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ انْتَزَرَ وَازْتَدَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ انْتَعَلَ وَاحْتَفَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ طَافَ وَسَعَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ حَجَّ وَلَبَّى، أَنَا ابْنُ مَنْ حُمِلَ عَلَى الْبُرَاقِ فِي الْهَوَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرَيْلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، أَنَا ابْنُ مَنْ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أَوْحَى إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أَوْحَى، أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى»؛

«ای مردم! من پسر مکه و منایم، من پسر زمزم و صفایم، من پسر کسی هستم که حجر الاسود را در میان عباى خود گذارد و به جای خود گذاشت، من پسر بهترین انسان ها هستم

که لباس احرام پوشید، من پسر بهترین انسان ها هستم (که در جای خودش) کفش پوشید (و آماده شد و در جای خود در وقت طواف) پابره نه شد، من پسر کسی هستم که او را (از مکه) تا مسجدالاقصى سیر دادند، من فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجد الحرام به مسجدالاقصى سیر کرد، من پسر کسی هستم که (در شب معراج) تا سدره المنتهى رسید، من پسر کسی هستم که ملائکه آسمان ها در نماز به او اقتدا کردند، من پسر آن کسی هستم که (خدای) جلیل به او وحی کرد آنچه را که (می خواست) به او وحی کند، من پسر محمد برگزیده خدا هستم».

«أَنَا ابْنُ عَلِيِّ الْمُزْتَضَى، أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ رَبُّ خَرَاطِيمِ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيِّفَيْنِ، وَطَعَنَ بَرْمُحَيْنِ، وَهَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ، وَبَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ، وَقَاتَلَ بَدْرٍ وَحُنَيْنٍ، وَلَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِ النَّبِيِّينَ، وَقَامِعِ الْمُلْحِدِينَ، وَيَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ، وَنُورِ الْمُجَاهِدِينَ، وَزَيْنِ الْعَابِدِينَ، وَتَاجِ الْبَكَائِينَ، وَأَصْبَرِ الصَّابِرِينَ، وَأَفْضَلِ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرَائِيلَ الْمَنْصُورِ بِمِيكَائِيلَ، أَنَا ابْنُ الْمُحَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ وَقَاتِلِ الْمَارِقِينَ وَالنَّاكِثِينَ وَالْقَاسِدِ طِبْنَ وَالْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَهُ النَّاصِبِينَ وَأَفْخَرَ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ، وَأَوَّلِ مَنْ أَجَابَ وَاسَّ تَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَوَّلِ السَّابِقِينَ، وَقَاصِمِ الْمُعْتَدِينَ، وَمُبِيدِ الْمُشْرِكِينَ، وَسَهْمٍ مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَى الْمُتَافِقِينَ، وَلِسَانِ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ، وَنَاصِرِ دِينِ اللَّهِ، وَوَلِيِّ أَمْرِ اللَّهِ، وَبُسْتَانَ حِكْمَةِ اللَّهِ وَعَيْبَةِ عِلْمِهِ»؛

(من فرزند علی مرتضی هستم، من پسر کسی هستم که خرطوم مردم مشرک را زد تا

(وقتی که موحد شدند) و گفتند: لا اله الا الله، من پسر کسی هستم که پیشاپیش پیامبر خدا با دو شمشیر و با دو نیزه می جنگید و دو بار هجرت کرد، من پسر کسی هستم که دو بار بیعت کرد و در جنگ بدر و حنین (با دشمن) جنگید، و حتی به اندازه یک چشم بر هم زدنی به خدا کافر نشد، من پسر صالح مؤمنان و وارث پیامبران و نابود کننده ملحدان و پیشوای مسلمانان و مایه چشم روشنی مجاهدان و زینت عبادت کنندگان و سرور گریه کنندگان، و شکیباترین شکیب ها و بهترین استادگان برای عبادت از آل یاسین رسول پروردگار جهانیان، کشته شده خارج شدگان از دین (مارقین) و بیعت شکنان (ناکثین) و سرکشان (قاسطین) جهاد کننده با دشمنان ناصبی، (من پسر کسی هستم) که سرفرازترین افراد در میان قریش بود، من پسر اولین مؤمن و تصدیق کننده خدا و رسول بود، در پیشگامان اول بود، کوبنده متجاوزان، و نابود کننده مشرکان، مانند تیری از تیرهای الهی برای منافقان و زبان بندگان حکیم، و یاور دین خدا و پیشوا برای فرمان الهی و باغ حکمت الهی و مخزن علم خداوند بود».

«سَمَّحٌ سَخِيٌّ، بَهِيٌّ بُهْلُولٌ، زَكِيُّ أَبْطَحِيٍّ رَضِيٌّ، مِقْدَامٌ هُمَامٌ، صَابِرٌ صَوَامٌ، مُهَدَّبٌ قَوَامٌ، قَاطِعُ الْأَصْدَالَابِ، وَ مَفْرَقُ الْأَحْزَابِ، أَرْبَطُهُمْ عِنَانًا، وَأَثْبَتُهُمْ جَنَانًا، وَأَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً، وَأَشَدَّهُمْ سَكِيمَةً، أَسَدٌ بَاسِلٌ، يَطْحَنُهُمْ فِي الْحُرُوبِ إِذَا ارْتَدَلَتِ الْأَسِنَّةُ وَقَرَبَتِ الْأَعْتَةُ، طَحْنُ الرَّحَى، وَ يَذْرُوهُمْ فِيهَا ذَرَوَ الرِّيحِ الْهَشِيمِ، لَيْثُ الْحِجَازِ، وَكَبْشُ الْعِرَاقِ، مَكِّيٌّ مَدَنِيٌّ، خَنِيٌّ عَقِيٌّ، بَدْرِيٌّ أُحُدِيٌّ، شَجْرِيٌّ مُهَاجِرِيٌّ، مِنَ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا، وَ مِنَ الْوَعْيِ لَيْثُهَا، وَارِثُ الْمَشْعَرَيْنِ، وَ أَبُو السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، ذَاكَ جَدِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»؛

«(من فرزند کسی هستم) که جوانمرد، بخشنده، با ابهت، هوشمند، پاک، از زمین حجاز مرضی خدا، پیشگام، پیشوای بلند همت، صابر، بسیار روزه گیر، پاک، بسیار اهل عبادت،

قطع کننده نسل مشرکان، پراکنده کننده گروه های کافران، از همه با جرئت تر و قوی دل، خلل ناپذیرترین در برابر کافران، شیردل‌آور، آن کس که در جنگها هنگام به هم خوردن نیزه ها و نزدیک شدن پیشتازان جنگ کافران را مانند خوردن سنگ آسیا خورد می کرد و می کوبید، و مانند طوفان تقنده و در هم کوبنده که خار و خاشاک را در هم می ریزد، دشمنان را در هم می کوبید، آن کس که شیر حجاز، یکه سوار عراق، سردار مکه و مدینه، و خیف منی و عقبه، بدر و احد بود، آن کس که یکه تاز بیعت (تحت شجره رضوان) و هجرت، و آقای عرب و پهلوان جنگ، و وارث مشعر و عرفات و پدر دو نبیره رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حسن و حسین (علیهما السلام) بود و این شخص، جدم علی بن ابیطالب علیه السلام است». (امام معرفی حضرت علی (علیه السلام) کامل تر و مفصل تر بیان می کند، زیرا تبلیغات سوء دشمن علیه آن حضرت بیشتر بود.)

امام سجاد (علیه السلام) پس از معرفی جدش، رسول خدا و جد دیگرش، حضرت علی مرتضی (علیه السلام) به معرفی پدر شهیدش حضرت امام حسین (علیه السلام) می پردازد و می فرماید:

«أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ، أَنَا ابْنُ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، أَنَا ابْنُ الْمَقْتُولِ ظُلْمًا، أَنَا ابْنُ مَجْزُوزِ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، أَنَا ابْنُ الْعَطْشَانِ حَتَّى قَضَا، أَنَا ابْنُ طَرِيحِ كَرْبَلَا، أَنَا ابْنُ مَسْلُوبِ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ»؛ «من فرزند فاطمه زهرا هستم، من فرزند بزرگ زنان عالم هستم، من فرزند خدیجه کبری هستم، من فرزند کسی هستم که مظلومانه کشته شد، من پسر کسی هستم که سرش را از قفا بریدند، من پسر کسی هستم که او را لب تشنه شهید کردند، من پسر کسی هستم که جسمش را (بدون غسل و کفن) در کربلا رها کردند، من پسر کسی هستم که (لباسهایش) عمامه و عبای او را ربودند».

امام سجاد (علیه السلام) چنان سخن گفت که انقلابی رخ داد، زن و مرد صدا به گریه و ناله

بلند کردند، یزید ترسید که شورش شود، به مؤذن فرمان داد تا اذان بگوید.

مؤذن گفت:

«اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ»

امام سجاد فرمود:

«لَا شَيْءَ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ»؛ «هیچ چیزی بزرگتر از خدا نیست».

مؤذن گفت:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

امام سجاد فرمود:

«شَهِدَ بِهَا شَعْرِي وَبَشْرِي وَلَحْمِي وَدَمِي»؛ «مو و پوست و گوشت و خونم به یکتائی خدا گواهی می دهد».

مؤذن گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»

امام سجاد به مؤذن فرمود: تو را به حق محمد ساکت باش تا من سخن بگویم. سپس از بالای منبر متوجه یزید شد و فرمود:

«يَا يَزِيدُ مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أَمْ جَدُّكَ»؛ «ای یزید! این محمد (که نامش برده شد) جد من است یا جد تو؟»

اگر میگوئی جد تو است، دروغ گفتمی و کفر ورزیده ای و اگر می گویی جد من است پس چرا خانواده او را کشتی؟ چرا پدرم را کشتی؟ مرا اسیر کردی، امام (علیه السلام) پس از این سخن گریبان خود را چاک زد و گریه کرد. سپس به مردم گفت: آیا در میان شما کسی هست که جد و پدرش رسول خدا باشد؟! صدای مردم به شیون و گریه بلند شد.

سپس فرمود: چرا این شخص پدر مرا کشت و ما را مانند رومیان اسیر کرد؟ (خطاب

به یزید فرمود: «ای یزید این کارها را می کنی و باز می گویی محمد رسول خداست، و رو به قبله می ایستی وای بر تو! روز قیامت جدم و پدرم طرف دعوی تو هستند».

یزید فریاد زد: مؤذن اقامه بگو، داد و فریاد و صدای اعتراض از مجلس بلند شد و بعضی دیگر با یزید نماز نخواندند و پراکنده شدند. (1)

اظهار پشیمانی یزید از کرده خود

سخنان امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب (سلام الله علیها) چنان اثر گذاشت که یزید همان که تا ساعاتی قبل اظهار خوشحالی و شماتت نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) می کرد، مجبور شد از کرده خود اظهار پشیمانی کند و اتهام را به عهده ابن زیاد بگذارد و او را لعنت و قاتل معرفی می کرد و در مقابل به اهل بیت (علیهم السلام) اظهار محبت می کرد و اجازه داد تا هفت روز برای مصائب امام حسین (علیه السلام) در شام عزاداری برپا کنند، اما در مجالس هم، جنایات یزید بازگو می شد و بیشتر مردم علیه او شورش می کردند.

در بعضی از نقل ها آمده، یزید دستور داده بود سرهای مقدس را بر فراز دروازه های دمشق و سر مقدس امام حسین (علیه السلام) را بالای مناره مسجد جامع دمشق آویزان کنند که بعد از این جریان مجبور شد، دستور دهد سرها را با احترام جمع آوری و به قصر او بیاورند.

روز هشتم عزاداری وسیله سفر امام سجاد و اهل بیت (علیهم السلام) را به طرف مدینه فراهم نمود و آن ها را به سوی وطن بازگرداند. (2)

ص: 358

1- خلاصه ای از بحار الانوار، ج 45، ص 139-137 و مناقب، ج 4، ص 168 و سوگنامه آل محمد، ص 476.

2- خلاصه ای از ترجمه مقتل ابی مخنف، ص 198 به بعد و سوگنامه آل محمد، ص 483.

اسیران آل محمد را با وضع دلخراشی به دستور یزید وارد شام نمودند و آن ها را در منزلی بدون سقف قرار دادند که روزها از گرمی تابش آفتاب در رنج بوده و صورت های مبارکشان پوست انداخته بود و شب ها از سرما در ناراحتی به سر می بردند.

حضرت سکینه (سلام الله علیها) می گوید: پس از چهار روز که در آنجا بودیم، خوابی دیدم که قسمتی از آن عبارت است از این:

حضرت آدم، ابراهیم، موسی و عیسی و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را در خواب دیدم، در این هنگام پنج هودج از نور دیدم که به سوی من می آیند و در هر کدام از میان آن هودج ها بانویی بود؛ اولی حوا، دوم آسیه، سوم مریم، چهارم خدیجه (سلام الله علیها) اما در میان هودج پنجم بانویی بود که دستهایش را بر سر گذارده و عزادار بود. سؤال کردم تو کیستی؟ گفت من جدۀ توفاطمه، دختر محمد و مادر پدرت هستم. با خود گفتم: سوگند بر خدا! نزد او می روم و مصائبی که بر ما وارد شده به او می گویم و درد و دلم را بازگو می کنم. در برابر او ایستادم و با چشمان گریان گفتم:

يَا أُمَّتَاهُ جَحَدُوا وَاللَّهِ حَقًّا *** ای مادر به خدا قسم حق ما را نادیده گرفتند

يَا أُمَّتَاهُ بَدَدُوا وَاللَّهِ شِمْلَنَا *** ای مادر به خدا قسم ما را پراکنده کردند

يَا أُمَّتَاهُ اسْتَبَاحُوا وَاللَّهِ حَرِيمَنَا *** ای مادر به خدا قسم حرمت ما را حلال دانستند

يَا أُمَّتَاهُ قَتَلُوا وَاللَّهِ الْحُسَيْنَ أَبَانَا *** ای مادر به خدا قسم پدر ما حسین را کشتند

وقتی که حضرت زهرا (سلام الله علیها) این سخنان را شنید، حالش دگرگون شد و فرمود:

«كَفَى صَوْتِكَ يَا سَكِينَةُ، فَقَدْ أَقْرَحَتِ كِبْدِي، وَقَطَّعَتِ نِيَابَ قَلْبِي»؛ «ای

سکینه! دیگر مگو که جگرم را سوزاندی و بند دلم را بریدی، این پیراهن پدرت است که تا قیامت نزد من است تا خدا را ملاقات نمایم».

سکینه از خواب بیدار شد، این جریان را با سوز برای همراهان گفت و همه بلند بلند گریه کردند. (1)

ملاقات جانسوز هند (همسر یزید) با اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

هند همسر یزید، دختر عبدالله بن عامر پس از فوت پدرش، در خانه حضرت علی (علیه السلام) زندگی می کرد و پس از شهادت حضرت علی (علیه السلام) در خانه امام حسن (علیه السلام) بود و سپس در خانه امام حسین (علیه السلام) تا معاویه او را به ازدواج یزید درآورد.

بعضی نوشته اند: هند در یک خانواده یهودی زندگی می کرد که در کودکی فلج شد، معالجه بسیاری کردند، ولی سودی نبخشید، سرانجام متوسل به حضرت علی (علیه السلام) شدند، آن حضرت به فرزندش حسین (علیه السلام) فرمود: دست در ظرف آبی ببر و حسین چنین کرد و هند از آن آب به بدنش مالید و شفا پیدا کرد. با دیدن این معجزه خاندانش به اسلام گرویدند و از آن پس، هند، کنیز خاندان نبوت شد زمانی که در خانه حضرت حسین (علیه السلام) کنیزی می کرد. معاویه به کمال و جمال او پی برد و او را به ازدواج یزید در آورد.

هند که در شام با یزید زندگی می کرد و خبری از شهادت امام حسین (علیه السلام) نداشت، زمانی که امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید و خانواده اش را به حالت اسارت وارد شام کردند، زنی نزد او آمد و گفت: الآن اسیران را وارد شهر شام می کنند، خوب است با من بیایی تا برویم آن ها را تماشا و تفریح کنیم. هند برخاست و لباس های گران قیمت خود را پوشید و به کنیز خود دستور داد صندلی مخصوص او را بیاورد تا برای تماشای اسیران

ص: 360

روی او بنشیند.

هند اسیران را دید که سوار بر شتران بی جهاز شده و می آورند، حضرت زینب کبری (سلام الله علیها) از دور، هند را که دید شناخت، به خواهرش، ام کلثوم آهسته فرمود: آیا این زن را می شناسی؟ ام کلثوم گفت: نه نمی شناسم.

زینب (سلام الله علیها) فرمود: خواهرم! این همان کنیز ما، هند دختر عبدالله است.

ام کلثوم (سلام الله علیها) سکوت کرد و هر دو سرشان را پایین انداختند.

هند پیش آمد، روی صندلی ایستاد و به زینب (سلام الله علیها) رو کرد و گفت: خواهرم! چرا سرت را بلند نمی کنی؟ زینب (سلام الله علیها) پاسخی نداد.

هند پرسید: شما از کدام شهر هستید؟

زینب (سلام الله علیها) فرمود: «مِن بِلَادِ الْمَدِينَةِ»: «از شهر مدینه هستیم».

هند وقتی اسم مدینه را شنید، به احترام از صندلی خود پایین آمد و گفت: درود من بر ساکنان مدینه باد.

حضرت زینب (سلام الله علیها) فرمود: چرا از صندلی پایین آمدی؟

هند گفت: به احترام مردم مدینه تواضع کردم.

پس هند (که هنوز زینب را نشناخته بود) عرض کرد: می خواهم در مورد خانه ای از اهل مدینه از تو سؤال کنم.

زینب (سلام الله علیها) فرمود: هرچه می خواهی بپرس.

هند گفت: می خواهم از خانواده حضرت علی (علیه السلام) بپرسم و با گریه گفت: آخر من مدتی کنیز این خانواده بوده ام.

زینب (سلام الله علیها) فرمود: می خواهی از کدامیک از بستگان حضرت علی (علیه السلام) بپرسی؟

هند گفت: می خواهم از احوال حسین و برادران و فرزندان او و دیگر فرزندان او

سپس هند گفت: می خواهم از احوال بانو زینب و خواهرش ام کلثوم و سایر بانوان منسوب به حضرت زهرا (سلام الله علیها) بپرسم.

حضرت زینب (سلام الله علیها) به گریه افتاد و گریه بسیار جانسوزی کرد و فرمود: (ای هند اگر از خانه علی سؤال می کنی، ما خانه او را ترک کردیم) (و به اینجا آمده ایم) و می خواهیم خبر شهادت بستگان حضرت علی را برای خانواده اش ببریم و اگر از حسین سؤال می کنی، این سر بریده اوست که در برابر یزید است و اگر از عباس و سایر فرزندان علی می پرسی ما آن ها را با بدن های پاره پاره و سرهای جدا، مانند گوسفندان قربانی، در صحرای کربلا به جا گذاشتیم و اگر از زین العابدین سؤال می کنی، او از شدت بیماری و درد قادر به حرکت نیست.

«وَإِنْ سَأَلْتِ عَن زَيْنَبَ، فَإِنَّ زَيْنَبَ بِنْتُ عَلِيٍّ، وَهَذِهِ أُمُّ كَلْثُومٍ»: «و اگر از زینب سؤال می کنی من زینب دختر علی هستم و این ام کلثوم است و آن بانوان (که اسیر می بینی) بقیه بانوان (از خانواده) فاطمه زهرا (سلام الله علیها) هستند».

سخن که به اینجا رسید، دیگر هند طاقت نیاور فریاد و نعره کشید و گفت:

«وای اماماه، وای سیداه، وای حَسَدیناه! لَیْتَنِي كُنْتُ قَبْلَ هَذَا الْيَوْمِ عَمِيَاءَ»: «وای ای امام من! ای آقای من! ای حسین! من ای کاش قبل از این روز کور شده بودم و دختران فاطمه زهرا را این چنین ندیده بودم».

سپس از شدت ناراحتی، سنگی از زمین برداشت و بر سرش کوبید، خون به صورتش جاری شد و بیهوش روی زمین قرار گرفت و چون به هوش آمد حضرت زینب (سلام الله علیها) به بالین او آمد و فرمود: ای هند! برخیز و به خانه ات برو، می ترسم شوهرت به تو آسیب برساند.

هند گفت: به خدا سوگند نمی روم تا برای آقا و مولایم اباعبدالله الحسین (علیه السلام)

عزاداری و گریه کنم و تو و سایر بانوآن هاشمی را به خانه بیاورم.

سپس برخاست، سرش را برهنه کرد و لباسش را پاره نمود و با پای برهنه، نزد یزید که در مجلس عمومی نشسته بود آمد و فریاد زد: (ای یزید! آیا تو فرمان داده ای که سر مقدس حسین را در بالای دروازه شام روی نیزه قرار دهند و آویزان کنند؟ یزید که بر تخت سلطنت نشسته و تاج بر سر نهاده بود، وقتی همسرش را در آن حال دید، برخاست و او را پوشانید و گفت: برای پسر دختر پیامبر فریاد بزن و گریه کن. خدا لعنت کند ابن زیاد را که حسین را کشت، خدا او را بکشد.

وقتی هند دید یزید او را پوشاند، صدا زد: ای یزید! وای بر تو! نسبت به من غیرت ورزیدی و مرا پوشاندی، پس چرا این غیرت را نسبت به دختران زهرای اطهر نکردی؟! حجاب آن ها را پاره و چهره هایشان را آشکار ساختی و آنان را در خرابه جا دادی؟! (1)

مصیبت حضرت رقیه (سلام الله علیها)

بنا بر نقل، امام حسین (علیه السلام) دختر کوچکی داشت که بسیار مورد علاقه ایشان بود و او نیز بسیار پدر را دوست می داشت که بعضی نام این دختر را رقیه و سه ساله گفته اند.

او همراه اسیران وارد شام شد و از فراق پدر شب و روز گریه می کرد، برای آرامش او، به وی می گفتند: پدر به سفر رفته. شبی، پدر را در خواب دید و چون بیدار شد، بسیار بی تابی کرد و هر اندازه اهل بیت (علیهم السلام) خواستند او را آرام کنند، آرام نگرفت و آنچنان بی تابی می کرد که همه اهل بیت (علیهم السلام) را به گریه انداخت و همگی صدا به گریه بلند کرده و بر سر و صورت خود می زدند و موهای خود را پریشان کردند. این خبر به گوش یزید رسید، گفت: جریان چیست؟ موضوع را برای او بیان کردند، گفت: سر بریده پدرش

ص: 363

را برای او ببرید تا آرام بگیرد.

سر بریده امام حسین (علیه السلام) را در میان طبق گذاردند و روی آن را پوشاندند و نزد رقیه (سلام الله علیها) آوردند و جلو او گذاردند.

رقیه (سلام الله علیها) که از زیر روپوش خبر نداشت، گفت: در این طبق چیست؟ من پدرم را می خواهم، غذا نخواستم. گفتند: پدر تو در همین طبق است.

رقیه (سلام الله علیها) روپوش را کنار زد، ناگهان چشمش به سر بریده پدر افتاد، گفت: این سر بریده کیست؟ گفتند: سر پدرت می باشد. سر را برداشت به سینه چسبانید و با گریه می گفت:

«يَا أَبَتَاهُ مِنَ الذِّي خَضَبَكَ بِدِمَائِكَ: «ای پدر! چه کسی تو را با خونت رنگی کرد».

«يَا أَبَتَاهُ لَيْتَنِي تَوَسَّدْتُ الثَّرَابَ وَلَا أَرَى شَيْبَكَ مُخَضَّبًا بِالدِّمَاءِ»: «ای پدر! کاش سر، روی خاک می گذاردم، اما محاسن تو را به خون رنگین نمی دیدم».

«يَا أَبَتَاهُ مِنَ الذِّي قَطَعَ وَرِيدِيكَ»: «ای پدر! چه کسی رگ های گردنت را برید»؟

«يَا أَبَتَاهُ مَن ذَا الذِّي أَيَّتَمَّنِي عَلَى صِغَرِ سِنِّي»: «ای پدر! چه کسی مرا به این کوچکی یتیم کرد»؟ (1)

عمه بیا گمشده پیدا شده *** کنج خرابه شب یلدا شده

شام رقیه به سحر آمده *** باب رقیه ز سفر آمده

پدر فدای رخ نورانیت *** سنگ جفا که زد به پیشانیت

بسکه دویدم عقب قافله *** پای من آزرده شد از آبله

ص: 364

ارباب مقاتل نوشتند: این کودک نازدانه دهان بر دهان پدر گذارد و گریه شدیدی کرد تا آنکه بیهوش روی زمین افتاد، چون اهل بیت (علیهم السلام) پیش آمدند و او را حرکت دادند از دنیا رفته بود و اهل بیت (علیهم السلام) داغی بر داغهایشان اضافه شد. (1)

بیا تو ای زن غساله از طریق وفا *** به این صغیره بده غسل از برای خدا

مکن خیال که او ز اهل روم و تاتار است *** که غسل دادن او بر تو سخت دشوار است

سرود سینه سلطان عالمین است این *** رقیه دختر مظلومه حسین است این

مگر که زخم به پایش چرا برون ز شمار *** که روی خار مگیلان دویده در شب تار

جراحی که بر این طفل روی شانه بُود *** ز ضرب کعب نی و چوب و تازیانه بُود

پس از شهادت نازدانه رقیه (علیها السلام)، بدن مطهرش را غسل و کفن نموده و همان جا دفن کردند، اما اهل بیت (علیهم السلام) همچنان در داغ او می سوختند و عزاداری می کردند.

حضرت زینب (علیها السلام) در وقت حرکت از شام به زن های شامی فرمودند: ما از میان شما می رویم، ولی یک دختر خردسال را در میان شما گذاریم او در این شهر غریب است سر قبر او بروید و او را فراموش نکنید.

حضرت زینب (علیه السلام) و همراهان تا دیوارهای شام دیده می شد بیاد بلبل اهل بیت (علیهم السلام) که همواره به یاد پدر اشک می ریخت گریه می کردند. (2)

ص: 365

1- ترجمه نفس المهموم، ص 260.

2- خلاصه ای از سوگنامه.

زیارت اهل بیت (علیهم السلام) و جابر از قبور شهدا

درباره تاریخ زیارت اهل بیت (علیهم السلام) و جابر از قبور شهداء کربلا چند قول است:

1- امام سجاد (علیه السلام) و همراهان در روز اربعین (20 صفر سال 61 هجری ق) از شام به کربلا آمدند و در همان روز هم جابر و همراهانش را کنار قبر امام حسین (علیه السلام) ملاقات نمودند.

2- جابر در اربعین اول (20 صفر سال 61 هجری ق) به زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) مشرف شد، ولی ملاقات وی با اهل بیت (علیهم السلام) در روزهای بعد که جابر و اهل بیت (علیهم السلام) به زیارت آمده بودند، رخ داده است و اقوال دیگری نیز ذکر شده است که شاید این دو قول صحیح تر باشد.

شرح حال جابر و عطیه

1- جابر در مدینه متولد شده و فرزند شهید بوده یعنی پدرش عبدالله بن حزام در جنگ احد به شهادت رسیده است.

2- جابر و پدرش از پیشگامان ورود به اسلام و از سابقون بوده اند که قبل از ورود پیامبر به مدینه مسلمان شده اند.

3- جابر از رزمندگان اسلام که همواره در جنگ ها ملازم پیامبر بوده و در 19 جنگ از جنگ های عصر پیامبر از جمله جنگ بدر شرکت نموده است. (1)

4- پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از همراهان حضرت علی و اهل بیت نبوت (علیهم السلام) و همیشه با

ص: 366

1- منتهی الامال، ج2، ص485.

اهل بیت (علیهم السلام) و ملازم و مدافع آن ها بوده است.

5- او مبلغ و مدافع راستین اسلام و تشیع بوده که در این راستا کوشش های فراوانی کرده و به جرم دفاع از ولایت و امامت بارها تحت شکنجه حجاج بن یوسف ثقفی خونخوار واقع شده است. جابر، عمر با برکت خود را که تا 96 سال نوشته اند، در این مسیر سپری و بنا بر نقلی، زمان امام باقر (علیه السلام) را نیز درک کرده است، سرانجام در سال 74 یا 77 یا 78 هجری قمری در مدینه وفات یافته و مرقد شریفش در قبرستان بقیع غریب واقع شده است. (1)

عطیه کوفی

1- در عصر خلافت حضرت علی (علیه السلام) در کوفه متولد شد. پدرش سعد بن جناده نام داشت و از قبیله همدان است.

2- او از تابعان و محدثان و مفسران بزرگ قرآن و از شاگردان برجسته جابر بوده است. (2)

3- عطیه از دوستداران و مدافعان اهل بیت و تشیع بود و در این راستا مدتی به ایران و استان فارس رفت.

4- او به خاطر دفاع از امامت و ولایت، توسط حجاج بن یوسف ثقفی دستگیر شد، تحت شکنجه قرار گرفت، چهارصد شلاق به او زدند و سر او را تراشیدند.

5- عطیه در زیارت مرقد مطهر امام حسین (علیه السلام) با جابر همراهی و کمک کرد و در کوفه میزبان جابر بود. (3)

ص: 367

1- اسدالغابه، ج 1، ص 265، الغدیر، ج 1، ص 21 و سوگنامه آل محمد، ص 506.

2- طبقات، ج 6، ص 212 و سفینة البحار، ج 2، ص 205.

3- همان مدرک و سوگنامه آل محمد، ص 507.

زیارت جابر و عطیه از مرقد امام حسین (علیه السلام)

جابر بن عبدالله انصاری، آن مرد مجاهد و مدافع از امامت و ولایت، در شرایط حساس و خطرناک، با اخلاص و نیت پاک، به زیارت قبر خاکی امام حسین (علیه السلام) رفت و در این رابطه، خط شکن شد، لذا نامش در تاریخ، به عنوان اولین زائر امام حسین (علیه السلام) جاودانه شد و آوازه اش همه جا را گرفت.

عطیه کوفی می گوید:

من به اتفاق جابر بن عبدالله به زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) رفتیم، وقتی به کربلا رسیدیم، جابر در آب فرات غسل کرد و پارچه ای به کمر و پارچه دیگری روی شانه انداخت (مانند احرام حاجیان) و خود را خوشبو کرد. سپس به طرف مرقد مطهر حرکت کرد و در حالی که ذکر می گفت، قدم را آهسته بر می داشت تا نزدیک قبر رسید (با توجه به آنکه جابر پیر و نابینا بود) به من گفت: دست مرا به قبر امام برسان.

هنگامی که دستش به قبر رسید، از شدت ناراحتی و اندوه بیهوش شد و بر روی قبر افتاد. من به صورت او آب پاشیدم تا به هوش آمد، سه بار گفت: «یا حسین! یا حسین! یا حسین!» سپس گفت: «أَحَبُّ لِي أَحَبُّ حَبِيبَةٍ»: «آیا دوست جواب دوستش را نمیدهد؟» (بعد برای خودش مصیبت خواند).

گفت: چگونه جواب دهی (ای آقای که) خون از رگ های گلویت بر سینه و شانه ات فرو ریخته و میان سر و بدنت جدایی افتاده است؟ (سپس جابر عقیده و معرفت خود را نسبت به امام بازگو کرد).

گفت: شهادت می دهم تو فرزند بهترین پیامبران و سرور مؤمنان و مقتدای پرهیزکاران و فرزند رهبران (دینی) و پنجمین نفر از اصحاب کساء و فرزند زنان عالم

هستی، تو به دست سید مرسلین (پیامبر خدا) پرورش یافته ای و از دامن پاکی برخاستی و از پستان ایمان شیرخوردی و پاک زیستی و پاک از دنیا رفتی.

اما قلب مؤمنان در فراق تو سوخت و شک ندارند که تو زنده ای، پس سلام و خشنودی خدا بر تو باد! (سپس جابر مؤمنان و پیروان امام را چنین هدایت کرد) گفت: به خدا سوگند! ما با شما شریک هستیم در اجر آنچه از (مصائب) به شما وارد گشته.

عطیه سؤال کرد: چگونه ما در اجر شهیدان شریک هستیم، در حالی که نه جهاد کردیم و نه جراحت و سختی تحمل کردیم. جابر در پاسخ گفت: از حبیب خدا، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که فرمود: هرکس عمل قومی را دوست بدارد در پاداش آن عمل با آن قوم شریک می باشد، به خدا سوگند! نیت (و خواست من) و اصحاب من همان نیت (و خواست) امام حسین و اصحابش می باشد (یعنی اگرچه در اثر پیری و ناتوانی نمی توانم در جهاد و جنگ شرکت کنم، اما نیت و راه من، همان راه سید الشهداء و اصحاب آن حضرت می باشد).

سپس عطیه می گوید: جابر به من توصیه کرد که با دوستان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندانش دوست باشم و با دشمنان ایشان دشمن، چرا که اگر یک پای دوستان در اثر گناه بلغزد، پای دیگرشان به برکت دوستی با اهل بیت (علیهم السلام) استوار باقی می ماند و عاقبت کار دوستان، بهشت و عاقبت کار دشمنان دوزخ است. (1)

ورود اهل بیت (علیهم السلام) به کربلا و دیدار با جابر

بعضی از ارباب تواریخ نقل کرده اند که پس از زیارت جابر از مرقد امام حسین (علیه السلام) و عزاداری و گفتگو با قبر آن حضرت، عطیه نگاهش افتاد به طرف جاده شام و دید یک سیاهی پیداست، جریان را به جابر گفت، جابر به غلامش (که معلوم میشود همراه او

ص: 369

1- خلاصه ای از نفس المهموم، ص 322 و سوگنامه آل محمد، ص 503.

بوده) گفت: به طرف آن سیاهی برو، ببین اگر افرادی که می آیند از سپاه عمر سعد هستند تا خود را پنهان کنیم و از آسیب آن ها در امان باشیم و اگر اهل بیت (علیهم السلام) و امام سجاد (علیه السلام) هستند به مؤذگانی این خبر تو را آزاد می کنم.

غلام با شتاب به سوی آن سیاهی رفت، وقتی به آن رسید کاروان اهل بیت (علیهم السلام) را دید، با شتاب برگشت نزد جابر و مزده ورود اهل بیت (علیهم السلام) را داد. جابر با سر و پای برهنه به استقبال اهل بیت (علیهم السلام) شتافت وقتی به ملاقات یکدیگر رسیدند داغ ها تازه شد و گریه کردند.

امام سجاد (علیه السلام) به جابر فرمودند:

«يَا جَابِرُ هَاهُنَا وَاللَّهِ قُتِلَتْ رِجَالُنَا وَذُبِحَتْ أَطْفَالُنَا وَسُبِّتِ نِسَائُنَا وَحُرِّقَتْ خِيَامُنَا»؛ «ای جابر! به خدا قسم اینجا بود که مردان ما را کشتند و کودکان و بانوان ما را اسیر کردند و خیمه های ما را آتش زدند». (1)

در کتاب الدّمعة الساکبة آمده: (وقتی حضرت زینب به کنار قبر برادر رسید) از شدت مصیبت، گریبان خود را پاره کرد و با صدای جانکاه که دل ها را جریحه دار می کرد می فرمود:

«وَأَخَاهُ وَأَحْسَنِيَّةَ، وَأَحَبِّبَ رَسُولِ اللَّهِ، وَأَبْنُ مَكَّةَ وَ مَنِي، وَأَبْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَأَبْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى»؛ «ای وای برادرم حسین! ای وای محبوب پیامبر خدا! ای فرزند مکه و منی! ای فرزند فاطمه زهرا! ای فرزند علی مرتضی».

گفت و گفت تا کنار قبر بیهوش بر زمین افتاد.

در مقتل ابومخنف آمده: هنگامی که اهل بیت (علیهم السلام) وارد کربلا شدند، داغهایشان تازه

ص: 370

شد و گریبان ها را چاک زدند و موها را پریشان نمودند و چند روز کنار قبرها به عزاداری پرداختند.

پس از تو جان برادر چه رنجها که کشیدم *** چه شهرها که نگشتم چه کوچه ها که ندیدم

چو ماه چارده دیدم سر تو را به سر نی *** هلال وار زبار مصیبت تو خمیدم

زدم به چوبه محمل سر آن زمان که سر نی *** به نوک نیزه خولی سر چوماه تو دیدم

زتازیانه و کعب سنان و نیزه دشمن *** دگر ز زندگی خویش گشت قطع امیدم

میان کوچه و بازار شام، پای برهنه *** سر از خجالت نامحرمان به جیب کشیدم

هنوز بر کف پایم نشان آبله پیداست *** به راه شام زبس از جفا پیاده دویدم

ولی به این همه غم شاد از آنم ای شه خوبان *** که نقد جان به جهان دادم و غم تو خریدم

رهسپار شدن اهل بیت (علیهم السلام) به طرف مدینه

قبلاً بیان شد که پس از سخنرانی و خطبه امام سجاد (علیه السلام) در شام و نیز خطبه حضرت زینب (سلام الله علیها) و بصیرت افزایی اهل بیت (علیهم السلام) چنان انقلاب و دگرگونی در بین مردم ایجاد شد که یزید ناچار شد اظهار پشیمانی از شهادت امام حسین و یارانش بکند و گناه را به گردن ابن زیاد بیندازد و هرچه زودتر اهل بیت را آزاد و روانه مدینه کند.

امام سجاد و اهل بیت (علیهم السلام) آماده حرکت به طرف مدینه شدند، اما کاروان هرچه به طرف مدینه نزدیک می شد، به جای آنکه اهل بیت (علیهم السلام) خوشحال شوند، بیشتر ناراحت می شدند، چرا که هنگام خروج همراه امام حسین (علیه السلام) و یاران ایشان بودند، ولی اکنون امام سجاد (علیه السلام) تنها مرد باقی مانده است.

خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) توسط بشیر

زمانی که امام سجاد (علیه السلام) به همراه اهل بیت (علیهم السلام) به مدینه نزدیک شدند، امام (علیه السلام) فرود آمد و خیمه ای برافراشت. بشیر بن جذلم به محضر امام (علیه السلام) رسید، امام (علیه السلام) به او فرمود: خدا پدرت را رحمت کند، او شاعر بود آیا تو هم شاعری؟ بشیر عرض کرد: آری، ای پسر پیامبر خدا! من هم شاعرم.

امام (علیه السلام) فرمودند: تو زودتر وارد شهر مدینه شو و خبر شهادت حضرت اباعبدالله (علیه السلام) را اعلام کن.

بشیر می گوید: سوار بر اسب شدم و خودم را به مسجد پیامبر رسانده، صدا به گریه بلند کردم و این اشعار را خواندم:

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ بِهَا *** قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَدْمَعِي مِدْرَأُ

الْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءٍ مُضْرَجٌ *** وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاةِ يُدَاؤُ

ای اهل مدینه! دیگر جای ماندن شما در این شهر نیست (چراکه) حسین کشته شد و سیلاب اشک از چشم من روان است، جسد (شریفش) در کربلا میان خاک و خون رها شده و سر مبارکش را بر سر نیزه ها می گردانند.

ص: 372

سپس اعلام نمود، امام سجاد (علیه السلام) و خانواده امام حسین (علیه السلام) در نزدیکی مدینه فرود آمده اند و من پیام رسان آن ها هستم.

زمانی که مردم مدینه از این جریان مطلع شدند، زن و مرد و کوچک و بزرگ از شهر بیرون رفتند و به استقبال اهل بیت (علیهم السلام) شتافتند.

بشیر می گوید: هیچ بانویی در مدینه باقی نماند، جز آنکه موها را پریشان کرده و صورت را خراشیده و لطمه می زدند و فریاد می کردند: «وا ویلا و اُثُوراً» و فریاد «وامحمدا و اُحسینا» از هر سو بلند بود، به صورتی که روزی را مانند آن روز به یاد ندارم که مردم این طور گریه و صدا به ناله بلند کنند.

اجتماع مردم کنار خیمه امام سجاد و سخنان ایشان

مردم مدینه که یکپارچه گریه و شیون می کردند، کنار خیمه امام سجاد (علیه السلام) اجتماع کردند. امام سجاد (علیه السلام) در حالی که با دستمالی اشک های چشم خود را پاک می کرد، از خیمه بیرون آمد و اشاره کرد به مردم که ساکت شوند.

امام (علیه السلام) پس از حمد و ثنای الهی سخنانی بیان کرد، از جمله فرمود: ای مردم! کدام دل است که بر مصائب امام حسین (علیه السلام) نشکند و اندوهگین نشود، کدام چشم است که اشک نریزد، همه موجودات عالم، برای حسین گریستند تا اینکه فرمود: به خدا سوگند! اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به جای آن سفارش هایی که درباره ما فرمود، به کشتن ما امر می کرد، بیش از آنکه با ما کردند نمی کردند.... (1)

ص: 373

پس از آنکه اهل بیت (علیهم السلام) وارد مدینه شدند، امام سجاد (علیه السلام) و بانوان چشمشان به خانه های خالی افتاد که گویا آن خانه ها با زبان حال نوحه گری می کردند و اشک می ریختند و فریاد و امصیبتا از آن ها بلند بود و از طرفی اهل بیت (علیهم السلام) داغدیده همه کنار قبر رسول خدا جمع شدند و گریه و عزا داری می کردند و خود را روی قبر می انداختند.

«وَهُمْ بَاكُونَ يُنَادُونَ يَا جَدَّنَا قَتَلُوا حُسَيْنًا بِأَرْضِ كَرْبَلَا»

حضرت زینب (سلام الله علیها) در کنار مسجد و قبر پیامبر گریه جانسوزی کرد و فریاد زد:

«ای جد بزرگوار! خبر شهادت برادرم حسین را آوردم». (1)

و با این اشعار نوحه گری کرد:

إِنْ كُنْتَ أُوصِيْتَ بِالْقُرْبَىٰ بِخَيْرٍ جَزَاءٍ *** فَانَّهُمْ قَطَعُوا الْقُرْبَىٰ وَمَا وَصَلُوا

حَتَّىٰ أَبَادُوهُمْ قَتْلَىٰ عَلَىٰ ظَمَاءٍ *** مِنْ بَارِدِ الْمَاءِ مَا ذَاقُوا وَمَا نَهَلُوا

(ای پیامبر تو) به امت خود وصیت کردی که با اهل بیت تو نیکی کنند، اما آن ها پیوند خود را با آن ها بریدند، اهل بیت تو را با لب تشنه کشتند، و آب گوارا به آن ها نچشانند.

به گریه گفت که فریاد یا رسول الله *** زکوفیان لعین داد یا رسول الله

چرا زحال جگرگوشه ات نمی پرسی *** از آن مسافر بی توشه ات نمی پرسی

ص: 374

سری کز او اگر یک دانه موی کم می شد *** دل شریف تو را موجب آلم می شد

به خنجر ستم از پیکرش جدا کردند *** همین نبوده که بر نیزه جفا کردند

درد و دل اهل بیت (علیهم السلام) با قبر مادرشان حضرت زهرا (سلام الله علیها)

حضرت زینب (سلام الله علیها) وقتی متوجه قبر مادر شد، چنان مصیبت بر او سخت شد که بیهوش گردید، وقتی به هوش آمد صدا زد: (مادرم! آن قدر تازیانه ام زدند که بدنم مجروح شد، سپس یکی از لباس های سوراخ سوراخ شده برادرش، امام حسین (علیه السلام) را در آورد و صدا زد: ای مادر! برایت سوغات از کربلا آورده ام. وقتی مردم مدینه آن لباس را دیدند، فریاد آن ها بلند شد. صاحب لهوف نوشته در آن لباس حدود یکصد و بیست و چند سوراخ و بریدگی بوده.

حضرت زینب (سلام الله علیها) خطاب به مردم مدینه فرمود: ای مردم این سوراخ ها که در این لباس می بینید جای تیرها و شمشیرها و نیزه های دشمن است. (1)

حضرت سکینه (سلام الله علیها) نیز به یاد مصائب پدر این شعر را برای مردم خواند:

شِيعَتِي مَا إِن شَرِبْتُمْ مَاءَ عَذْبٍ فَادْكُرُونِي *** أَوْ سَمِعْتُمْ بَغْرِيْبٍ أَوْ شَهِيدٍ فَانْدُبُونِي

(از پدرش امام حسین (علیه السلام) نقل می کند که در عالم بیهوشی به او فرمود:

شیعیان من! هر زمان آب گوارا نوشیدید، مرا یاد کنید و هر زمان از غریب یا شهیدی

ص: 375

سخنی شنیدید، به یاد من اشک بریزید).

خطاب به مردم مدینه فرمود: ای کاش در شام بودید و می دیدید که چگونه اهل شام به طرف ما سنگ پرتاب می کردند و به ما چوب می زدند و مشاهده می کردید چگونه یزید چوب بر لب و دهان پدرم می زد. (1)

مصیبت حضرت ام البنین (سلام الله علیها)

حضرت ام البنین (سلام الله علیها) دارای چهار فرزند از حضرت علی (علیه السلام) بود به نام های عباس، عبدالله، عثمان و جعفر. این چهار فرزند شجاع، در روز عاشورا در راه دفاع از امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند. حضرت عباس (علیه السلام) هنگام شهادت بنا بر نقل 34 سال و عبدالله 25 سال و عثمان 21 سال و جعفر 19 سال داشتند.

زمانی که حضرت ام البنین (سلام الله علیها) که در مدینه بود، خبر شهادت فرزندان خود را شنید، به بشیر شاعر گفت:

«أخبرني عن أبي عبد الله الحسين، أولادي و من تحت الخضراء كلهم فداءً لأبي عبد الله الحسين»: «ای بشیر از ابی عبدالله الحسین چه خبر؟ فرزندان من و آنچه زیر آسمان کبود است به قربان ابی عبدالله الحسین باد».

بشیر گفت: بدان حسین را هم کشتند.

ام البنین (سلام الله علیها) با شنیدن این خبر و گریه ای جانسوز صدا زد:

«قد قَطَّعَتْ نِيَاطَ قَلْبِي»: «(ای بشیر با این خبر) بندهای قلبم را پاره کردی». (2)

ام البنین (سلام الله علیها) رزوها برای عزاداری در غم شهداء کربلا به قبرستان بقیع می آمد و آن

ص: 376

1- سوگنامه آل محمد، ص 523.

2- خلاصه ای از منتهی المقال ما مقانی، ج 3، ص 70 و سوگنامه آل محمد، ص 527.

چنان گریه می کرد که دوست و دشمن را به گریه می انداخت.

زمانی که به وی گفته می شد: ای ام البنین! خداوند در مصیبت فرزندان به تو صبر دهد، در جواب می گفت: دیگر به من ام البنین (مادر فرزندان) نگوئید.

لَا تَدْعُونِي وَبِكِ أُمُّ الْبَنِينَ *** تُدَكِّرِينِي بِلَيْوْثِ الْعَرِينِ

كَأَنْتِ بَنُونَ لِي أُدْعَى بِهِمْ *** وَالْيَوْمَ أَصْبَحْتُ وَلَا مِنْ بَنِينَ

دیگر مرا ام البنین (مادر فرزندان) نخوانید که با این خطاب مرا به یاد شیران بیشه شجاعت می اندازید، زمانی که من دارای فرزندان بودم، به خاطر آن ها مرا مادر پسران می گفتند، اما اکنون صبح کردم در حالی که پسرانی ندارم. (1)

مردم مرا نگوئید ام البنین از این پس *** من بی بنینم دیگر پسر ندارم

شنیدم آنکه جدا شد ز قامت عباس *** دو دست بر اثر ظلم قوم حق شناس

به چشم راست خدنگش رسیده از الماس *** چمن خزان شد و پژمرده گشت چون گل یاس

ص: 377

فهرست موضوعی روایات

موضوع = شماره حدیث = روایت شده از

الف

آبرو بردن و کیفر آن = 83 = امام ششم (علیه السلام)

احسان به بندگان خدای متعال = 51 = امام سوم (علیه السلام)

احسان به پدر و مادر = 81 = امام پنجم (علیه السلام)

اخلاص و فایده آن در دنیا = 30 = حضرت زهرا (سلام الله علیها)

اداء امانت = 61 = امام چهارم (علیه السلام)

اذان و فضیلت آن = 16 = پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

اذان و فوائد آن = 121 = امام هشتم (علیه السلام)

اذیت با زیان = 93 = امام ششم (علیه السلام)

ارزشمند، سه ویژگی ارزشمند = 64 = امام چهارم (علیه السلام)

ازدواج، با ازدواج نصف دین حفظ می شود = 9 = پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

ازدواج، پاداش واسطه گری = 10 = پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

ازدواج، وسیله زندگی بهتر = 94 = امام ششم (علیه السلام)

ازدواج، با بد اخلاق ازدواج ممکن = 109 = امام هفتم (علیه السلام)

استغفار و فائده آن = 120 = امام هشتم (علیه السلام)

اسلام و پایه های پنجگانه آن = 69 = امام پنجم (علیه السلام)

اعتماد، فقط به افراد خدا ترس اعتماد کن = 51 = امام سوم (علیه السلام)

الگو، الگوی امام زمان = 158 = امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

امام و وظیفه مردم نسبت به او = 31 = حضرت زهرا (سلام الله علیها)

امام و نقش آن برای جامعه = 112 = امام هشتم (علیه السلام)

امام و حضور او در جامعه = 159 = امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

امامت و پذیرش آن = 71 = امام پنجم (علیه السلام)

ص: 378

امام زمان از وضع ما با خبر است = 161 = امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

امام زمان وسیله امنیت اهل زمین است = 162 = امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

امام زمان شیعیان را فراموش نمی کند = 163 = امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

امام زمان و استفاده مردم از ایشان در زمان غیبت = 164 = امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

امتحان مردم در سختی ها = 49 = امام سوم (علیه السلام)

امر به معروف و... ارزش و فضیلت آن = 25 = امام اول (علیه السلام)

امر به معروف و... و آثار آن در دنیا = 73 = امام پنجم (علیه السلام)

انتقاد، انتقاد صحیح نکردن دشمنی است = 127 = امام نهم (علیه السلام)

انتقاد سالم = 92 = امام ششم (علیه السلام)

اندرز، چهار اندرز ارزشمند = 20 = امام اول (علیه السلام)

اندرز، پنج اندرز ارزشمند = 45 = امام دوم (علیه السلام)

اندرز، تجارب سودمند = 58 = امام چهارم (علیه السلام)

اندرز، سه اندرز، رضایت به گناه، تواضع و قناعت = 60 = امام چهارم (علیه السلام)

اندرز، پنج اندرز و صفت ارزشمند = 63 = امام چهارم (علیه السلام)

اندرز، پنج ویژگی = 68 = امام چهارم (علیه السلام)

اندرز، سه عامل مهم در کمال انسان = 72 = امام پنجم (علیه السلام)

اندرز، سه ویژگی و سه فایده (راستی، خوبی نیت و نیکی به خانواده) = 79 = امام پنجم (علیه السلام)

اندرز، بهترین وسیله برای نزدیک شدن به خداوند = 104 = امام هفتم (علیه السلام)

اندرز، هفت چیز بدون هفت چیز مسخره است = 114 = امام هشتم (علیه السلام)

اندرز، شش صفت ارزنده = 126 = امام نهم (علیه السلام)

اندرز، مؤمن نیاز به سه صفت دارد = 128 = امام نهم (علیه السلام)

اندرز، اندرزه‌های چهارگانه = 153 = امام یازدهم (علیه السلام)

اندرزها، اندرزه‌های پیامبر به سؤال کننده = 26 = امام اول (علیه السلام)

اندرزها، اندرزه‌های چهارگانه خداوند متعال = 30 = امام اول (علیه السلام)

اندیشه کردن عبادت است = 150 = امام یازدهم (علیه السلام)

ص: 379

انسان هشت طلبکار دارد = 65 = امام چهارم (علیه السلام)

انفاق، فراوان برای خانواده = 110 = امام هفتم (علیه السلام)

ایمان و درجات آن = 1 = پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

ایمان و چهار پایه برای آن = 111 = امام هشتم (علیه السلام)

ایمان و فرقی آن با اسلام = 133 = امام دهم (علیه السلام)

ایمان و سود رساندن به مردم = 145 = امام یازدهم (علیه السلام)

ب

بخل در انفاق برای رضای خدای متعال = 77 = امام پنجم (علیه السلام)

برادر خوب کیست؟ = 141 = امام یازدهم (علیه السلام)

بندگی خداوند و فائده آن = 41 = امام دوم (علیه السلام)

بی نیازی کدام است = 139 = امام دهم (علیه السلام)

پ

پدر و مادر و نارضایتی آنها = 137 = امام دهم (علیه السلام)

ت

تبلیغ با عمل = 90 = امام ششم (علیه السلام)

تقوی و آثار اطاعت از خالق در دنیا = 132 = امام دهم (علیه السلام)

توشه سفر آخرت = 47 ، 64 = امام دوم (علیه السلام)

ح

حاجت و ارزش برآورده کردن آن = 52 = امام سوم (علیه السلام)

حاجت و کيفر رد کردن محتاج = 76 = امام پنجم (علیه السلام)

حاجت مؤمن و پاداش برآورده کردن آن = 87 = امام ششم (علیه السلام)

حبس کردن حق مؤمن و کيفر آن = 96 = امام ششم (عليه السلام)

حجاب، حجاب خانم ها و روش حضرت زهرا (سلام الله عليها) = 39 = امام اول (عليه السلام)

حفظ خود تمام ارزش است = 59 = امام دوم (عليه السلام)

حفظ احاديث و پاداش آن = 84 = امام چهارم (عليه السلام)

ص: 380

حق مؤمن بر مؤمن = 86 = امام ششم (علیه السلام)

حق و باطل و راه تشخیص آنها = 40 = امام دوم (علیه السلام)

حلم و اثر آن در این دنیا = 138 = امام دهم (علیه السلام)

خ

خوش اخلاقی و تعریف آن = 82 = امام ششم (علیه السلام)

خوش اخلاقی، چگونگی خوش اخلاق باشیم = 122 = امام نهم (علیه السلام)

خوش اخلاقی، سرفصل پرونده انسان است = 131 = امام نهم (علیه السلام)

د

دانش واقعی در چهار چیز است = 101 = امام هفتم (علیه السلام)

دروغ و اثر آن در ایمان انسان = 21 = امام اول (علیه السلام)

دعا کردن و مکان آن = 134 = امام دهم (علیه السلام)

دعاهایی که مستجاب نمی شود = 85 = امام ششم (علیه السلام)

دنیا و دلبستگی به آن = 5 = پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

دنیا مثل چیست؟ = 105 = امام هفتم (علیه السلام)

دنیا محل کسب فیض برای آخرت = 135 = امام دهم (علیه السلام)

دنیا همانند بازار است = 136 = امام دهم (علیه السلام)

دنیا و کیفیت استفاده از آن = 143 = امام یازدهم (علیه السلام)

دنیا و آخرت، رها کردن هیچکدام جایز نیست = 78 = امام پنجم (علیه السلام)

دوست بد مثل شمشیر کشیده است = 130 = امام نهم (علیه السلام)

دوست واقعی نصیحت کننده، نه گمراه کننده = 54 = امام اول و سوم (علیه السلام)

دوستی و دشمنی باید برای خدا باشد = 129 = امام نهم (علیه السلام)

راهنمای انسان عقل و رهبران دینی هستند = 107 = امام هفتم (علیه السلام)

رضایت داشتن به کاری مثل انجام دادن آن است = 125 = امام نهم (علیه السلام)

ص: 381

رضایت خدای متعال را به رضایت مردم نفروشیم = 50 = امام سوم (علیه السلام)

رعایت اندازه برای هر چیز = 142 = امام یازدهم (علیه السلام)

رفتار با دیگران چگونه باید باشد؟ = 42 = امام دوم (علیه السلام)

رهبر و نقش او در تربیت جامعه = 19 = امام اول (علیه السلام)

ز

زبان کنترل آن و نیکی کردن = 23 = امام اول (علیه السلام)

زبان و کنترل آن = 53 = امام سوم (علیه السلام)

زبان و ارزش آن = 124 = امام نهم (علیه السلام)

زندگی خوب = 106 = امام هفتم (علیه السلام)

زن شوهر بهترین واسطه نزد خداوند = 80 = امام پنجم (علیه السلام)

زنی که بیرون منزل عطر بزند و کیفر آن = 97 = امام ششم (علیه السلام)

حضرت زهرا و فضیلت ایشان = 34,38 = -

زیارت اربعین و علامات مؤمن = 154 = امام یازدهم (علیه السلام)

زیارت امام هشتم و پاداش آن = 117 = امام هشتم (علیه السلام)

زینت اهل بیت باشید = 152 = امام یازدهم (علیه السلام)

س

ستم بر بندگان خدا و کیفر آن = 123 = امام نهم (علیه السلام)

سخن گفتن پشت سر دیگران = 56 = امام سوم (علیه السلام)

سعادت انسان در سه چیز است = 7 = پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

سعادت مرد در سه چیز است = 58 = امام چهارم (علیه السلام)

سفارشات پیامبر به ابوذر غفاری = 6 = پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

ش

شبهات به بیگانگان در لباس و غذا نهی شده است = 89 = امام ششم (علیه السلام)

شیعه واقعی کیست؟ = 32،33 = حضرت زهرا (سلام الله علیها)

ع

ص: 382

عاقبت کار و توجه به آن = 113 = امام هشتم (علیه السلام)

عاقبت کار انسان = 116 = امام هشتم (علیه السلام)

عاقل و نشانه های آن = 22 = امام اول (علیه السلام)

عالم و مقام آن = 75 = امام پنجم (علیه السلام)

عالم بدعمل و عابد نادان اساس هر فتنه = 28،74 = امام اول و پنجم (علیه السلام)

عبادت بدون علم = 18 = امام اول (علیه السلام)

عدل و احسان نعمت را جاویدان می کند = 115 = امام هشتم (علیه السلام)

عزت و بی نیازی در چیست؟ = 139 = امام دهم (علیه السلام)

عزت در پیروی از حق است = 147 = امام یازدهم (علیه السلام)

عقل کامل و آثار آن = 102 = امام هفتم (علیه السلام)

علم بدون عمل ضررش بیشتر است = 2 = پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

علماء جانشین امام زمانند = 155 = امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

عمر و صرفه جویی در آن = 4 = پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

عمل به وظیفه و نتیجه آن در این عالم = 24 = امام اول (علیه السلام)

غ

غیبت و آبروریزی = 99 = امام ششم (علیه السلام)

غیبت امام زمان و فلسفه آن = 156 = امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

عیبت امام زمان و علت طولانی شدن آن = 160 = امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

غیبت کننده و کیفر آن = 100 = امام ششم (علیه السلام)

ق

قرآن و عمل به آن = 44 = امام دوم (علیه السلام)

ک

کار و تلاش و پاداش آن = 119 = امام هشتم (علیه السلام)

گ

ص: 383

گذشت و اصلاح و پاداش آن = 108 = امام هفتم (علیه السلام)

گرفتاری همراه با نعمت است = 148 = امام یازدهم (علیه السلام)

گناه و اثر آن در عدم موفقیت = 57 = امام سوم (علیه السلام)

گناه گناهکار و بدبختی او = 67 = امام چهارم (علیه السلام)

گناه و کیفر حضور در مجلس گناه = 91 = امام ششم (علیه السلام)

گناه آشکار و اثر آن = 144 = امام یازدهم (علیه السلام)

م

مسجد، احترام و آداب آن = 15 = پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

مسجد و همسایگان آن = 29 = امام اول (علیه السلام)

مرگ و بهره گرفتن بعد از آن = 62 = پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

مرگ، حالات جان دادن، قیامت و حسابرسی = 149 = امام چهارم (علیه السلام)

منافق و تعریف آن = 66 = امام یازدهم (علیه السلام)

موسیقی حرام و آثار آن = 98 = امام ششم (علیه السلام)

موسیقی حرام و عذاب آن = 17 = پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

مؤمن و نشانه های پنجگانه آن = 66 = امام چهارم (علیه السلام)

مؤمن و صفات او = 118 = امام هشتم (علیه السلام)

ن

نادانی و نشانه های آن = 3 = پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

نصیحت کردن و روش آن = 146 = امام یازدهم (علیه السلام)

نعمت و قدردانی از آن = 43 = امام دوم (علیه السلام)

نماز و کیفر کوچک شمردن آن = 88 = امام ششم (علیه السلام)

نماز، بهترین مبارزه با شیطان = 157 = امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

نماز جماعت و منظم بودن سفت ها = 95 = امام ششم (علیه السلام)

نهی از منکر و کفر ترک آن = 70 = امام پنجم (علیه السلام)

و

ص: 384

وظیفه، ترک وظیفه به خاطر زندگی = 151 = امام یازدهم (علیه السلام)

وعده به زن و بچه و وفای آن = 103 = امام هفتم (علیه السلام)

ه

هدف قیام امام حسین در کربلا = 48 = امام سوم (علیه السلام)

هدف قیام امام حسین در کربلا = 55 = امام سوم (علیه السلام)

همسر و اظهار دوستی نسبت به او = 11 = پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

همسر و کیفر آزار او = 12 = پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

همسر، حق شوهر نسبت به زن = 13 = پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

همسر، جایز نبودن تصرف در مال شوهر بدون اجازه او = 14 = پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

ص: 385

- 1- اختصاص مفید، محمد بن محمد. تحقیق علی اکبر غفاری و محمود محرمی زرنند. قم: الموتر العالمی لالفیة الشیخ المفید. چاپ اول: 1413 ه.ق.
- 2- ارشاد قلوب، دیلمی، حسن بن محمد. قم: انتشارات شریف رضی. چاپ اول: 1412 ه.ق.
- 3- ارشاد مفید، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد. عکبری. محمد بن محمد بن النعمان معروف به شیخ مفید، نشر موسسه آل البيت (علیهم السلام) قم، چاپ اول: 1413 ه.ق.
- 4- اعلام الدین. دیلمی، حسن بن محمد. اعلام الدین فی صفات المومنین. انتشارات هادی. قم: چاپ او، 1411 ه.ق.
- 5- اعلام الوری، طبرسی، فضل بن حسن، تهران: انتشارات اسلامیة، سوم، 1390 ه.ق.
- 6- اعیان الشیعه، امین، محسن، انتشارات دارالتعارف، بیروت.
- 7- اقبال الاعمال. ابن طاووس، علی بن موسی حلی، تحقیق: جواد القیومی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم: چاپ اول، 1414 ه.ق.
- 8- امالی صدوق، ابن بابویه، محمد بن علی حسین قمی، تهران: انتشارات کتابچی، چاپ ششم، 1376 ه. ش.
- 9- امالی طوسی، طوسی، محمد بن الحسن، تحقیق موسسه البعثه، قم: دارالثقافه، چاپ اول، 1414 ه.ق.
- 10- امالی مفید، محمد بن محمد، تحقیق حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری. قم: کنگره شیخ مفید، چاپ اول، 1413 ه.ق.
- 11- بحار الانوار، مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی، بیروت: دار احیا التراث العربی. چاپ دوم: 1403 ه.ق.

- 12- تاج الموالید، طبرسی، فضل بن الحسن. انتشارات کتابخانه مرعشی نجفی. چاپ اول. 1406 ه.ق.
- 13- تاویل الایات، استرآبادی، علی. تحقیق حسین استاد ولی. قم: موسسه النشر الاسلامی. چاپ 1409 ه.ق.
- 14- تحف العقول حرانی. حسن بن علی معروف به ابن شیعۀ، تحقیق: علی اکبر الغفاری، موسسه النشر الاسلامی، قم: چاپ دوم، 1404 ه.ق.
- 15- تفسیر امام، تفسیر منسوب به امام عسکری (علیه السلام). نشر موسسه امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف). قم: چاپ اول. 1409 ه.ق.
- 16- تنبیه الخواطر مشهور به مجموعه ورام. مالکی. ورام بن ابی فراس. چاپ عتبه حسینی (علیه السلام). کربلا، چاپ 1434 ه.ق.
- 17- تهذیب احکام، طوسی، محمد بن الحسن. تحقیق سید حسن موسوی خراسان. تهران: دارالکتب الاسلامیه. چاپ چهارم، 1407 ه.ق.
- 18- توحید صدوق، ابن بابویه، محمد بن علی بن حسین قمی، تحقیق هاشم حسینی. قم: جامعه مدرسین. چاپ اول، 1398 ه.ق.
- 19- ثواب الاعمال، ابن بابویه، محمد بن علی بن حسین قمی. قم: نشر دار شریف رضی. دوم، 1406 ه.ق.
- 20- جمال الاسبوع ابن طاووس. علی بن موسی. موسسه آفاق. قم: چاپ اول. 1371 ه.ق.
- 21- خرائج و جرائح. راوندی، قطب الدین سعید بن هبه الله. قم: موسسه امام مهدی (عج). چاپ اول. 1409 ه.ق.
- 22- خصال صدوق، ابن بابویه، محمد بن علی بن حسین قمی. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. چاپ اول، 1362 ه.ش.

- 23- الدرۃ الباہرۃ، شہید اول. محمد بن جمال الدین مکی العاملی. تحقیق جلال الدین الصغیر.
- 24- دعوات راوندی. سعید بن عبداللہ معروف بہ قطب الدین الراوندی، نشر موسسہ امام مہدی (عج). قم، چاپ اول 1407 ہ.ق.
- 25- دلائل الامامۃ. طبری، محمد بن جریر، تحقیق و نشر: موسسۃ البعثۃ، قم.
- 26- روضۃ الواعظین، نیشابوری، محمد بن الفتال. منشورات شریف رضی. قم. 1386 ہ.ق.
- 27- زندگی نامہ چہارده معصوم. محدث قمی. شیخ عباس قمی.
- 28- سوگنامہ آل محمد. اشتہاردی، محمد محمدی. انتشارات ناصر. قم. 1370 ہ.ق.
- 29- عدۃ الداعی، حلی، ابن فہد. مکتبہ وجدانی. قم.
- 30- علل الشرایع، شیخ صدوق، ابن بابویہ، محمد بن علی. قم: کتاب فروشی داوری. چاپ اول. 1385 ہ.ش.
- 31- عیون اخبار الرضا (علیہ السلام)، شیخ صدوق، ابن بابویہ، محمد بن علی. تہران: نشر جہان. چاپ اول. 1378 ہ.ق.
- 32- عیون الحکم والمواعظ، لیثی واسطی، علی بن محمد. قم. دارالحدیث. چاپ اول. 1376 ہ.ش.
- 33- غیبیۃ شیخ، طوسی. محمد بن الحسن. نشر موسسہ المعارف الاسلامیۃ. قم: چاپ اول. 1411 ہ.ق.
- 34- الفصول المهمۃ، حر عاملی، محمد بن حسن. قم: موسسہ معارف اسلامی امام رضا (علیہ السلام). چاپ اول. 1418 ہ.ق.
- 35- فضائل، قمی، شاذان بن جبرائیل. منشورات حیدریہ. نجف اشرف. چاپ اول. 1381 ہ.ق.
- 36- قرب الاسناد. حمیری، عبداللہ بن جعفر قمی، نشر موسسہ آل البیت (ع)، قم: چاپ اول، 1413 ہ.ق.

- 37- کافی، کلینی، محمد بن یعقوب. تهران: دارالکتب اسلامیہ. چاپ چہارم. 1407 ہ.ق.
- 38- کامل الزیارات، ابن قولویہ، جعفر بن محمد. قم: موسسہ نشر فقہات. چاپ اول. 1417 ہ.ق.
- 39- کشف الغمۃ، اربلی، ابن ابی الفتح. بیروت: دارالاضواء.
- 40- کفایۃ الاثر، خزاز قمی، علی بن محمد. انتشارات بیدار. قم: چاپ اول. 1401 ہ.ق.
- 41- کمال الدین، شیخ صدوق. ابن بابویہ، محمد بن علی بن حسین قمی. تحقیق علی اکبر غفاری. تهران: انتشارات اسلامیہ. چاپ دوم. 1395 ہ.ق.
- 42- کنزالفوائد، کراچی. محمد بن علی. نشر مکتبہ مصطفوی. قم: چاپ دوم. 1369 ہ.ش.
- 43- محاسن، برقی، احمد بن محمد. قم: دارالکتب الاسلامیہ. چاپ دوم. 1371 ہ.ق.
- 44- مزار، ابن مشہدی، محمد. نشر قیوم. قم: چاپ اول. 1419 ہ.ق.
- 45- مزار، مفید. عکبری حارثی، محمد بن محمد بن النعمان، تحقیق: محمدباقر الابطحی، کنگرہ جهانی ہزارہ شیخ مفید. قم: چاپ اول. 1413 ہ.ق.
- 46- مستدرک، حاکم نیشابوری، ابو عبد اللہ، دارالمعرفہ، بیروت، لبنان.
- 47- مستدرک وسائل شیعہ، نوری، حسین بن محمد تقی. قم: موسسہ آل البیت (علیہم السلام). چاپ اور. 1408 ہ.ق.
- 48- مشکاۃ الانوار، طبرسی. علی. ناشر دارالحديث. قم: چاپ اول. 1418 ہ.ق.
- 49- معانی الاخبار، شیخ صدوق. ابن بابویہ، محمد بن علی قمی. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم. چاپ اول 1403 ہ.ق.
- 50- معالی السبطين، مازندرانی، شیخ مہدی. چاپخانہ علمیہ. نجف اشرف.
- 51- مفاتیح الجنان، محدث قمی. شیخ عباس قمی.
- 52- مکارم الاخلاق، طبرسی، حسن بن فضل، قم: نشر شریف رضی. چاپ چہارم. 1370 ہ.ش.

- 53- مناقب شهر آشوب، ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی. مناقب آل ابی طالب. قم: انتشارات علامه. چاپ اول. 1379 ه.ق.
- 54- منتهی الامال، محدث قمی. شیخ عباس قمی. موسسه هجرت. قم: چاپ هشتم.
- 55- من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ابن بابویه، محمد بن علی قمی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. چاپ دوم.
- 56- المواعظ العذیه، سینی، محمد بن الحسن، انتشارات هادی. قم. چاپ اول. 1406 ه.ق.
- 57- ناسخ التواریخ، سپهر کاشانی، میرزا محمد تقی. انتشارات کتابفروشی اسلامیة. چاپ دوم. تهران. 1362 ه.ش.
- 58- نزهة الناظر، حلوانی. الحسن بن محمد. نشر مدرسه امام مهدی (عج). قم: چاپ اول. 1408 ه.ق.
- 59- نهج البلاغه، شریف الرضی، محمد بن حسین. تحقیق صبحی الصالح. قم: انتشارات هجرت. چاپ اول. 1414 ه.ق.
- 60- نوادر، راوندی، فضل الله بن علی کاشانی. تحقیق احمد صادقی اردستانی. قم: دارالکتاب. چاپ اول.
- 61- نوادر المعجزات، طبری. محمد بن جریر. موسسه امام مهدی (عج)، قم: چاپ اول. 1410 ه.ق.
- 62- وسائل الشیعه، حر عاملی محمد بن الحسن، نشر موسسه آل البيت (علیهم السلام). قم. چاپ اول. 1409 ه.ق.
- 63- ینابیع الموده قندوزی. سلیمان بن ابراهیم. نشر دارالاسوه. قم. چاپ اول. 1416 ه.ق.

1- مدت عمر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چه مقدار بوده است؟

الف) 63 سال

ب) 53 سال

ج) 73 سال

2- طبق روایت رسیده از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) علامت شخص نادان کدام است؟

الف) رعایت نکردن حقوق مردم

ب) کوتاهی کردن در واجبات خداوند متعال

ج) دروغ گفتن

3- مدت امامت حضرت علی (علیه السلام) چند سال بوده است؟

الف) 10 سال از سال 10 تا 20 هجری

ب) 7 سال از سال 10 تا 17 هجری

ج) 30 سال از سال 11 تا 40 هجری

4- طبق روایت رسیده از حضرت علی (علیه السلام) دو گروه اساس هر فتنه هستند

الف) عابد نادان و عالم بدعمل

ب) انسان بی تقوی و عابد بدون علم

ج) انسان بخیل و افراد ستمگر

5- سن حضرت علی (علیه السلام) و حضرت فاطمه (سلام الله علیها) هنگام ازدواج به ترتیب:

الف) 20 سال و 10 سال بوده است

ب) 25 سال و 15 سال بوده است

ج) 25 سال و 9 سال بوده است

6- پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چگونه کارهای زندگی را بین حضرت علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) تقسیم کردند:

الف) یک روز حضرت علی (علیه السلام) کارهای خانه را انجام دهند و یک روز حضرت فاطمه (سلام الله علیها)

ب) کارهای بیرون منزل به عهده حضرت علی (علیه السلام) و کارهای داخل منزل به عهده حضرت زهرا (سلام الله علیها)

ج) خودشان با توافق کارها را تقسیم کنند

7- امام حسن مجتبی (علیه السلام) دارای چند فرزند بودند؟

الف) 8 پسر و 7 دختر

ب) 8 دختر و 7 پسر

ج) مجموعاً 14 فرزند داشتند

8- امام حسن مجتبی (علیه السلام) در جواب سائل معصیتکار چند موعظه فرمودند

الف) 7 سفارش به او فرمودند

ب) فرمودند 5 کار بکن و هر چه خواستی گناه کن

ج) 3 موعظه اخلاقی بیان کردند

9- امام حسین (علیه السلام) فرزند چندم حضرت علی (علیه السلام) و حضرت زهرا (سلام الله علیها) بودند

الف) فرزند اول ایشان

ب) فرزند سوم ایشان

ج) فرزند دوم ایشان

10- امام حسین (علیه السلام) نسبت به برآورده کردن حاجت های مردم چه فرمودند

الف) فرمودند نعمتی است از نعمت های خدای متعال برای شما

ب) فرمودند اجر آن بهشت است

ج) ثواب آن از ثواب نماز بالاتر است

11- روز و سال شهادت امام زین العابدین (علیه السلام) کدام است؟

الف) روز 12 محرم سال 95 هجری

ب) روز 25 محرم سال 95 هجری

ج) هر دو صحیح است

12- امام سجاد (علیه السلام) نشانه ایمان مؤمن را در چند چیز دانستند؟

الف) در 5 چیز

ب) در 10 چیز

ج) در 7 چیز

13- درباره نسب امام باقر (علیه السلام) از طرف پدر و مادر

الف) از طرف مادر نوه امام حسن (علیه السلام) و از طرف پدر نوه امام حسین (علیه السلام) بودند

ب) از طرف مادر نوه امام حسین (علیه السلام) بودند

ج) از طرف پدر و مادر نوه امام حسین (علیه السلام) بودند

14- در حدیث روایت شده از امام باقر (علیه السلام) آمده است:

الف) تمام کمال انسان در هفت چیز است

ب) کمال برای انسان در اهمیت به نماز است

ج) تمام کمال انسان در سه چیز است

15- لقب امام ششم (علیه السلام) صادق است زیرا:

الف) مردم این لقب را برا امام انتخاب کردند

ب) پیامبر (صلی الله علیه و آله) این لقب را برای آن حضرت تعیین کردند

ج) از طرف خداوند این لقب تعیین شده است

16- در تعریف خوش اخلاقی، امام ششم (علیه السلام) فرمودند

الف) این است که همیشه خنده رو باشی

ص: 393

ب) حرف های زشت از انسان صادر نشود

ج) خشن و متکبر نباشی، پاکیزه و مودب سخن بگویی و خوش برخورد باشی

17- در احوالات امام موسی بن جعفر آمده (علیه السلام) است:

الف) عمر شریفشان تقریباً 55 سال از ماه صفر سال 128 تا 25 ماه رجب 183 هجری بوده است.

ب) مدت امامت ایشان 30 سال بوده است

ج) شروع امامت ایشان از 30 سالگی بوده است

18- در روایت رسیده از امام هفتم (علیه السلام) آمده:

الف) دختر به انسان بی نماز ندهید

ب) اگر مرد بداخلاق است با او ازدواج نکن

ج) با انسان قمار باز ازدواج نکن

19- در احوالات امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) آمده:

الف) در دهم ذیقعدہ سال 148 هجری متولد شدند

ب) مدت عمر ایشان 50 سال بوده است

ج) چون دوست و دشمن از ایشان راضی بودند ملقب به رضا شدند

20- در روایت رسیده از امام هشتم (علیه السلام) آمده:

الف) کسی که به زیارت من بیاید روز قیامت در سه محل برای نجات او خواهم آمد

ب) در شب اول قبر به فریاد او خواهم رسید

ج) در وقت جان دادن به او کمک می کنم

21- در احوالات امام محمد بن علی جواد (علیه السلام) آمده:

الف) نام مادر ایشان سَبیکه و کنیه ایشان و فرزند و نوه ایشان ابن الرضا است

ب) در بیستم ماه رجب سال 195 هجری متولد شدند

ج) شروع امامت ایشان در سن 15 سالگی بوده است

22- در روایت رسیده از امام نهم (علیه السلام) آمده:

الف) مؤمن نیازمند به 5 چیز است

ب) مؤمن نیازمند به 3 چیز است

ج) مؤمن نیاز دارد به تقوی الهی

23- در احوالات امام دهم (علیه السلام) آمده:

الف) در روز دهم ذیحجه سال 212 متولد شدند

ب) کنیه ایشان ابوالحسن ثالث و امام هشتم ابوالحسن ثانی و امام هفتم ابوالحسن اول می باشند

ج) عمر شریف ایشان 50 سال بوده است

24- در روایت وارد شده از امام دهم (علیه السلام) آمده:

الف) کسی که روز را سپری کند و به نماز اهمیت دهد بدون ثروت بی نیاز خواهد شد

ب) کسی که احترام به پدر و مادر کند ثروتمند خواهد شد

ج) کسی که روز را سپری کند و به آخرت اهمیت دهد بدون ثروت بی نیاز خواهد شد

25- در احوالات امام حسن عسکری (علیه السلام) آمده:

الف) نام مادر ایشان سوسن و همسرشان نرجس خاتون بوده است

ب) ولادت ایشان در دهم ماه ربیع الثانی بوده است

ج) مدت عمر ایشان سی سال بوده است

26- در روایت وارده از امام حسن عسکری (علیه السلام) آمده:

الف) سه صفت است که از آنها ارزشمندتر نیست

ب) از ایمان به خدا و سودرساندن به برادر دینی چیزی بالاتر نیست

ج) بالاترین ارزش برای انسان نماز اول وقت است

27- در احوالات حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آمده است:

الف) نام و کنیه ایشان مانند حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) است

ب) مکان ولادت ایشان در شهر مدینه بوده است

ج) در سن ده سالگی به امامت رسیدند

28- در روایت وارده از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آمده است:

الف) الگوی من جدم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است

ب) الگو و روش من همانند جدم امام حسین (علیه السلام) است

ج) حضرت زهرا (سلام الله علیها) دختر پیامبر الگوی نیکوئی است برای من

ص: 396

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتال و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگویم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

